

بررسی علمی
در
احادیث مهدی

شاهکار:
آیت الله العظمی سید ابوالفضل ابن
الرضا برقعی قمی

فهرست مطالب

کتاب شریف بررسی علمی در احادیث مهدی

عنوان.....	پیشگفتار.....
6.....	زندگی نامه مؤلف از زبان خودش.....
25.....	آیا امامت انحصاری است؟.....
25.....	پاره ای از آیات در نفی امامت انحصاری!.....
27.....	بعضی از دلایل عقلی بر نفی امامت انحصاری.....
30.....	بعضی از آیاتی که وجود چنین مهدی را نفی می کنند.....
32.....	مدعی مذهب سازان برخلاف عقل است.....
33.....	اخبار مهدی موجب فتنه و فساد شده.....
35.....	دین کامل احتیاج به مهدی که آن را تکامل دهد ندارد.....
.....	مهدی در کتب اهل سنت.....
36.....	از جمله کسانی که ادعای مهدویت کرده.....
37.....	أما جلد 51 بحار.....
38.....	ص 2 - باب ولادته و احوال أمّه.....
39.....	و أما مادر او معلوم نیست که بوده؟!.....
43.....	باب أسمائه و ألقابه و کناه و عللها.....
45.....	باب النّهي عن التّمسیه.....
45.....	(حرام است نام او را بردن).....
46.....	باب صفاته و علاماته و نسبه.....
52.....	باب الآيات المأوّه بقيام القائم.....
77.....	اشکال و جواب آن.....
77.....	رب شهرة لا أصل لها.....
78.....	باضافه دیدن با چشم بهتر از شنیدن خبر می باشد.....
79.....	ابواب النصوص من الله تعالى ومن آبائه.....
79.....	باب ماورد من أخبار الله وأخبار النبي صلى الله عليه وسلم بالقائم من طرق الخاصه والعامه.....
89.....	باب نادر فیما أخبر به الكهنة.....
90.....	باب ذكر الأدلة التي ذكرها شيخ الطائفة علي إثبات الغيبة.....
92.....	باب ما فيه من سنن الأنبياء.....
92.....	(آنچه در مهدی است از روش و اوصاف انبیاء).....
93.....	باب ذكر أخبار المعمرين.....
96.....	باب ما ظهر من معجزاته وفيه بعض أحوال سفرائه.....
96.....	(آنچه از معجزات مهدی ظاهر شده و مقداری از احوال سفرای او).....
114.....	باب احوال سفرائه.....
114.....	احوال سفراء و نوابی که واسطه بوده اند در زمان غیبت صغری
117.....	بین امام و مردم.....
120.....	کیفیت ایجاد نواب و سفراء.....
120.....	باب ذكر المذمومين الذين ادعوا البابية والسفارة.....
120.....	این باب در ذکر کسانی است که مورد مذمتند و مدعی باب و سفارت شده اند.....
122.....	باب ذكر من رآه.....
122.....	ذكر کسانی که او را دیده اند.....
130.....	باب خبرسعد بن عبدالله.....

خبر سعد بن عبدالله و دیدن او قائم را و مسائلی که از او پرسیده است.....	130
باب علة الغيبة وكيفية انتفاع الناس به.....	131
علت غیبت مهدی و چگونگی بهره بدن مردم به آن.....	131
علت اول: خوف قتل.....	131
علت دوم: سنن أنبياء.....	132
علت سوم: حکمتش کشف نشده.....	133
علت چهارم: بیعتی در گردن او نباشد.....	135
و أما وجه انتفاع به امام غایب.....	135
باب التمهيص و التهي عن التوقيت وحصول البداء.....	139
امتحان ونهی از تعیین وقت ظهور و بدا حاصل شدن.....	139
بدا یعنی چه؟!.....	145
باب فضل انتظار الفرج و مدح الشيعة.....	146
باب من ادعى الرؤية في الغيبة الكبرى.....	159
باب من رآه قريبا من زماننا.....	161
در ذکر کسانی که مهدی را در غیبت کبری دیده اند نزدیک زمان ما (یعنی زمان مجلسی).....	161
باب علامات ظهوره.....	162
علامات ظهور و نشانه های وقت ظهور او از قبیل دجال و سغیانی و غیر آن و در اینجا نشانه هایی از قیامت ذکر شده.....	162
باب يوم خروجه وما يحدث عنده ومدة ملكه.....	168
روز خروج مهدی و حوادث وقت آن و مدت سلطنت او.....	168
باب سيره و أخلاقه وعدد أصحابه.....	178
سیره و روش و اخلاق او و عدد اصحاب او و خصوصیات زمان او.....	178
باب ما يكون عند ظهوره بروایت المفضل بن عمر.....	206
آنچه نزد ظهور مهدی می شود بروایت مفضل بن عمر.....	206

پیشگفتار

بعد از رحلت رسول اکرم (ص) فرقه‌های مختلفی در اسلام پدید آمد که ما به ذکر بعضی از فرقی که خود را دوستدار علی بن ابی طالب می‌دانسته می‌پردازیم. البته اگر تمام اختلافات را در اینمورد بخواهیم بنگاریم، خود چندین کتاب می‌شود. و برای اطلاع بیشتر خوانندگان عزیز می‌توانند به کتب مختلفی منجمله کتاب (فرق الشیعة) نوبختی و (مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین) اشعری، و کتاب (ملل و نحل) شهرستانی، و (المقالات و الفرق) اشعری مراجعه نمایند. بعد از پیغمبر (ص) مسلمانان در مورد جانشینی سعد بن عباد و ابو بکر بن قحافه اختلاف کردند که سرانجام ابو بکر جانشین پیغمبر (ص) شد.

بعد از او عمر و سپس عثمان، و بعد از کشته شدن عثمان، علی بجای او نشست. عده‌ای منجمله معاویه با علی مخالفت کردند که به آنها اصحاب صفین گویند. عده‌ای دیگر منجمله عایشه و طلحه و زبیر با علی مخالفت کردند که به آنها اصحاب جمل گویند. عده‌ای مانند اسامه بن زید، عبد الله بن عمر، سعد بن ابی وقاص، خود را بی طرف نشان دادند که به آنها معتزله گویند. بعدها چون علی به حکمین راضی شد. عده‌ای علی را مشرک دانستند که به آنها ما رقین گویند. چون علی کشته شد، عده‌ای گفتند که وی نمرده و نمرد تا اینکه دنیا را پراز عدل و داد کند. و سردهسته اینها یکفر یهودی مسلمان شده بنام عبد الله بن سبا بود. او اولین کسی است که در اسلام در حق علی غلو نمود، و به اینگروه سبائیه گویند. علی چند پسر داشت منجمله: حسن و حسین و محمد بن حنفیه. بعد از مرگ علی عده‌ای قائل به امامت محمد بن حنفیه شدند که به اینها کیسانیه گویند. گروهی نیز با حسن بن علی بیعت کردند هرچند که علی، حسن را جانشین خود نساخت چنانکه در کتاب: (مروج الذهب) مسعودی، که از کتب شیعه می‌باشد و در کتاب (تاریخ طبری) و دیگر کتب آمده که در هنگام مرگ علی از او سؤال شده که: «آیا پس از تو حسن را انتخاب کنیم؟»، گفت: «در این باره نه می‌گویم انتخاب کنید و نه می‌گویم که انتخاب نکنید».

بعد از حسن بن علی عده‌ای با برادرش حسین بن علی، بیعت کردند، بعد از کشته شدن حسین، شیعیانش در شک افتادند، گفتند: که عمل حسین با عمل حسن جور در نمی‌آید. حسن با زیادی سپاه که با او بود، با معاویه صلح کرد و از او مستمری دریافت میداشت و حسین با کمی یار جنگید و کشته شد، پس قائل به امامت محمد بن حنفیه شدند. بعد از مرگ محمد بن حنفیه، عده‌ای گفتند که او نمرده‌است و در کوه رضوی پنهان است، و هرگز نخواهد مرد، صبیحگاهان آهوان نزد او می‌آیند و او از شیر آنان می‌آشامد، و یک شیر در سمت راست او و پلگنی در سمت چپ اوست. گروهی دیگر گفتند که: محمد بن حنفیه مرد و پس از وی امامت به پسرش ابو هاشم عبد الله بن محمد که بزرگترین فرزند اوست، میرسد، و به این فرقه هاشمیه گویند.

بعد از مرگ ابو هاشم عبد الله بن محمد، عده‌ای گفتند که عبد الله بن محمد درگذشت و برادرش علی بن محمد را جانشین خود ساخت، عده‌ای دیگر گفتند که ابو هاشم عبد الله بن محمد وصیت کرد که پس از وی محمد بن علی بن عبد الله بن عباس بن عبد المطلب جانشین وی شود.

و چون عبد الله بن معاویه بدست ابو مسلم کشته شد، یاران وی سه دسته شدند گروهی گفتند که عبد الله بن معاویه نمرده است، و زنده‌است و در کوههای اصفهان جای دارد. گروهی گفتند که او مرد، و پس از خود کسی را جانشین خود نکرد. گروه دیگر معتقد به تناسخ روح در مورد وی شدند. فرقه‌ای دیگر قائل به امامت ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین (امام باقر) شدند. ولی چون امام باقر به سؤال عمرو بن ریاح جوابی داد و به همان سؤال در سالی دیگر جوابی دیگر داد، عمرو بن ریاح و دیگر کسان، از او کناره گرفتند و گفتند: چرا به یک سؤال دو جواب متضاد داده‌است.

فرقه‌ای دیگر گفتند که ابو بکر و عمر و عثمان و علی و محمد بن حنفیه و غیره، همه بر باطل بودند و خلافت از آن عباس

بن عبد المطلب عمو و وارث پیغمبر است، و وی همه کس، به پیغمبر (ص) نزدیکتر بوده است. پس از عباس پسرش عبد الله بن عباس را امام دانستند و پس از عبد الله بن عباس پسرش علي بن عبد الله سپس ابراهيم بن محمد را امام دانستند. سپس برادرش عبد الله بن جعفر منصور را امام دانستند. و ابو العباس در روزگار خویش، ابو جعفر (منصور) و برادر زاده اش عیسی بن موسی بن محمد بن علي بن (عبد الله) بن عباس را جانشین خویش ساخت، عبد الله بن علي بن عبد الله با منصور از در ناسازگاری درآمد، و دعوی امامت و جانشینی ابو العباس (السفاح) را کرد. پس ابو مسلم با وی جنگید و او را شکست داد، و....

فرقه ای دیگر گفتند که امام آنستکه با شمشیر قیام کند، و علي و حسین امام بوده اند و بعد از آنها «زید بن علي بن الحسین» امام است، و پس از او پسرش یحیی و پس از او عیسی و پس از او محمد بن عبد الله معروف به نفس زکیه امام است.

بعد از مرگ محمد بن عبد الله معروف به نفس زکیه عده ای گفتند که او نمرده و پنهان است و بزودی قیام کند، فرقه ای نیز قائل به امامت جعفر بن محمد (امام صادق) شدند. او در زمان خودش پسرش اسماعیل را جانشین خود نمود و اسماعیل قبل از وی از دنیا رفت. عده ای گفتند اسماعیل نمرده زیرا امام صادق او را جانشین خود ساخته و اینها فرقه اسماعیلیه را تشکیل دادند. چون امام صادق درگذشت، عده ای گفتند که وی نمرده و نمیرد و پنهان گشته و بزودی قیام کند. عده ای دیگر گفتند که نوه او یعنی محمد بن اسماعیل جانشین وی است. عده ای حدیث آوردند که امام صادق گفته که امامت نزد بزرگترین فرزند امام است. پس به امامت عبد الله بن جعفر ملقب به افطح که بزرگترین فرزند امام صادق بود، قائل شدند، و فرقیه فطحیه را بوجود آوردند.

عده ای دیگر گفتند که پس از امام صادق پسرش موسی جانشین وی است، چون موسی بن جعفر کشته شد پیروانش پنج دسته شدند: عده ای گفتند که موسی بن جعفر نمرده و زنده است. و از زندان فرار کرده و بزودی میان شما باز خواهد گشت. عده ای دیگر گفتند که جانشین موسی بن جعفر علي بن موسی الرضا می باشد. فرقه ای دیگر گفتند که امامی بعد از موسی بن جعفر نباشد، و امامت تمام شده که به اینها واقفه گویند. فرقه ای گفتند که موسی بن جعفر مرده ولی دوباره بزودی زنده میشود. گروهی دیگر گفتند ما ندانیم مرده یا زنده است، زیرا اخبار زیادی است که او بزودی در میان ما خواهد بود و بر ظالمین قیام خواهد کرد. گروه دیگر گفتند که موسی بن جعفر پنهان گشته و بزودی قیام می کند و سردهسته اینها محمد بن بشیر می باشد. که فرقه بشیری را بوجود آورد.

چون علي بن موسی الرضا درگذشت عده ای گفتند که جانشینش برادرش احمد بن موسی بن جعفر ملقب به شاهچراغ است. عده دیگر از امامت امام رضا دوری گزیدند، و به فرقه زیدیه گراییدند، عده ای دیگر گفتند که پسرش محمد بن علي جانشین وی است و چون محمد بن علي کودک خردسالی بود، عده ای او را قبول نکردند، چون محمد بن علي درگذشت، یاران وی به امامت پسرش علي بن محمد ملقب به امام هادی قائل شدند.

گروه دیگری از پیروان محمد بن علي به امامت مردی بنام محمد بن نصیر غیری بگرویدند، و پس از وی به امامت مردی بنام احمد بگرویدند، چون امام هادی پسرش را بنام سید محمد جانشین خود کرد و وی قبل از او فوت شد، مردم دچار اختلاف شدند، برخی گفتند وی نمرده، زیرا پدرش او را جانشین خود کرد، برخی دیگر به امامت پسر دیگر امام هادی یعنی حسن بن علي ملقب به حسن عسکری گرویدند. عده ای به امامت پسر دیگر امام هادی یعنی جعفر گرویدند.

چون حسن عسکری درگذشت، و فرزند نداشت، شیعیانش متفرق شدند و به چهارده دسته تقسیم گردیدند: عده ای گفتند که حسن عسکری نمرده و زنده است، و غیب شده و ظهور خواهد کرد، هفت فرقه دیگر گفتند که وی اصلاً فرزندی نداشته، و ما هرچه جستجو کردیم در زمان زنده بودن و مرگش فرزندی از او نیافتیم. فرقه ای از این چهارده فرقه گفتند که جعفر برادر حسن عسکری جانشین اوست، فرقه دیگر از این چهارده فرقه گفتند: ما نمی دانیم حسن عسکری فرزندی دارد یا خیر؟ فرقه ای دیگر از این چهارده فرقه گفتاری مانند فطحیه گفته اند و ثابت کردند که جعفر برادر حسن عسکری جانشین وی می باشد. و فقط يك فرقه گفتند که حسن

عسکری فرزندی داشته و نامش محمد بوده است، و او غیب شده است. و در مورد وی روایاتی ساختند. که ما به فضل الهی آن روایات را بررسی کرده در این کتاب آورده‌ام. و امیدواریم بخواست خدایتعالی این کتاب دروغهایی را که به اسلام بسته‌اند برمالا کند و مردم روشن گردند، و خداپرست شوند، و فکر و وقت و مالشان را در راه ترویج حق یعنی قرآن صرف گردانند، و از اوهام و بت پرستی و دروغهای گمراه کننده‌ای که به اسلام بسته‌اند که یکی از بزرگترین آنها مسئله امامت شیعه و مهدیگری است دوری گیرند. و حقیر را از دعای خیر فراموش نکنند.

م عبد اللهی

خوانندگان گرامی!

زندگی نامه مؤلف از زبان خودش
حمد و سپاس خدایی را که به این ناچیز تمیز درک حق و باطل داد و ما را به سوی خود راهنمایی کرد. الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله، إلهي أنت دلتني عليك ولولا أنت لم أدر ما أنت و درود نامعنود بر رسول محمود محمد مصطفی ص و أصحابه و أتباعه الذين اتبعوه بإحسان إلى يوم لقائه.

و بعد. عده‌ای از دوستان و همفکران اصرار کردند که این حقیر فقیر سید ابوالفضل ابن الرضا برقعی، شرح احوال و تاریخ زندگی خود را به رشته تحریر در آورم و عقاید خود را نیز ضمن ذکر احوال خود بنگارم تا مفتریان نتوانند پس از موتم تهمتی جعل نمایند. زیرا کسی که با عقاید خرافی مقدس نمایان مبارزه کرده دشمن بسیار دارد، دشمنانی که چون کسی را مخالف عقاید خود بدانند، از هر گونه تکفیر و تفسیق و تهمت دریغ ندارند و بلکه این کارها را ثواب و مشروع می دانند!! و البته در کتب حدیث نیز برای این کار احادیثی جعل و ضبط شده است که اگر فردی کم اطلاع آن روایات را دیده باشد می پندارد که آنها صحیح اند!

به هر حال این ذره ی بی مقدار خود را قابل نمی دانم که تاریخ زندگانی داشته باشم، ولی برای اجابت اصرار دوستان لازم دانستم که درخواستشان را رد نکنم، و بخشی از زندگانی ام را به اختصار برایشان بنگارم، گرچه گوشه هایی از آن را در بعضی از تألیفاتم به اشاره ذکر نموده ام و به لحاظ اهمیت آنها ناگزیر در اینجا نیز بعضی از آن مطالب را تکرار می کنم.

[نسب مؤلف]

بدانکه نویسنده از اهل قم و پدرانم تا سی نسل در قم بوده اند و جد اعلایم که در قم وارد شده و توقف کرده موسی مبرقع فرزند امام محمد تقی فرزند حضرت علی بن موسی الرضا؛ می باشد که اکنون قبر او در قم معروف و مشهور است، و سلسه نسیم چون به موسی مبرقع می رسد ما را برقعی می گویند، و چون به حضرت رضا می رسد رضوی و یا ابن الرضا می خوانند و از همین جهت است که شناسنامه ی خود را «ابن الرضا» گرفته ام.

سلسله ی نسب و شجره نامه ام، چنانکه در کتب انساب و مشجرات (شجره نامه) ذکر شده و در یکی از تألیفاتم موسوم به «تراجم الرجال» نیز در باب الف نوشته ام، چنین است: ابوالفضل بن حسن بن احمد بن رضی الدین بن میر یحیی بن میر میران بن امیران الاول ابن میر صفی الدین بن میر ابوالقاسم بن میر یحیی بن السید محسن الرضوی رئیس بمشهد الرضا من اعلام زمانه بن رضی الدین بن فخر الدین علی بن رضی الدین حسین پادشاه بن ابی القاسم علی بن ابی علی محمد بن احمد بن محمد الأعرج ابن

احمد بن موسی المبرقع، ابن الامام محمد الجواد. رضي الله عن آبائي و عني و غفر الله لي ولهم.
والدم سيد حسن، اعتنایي به دنیا نداشت و فقیر و تهی دست و از زا هدترین مردم بود و در سنین پیری و در حال ضعف و ناتوانی حتی در فصل زمستان و در هوای یخ بندان، کار می کرد. و لی خوش حالت و شاد و شب زنده دار و اهل عبادت و بسیار افتاده حال و سخاوتمند و متواضع بود. و اما جد اول یعنی والد و الدم، سید احمد مجتهدی بود مبارز و بی ریا و از شاگردان میرزای شیرازی صاحب فتوای تحریم تنباکو، و مورد توجه وی بود و چنانکه در «تراجم الرجال» نیز آورده ام وی پس از ارتقاء به درجه ی اجتهاد از سامراء به قم مراجعت کرد و مرجع امور دین و حل و فسخ و قضاوت شرعی محل بود و اثاث البیت او مانند سلمان و زندگی او ساده مانند ابوذر بود و درهم و دیناری از مردم توقع نداشت.

[تحصیلات ابتدایی]

به هر حال چون پدرم فاقد مال دنیا بود، در تعلیم و تربیت ما استطاعتی نداشت، بلکه به برکت کوشش و جوشش مادرم که مرا به مکتب می فرستاد و هر طور بود ماهی یک سال به عنوان شهریه برای معلم می فرستاد، درس خواندم.
مادرم «سکینه سلطان» زنی عابده، زاهده و قانع بود که پدرش حاج شیخ غلامرضا قمی صاحب کتاب ریاض الحسینی است و مرحوم حاج شیخ غلامحسین واعظ و حاج شیخ علی محرز برادران مادرم می باشند و کتاب «فائدة الممارة» را شیخ غلامحسین نوشته است. به هر حال مادرم زنی بود بسیار مدبره که فرزندان را به توفیق الهی از قحطی نجات داد. و در سال قحطی یعنی در جنگ بین الملل اول که ارتش روسیه وارد ایران شد، این بنده پنج ساله بودم.

هنگام کودکی و رفتن به مکتب مورد توجه معلم نبودم، بلکه به واسطه ی گوش دادن به درس اطفال دیگر، کم کم، خواندن و نوشتن را فرا گرفتم. و در مکاتب قدیمه چنین نبود که یک معلم برای تمام شاگردان یک اتاق درس بگوید بلکه هر کدام از اطفال درس اختصاصی داشتند. نویسنده چون شهریه مرتب نمی دادم درس خصوصی نداشتم، فقط در پرتو درس اطفال دیگر توانستم پیش بروم و حتی دفتر و کاغذ مرتبی نداشتم بلکه از کاغذهای دکان بقالی و عطاری که یک طرف آن سفید بود استفاده می کردم، ولی در عین حال باید شکر کنم که کلاسهای جدید با برنامه های خشک و پرخرج به وجود نیامده بود. زیرا با این برنامه های جدید هر طفلی باید چندین دفتر و چندین کتاب داشته باشد تا او را به کلاس راه بدهند، اما همچو منی که حتی یک قلم و یک دفتر در سال نمی توانستم تهیه کنم چگونه می توانستم دانش بیاموزم.

[تحصیلات حوزوی]

پس از تکمیل درس فارسی و قرآن در همان ایام بود که عالمی به نام حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی که از علمای مورد توجه شیعیان بود و در اراک اقامت داشت، بنا به دعوت اهل قم در این شهر اقامت کرد و برای طلاب علوم دینی حوزه ای تشکیل داد. نویسنده که ده سال یا 12 سال داشتم تصمیم گرفتم در دروس طلاب شرکت کنم، و به مدرسه ی رضویه که در بازار کهنه ی قم واقع

است، رفتم تا حجره ای تهیه کنم و در آنجا به تحصیل علوم دینی بپردازم. سیدی بنام سید محمد صحاف که پسر خاله ی مادرم بود در آن مدرسه تولیت و تصدی داشت و در امور مدرسه نظارت می کرد، اما چون کوچک بودم حجره ای به من ندادند لذا ایوان مانندی که یک متر در یک متر و در گوشه ی دالان مدرسه واقع بود و خادم مدرسه جاروب و سطل خود را در آنجا می گذاشت به من واگذار شد، خادم لطف کرده دری شکسته بر آن نصب کرد من هم از خانه ی مادر گلی می آوردم و فرش کردم و مشغول تحصیل شدم و شب و روز در همان حجره ی محقر و کوچک بودم که مرا از سرما و گرما حفظ نمی کرد، زیرا آن در شکاف و خلل بسیار داشت. به هر حال مدتی قریب به دو سال در آن حجره ی محقر بودم و گاهی شاگردی علاف و گاهی شاگردی تاجری را پذیرفته و بودجه ی مختصری برای ادامه ی تحصیل فراهم می کردم. و از طرف پدر و یا خویشاوندان و یا اهل قم هیچگونه کمک و یا تشویقی به کسب علم برایم نبود، تا اینکه تصریف و نحوه ی معنی دو کتاب مغنی و جامی را خواندم و برای امتحان به نزد حاج شیخ عبدالکریم حائری و بعضی از علمای دینی دیگر که طلاب در محضر ایشان برای امتحان شرکت می کردند، رفتم و به خوبی از عهده ی امتحان برآمدم. بنا شد شهریه ی مختصری که ماهی پنج ۛ باشد به من بدهند، ولی ماهی پنج ۛ برای مخارج ضروری من کافی نبود، لذا چند نفر را واسطه کردم تا با حاج شیخ عبدالکریم صحبت کردند و قرار شد ماهی هشت ۛ برایم مقرر شود. تصمیم گرفتم به آن هشت ۛ قناعت کنم و به تحصیل ادامه دهم و برای اینکه بتوانم با همین شهریه زندگی را بگذرانم ماهی چهار ۛ به ناوایی می دادم که روزی یک قرص و نیم نان جو به من بدهد، چون نان جو قرصی یک دهم ۛ قیمت داشت. بنابر این هر روزی سه شاهی برای مصرف نان مقرر داشتم که در ماه می شد چهار ۛ و نیم. و دو ۛ دیگر را برای خورش می دادم و یک من برگه زرد آلودی خشک خریداری کردم و در کیسه ای در گوشه ی حجره ام گذاشتم که روزی یک سیر آن را در آب بریزم و با آب زردآلو و نان جو شکم خود را سیر گردانم و یک ۛ و نیم دیگر از آن هشت ۛ را که باقی می ماند برای مخارج حمام می گذاشتم که ماهی چهار مرتبه حمام بروم که هر مرتبه هفت شاهی لازم بود و مجموعاً یک ۛ و نیم می شد.

بدین منوال مدتی به تحصیل ادامه دادم تا به درس خارج رسیدم و فقه و اصول را فرا گرفتم و در ضمن تحصیل، برای طلابی که مقدمات می خواندند تدریس می کردم و کم کم در ردیف مدرسین حوزه ی علمیه قرار گرفتم و بدون داشتن کتاب های لازم و از حفظ، فقه و اصول و صرف و نحو و منطق را درس می گفتم.

[برقعی از نگاه دیگران]

• علاوه بر این چون در جوانی و در دوران تحصیل با آیت الله سید کاظم شریعتمداری همدرس بودم و در ایام اقامت در قم با ایشان مراوده داشتم، گمان نمی کردم وی انصاف را زیر پا بگذارد. وی تا هنگام کتاب «درسی از ولایت» تا حدودی از من حمایت می کرد و مهمتر اینکه تأییدیه ای برایم نوشته و از من تعریف و تمجید نموده و تصرفات مرا در امور شرعیه مجاز دانسته بود و حتی پس از انتشار «درسی از ولایت» نیز تا مدتی سکوت اختیار کرد. من نیز با توجه به سوابقم با وی، جواب او را به استفتایی که در این موضوع از او شده بود، در کارتی کوچک چاپ و تکثیر کردم و به هر یک از کسانی که به مسجد یا منزل ما می آمدند، یکی از این کارتها می دادم.

همچنین آیت الله حاج شیخ ذبیح الله محلاتی در پاسخ سؤال مردم درباره کتاب «درسی از ولایت» می نویسد:

• کتاب درسی از ولایت حجت الاسلام عالم عادل آقای برقعی را خوانده ام، عقیده او صحیح است و ترویج وهابی نمی کند. سخنان مردم تهمت به ایشان است. اتقوا الله حق تقاته، ایشان می فرماید این قبیل شعر درست نیست:

بنده هم عرض می کنم این شعر درست نیست.

جهان اگر فنا شود علی فناقیامت اگر بپا شود علی بپاش
ممنوعی کند ممنوعی کند*

امضاء: محلاتی

• آقای علی مشکینی نجفی نیز می نویسد:

اینجانب علی مشکینی کتاب مستطاب درسی از ولایت را مطالعه نمودم و از مضامین عالیه آن که مطابق با عقل سلیم و منطق دین است خرسند شدم.

امضاء: علی مشکینی

• آقای حجت الاسلام سید وحیدالدین مرعشی نجفی می نویسد:

بسمه تعالی

حضرت آقای علامه برقعی دامت افاضاته العالیه، شخصی است مجتهد و عادل و امامی المذهب و بنا به گفتار مشهور (کتاب و تألیف شخص دلیل عقلش و آینه عقیده اش می باشد) و ایشان مطالب بسیار عالیه راجع به مقام و شأن حضرت امیرالمؤمنین (ع) و سایر ائمه هدی علیهم السلام در کتاب «عقل و دین» و کتاب «تراجم الرجال» که تازه به طبع رسیده و در سایر کتابهای دیگرشان نوشته اند، و جار و جنجال و قیل و قال یک عده اشخاص مغرض و یا عجول و عصبی که کتاب مستطاب درسی از ولایت را کاملاً نخوانده و ایمان خود را از دست داده و قضاوت ظالمانه در حق معظم له می کنند کوچکترین تأثیری نزد علما و عقلا ندارد وای به حال کسانی که این ذریه طاهر ائمه هدی علیهم السلام را که از چند نفر مراجع، تصدیق اجتهاد دارد رنجانیده و در عین حال بهتان عظیم و افتزای شدید بر یک نفر مسلمان عالم فقیه میزنند. حق تعالی فرموده: «إِنَّ الدِّينَ يُحْبَوْنَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (19) سورة النور.

خادم الشرع المبین: سید وحیدالدین مرعشی نجفی

به تاریخ شهر ذی القعدة الحرام 1389

1348/10/22

• آیت الله خویی مرا خوب می شناخت و به یاد دارم زمانی که

در نجف سخنرانی می کردم و البته در آن زمان به خرافات حوزوی مبتلا بودم، ایشان سخنان مرا بسیار می پسندید و برای تشویق و اظهار رضایت از حقیر، پس از پایین آمدنم از منبر، دهانم را می بوسید.

• آقای شاهرودی نیز بسیار مرا تشویق و تمجید می کرد. و حتی زمانی در نجف شعب باطله ای از فلسفه بوجود آمده و عده ای از طلاب به فراگیری کتب و افکار فلاسفه حریص شده بودند و مراجع نجف از من خواستند برای طلاب آنجا که اکثراً در اثر بی اطلاعی از قرآن و سنت، تضاد آنها را با افکار فلاسفه نمی دانند، سخنرانی کنم، و بدین منظور آیت الله شاهرودی حیاط منزلش را برای سخنرانی من فرش می نمود و از من می خواست که منبر

بروم و مسایل اعتقادی را برای طلاب بیان کنم، من نیز درخواست ایشان را اجابت کرده و حقایق را برای طلاب بیان می‌کردم. و ایشان نیز از من اظهار رضایت و تجذیل و تمجید بسیاری می‌نمود، ولی در این اواخر که به مبارزه با خرافات قیام کردم همه کسانی که مرا می‌شناختند و سوابق مرا می‌دانستند مرا تنها گذاشتند و سکوت اختیار کردند و بعضی از ایشان نیز به مخالفت برخاستند.

• پس از اینکه حکومت شاه سرنگون شد و آقای خمینی به ریاست رسید، خواستم با ایشان تماس بگیرم، زیرا در جوانی حدود سی سال با یکدیگر همدرس و در یک حوزه بودیم و ایشان مرا کاملاً می‌شناخت و حتی پیش از آنکه به ایران مراجعت کرده و با اوضاع و احوال جدید ایران و وضعیت معممین در ایران آشنا شود، در سخنرانی خود پس از فوت فرزند بزرگش آیت الله حاج سید مصطفی خمینی (که متن آن در صفحه 9 روزنامه کیهان پنجشنبه اول آبان ماه 1359 چاپ شده) هر چند جرأت نکرد اسمم را بیاورد ولی به اشاره گفته بود: «از آقایان علمای اعلام گله دارم! اینها هم از بسیاری از امور غفلت دارند، از باب اینکه اذهان ساده ای دارند، تحت تأثیر تبلیغات سوئی که دستگاه راه میاندازد واقع می‌شوند، تا از امر بزرگی که همه گرفتار آن هستیم غفلت کنند، دستهایی درکار است که اینها را بغفلت وامیدارد، یعنی دستهایی هست که چیزی درست کنند و دنبالش سر و صدایی راه بیاندازند، هرچند وقت یکبار مسأله ای در ایران درست می‌شود و تمام و عاظم محترم و علما و اعلام وقتشان را که باید در مسایل سیاسی و اجتماعی صرف شود در مسایل جزئی صرف میکنند. در اینکه زید مثلاً کافر است و عمرو مرتد و آن یک وهابی است صرف میکنند. عالمی را که پنجاه سال زحمت کشیده و فقهش از اکثر اینهایی که هستند بهتر است و فقیه تر میباشد میگویند وهابی است!، این اشتباه است، اشخاص را از خودتان جدا نکنید، یکی یکی را کنار نگذارید، نگویند اینکه وهابی است و آن که بی دین است و آن نمیدانم چه هست؟! (اگر این کار را کردید) برای شما چه میماند؟!»

• با شنیدن نام آقای خمینی به دخترم احترام بسیار کرد و نامه را گرفت و با خود برد و دخترم برای خداحافظی به اندرون نزد خانواده وی برگشت. زوجه ایشان به دخترم گفت ما جواب نامه را از آقا می‌گیریم و برایتان به تهران می‌آوریم. پس از مدتی خانم ثقفی به تهران آمد و میهمان دخترم شد ولی پاسخی همراهش نبود، فقط گفت: آقا در جواب نامه پدرتان گفتند آقای برقععی خودشان مجتهد و صاحب نظرند، ولی ایشان مردم دار نیستند.

• دیگر آیت الله طالقانی که وقتی در اوایل انقلاب از زندان آزاد شد و من به ملاقاتشان رفتم، در اثنای صحبت ایشان سرش را پیش آورد و در گوشم گفت: مطالب شما حق است ولی فعلاً صلاح نیست که این حقایق را بگوییم! من مطمئنم در آن دنیا از ایشان سؤال می‌کنند: پس کی صلاح است که حقایق را بگویید؟!!

• نمی‌دانم اعلامیه ام به دست آقای بازرگان رسیده بود یا نه، به هر حال در ایامی که دوره نقاهت را در منزل می‌گذراندم آقای مهندس مهدی بازرگان و دکتر صدر و مهندس توسلی برای عیادت به منزل ما آمدند. پس از احوال پرسی، صورتم را نشان دادم و گفتم آیا نتیجه تقلید را دیدید، کسی که با من

چنین کرده يك مقلد است که کور کورانه از دیگران تقلید می کند و اصلاً از آنها نمی پرسد، دلیل شما برای صدور چنین دستوری چیست؟ پس شما و دوستانتان از تقلید آخوندها دست بردارید.

• پسر من که می دانست آقای موسوی اردبیلی مرا خوب می شناسد و در دوران جوانی زمانی که من در انزلی منبر می رفتم وی پس از من به منبر می رفت.

• رونوشت این نامه را خطاب به آقای محمد امامی کاشانی که قبل از اینکه به مبارزه با خرافات بپردازم، به اینجانب بسیار اظهار ارادت می کرد، نیز فرستادند.

• پسر من در دوران طلبگی با محمد محمدی ری شهری مدتی همسایه بود و در مدرسه حجتیه حجره هایشان به هم متصل بود و ری شهری او را می شناخت.

از قضا روز جمعه ای برای عرض تسلیت به منزل آیت الله فیض، که از اهالی قم و از خویشاوندان ما و مدعی مرجعیت نیز بود، رفتم. آن روز ایشان مجلس روضه و دعا داشت، چون برای دلداري و تسلیت گویی خدمت ایشان رسیدم با آنکه همیشه اظهار لطف و خصوصیت می کرد، این مرتبه با چهره ای عبوس با من روبرو شد، مثل آنکه به نویسنده اعتراض داشت، عرض کردم آیا اتفاقی افتاده که اوقات شما تلخ است؟ در جواب فرمودند من از شما توقع نداشتم. عرض کردم موضوع چیست؟ گفت شما نامه ای نوشته اید و مرا تهدید کرده اید که اگر غیر از بروجردی را برای مرجعیت معرفی کنم آبروی ما را در بازار قم می ریزید. عرض کردم من از این نامه خبری ندارم، ممکن است نامه را بیاورید اگر امضا و خط من باشد مجعول است و برایشان قسم خوردم تا ایشان سختم را باور کردند.

پس از خاتمه مجلس که بیرون آمدم، حیرت زده در این اندیشه بودم که دست مرموزی برای تعیین مرجع تقلید درکار است و قضیه آنچنان که من می پندارم ساده نیست. فهمیدم مرجعیت هم بازی شده برای بازیگرها، و با قضایای بعدی معلوم شد دستی مرموز آقای بروجردی را مرجع کرد و از وجود او بهره ها برد.

• در سال 1328 شمسی در زمان رئیس الوزرای احمد قوام، آیت الله کاشانی قصد دخالت در انتخابات کرد تا از تعداد وکلای انتصابی دربار در مجلس بکاهد. نویسنده از دوستان صمیمی آیت الله کاشانی بودم و تابستانها که می آمدم تهران به منزل ایشان وارد می شدم، در همین سال بود که به من فرمودند شما بروید يك ماشین دربست کرایه کنید برای سفر به خراسان، این بنده نیز چنین کردم و مهیای مسافرت شدیم. آقای شیخ محمد باقر کمراهی و یکی دو نفر دیگر نیز حاضر شدند با نویسنده و آقای کاشانی و یکی از فرزندان ایشان که جمعا شش نفر می شدیم به طرف مشهد حرکت کردیم، دولت از مسافرت ما وحشت داشت که مبادا در شهرهای بین راه، ایشان وکلایی را برای مجلس تعیین و پیشنهاد کند و مردم را ترغیب کند به انتخابات و تعیین نمایندگان که خیرخواه ملت باشند، و لذا چون ما از تهران حرکت کردیم، شهرهای بین راه مطلع و آماده استقبال شدند و از آن طرف دولت به مأمورین شهرستانهای بین راه ابلاغ کرده بود که تا می توانند اخلال کنند و بهانه ای بدست دولت بدهند که آیت الله کاشانی را به تهران برگردانند.

• سرهنگ و اطرافیان چون نوشته‌ی مرا دیدند گفتند خوب نوشته‌اید، نامه را بردند و فردای آن روز آمدند که شاه دستور داده ملای قمی و همراهانش آزادند.

• در اتاق متصل به اتاق ما عده‌ای از توده‌ای‌ها و کمونیست‌ها محبوس بودند، پیغام دادند که ما می‌خواهیم فلانی را ببینیم. گفتم اشکالی ندارد تشریف بیاورند. عده‌ای غیر روحانی که با من بازداشت بودند، گفتند ممکن است ما را به کمونیست بودن متهم کنند. من گفتم چه اتهامی، نترسید بگذارید بیایند. به هر حال آمدند و اظهار خوشوقتی کردند که یک نفر روحانی شجاع هم پیدا می‌شود که با دیکتاتوری مخالف باشد. ما با ایشان گرم گرفتیم، آنها سؤالات و اشکالاتی به قوانین اسلام داشتند که به آنها جواب گفتم.

• چون ما را در توپخانه پیاپی کردند، با همراهان خداحافظی کردم و رفتم منزل آقای کاشانی، کاشانی مجتهدی بود شجاع و بیدار. اگر چه خودش در لبنان تبعید بود، ولی خانواده اش در تهران بودند. چون من وارد شدم بسیار خوشحال شدند. در آن زمان تمام اهل علم از سیاست و امور مملکتی برکنار بودند و دوری می‌جستند و اگر کسی مانند کاشانی و یا این بنده وارد مبارزه با دیکتاتوری می‌شدیم چندان مورد علاقه مردم نبودیم، و اصلاً مردم ایران و خود ایران مانند قبرستانی بود که سرنوشتش به دست گورکن‌ها باشد که هر کاری بخواهند با مرده می‌کنند! فردی مانند کاشانی منحصر به فرد بود و ایشان زجر و حبس زیاد دید تا حرکتی و موجی در ایران بوجود آورد تا آن زمان جبهه‌ی ملی و جبهه‌ی غیر ملی اصلاً وجود نداشت، و مرحوم مصدق را جز معدودی نمی‌شناختند. ولی چون کاشانی سعی داشت یک مجلس شورای ملی و وکلای خیرخواه ملت سرکار بیایند، لذا فتوا می‌داد که بر جوانان واجب است در انتخابات دخالت کنند، و لذا در همان زندان لبنان به اینجانب نامه‌ای نوشت که آقای برقعی مانند آخوندهای دیگر مسجد را دکان قرار نده و بپرداز به بیداری مردم و به سخن مردم که می‌گویند آخوند خوب کسی است که کاری به اوضاع ملت نداشته باشد و کناره‌گیر باشد، گوش مده و کاری کنی که مردم مصدق را انتخاب کنند، تا آن وقت ملت نمی‌دانستند مصدق کیست، و چه کاره است، کاشانی به تمام دوستانش توصیه می‌کرد که وکلای صحیح العمل از آنجمله مصدق را انتخاب کنید، پس به واسطه‌ی سفارشات و سخنرانی‌های کاشانی و پیروانش [که در رأسشان خود ایشان یعنی آیت الله ابوالفضل برقعی قمی بود] مردم نام مصدق را شنیدند و تا اندازه‌ای شناختند. و در مواقع انتخابات مریدان کاشانی از اول شب تا صبح در پای صندوقها می‌خوابیدند که مبادا صندوق عوض شود و کاشانی و مصدق وکیل نشوند، مردم را تحریک می‌کردیم به رأی دادن به آقای کاشانی و مصدق و چند نفری که با این دو نفر همراه بودند، تا اینکه به واسطه‌ی فعالیت مریدان کاشانی این دو نفر رأی آوردند و وکیل تهران شدند، دولت ناچار شد کاشانی را آزاد کند و از لبنان به ایران آورد. چون ملت خبر شد که کاشانی با هواپیما وارد تهران می‌شود، لذا همان روز ورود ایشان از فرودگاه مهرآباد تا درب منزل ایشان مملو از جمعیت بود. ما آن روز در تهران فعالیت می‌کردیم، تا استقبال خوبی از ایشان به عمل آید. [جلوگیری از تجلیل و دفن جنازه رضاشاه در قم]

چند سال طول نکشید که رضاشاه در جزیره موریس فوت شد، معروف است که در آن جزیره قدم می زده و به خود گفته اعلیحضرت، قدر قدرت، قوی شوکت، زکی ای زکی، آی زکی، که یاد زمان سلطنت خود می کرده و مقصود او این بوده که در ایران اطرافیان او یک مشت مردمان هوا پرست متملق بودند که به او می گفتند اعلی حضرت قدر قدرت، و چون وفات کرد جنازه او را به ایران آوردند، و دولت و شاه تشویق می کردند که مردم از جنازه او تجلیل کنند و با تشریفات زیادی جنازه را در قم دفن کنند، و علما و بزرگان قم را دعوت کردند که از جنازه استقبال به عمل آید، آیت الله بروجردي که مرجع تقلید بود با صفوف طلاب بر جنازه او نماز بخوانند، و آقای بروجردي که یکی از علمای ریاست مآب بود و از هر کاری برای حفظ ریاست خود خودداری نمی کرد و به علاوه به شاه و درباریان و وکلای مجلس علاقه داشت، حاضر گردید تا بر جنازه شاه اقامه نماز کند.

نویسنده فکر کردم که اگر از جنازه رضاشاه تجلیل شود تمام کارهای فاسد او امضاء خواهد شد، درصدد برآمد کاری کنم که مانع از تجلیل جنازه گردد. چند نفر طلبه جوان به نام فداییان اسلام تازه با من رفیق شده بودند، در آن زمان تقریباً سی و پنج سال داشتم و از مدرسین حوزه علمیه قم بودم، این فداییان جوان که سنشان از پانزده الی بیست و پنج سال بیشتر نبود با من مانوس بودند و پناهگاه ایشان منزل ما بود، و برخی از ایشان نیز نزد نویسنده درس می خواندند. با آنان مشورت کردم که در منع تجلیل جنازه پهلوی فکری بکنید، گفتند شما اعلامیه بنویسید ما آن را نشر می دهیم.

اعلامیه ای نوشتم و در آن تهدید کردم که هر کس بر جنازه شاه نماز بخواند و یا در تشییع جنازه او حاضر شود، برخلاف موازین دین رفتار کرده و ما او را ترور خواهیم نمود.

این اعلامیه چون منتشر شد، اثر بسیار خوبی داشت و کسانی که برای نماز بر جنازه دعوت شده بودند مخصوصاً آقای بروجردي به هراس افتادند که مبدا به ایشان توهین شود و یا مورد حمله واقع شوند. و لذا در صدد بر آمدند که ناشرین اعلامیه را پیدا کنند، فداییان که در قم منزل معینی نداشتند پراکنده و اکثراً مقیم تهران بودند و احتمال چنین کاری به ایشان نمی رفت، و از طرفی کمتر احتمال می دادند که نویسنده اعلامیه ای به آن تندی، سید ابوالفضل برقعی قمی باشد و علاوه بر این وقت ورود جنازه بسیار نزدیک و افکار مسئولان حکومت پریشان بود، تا اینکه جنازه را وارد کردند، ولی آن چنانکه می خواستند تجلیل نشد، و چون در مسجد امام قم مجلس فاتحه ای گرفتند و سیدی به نام موسی خوئی قصد داشت در آن مجلس شرکت کند، رفقای ما او را گرفتند و کتک زدند به طوری که خون از سرش جاری شد، چون دولت چنین دید از دفن جنازه در قم منصرف شد و جنازه را به تهران بردند، دیگر در تهران چه شده، بنده حاضر نبودم.

[اشعار مؤلف راجع به مظلومیت خود]

در ایامی که روحانی نمایان و دکانداران مذهبی علیه من متحد و کمر به بدنام کردنم بسته بودند و به دولت شاه و اعمال زور متوسل شدند و عوام را برای غصب مسجد {گذر دفتر وزیر} تحریک کردند و منزلم در محاصره آنان قرار داشت و امنیت از زندگیم سلب شده بود، ابیات ذیل را سرودم:

گمراهان را بهر خود دشمن نمودم* برقعی چون راه حق روشن نمود

راه پر خار است و پرآزار بود* آری آری راه حق دشوار بود

با یدش سختي ک شد در راه حق* هر که عزت خواهد از درگاه حق
 روضه خوانان عوام بي حیا* زین سبب عالم نمایان دغا
 با خران خود به کوشش آمدند* پس به همدستی به جنبش آمدند
 تا که بنمودند ما را متهم* رشوه ها دادند بر اهل ستم
 بسته شد مسجد ز اهل شور و شر* پس به زور پاسبان و سیم و زر
 باز شد دکان نقالان خواب* پایگاه حق پرستی شد خراب
 جاي آن شد نقل کذب هر کتاب* پایگاه دین و قرآن شد خراب
 سود دیدي ني زیان زین کار و برقعی گفتا به دل اي هوشیار
 غم مخور در راه حق پرداختي* گفت بادل، آنچه اینجا باختي
 آنچه آید پیش، حق پدر چاره نیست بازي کار حق، خود را
 صاحب مسجد تو را اندر دل است* گر که مسجد رفت گو رو کان گل
 تو بمان اي آنکه چون تو پاک گر که مسجد رفت گو رو، باک
 ترك آن بنما که مسجد شد دکان* گشت مسجد خانقاه صوفیان
 جاي جمع حق پرستان مسجد است* جاي درس و بحث قرآن، مسجد است
 نیست مسجد جاي هر شمر و سنان* نیست مسجد جاي مدح و روضه
 روضه خوانست روضه خوانست روضه آنکه همکار است با شمر و سنان
 دین حق را میکن از بدعت جدا* اقتدا کن بر امام لافتي
 ني امامي که کند دین را دکان* آن امام کارگر در بوستان
 ني گرفتي مسجدي با شر و شور* آن امامي که نبودي اهل زور
 مي نخوردي آن امام از این ني گرفتي خمس يا سهم امام
 ني امام فاسقان بي خبر* آن امام دانش و فضل و هنر
 ناخدایان را نخواندي در دعا* آن امامي که نخواندي جز خدا

نا خدای کشتی امکان یک است* قاضی الحاجات در عالم تک است
خاک و باد و آب سرگردان اوست* آن که هستی، نقشی از فرمان

از حسودان دنی بی خبر* برقمی با حق بساز و کن حذر

خطاب به دشمنان خود نیز با عنوان به دشمنها رسان پیغام ما
را شعری سرودم:

دشمن ما را سعادت یار باد* روز و شب با عز و شأنش کارباد

هر که کافر خواند ما را گو* او میان مردمان دیندار باد
بخوان*

هر که خاری می نهد در راه ما* بار لایها راه او گلزار باد

هر که چاهی می کند در راه ما* راه او خواهم همی هموار باد

هر که علم و فضل ما را ملک و مالش در جهان بسیار باد
منکراس*

هر که گوید برقمی دیوانه است* گو که ما دیوانه، او هوشیار
بباد!

ما نه اهل جنگ و نی ظلم و نه دادخواه ما به عقبی قادر جبار
بزور*

همچنین در همان احوال پنداری مورد إلهام حضرت حق واقع
شده ام، مستزاد ذیل را سرودم:

غم مخور یار توام* بنده بی کس من، من کس و غمخوار
توام

غم مخور یار توام* گر تو تنها شده ای، غصه مخور یار
توام

باز نامید مشو* گر جهان رفت زدستت، طرف یأس مرو

غم مخور یار توام* باز گردان جهان من حق دار توام

از همه دیده بدوز* گر تو را نیست انیسی به جهان در شب
روز

غم مخور یار توام* مونس تو، همه جا و مددگار توام

نیست حق را بدلی* گر چه حق را نبود رونق بازار ولی

غم مخور یار توام* أظهر الحق، که من رونق بازار توام

نیست یک دادرسی* گر تو را کارگشایی نبود هیچ کسی

غم مخور یار توام* غم مخور کار گشا هستم و در
 تا که شایسته کند* گر تو را غصه و غم، رنج و ستم
 غم مخور یار توام* رو به من آر که من دافع آزار توام
 غمت از دلت نیست* رنج و غمهای تو بی‌عملت و بی‌حکمت
 غم مخور یار توام* مصلحت بین و گنه بخش و نگهدار
 مسجد و محفل تو* گر که او باش بکنند در منزل تو
 غم مخور یار توام* با خبر باش که من حافظ آثار توام
 کسان هذا لولا* دوست دارم شنوم صوت تو در رنج و بلا
 غم مخور یار توام* طالب ناله و افغان به شب تار توام
 باش يك بنده حُر* گر رمیدند ز تو مردم دون، غصه
 غم مخور یار توام* من رفیق تو و هم ناظر پیکار توام
 یا دلت بریان است* گر ز غمهای جهان دیده تو گریان
 غم مخور یار توام* من تلافی کن آن دیده خونبار توام
 یا دلت غمگین است* بر دلت بار غم و غصه اگر سنگین
 غم مخور یار توام* دافع هر غم و شوینده زدل بار توام
 باز با یزدان باش* گر کسی ناز تو را می نخرد خندان
 غم مخور یار توام* راز با خالق خود گو که خریدار
 غم خود با من گو* گر که مظلوم شدی از ستم و جور عدو
 غم مخور یار توام* دادگر حقم و از عدل، طرفدار توام
 در ره ذوالمنن است* برقععی سعی تو گر بهر من است
 غم مخور یار توام* قابل سعی تو و ناشر افکار توام

[شعري در باره اوضاع کنوني ايران]

اينجانب در باره اوضاع ايران در اين زمانه، شعر زير را
 سروده ام:
 محفلي بود و نازنين ياري*ياري آگاه و نيك پنداري
 گفتمش در زمينه اسلام*بازگو آنچه گفتني داري
 گفت: ديني بدون روحاني*فارغ از هر كشيـش و احباري
 مصطفي مجتهد نبود و آمي بود*مرتضي هم نه مرد بيكاري
 گفتمش: رهنماي مردم كيست؟*چه كس از دين كند نگهداري؟
 گفت: هان! رهنما بود قرآن*بر همه فرض، دين نگهـداري
 بر همه علم دين بود واجب*واجب عيني است بر طالب
 هادي دين كه جا فرو شد دين*ني بود كَلِّ و ني كه سر باري
 دين فروشان نه رهنما باشند*دين نبا شد ز جنس بـازاري
 كسب روزي ز راه دين نكنند*دينشان ايمن از دغلكـاري
 نردبان سياستش نكنند*دينشان ايمن از دكانـداري
 حكمراني نداشت پيش علـي*ارزش كفش پاره خـواري
 ملك ايشان قلمرو دلهاست*نه حـجاز و هند و بلخـاري
 نقش آخوند را شدم جويـا*گفت: بر دوش خلق سر باري
 كار او را چه؟ جستجو كردم*گفت: تكفير و حبس و كشتاري
 او بُود مست از شراب غـرور*كي به عهدش بود وفـاداري
 گفتمش: گو كه چيست حزب الله؟*گفت: احياي رسم تـاتـاري
 گفتمش: حال مملكت چونست؟*گفت: بيمـار بي پرستـاري
 گفتمش: انقلاب بهمن ماه*داشت از بهر ما چـه
 آثـاري؟
 گفت: آري ضرر فراوان داشت*موجبـي شد بـراي بيـداري
 ملت اندر هـواي آزادي*کرد از جان و دل فداكـاري
 گر چه از چاله افتاد بهـ*صد برا بر شـدش گرفتـاري
 چـاه*

چون ز غفلت بـــه دام چاره بیداری است و هشیاری
افتادند*

گفتمش: گونا جات کی با شد؟*گفت وقت تضرع و زاری
بایدی جمله از خدا خواهند*رفع این سختی و گرفتاری

[مطالعه کتاب الغدير اميني و نظريه مؤلف در باره آن]
در آنجا [زندان] که بودم کتاب الغدير تأليف علامه
عبدالحسين اميني تبريزي را که سالها پيش خوانده بودم، مجدداً
مطالعه کردم، صادقانه و بي‌تعصب بگويم، آنان که گفته‌اند «**کار
آقاي اميني در اين کتاب جز افزودن چند سند بر اسناد حديث
غدير نيست**» درست گفته‌اند. اگر اين کتاب بتواند عوام يا
افراد کم اطلاع و غير متخصص را بفريبد ولي در نزد مطلعين
منصف وزن چنداني نخواهد داشت، مگر آنکه اهل فن نيز از روي
تعصب يا به قصد فريفتن عوام به تعريف و تمجيد اين کتاب
پردازند. به نظر من استاد ما **آيت‌الله سيد ابوالحسين اصفهاني**
در اين مورد مصيب بود که چون از او در مورد پرداخت هزینه
چاپ اين کتاب از وجوه شرعيه اجازه خواستند، موافقت نکرد و
جواب داد: «پرداخت سهم امام ؛ براي چاپ کتاب شعر!!، شايد
مورد رضایت آن بزرگوار نباشد».

بيساري از مستندات اين کتاب از منابع نامعتبر که به صدر
اسلام اتصال وثيق ندارند اخذ شده که اين کار در نظر اهل
تحقيق اعتبار ندارد. برخي از احتجاجات او هم قبلاً پاسخ داده
شده، ولي ايشان به روي مبارك نياورده و مجدداً آنها را ذکر
کرده است. گمان دارم که اهل فن در باطن مي دانند که با
الغدير نمي توان کار مهمي به نفع مذهب صورت داد و به همين
سبب است که طرفداران و مداحان اين کتاب که امروز زمام امور
در چنگشان است به هيچ وجه اجازه نمي دهند کتبي از قبيل
تأليف محققانه آقاي حيدرعلي قلمداران به نام «شاهراه اتحاد
يا نصوص امامت» يا کتاب باقيات صالحات که توسط يکي از علماي
شيعه شبه قاره هند، موسوم به محمد عبدالشکور لکهنوي و يا
کتاب «تحفه اثني عشريه» تأليف عبدالعزيز دهلوي فرزند شاه
ولي الله احمد دهلوي و يا جزوة مختصر «راز دليران» که آقاي
عبدالرحمان سربازي آن را خطاب به موسسه «در راه حق و اصول
دين» در قم نوشته و کتاب «رهنمود سنت در رد اهل بدعت» ترجمه
اين حقير و نظاير آنها که براي فارسي زبانان قابل استفاده
است چاپ شود، بلکه اجازه نمي دهند اسم اين کتب به گوش مردم
برسد. در حالي که اگر مغرض نبوده و حق طلب مي بودند اجازه
مي دادند که مردم هم ترجمه الغدير را بخوانند و هم کتب فوق
را، تا بتوانند آنها را با يکديگر مقايسه و از علما درباره
مطالب آنها سؤال کنند و پس از مقايسه اقوال، حق را از باطل
تمييز داده و بهترين قول را انتخاب کنند. فقط در اين صورت
است که به آيهي: «**فبشر عباد الذين يستمعون القول فيستمعون أحسنه**» يعني: «بشارت ده
بندگان را که سخن را بشنوند و نيکوترينش را پيروي کنند»
(الزمر/18) عمل کرده اند. أما نه خود چنين مي کنند و نه
اجازه مي دهند که ديگران اينگونه عمل کنند بلکه جواب امثال
مرا با گلوله و يا به زنداني کردن مي دهند!!
[استادان]

علاوه بر 1- آقای خوانساری نزد شیخ ابوالقاسم کبیر قمی،
2- حاج شیخ محمدعلی قمی کربلایی، 3- آقای میرزا محمد
سامرایی، 4- آقای سید محمدحجت کوه کمری، 5- حاجی شیخ
عبدالکریم حایری، 6- حاج سید ابوالحسن اصفهانی و 7- آقای شاه
آبادی و چند تن دیگر نیز تحصیل کرده‌ام که تعدادی از آنان
برایم تصدیق اجتهاد نوشته‌اند که از آن جمله‌اند: «محمد بن
رجب علی تهرانی سامرایی» مؤلف کتاب «الإشارات و الدلائل فی ما
تقدم و یأتی من الرسائل» و «مستدرک البحار» که ایشان در
خاتمه اجازه استادش برایم اجازه‌ای نوشت و متن اجازه ایشان
به این حقیر چنین است.

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین و الصلوة علی عباده الذین اصطفی محمد وآله الطاهرين وبعد فيقول العبد الجاني
محمد بن رجبعلي الطهراني غي عنهما وأوتيا كتابهما بيمينهما قد استجازني السيد الجليل العالم النبيل فخر
الأقربان والأمانات الأبولفضل البرقعي القمي أدام الله تعالى تاييده رواية ما صحت لي روايته وساعت لي إجازته
ولما رأيته أهلاً لذلك وفوق ما هنالك إستخرت الله تعالى وأجزته أن يروي عني بالطرق المذكورة في الإجازة
المذكورة والطرق المذكورة في المجلد السادس والعشرين كتابنا الكبير مستدرک البحار وهو على عدد مجلدات
البحار لحبرنا العلامة المجلسي قدس سره وأخذت عليه ما أخذ علينا من الاحتياط في القول والعمل إن لا ينساني
في حيوتي وبعد وفاتي في خلواته ومظان استجابة دعواته كما لا أنساه في عصر يوم الاثنين الرابع والعشرين
من رجب الاصب من شهر سنه خمس و ستين بعد الثلاثمائه وألف حامداً مسلماً مستغفراً.

9- حاج شیخ آقا بزرگ تهرانی مؤلف کتاب «الذريعة الي
تصانيف الشيعه» اجازه زیر را براي اين حقير نوشته است:

بسم الله الرحمن الرحيم و به تقيي

الحمد لله وكفى والصلاة والسلام على سيدنا ومولانا ونبينا محمد المصطفى وعلى أوصيائه المعصومين
الائمة الأثني عشر صلوات الله عليهم أجمعين إلى يوم الدين.

و بعد: فإن السيد السند العلامة المعتمد صاحب مفاخر والمكارم جامع الفضائل والمفاخر المصنف البارع
والمؤلف الماهر مولانا الأجل السيد ابوالفضل الرضوي نجل المولى المؤتمن السيد حسن البرقعي القمي دام
أفضاله وكثر في حماة الدين أمثاله قد برز من رشحات قلمه الشريف ما يغنيا عن التقريظ والتوصيف قد طلب
مني لحسن ظنه إجازة الرواية لنفسه ولمحروسة العزيز الشاب المقبل السعيد السيد محمد حسين حرسه الله
من شر كل عين فأجزتاهما أن يرويا عني جميع ما صحت لي روايته عن كافة مشايخي الأعلام من الخاص والعلم
وأخص بالذكر اول مشايخي وهو خاتمة المجتهدين والمحدثين ثالث المجلسيين شيخنا العلامة الحاج الميرزا
حسين النوري المتوفي بالنجف الأشرف في سنه 1320 فليرويا أطل الله بقائهما عني عنه بجميع طرقه الخمسه
المسطورة في خاتمة كتاب مستدک الوسائل والمشجرة في مواقع النجوم لمن شاء وأحب مع رعاية الاحتياط
والرجاء من مكارمهما أن يذكراني بالغفران في الحياة وبعد الممات، حررته بيدي المرتعشه في طهران في دار
آية الله المغفور له الحاج السيد احمد الطالقاني وأنا المسمي المسمي بمحسن والفاني الشهير بأقا بزرگ الطهراني
في سالتح ربيع المولود 1382 (مهر)

10- عبد النبي نجفي عراقي رفسی مؤلف کتاب «غوالي اللثالي
در فروع علم اجمالي» و کتب کثيره ديگر که از شاگردان «ميرزا
حسين ناييني» بوده است. براي متن ذيل را نوشته است:

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين الذي فضل مداد العلماء علي دماء الشهداء والصلوة والسلام على محمد وآله الأمناء
وعلى أصحابه التابعين الصلحاء إلى يوم اللقاء.

امابعد مخفي نماندهك جناب مستطاب عالم فاضل جامع الفضائل
والفواضل قدوة الفضلاء و المدرسين معتمد الصلحاء والمقربين
عماد العلماء العالمين معتمد الفقهاء والمجتهدين ثقة الاسلام
و المسلمين آقای آقاسيد ابوالفضل قمی طهرانی معروف و ملقب
بعلمة رضوي سنين متماديه در نجف اشرف در حوزه دروس خارج
حقير حاضر شدند و نیز در قم سالهاي عديده بحوزه دروس اين
بنده حاضر شدند براي تحصيل معارف الهييه و علوم شرعيه و
مسائل دينيه و نواميس محمديه پس آنچه توانست كوشش نمود فكده

وجد واجتهد تا آنکه بحمد الله رسید بحد قوه اجتهاد و جایز است از برای ایشان که اگر استنباط نمود احکام شرعیه را بنهج معهود بین أصحاب رضوان الله علیهم اجمعین عمل نمایند بآن، واجازه دادم ایشان را که نقل روایه نمایند از من بطرق نه گانه که برای حقیر باشد بمعصومین علیهم السلام و نیز اجازه دادم وی را در نقل فتاوی کما اینکه مجاز است که تصرف نماید در امور شرعیه که جایز نیست تصدی مگر با اجازه مجتهدین و مجاز است در قبض حقوق مالیه و لا سیما سهم امام ؛ و تمام اینها مشروط است بمراعات احتیاط و تقوی بتاریخ ذی الحجه الحرام فی سنه 1370 من الفانی الجانی نجفی عراقی (مهر)

11- آیت الله سید ابوالقاسم کاشانی نیز برایم تصدیق اجتهاد نوشت که متن آن را ذیلاً نقل می کنم:

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلاة على رسوله وعلى آله الطاهرين المعصومين وبعد فان جناب العالم العادل حجة الاسلام والمسلمين السيد ابوالفضل العلامة البرقي الرضوي قد صرف أكثر عمره الشريف في تحصيل المسائل الأصولية والفقهية حتى صار ذا القوة القدسية من رد الفروع الفقهية إلى أصولها فله العمل بما استنبطه واجتهد به ويحرم عليه التقليد فيما استخرجه وأوصيه بملازمة التقوى ومراعاة الاحتياط والسلام عليه وعلينا وعلى عباد الله الصالحين

الأحرر ابوالقاسم الحسيني الكاشاني (مهر)

12- سید ابوالحسن اصفهانی نیز زمانی که قصد مراجعت از نجف را داشتم، تصدیق زیر را برایم مرقوم نمود:

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على خير خلقه محمد وآله الطيبين الطاهرين واللعنة الدائمة على أعدائهم أجمعين من الآن إلى يوم الدين وبعد فان جناب الفاضل الكامل والعالم العادل مروج الأحكام فُرة عيني الاعز السيد ابوالفضل البرقي دامت تأييداته ممن بذل جهده في تحصيل الأحكام الشرعية والمعارف الإلهية برهة من عمره وشطرا من دهره مجدا في الاستقادة من الاساطين حتى بلغ بحمد الله مرتبة عالية من الفضل والاجتهاد ومقرونا بالصلاح والسادد وله التصدي فيها وأجزته أن يأخذ من سهم الامام عليه السلام بقدر الاحتياج وإرسال الزائد منه إلى النجف و صرف مقدار منها للفقراء والسادات وغيرهم و أجزته أن يروي عني جميع ما صحت لي روايته واتضح عندي طريقه و أوصيه بملازمة التقوى ومراعاة الاحتياط و أن لا ينساني من الدعاء في مظان الاستجابات والله خير حافظاً َّ وهو ارحم الراحمين 22 ذیحجه 62 ابوالحسن الموسوي الاصفهاني (مهر)

13- سید شهاب الدین مرعشی معروف به آقا نجفی صاحب تألیفات در مشجرات و انساب برایم اجازه زیر را نوشت:

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله علي ما أساغ من نعمة وأجاز والصلاة والسلام على محمد وآله مجاز الحقيقة وحقيقه المجاز وبعد: فإن السيد السند والعالم المعتمد شم سماء النبالة وضحيها وزين الأسرة من آل طه علم الفخار الشامخ و منار الشرف الباذخ قاعدة المجد المؤثل وواسطة العقد المفصل جناب السيد ابوالفضل ابن الشريف العابد السيد حسن الرضوي القمي السيداني دام علاؤه وزيد في ورعه وتقاه أحب ورغب في أن ينتظم في سلك المحدثين والرواة عن اجداده اليمامين ويندرج في هذا الدرج العالي والسمط الغالي ولما وجدته أهلاً وأحرزت منه علماً وفضلاً أجزت له الرواية عني بجمع ما صحت روايته وسأغت إجازته ثم سندته وقويت عننته عن مشايخي الكرام أساطين الفقه وحمله الحديث وهم عدة تبلغ المائتين من أصحابنا الإماميه مضافاً إلى مالي من طرق سائر فرق الإسلام الزيدية والإسماعيلية والحنابلة والشافعية والمالكية والحنفية وغيرها ولا يمكنني البسط بذكر تمام الطرق فأكتفي بتعداد خمس منها تتركب بهذا العدد وأقول ممن أروي عنه بالاجازة والمنالة والقراءة والسماع والعرض وغيرها من أنحاء تحمل الحديث إمام أئمة الرواية والجهيز المقدم في الرجال والدراية مركز الاجازة مسند الأفاق علامة العراق استاذي ومن إليه في هذه العلوم إستنادي وعليه اعتمادي حجة الاسلام آيت الله تعالى بين الأنام مولاي و سيدي أبو محمد السيد حسن صدر الدين الموسوي المتوفي سنه 1354 هذا ما رمت ذكره من الطرق وهي ستة فلجناب السيد أبي الفضل ناله الخير والفضل أن يروي عن مشايخي المذكورين بطرقهم المتصلة المعنونة إلى إمتنا إلى الرسول وسادات البرية مراعياً للشرائط المقررة في محلها من التثبت في النقل ورعايه الحزم والإحتياط وغيرها وفي الختام أوصيه دام مجده وفاق سعده وجد جده أن لا يدع سلوك طريق التقوى والسادد في أفعاله وأقواله و أن يصرف أكثر عمره في خدمة العلم و الدين وترويج شرع سيد المرسلين ع

وَأَنْ لَا يَغْتَرَّ بِزَخَارِفِ هَذِهِ الدُّنْيَا الدُّنْيَا وَزِبْرَجِهَا وَأَنْ يَكْثُرَ مِنْ ذِكْرِ الْمَوْتِ فَقَدْ وَرَدَ أَنَّ أَكْبَرَ الْمُؤْمِنِينَ أَكْثَرَهُمْ ذَكَرُوا لِلْمَوْتِ وَأَنْ يَكْثُرَ مِنْ زِيَارَةِ الْمَقَابِرِ وَالْإِعْتِبَارِ بِتِلْكَ الْأَجْدَاثِ الدَّوَاثِرِ فَانْهَ التَّرِيْقَ الْفَارُوقَ وَالدَّوَاءَ النَّافِعَ لِلْسَّلُوعِ الشَّهَوَاتِ وَأَنْ يَتِمَّلَ فِي أَنْهَمُ مِنْ كَانُوا وَأَيْنَ كَانُوا وَكَيْفَ كَانُوا وَإِلَى أَيْنَ صَارُوا وَكَيْفَ صَارُوا وَاسْتَبْدَلُوا الْقُصُورَ بِالْقُبُورِ وَأَنْ لَا يَتْرِكَ صَلَاةَ اللَّيْلِ مَا اسْتَطَاعَ وَأَنْ يَوْقُتَ لِنَفْسِهِ وَقَتًا يَحَاسِبُ فِيهِ نَفْسَهُ فَقَدْ وَرَدَ مِنَ التَّكَايِدِ مِنْهُ مَا لَا مَزِيدَ عَلَيْهِ مِنْهَا قَوْلُهُ حَاسِبُوا قَبْلَ أَنْ تَحَاسِبُوا وَقَوْلُهُ حَاسِبْ نَفْسَكَ حَسْبَةَ الشَّرِيكِ شَرِيكَهَ فَإِنَّهُ أَدَامَ اللَّهُ أَيْامَهُ وَأَسْعَدَ أَعْوَامَهُ أَنْ عَيْنَ لَهَا وَتَقَاتَلَ تَنْتَضِيعُ أَوْقَاتِهِ فَقَدْ قَالَ تَوْزِيعُ الْأَوْقَاتِ تَوْفِيرُهَا وَمِنْ فَوَائِدِ الْحَاسِبِ أَنَّهُ أَنْ وَقَفَ عَلَى زَلَّةٍ فِي أَعْمَالِهِ لَدَى الْحِسَابِ تَدَارَكُهَا بِالتَّوْبَةِ وَإِبْرَاءِ الذَّمَّةِ وَإِنْ أَطْلَعَ عَلَى خَيْرٍ صَدَرَ مِنْهُ حَمْدُ اللَّهِ وَشُكْرُهُ لَهُ عَلَى التَّوْفِيقِ بِهَذِهِ النِّعْمَةِ الْجَلِيلَةِ وَأَوْصِيَهُ حَقَّقَ اللَّهُ أَمَالَهُ وَأَصْلَحَ أَعْمَالَهُ أَنْ يَفْقَلَ الْمَخَالَطَةَ وَالْمَعَاشِرَةَ لِأَبْنَاءِ الْعَصْرِ سَيِّمًا الْمُنْتَسِمِينَ بِسِمَةِ الْعِلْمِ فَإِنْ نَوَادِيهِمْ وَمَحَافِلُهُمْ مُشْتَمِلَةٌ عَلَى مَا يُوْرِثُ سُخْطَ الرَّحْمَنِ غَالِبًا إِذَا أَكْثَرَ مَذَاكِرَتِهِمُ الْإِعْتِبَارَ وَأَكَلَ لَحْمَ الْإِخْوَانِ فَقَدْ قِيلَ إِنَّ الْغِيْبَةَ أَكَلَ لَحْمَ الْمَغْتَابِ مِيتًا وَإِذَا كَانَ الْمَغْتَابُ مِنْ أَهْلِ الْعِلْمِ كَانَ اغْتِيَابُهُ كَأَكْلِ لَحْمِهِ مِيتًا مَسْمُومًا فَإِنَّ لَحْمَ الْعُلَمَاءِ مَسْمُومَةٌ. عَصَمَنَا اللَّهُ وَإِيَّاكَ مِنَ الزَّلَلِ وَالْخَطَلِ وَمِنَ الْهَفْوَةِ فِي الْقَوْلِ وَالْعَمَلِ إِنَّهُ الْقَدِيرُ عَلَى ذَلِكَ وَالْجَدِيرُ بِمَا هُنَاكَ وَأَسْأَلُهُ تَعَالَى أَنْ يَجْعَلَكَ مِنْ أَعْلَامِ الدِّينِ وَيُشَدِّدَ بِكَ وَأَمْثَالِكَ أَزْرَ الْمُسْلِمِينَ آمِينَ وَأَنَا الرَّاجِي فَضْلَ رَبِّهِ الْعَبْدِ الْمُسْكِينِ أَبُو الْمَعَالِي شَهَابُ الدِّينِ الْحُسَيْنِيُّ الْحُسَيْنِيُّ الْمَرْعَشِيُّ الْمَوْسَوِيُّ الرِّضَوِيُّ الصَّفَوِيُّ الْمَدْعُوُّ بِالنَّجْفِيِّ نَسَابَةُ آلِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَفَى اللَّهُ عَنْهُ وَكَانَ لَهُ وَقَدْ فَرَّغَ مِنْ تَحْرِيرِهَا فِي مَجَالِسٍ أُخْرَى لثَلَاثَ مَضْنٍ مِنْ صَفَرِ 1358 بِلَدَةِ قَمِ الْمَشْرِفَةِ حَرَمِ الْأُئِمَّةِ (مُهِر)

14- شیخ عبدالکریم حائری و 15- آیت الله سید محمد حجت کوه کمري نیز برایم تصدیق اجتهد نوشتند که اصل اجازه نامه این دو تن را برای تعیین تکلیف در مسأله سربازی به وزارت فرهنگ آن زمان تحویل دادم که طبعاً باید این دو اجازه نامه در اسناد بایگانی آن وزارتخانه موجود باشد، اداره مذکور نیز پس از رؤیت این دو تصدیق گواهی زیر را صادر نمود که در اینجا رونوشت آن را می آورم:

16- وزارت فرهنگ

نظریه بند اول و تبصره اول ماده 62 قانون اصلاح پاره ای از فصول و مواد قانون نظام، مصوب اسفند ماه 1321 و نظر به آیین نامه رسیدگی به مدارک اجتهد مصوب 25 آذرماه 1323 شورای عالی فرهنگ، اجازه اجتهد متعلق به آقای سید ابوالفضل ابن الرضا (برقعی) دارنده شناسنامه شماره 21285 صادره از قم متولد 1287 شمسی در هفتصد و پنجاه و چهارمین جلسه شورای عالی فرهنگ، مورخ 1329/8/7 مطرح، و صدور اجازه مزبور از مراجع مسلم اجتهد محرز تشخیص داده شد.

وزیر فرهنگ دکتر شمس الدین جزائری ناگفته نماند با اینکه در قوانین مشروطه دولت حق نداشت متعرض مجتهدین شود، مع ذلك حکومت به اصطلاح مشروطه گرفتاری بسیار برایم فراهم آورد.

سخن را با یادآوری این نکته به خواننده محترم به پایان می برم که دین اسلام در دو امر خلاصه می شود: تعظیم خالق و خدمت به مخلوق، آن چنانکه خالق خود فرموده است. برای همگان توفیق قیام به این دو امر را از درگاه ایزد رؤوف خواستارم. در اینجا، چند بیت از آخر کتاب «دعبل خزاعی و قصیده تائیه او» که سالها پیش تألیف کرده ام و وصف حال اینجانب است، می آورم و پس از آن نیز این کتاب را با شعری دیگر که خطاب به جوانان است و آن را هنگام سفر به زاهدان سروده ام، خاتمه می دهم و از خوانندگان التماس دعا دارم. والسلام علی من اتبع الهدی.

[من و دعبل خزاعی]

اگر زر داد دعبل را امامی*تشکر دید از صاحب مقامی

مرا صدها کتاب است و قصائد* که در آنها بیان گشته عقاید

ندیدم يك تشكر، ني عطايي* به جز ايراد و طعن ناروایی
 اگر وي بود خائف از مقامات* مرا خوف است از اهل خرافات
 اگر وي گريه اش بر اهل دين* مرا گريه براي اصل دين است
 اگر وي گفت رازش با امامي* مرا امني نباشد از مقامي
 اگر اشعار وي طبق اصول است* هدف، اين مادحين را جمله پول
 اگر سي سال ترسي داشت در جوف* دو سي سال است ما را دل پر از
 الـها بر غم و رنجـم گواهي* ندارم غير الطافت پناهـي
 الـها من بسي هستم پشيمان* چرا مرآت گشتم بهر كـوران
 در اينجا خسته جانم از بلا شد* تنم رنجور از صد ابتلا شد
 زمان ما زمان كفر و طغيان* ندارد دهر ما جز رنج و عصيان
 در اين پيري ندارم من انيسي* نه ياري ني معيني نه جليسي
 مگر ما را كني مشمول رحمت* رساني مرگ ما با روح و راحت
 الـها برقعـي را بها كن* مزيد فضل خود بر او عطا كن

[خطاب به جوانان]

ای جوانان که شکر گفتارید* مؤمن و سالم و خوش رفتارید
 چون شما ناطق و گل رخسارید* از خموشان جهان یاد آرید
 برقعـي را پس موتش گه گاه* زمـحـبان خدا بشمارید
 گاه گاهي اگرش یاد كنيد* دستي از بهر دعا بردارید
 برقعـي خادمتان بود و برفت* خدمتش را به نظر بسپارید
 یاد آرید از اين خسته که بود* خسته از محنت اين چرخ کبود
 دید آزار بس از مردمِ دون* دل او گشت پر از غصه و خون
 خسته از زخم زبان، زخم قلم* خسته از تهمت و بهتان و ستم
 دستش از گشت ز دنیا کوتاه* رفت در محكمه عدل إله

وآخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمين. 1370/2/2

بر گرفته شده از مقدمه کتاب خرافات وفور در زیارات قبور

بسم الله الرحمن الرحيم

«الحمد لله الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله».

و بعد. دین حقیقی الهی باید عقاید و اعمال و اصول و فروغش مطابق مدارکی باشد یا نقل یا عقل. و اما نقلی باید بررسی شود نقل صحیحی خدایسندانه و مدارکی که حجیت الهی باشد. یعنی به نقل اخبار مجهوله و احادیث فرقه‌ای که نشانه‌های جعل و غرض در آن هویدا باشد نمی‌توان اعتماد کرد. و یا احادیثی که به نفع جاعلان آن باشد نباید استناد نمود. در زمان ما دین الهی که یقیناً یک راه و یک مسلک بوده، تبدیل به صدها مذهب شده و مدعیان مذهبی هر یک برای ادعاهای خود هزاران حدیث و فلسفه‌بافی‌ها و مدارکی که فقط خودشان می‌پسندند آورده و برای هر عقیده‌ای صدها مدرک و خبر تراشیده گردیده ﴿كُلُّ جَزْءٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِخُونُ﴾ «و هر کدام به آنچه نزدشان است خرسند و خشنودند» می‌باشد.

اسلامی که در کتاب الهی آن به نص صریح در سورة روم آیه 31 و 32 فرموده:

﴿وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ * مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا كُلُّ جَزْءٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِخُونُ﴾

(روم / 31-32).

«مشرك نشويد از آنانکه دين خودشان را فرقه فرقه کرده و شيعه شيعه شده و هر کدام به آنچه نزدشان است خرسند و خشنودند».

با وجود چنین آیاتی در قرآن باز مسلمین چندین فرقه شده و هر کدام نام مذهبی و فرقه‌ای برای خود گذاشته و به آن نام و به آن آرم خوشنود و خوشند، و غافلند. و هر کدام با هزاران دلیل خود را بر حق می‌دانند، و هیچکدام حاضر نیستند دلائل مذهب دیگری را مطالعه و یا قبول نمایند و اصلاً حاضر به تفکر در دلائل دیگران نیستند.

بنابراین، باید تحقیق کرد مسئله مهدی و یا دوازده امامی آیا دلیلی از عقل و یا از کتاب آسمانی دارد یا خیر. بلکه ضد عقل و ضد کتاب آسمانی است، و در کتاب آسمانی یعنی قرآن،

آیاتی صریح است بر کذب انحصار امامت در دوازده عدد، و همچنین آیاتی است که دلالت دارد بر کذب ادعای مهدویت چنانی که مدعیان آن می‌گویند. ما پس از تحقیق و بررسی آن آیات را در نظر خوانندگان می‌گذاریم، و همچنین دلائل مدعیان مهدویت و امامت انحصاری را به نظر خوانندگان می‌رسانیم تا خود قضاوت کنند. و خدا را شاهد می‌گیریم که غرضی از نوشتن این کتاب در کار نیست جز رضای حضرت باریتعالی و هدایت و راهنمایی هموطنان و کسانی که طالب هدایت باشند. و اما کسانی که خود دکان‌دار مذهب بوده و از راه مذهب نان می‌خورند و یا کسانی که از آنان تقلید کرده و دارای تعصب مذهبی بوده گمان هدایت درباره ایشان نمی‌رود. زیرا یک دکان سبزی فروشی را هرگاه بخواهی تعطیل کنی و یا مالک دکان بخواهد دکان را از او بگیرد، او تا می‌تواند و تا قدرت دارد دکان را تحویل نخواهد داد. بلکه حاضر است با چنگال چشمان صاحب دکان را درآورد، چه برسد به دکانی که در هر سال و هر ماه میلیونها درآمد دارد و بدون زحمت خود مشتریان بدون عوض پول می‌دهند.

املا باید دانست هر بدعت و هر مذهبی و اگرچه باطل باشد، اگر درآمدی برای صاحبان آن بدعت و یا مذهب داشته باشد بزودی از بین نمی‌رود، بلکه اگر درآمد زیادی داشته باشد روز بروز افراد زیادتری به آن رو کرده و بواسطه بهره‌برداری به آن توجه کرده و قهراً نشر پیدا می‌کند و طرفداران آن زیاد می‌شود مگر آنکه درآمد آن از بین برود که خود آن باطل نیز از بین خواهد رفت. مثلاً مسئله زیارت قبور که در اسلام از آن نهی شده بواسطه داشتن نذورات و موقوفات که دارای سرقفلی و اجاره است و ریختن پول در ضریح و وقف اشیاء ذیقیمت و عتیقه مانند فرشها و تابلوها و لوسترها و اهداء جواهرات نفیسه و غیره، روز بروز ترویج شده و هزاران خبر دروغ بنام آن ساخته شده و هزاران نفر فراش و خادم و ملا طرفدار پیدا کرده و در نظر مردم عبادتی شده و جمعیت زوار قبور از جمعیت حافظان قرآن و مساجد زیادتر شده و دکانداران آن برای آن ثوابهای عجیبی ذکر کرده‌اند که برای هیچ عبادتی چنان ثوابها وارد نشده است، و کوچکترین آیه‌ای در قرآن به آن اشاره ننموده است هر کس بخواهد راستی ادعای ما را بداند به کتاب خرافات وفور در زیارات قبور مراجعه کند.

پس، ما این کتاب را برای دکانداران و متعصبین ننوشته و به هدایت ایشان امیدوار نیستیم. بلکه این کتاب را برای اهل انصاف و کسانی که طالب هدایت و واقعیت می‌باشند ترتیب می‌دهیم.

حال باید دقت کرد طبق قواعد اولیه چه از نظر عقل و چه از نظر شرع آیا امامت انحصاری است، آن هم منحصر به چند نفر معین قلیلی یا خیر؟ آیا وجود مهدی برای مردم نفعی دارد یا خیر؟ البته برای رؤسای مذهب و دکانداران مذهبی بسیار مفید است اما برای عموم نافع نیست بلکه ضرر بسیار دارد به بیان مختصر و روشن ذیل:

آیا امامت انحصاری است؟

کتاب آسمانی و عقل گواهی می‌دهد که امام و امامت انحصاری باطل است.

اما شرع، ما می‌بینیم زبیده که از فرق شیعه و دارای بزرگان و دانشمندان و کتب بسیاری می‌باشند، مدعی امامت انحصاری شده آنهم در چهار نفر، یعنی حضرت علی را تا حضرت زین‌العابدین قبول دارند، (اگرچه زبیده سایر پیشوایان خود پس از آن چهار نفر را نیز امام خطاب می‌کنند)، و سایر امامان شیعه امامیه را امام منصوص نمی‌دانند با هزاران دلیل و صدها حدیث که در کتب خود نوشته‌اند. و همچنین اسماعیلیه که شش نفر از امامان امامی را قبول دارند و باقی را منکرند آنهم با دلائل خود، و همچنین مذاهب دیگر که منشعب از تشیع می‌باشد که این مذاهب همه مدعی تشیع بوده و شاید به هفتاد فرقه و یا زیاده‌تر برسند. رجوع شود به کتاب «فرق الشیعة» اثر نوبختی و کتاب «المقالات و الفرق»: عالم بزرگ شیعه سعد بن عبدالله اشعری قمی که از اصحاب حضرت عسکری بوده است.

بسیاری از این مذاهب امام و شماره آنرا منحصر می‌دانند به همان امامانی که خود قبول دارند. ولی قرآن امامت و امام هدایت را منحصر به چند نفری نمی‌داند نه امام کفر و ضلالت را منحصر کرده است، نه امام هدایت را، ما چند عدد از آیاتی را که دلالت بر این مطلب دارد می‌آوریم، و پس از آن به دلیلهای عقلی می‌پردازیم:

پاره‌ای از آیات در نفی امامت انحصاری!

اول، سورة فرقان آیه 74 که حق تعالی در اوصاف عباد الرحمن می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْ لَنَا لِمُقْتَبِرِينَ إِمَامًا﴾ (فرقان / 74)

«بندگان خدای رحمن آنانند که می‌گویند: پروردگارا، به ما همسران و ذریاتی که نور چشمان باشند عطا فرما، و ما را برای متقین امام و پیشوا قرار ده.»
هر ذی شعوری می‌داند که بندگان خدای رحمن که از حق تعالی درخواست دارند که به سعی و کوشش و علم و عمل خود حائز مقام امامت آنهم برای متقین شوند، منحصر به یک نفر و ده نفر و صد نفر نیست.

تعجب است که بزرگان شیعه گویا چنین آیات را ندیده‌اند و می‌گویند قرآن را کسی نمی‌فهمد ولی خود بر خلاف گفته خود آیاتی از قرآن می‌آورند برای امامت انحصاری و یا برای امامت مهدی که هیچ دلالتی ندارد. باید به ایشان گفت: اگر شما مدعی هستید که قرآن را کسی نمی‌فهمد چگونه فهمیدید که آن آیاتی که می‌آوردید راجع به امامت شخصی و اشخاصی معین می‌باشد؟!!

دوم، سورة توبه آیه 12 که می‌فرماید:

﴿فَقَاتِلُوا أَمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ﴾ (التوبة: 12).

«با امامان کفر قتال کنید که آنان پیمانی ندارند.»

و روشن است که امامان کفر به هر معنی که باشد منحصر به شش نفر و یا دوازده نفر نیست. چگونه است که پیشوایان کفر ممکن است صد هزار نفر باشند اما پیشوایان ایمان منحصر به عده کمی هستند، در صورتیکه باید امامان هدایت بیش از امامان ضلالت باشند، پس این انحصار امام به 12 نفر یا 6 نفر یا کمتر از انحصار طلبی مذهب سازان است.

سوم، سورة اسراء آية 71 که حق تعالی می‌فرماید:

﴿يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمامِهِمْ﴾ (الاسراء: 71)

«روزی که (روز قیامت) هر مردمی را با پیشوایشان فرا خوانیم».

و مسلم است که مردم دنیا منحصر به دوازده فرقه نیستند تا آنان را با 12 نفر امام بخوانند بلکه هر فردی مأموم امامی است و هر فردی را با پرونده اعمال او می‌خوانند و همان، پرونده عمل امام او است و منحصر به دوازده شخص و یا دوازده پرونده نیست.

چهارم، سورة احقاف آية 12:

﴿وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَرَحْمَةً﴾ (الاحقاف: 12)

«و پیش از قرآن کتاب موسی (یعنی تورات) امام و پیشوا و رحمت بوده (و اکنون قرآن امام و رحمت است)».

چنانکه همین مطلب در سورة هود آية 17 نیز آمده است. و حضرت علی -علیه السلام- در خطبة 145 نهج البلاغه می‌فرماید: «فَقَدْ بُدِّ الْأَكْبَابُ حَلَّتْهُ، وَتَنَاسَاهُ حَفَظَتْهُ؛ فَالْكِتَابُ يَوْمَئِذٍ وَأَهْلُهُ مُتَفَيِّانَ طَرِدَانٍ». یعنی، به تحقیق این کتاب (یعنی قرآن) را حمله آن پشت سر انداختند و نگهبانان آن یعنی مسلمین آنرا فراموش کرده‌اند. پس این کتاب و اهل آن مطرود و دور انداخته شده‌اند، تا آنکه می‌فرماید: «كَانَتْهُمْ أُمَّةٌ الْكِتَابُ وَلَيْسَ الْكِتَابُ إِمَامَهُمْ». یعنی، گویا این مردم امامان برای قرآنند و قرآن امام ایشان نیست (در حالیکه باید بعکس باشد) تا آخر آن خطبه. و نیز آن حضرت در صحیفة علویه در دعای بعد تسلیم الصلاة عرض می‌کند: «إن

رسولک محمد نبی وإن الدین الذی شرعت له دینی وإن الکتاب الذی أنزل إلیه و امامی»، یعنی: خدایا من گواهم که رسول تو محمد پیغمبر من است و دینی که برای او تشریع کردی دین من است و کتابی که به او نازل کردی امام من است. و حضرت صادق -علیه السلام- نیز طبق روایت وسائل الشیعة در باب اول از ابواب قراءة القرآن و هم روایت باب سوم همان باب، قرآن را امام قرار داده، و از تمام اینها روشن‌تر که رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- طبق روایت جلد 92 بحار مجلسی ص 17 فرموده: «قرآن امام هر مسلمان است». پس مذهب تراشانی که بر ضد آیات فوق و بر ضد کلام رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- و کلام امیرالمؤمنین و حضرت صادق -علیهما السلام- آمده‌اند برای خود دوازده امام انحصاری تراشیده‌اند، باید بفهمند که تابع قرآن نیستند، و از امامت قرآن صرف‌نظر کرده و برای امامان مجعولة خود سینه می‌زنند و حتی کلام امامان خود را نیز قبول نکرده و در این حال چگونه خود را شیعه و علی -علیه السلام-

را امام خود می‌دانند در حالیکه امام علی قرآن است، و امام ایشان اشخاص دیگری غیر از قرآن است.

پنجم، سورة انبیاء آیه 73، پس از آنکه حق تعالی بسیاری از انبیاء را نام برده، می‌فرماید:

﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَتَّبِعُونَ بِأَمْرِنَا﴾ (الانبیاء: 73).

«این پیامبران را ما امامان قرار داده‌ایم که به

امر ما هدایت کنند».

پس انبیاء جعل إلهی امامند و منحصر به دوازده نفر نیستند. ولی ائمة مذهب تراشان معول احادیث خودشان و انحصاری است.

ششم، سورة قصص آیه که حق تعالی فرموده:

﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً وَجَعَلْنَاهُمُ الْوَارِثِينَ﴾

(القصص: 5).

«ما (مستضعفین از بنی اسرائیل) را امامان دیگران

قرار داده و ایشان را وارث (زمین مصر) نمودیم».

و معلوم و مسلم است که بنی اسرائیل منحصر به دوازده نفر نبودند، پس امامت انحصاری غلط است، همانطوریکه متقین و مؤمنین و صادقین که در قرآن ذکر شده، انحصاری نیست، همانطور هم ائمة المتقین انحصاری نیست.

هفتم، آیه 41 سورة قصص که می‌فرماید:

﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى الْثَارِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ﴾.

(القصص: 41)

«ما قوم ستمگر فرعونیان را امامانی قرار دادیم که

به سوی آتش دعوت می‌کردند و روز قیامت یاری نشوند».

آیا قوم ستمگران 12 نفر بودند، پس امامان اهل آتش و هم چنین امامان اهل بهشت انحصاری نیست. و همچنین آیه 24 سورة سجده و سایر آیاتی که در قرآن دالت دارد بر اینکه امام و امامت انحصاری و منحصر به عدد معینی نیست.

بعضی از دلائل عقلی بر نفی امامت انحصاری

دلیل اول، امام اگر به معنی زمامدار مسلمین باشد که مسلمین از زمان رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- تا قیامت زمامدار می‌خواهند و 12 نفر برای زمامداری دویمت و پنجاه سال و یا سیصد سال زنده بود و می‌توانستند امامت کنند و اما امامت مردگان برای زندگان معنی ندارد، چگونه امام مرده می‌تواند برای زندگان زمامداری کند، آیا این امامانیکه شیعه مدعی امامت آنان بودند در زمان ما یک خیابان را اسفالت کرده؟ آیا یک دوا برای دفع امراض کشف کرده‌اند، آیا یک چیزی برای راحتی بشر اختراع کرده‌اند، آیا آن امامان از دنیا رفته و یا آن امام موهوم غایب تا بحال کسی را راهنمایی کرده و یا اختراعی نموده و یا دشمنان اسلام را دفع کرده؟! البته، خیر. آری مذهب تراشان با خواب و خیال و قصه‌های دروغ چیزهایی جعل کرده اند که نه با عقل می‌سازد و نه با نقل. و امام اگر به معنای راهنمای دین باشد که مسلم منحصر به شش نفر و یا دوازده نفر نیست بلکه وظیفه هر عالم متدین راهنمایی می‌باشد.

دلیل دوم، دینی که صد هزار سال باید مردم به آن متدین شوند و ملت اسلامی که تا قیامت احتیاج به زمامدار و مجری

احکام دارد چگونه زمامدار چنین ملتی 12 نفر است، آیا اگر رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- گفته باشد زمامداران امت من تا قیامت منحصر به دوازده نفر است، چنین رسولی رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- است، رسولی که برخلاف حس و برخلاف عقل سخن گوید میتواند رسالت او را قبول کرد؟! البته خیر.

دلیل سوم، آیاتی که در قرآن فرموده: ﴿وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ﴾ (الشورى: 38).

امر مسلمین را به شوری حواله داده، چه امری مهمتر است از امر زمامداری، و هم چنین خبر امیرالمؤمنین در مکتوب ششم نهج البلاغه که میفرماید: امامت و زمامداری موقوف به شورای مهاجر و انصار است، و صدها خبر دیگر. که در بالای منبر فرموده: زمامداری موقوف به رأی شما مسلمین است. آیا میتوانیم بگوئیم تمام آن آیات و اخبار دروغ، ولی فقط اخبار مذهبسازان راست است؟! ما در کتاب «بتشکن» و یا «نقد بر کتاب اصول کافی»، در باب «فیما جاء فی الاثنی عشر والنص علیهم» ثابت کرده ایم که تمام اخباری که امامت را منحصر به دوازده نفر کرده دروغ و مجعول است، و نشانه ها و علائم جعل در آنها هویدا و پیدا و روشن است، هرکس طالب تحقیق و هدایت باشد، باید به آن کتاب مراجعه نماید.

دلیل چهارم، بیاطلاعی خود همان ائمه دوازده گانه از این اخبار انحصار امامت است. حضرت صادق -علیه السلام- پس از خود فرزند خود اسماعیل را برای امامت تعیین کرد، و حضرت هادی امام دهم فرزند خود سید محمد را برای امامت تعیین کرد، و اتفاقاً حضرت اسماعیل و حضرت سید محمد هر دو قبل از وفات پدر از دنیا رفتند و معلوم شد حضرت صادق و حضرت هادی از شخص امام پس از خود اطلاعی نداشته اند، و نمی دانستند امامان پس از خودشان کیست. و همچنین اصحاب خاص ائمه مانند زراره و هشام بن سالم و هشام بن حکم و مفضل و ابی بصیر و مانند آنان از امام بعد از امام زمان خود اطلاعی نداشتند و این اخباری که برای اسم و رسم امامان دوازده گانه جعل شده نمی دانستند. ما صد و چهل نفر از اصحاب خاص ائمه را با نام و نشان و مدرک نشان داده ایم که از این اخبار امامیه و امامت انحصاری به دوازده نفر اطلاعی نداشتند و به امامت این 12 نفر اعتقادی نداشتند. و این اخبار انحصار امام به دوازده نفر پس از زمان ائمه جعل شده و متواتر گردیده است، شما رجوع به کتاب «بتشکن» و یا نقد بر اصول کافی» مراجعه کنید تا تفصیلاً روشن گردد که ما شرح کافی در آنجا داده ایم.

دلیل پنجم، بیاطلاعی سادات و بزرگان و علمای اهل بیت رسول -صلی الله علیه وسلم- است از اخبار انحصاری امامت. سادات و علمائی مانند زید بن علی بن الحسین و حسین بن علی فخر و سایر آنان که مدعی امامت شده و قیام نمودند، و این امامت انحصاری را که زمان ما شهرت پیدا کرده اصلاً نمی دانستند و بلکه از کلمات آنان روشن است که امامت را حق کسی نمی دانستند که با شمشیر قیام کند و مسلمین را اداره کند و وظائف زمامداری را بعمل آورد نه آنکه در میان اطاق خود بنشیند و پرده بیندازد و مدعی امامت گردد برای یک عده مردم خرافاتی و خود محکوم به

حکم دیگران باشد چنانکه زید بن علی بن الحسین -علیه السلام- فرمود: ما چنین امامی سراغ نداریم.

پس چون معلوم و مسلم شد که امامان دوازده‌گانه اصلاً مدرکی ندارد و بلکه برخلاف کتاب خدا و عقل و تاریخ است، حال باید بررسی کرد که با اینکه پس از رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- به نص قرآن آیه 165 سورة نساء کسی که حجت نیست و با نص امیرالمؤمنین در خطبه: 90 نهج البلاغه که فرموده: «مَثَّ بِنَبِيِّنَا مُحَمَّدٌ (صلی الله علیه وآله) حُجَّةٌ». حجت خدا با پیغمبر ما محمد -صلی الله علیه وسلم- تمام شد، و فرموده: «حَتَمَ بِهِ الْوَحْيُ». وحی به آن حضرت ختم شد»، و پس از او نه به کسی وحی می‌شود و نه قول کسی حجت است، با اینکه

12 نفر امام انحصاری و 12 نفر حجت الهی برخلاف این آیات و اخبار و عقل است، چگونه وجود دوازدهمی را باید قبول کرد و چگونه آنرا باید معتقد شد، آیا اقرار به وجود مهدی از اصول دین است و یا از فروع دین؟ و امامی که باید تابع دین باشد چگونه از اصول و یا فروع دین شده است؟!.

پس می‌گوئیم: آیات قرآن دلالت دارد بر نفی چنین شخصی بنام مهدی چنین و چنانی که مذهب‌سازان می‌گویند. در اول سورة انفال و اول سورة مؤمنون و سایر موارد قرآن صفات مؤمنین و آنچه باید در مؤمن و مسلمان باشد ذکر گردیده از ایمان و عقاید و افعال، و ابداء ذکر از ایمان به امام در آن نیست. در اول سورة انفال فرموده:

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ * الَّذِينَ يُتِمُّونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ * أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَّهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ﴾. (الأنفال / 2-4)

«مؤمنان تنها آنانند که چون خداوند یاد شود، دل‌هایشان ترسان گردد و چون آیاتش بر آنان خوانده شود بر ایمانشان بیفزاید و بر پروردگارشان توکل می‌کنند. کسانی که نماز می‌گزارند و از آنچه به آنان روزی داده ایم انفاق می‌کنند. ایمان به راستی مؤمن‌اند. در نزد پروردگارشان درجات و آمرزش و رزقی ارزشمند دارند».

پس در این آیات، صفات مؤمن حقیقی را بیان کرده و ابداء ذکر از ایمان به امام در آن نیست، پس چگونه مذهب‌سازان امام و امامت را از اصول مذهب خود قرار داده و مقوم ایمان می‌دانند. و در سورة حجرات آیه 15 می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَخَالَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ﴾ (الحجرات: 15).

«مؤمنان واقعی تنها کسانی هستند که به خدا و رسولش ایمان آورده‌اند، سپس هرگز شک و تردیدی به خود راه نداده و با اموال و جانهای خود در راه خدا جهاد کرده‌اند آنها راستگویانند».

و هم چنین آیات 61 و 136 و 177 و 285 سورة بقره که مقومات و صفات مؤمنین را شمرده و از اعتقاد به امامی یاد نکرده است. باضافه مدعای مذهب‌سازان این است که از طرف خدا امامی قیام می‌کند و بزور شمشیر مردم را اصلاح می‌کند و تمام مردم روی زمین را مسلمان می‌کند، و چنین می‌کند که گرگ و میش با هم

زندگی می‌کنند و زمین را پر از عدل و داد می‌کند پس از آنکه مملو از ظلم و جور شده باشد و آنقدر می‌کشد که تا زیر شکم اسب او خون بالا می‌آید و اوصاف دیگری که در کتب ایشان مانند بحارالانوار و اکمال الدین شیخ صدوق ذکر شده است و می‌گویند: هر کس به او ایمان ندارد مؤمن نیست. ولی ما می‌بینیم آیات قرآن خلاف آنرا می‌گوید، ما در این مختصر چند آیه از قرآن می‌آوریم، اضافه بر آن آیاتی که در این کتاب ذکر شد.

بعضی از آیاتی که وجود چنین مهدی را نفی می‌کند

اول، آیه 11 سورة رعد:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُعَذِّبُوا مَا بِنَفْسِهِمْ﴾ (الرعد: 11)

«خداوند سرنوشت هیچ قوم (و ملتی) را تغییر نمی‌دهد مگر آنکه آنان آنچه را در خودشان است تغییر دهند!».

این آیه می‌گوید: خدا مردم را بزور تغییر نمی‌دهد و مأمور نمی‌فرستد که بزور مردم را تغییر دهد بلکه خود مردم باید خود را اصلاح کنند نه امام و رسولی از طرف خدا بیاید بزور شمشیر اصلاحشان کند.

دوم، آیه 53 سورة انفال:

﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكْ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَى قَوْمٍ حَتَّى يُعَذِّبُوا مَا بِنَفْسِهِمْ﴾ (الأنفال: 53).

«(هلاکت فرعونیان و عدم هدایت کفار و منافقین) بواسطه این است که سنت إلهی بر این نبوده که خدا نعمت قومی را تغییر دهد تا آنکه خودشان تغییر دهند آنچه خود دارند».

حق تعالی از اول خلقت بشر تاکنون هیچ قومی را بزور جبر و اکراه تغییر نداده، نه نعمت ایشان را و نه نعمت ایشان را. اصلاً جبر برخلاف تکلیف اختیاری است، تکالیف إلهی برای بشر در دنیا اختیاری است نه اجباری.

سوم، آیه 14 سورة مائده که خدایتعالی در وصف یهود و نصاری می‌فرماید:

﴿فَأَعَزَّنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾ (المائدة: 14).

«بین ایشان دشمنی و کینه‌توزی برانگیخته‌ایم تا روز قیامت».

و در همین سوره آیه 64 فرموده:

﴿وَالْقِيَامَةَ بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾ (المائدة: 64).

«و بین ایشان عداوت و کینه انداختیم تا روز قیامت».

بنابراین طبق آیات فوق، فرقه های نصاری و نیز یهود تا قیامت باقی خواهند بود و بینشان عداوت و بغضاء جریان خواهد داشت و این از اخبار غیبی قرآن است، حال آیا اگر خدا امامی بفرستد و دشمنی و کینه ایشان را برطرف کند و همه ایشان را مسلمان کند برخلاف این آیات خواهد بود یا خیر؟!

چهارم، آیه 4 سورة ممتحنه که فرموده:

«و پدیداراست بین ما و شما همیشه دشمنی و کینه‌توزیها إلی الأبد».

که راجع به مسلمانان و یهود می‌فرماید. آیا خدا راست فرموده و یا اخباری که می‌گوید: مهدی می‌آید و همه را صلح و مفا می‌دهد.

﴿وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مِنَ فِي الْأَرْضِ كُلِّهُمْ جَمِيعًا أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ﴾
(يونس: 99).

«اگر پروردگار تو بخواهد بدون شک تمام کسانی که در زمینند ایمان خواهند آورد (یعنی اگر خدا بخواهد می‌تواند مردم را مجبور به ایمان کند) آیا تو (ای محمد p)، مردم را باکراه وادار به ایمان می‌کنی؟».

استفهام در این آیه انکاری است، یعنی تو اکراه نداری اگر خدا ایمان باکراه می‌خواست خود می‌توانست مردم را مجبور کند در حالیکه نکرده، پس تو نمی‌توانی مردم را مجبور به ایمان کنی.

﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ﴾ (البقرة: 256).

«در دین و قبول آن اکراهی نیست، زیرا رشد و گمراهی روشن شده است».

آیا دینی که می‌گوید در آن اکراه نیست بعد می‌گوید امامی را خدا می‌فرستد که بزور و اکراه مردم را به دین دعوت کند، آنهم با شمشیر؟!، پس یقیناً چنین چیزی دروغ و ضد آیات و سنت الهی است.

﴿عَلَيْكَ بِأَجْعِ نَفْسِكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ﴾ * إِنَّ نَاشِئُنَّزُلَ عَلَيْهِم مِّنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْيُنُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ ﴿٤﴾
(الشعراء: 4).

«(ای محمد p!) شاید تو خود را ببازی که چرا مؤمن نمی‌شوند که ما اگر بخواهیم بر ایشان آیتی از آسمان فرو می‌فرستیم که گردنشان برای آن خاضع و ناچار گردد».

پس سنت خدا چنین است که رسول خود را منع می‌کند از حرص و فشار برای ایمان مردم و اگر خود می‌خواست می‌توانست غذایی و یا آتشی بر سر مردم نازل کند که ناچار با ایمان شوند، ولی نخواسته، حال چگونه و کدام کس می‌تواند بزور مردم را وادار به ایمان کند مگر شاه اسماعیل صفوی باشد آن هم ایمان به خرافات.

﴿يَا عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ كُنْ هَٰذَا كَقَدْحِ الْخَمْرِ الْمَسْكُونِ﴾ (آل عمران: 55).

«ای عیسی! بدون شک من تو را قبض روح کنم و تو را
بلندیایه قرار دهم و تو را از کفر کفرین پاک

گردانم و آنانکه پیرو تو هستند فوق و برتر قرار
دهم از کسانی که کافرند تا روز قیامت، سپس بازگشت
شما به سوی من است، پس درباره آنچه اختلاف می‌کردید
بین تان حکم و داوری خواهم نمود». **نهم، آیه 68 سورة يس:**

﴿وَمَنْ نَعْمُرُهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ أَفَلَا يَعْلَمُونَ﴾ (یس: 68).

«هرکس را عمر بیفزائیم و در خلقت او نقص و سستی
می‌آوریم، آیا تعقل نمی‌کنند». **و سنت الهی چنین است.**

﴿وَلَنْ نَجِدَ لِسِنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا﴾ (الأحزاب: 62)

«و هرگز در سنت الهی تغییر و تبدیلی نخواهی یافت». **پس اینکه کسی غایب شود و هزاران سال عمر کند و جوان باشد چنانچه بی‌خبران از قرآن می‌گویند نشدنی است.**

دهم، آیات 118 و 119 سورة هود:

﴿وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ * إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ﴾ (هود: 118-119).

«و اگر پروردگارت خواسته بود مردم را یک امت قرار داده بود (یعنی نخواسته) و همیشه اختلاف دارند مگر کسی که پروردگارت او را رحم کند و برای همین اختلاف ایشان را آفرید، و فرمان پروردگارت تمام است که البته دوزخ را از تمام جن و انس پر کنم». **طبق این آیه همیشه اختلاف خواهد بود و یک امامی که همه را متحد به اسلام کند که دیگر کافری نباشد امکان ندارد. و البته آیات دیگری نیز در این موضوع آمده است. ولی ما به همین ده آیه اکتفا می‌کنیم که: **تلك عشرة كاملة.****

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾ (الحديد: 25).

«ما رسولان خود را با دلایل روشن فرستادیم، و با آنها کتاب (آسمانی) و میزان (شناسایی حق از باطل و قوانین عادلانه) نازل کردیم تا مردم قیام به عدالت کنند».

مَدْعای مذهب‌سازان برخلاف عقل است

به ادله و براهین زیادی مدعای ایشان باطل است، از جمله براهین آنکه: قوانین دینی الهی برای اصلاح بشر و دفع مفساد آمده و اگر شارع دین راستگو باشد درهای فساد را به روی مردم باز نمی‌کند و بر ضرر مردم چیزی نمی‌گوید و خبر مضر دروغی را به مردم نمی‌گوید و اخبار نمی‌کند. آیا فکر کرده‌اید که اخباریکه برای وجود مهدی و آمدن او ساخته‌اند چقدر ضرر و فساد دارد زیرا به مردم مسلمان گفته‌اند روزی برای اصلاح آنهم بزور از طرف خدا یک نفر بنام مهدی می‌آید و مردم را به انتظار چنین کسی گذاشته‌اند، آن وقت بنام مهدی صدها نفر قیام کرده و مردم را به قتل و کشتار و غارت یکدیگر واداشته‌اند و چه ضررهایی زیادی شامل حال مردم شده و چه قدر فساد و فتنه کرده‌اند، صدها هزار نفر آخوند و روحانی بنام اینکه ما نایب

عام او هستیم چقدر از مردم عوام وجوهات گرفته و خورده و یک قدم اصلاحی نکرده و بر نداشته‌اند و بلکه سد راه مردم از بیداری بوده‌اند. میلیاردها بنام سهم امام از مردم عوام گرفته و صرف نشر خرافات خود کرده‌اند، نه یک اختراعی، نه کشف دوائی و نه تشکیل کارخانه عام المنفعه کرده‌اند!!، و اگر دانشمند آگاهی خواسته کسی را بیدار و از دام خرافات برهاند او را تکفیر کرده و شنیدن و خواندن سخن او را تحریم کرده‌اند. تا بحال و تا زمان ما هفتاد نفر بنام مهدی قیامت کرده و خون مردم را ریخته‌اند کسی نیست به آنکه می‌گوید من نایب امام و یا نایب بر حق امامم بگویند: مدرک تو چیست؟!، بلکه این نایبان اصلا فقیه هم نیستند و مدرکی ندارند. ایشان روز بروز خرافات را عمیق‌تر و وسیع‌تر نموده و مردم را از قرآن و سنت دور نگه داشته‌اند، و دین اسلام که دین تعلیم و تعلم بوده برده و بجای آن تقلید را آورده‌اند.

اخبار مهدی موجب فتنه و فساد شده

یکی از علمای خیرخواه بیدار معاصر بنام شیخ عبدالله بن زید آل محمود که رئیس محاکم شرعیه در مملکت قطر می‌باشد کتابی نوشته بنام: «لا مهدی ینتظر بعد سید البشر»، و شیعه را مبدء و منشأ خرافات مهدی موهوم دانسته و می‌گوید: مکرر بنام مهدی در هر زمان و مکان غوغا بر پا کرده و به بهانه مهدی موعود و بنام او اشخاص فاسدی قیامت کرده و مردم ساده و یا غوغا طلب و جاهلانی را بدور خود جمع کرده و هیجانها ایجاد کرده و خونهای بسیاری را ریخته و آخر الامر بدون نتیجه و بدون اینکه دینی و یا حقی را تأیید کنند مردم را به جان یکدیگر انداخته و ابتلاآت را بوجود آورده‌اند. و حاصل آنکه نام مهدی موجب فتنه و فساد شده و عده بسیاری را به گمراهی کشانیده، برعالم خیرخواه لازم است. برای دفع این فساد فکر کنند و مردم را اگر بتواند روشن سازد، و از این فتنه‌ها دور سازد و بیان کند که نام مهدی و قیام او اصلا در کتاب خدا نیامده، بخصوص علاوه بر آن در قرآن نیامده، آیاتی برخلاف آن آمده است. و اخیرا در ایران سیدی بنام نایب بر حق مهدی اهل غوغا و هوچیان و مردم ساده را بدور خود جمع کرده و میلیونها نفر را به کشتن داده و میلیاردها اموال را غارت کرده‌اند.

نویسنده گویند: اصلا هر امامی باید تابع دین باشد نه اصل و فرع آن، پس گفتگو و یا دعوت به این امامی که نه اصل دین است و نه فرع آن. و در قرآن از او ذکر نشده چه فایده دارد و چرا مردم عوامرا به آن دعوت کرده و هر دوره فسادها برپا می‌کنند؟! ممکن است کسی بگوید برای دکانداران مذهبی که شب و روز مردم را به امام منتظر دعوت می‌کنند و هزاران فلسفه و دلیلهای غیرمنطقی می‌تراشند، فائده‌ها دارد و آن گرفتن میلیاردها سهم امام است، و لذا تأکیدی در این مورد دارند که برای موارد دیگر ندارند، و لذا همه ساله نیمه شعبان مردم را دعوت به جشن و چراغانی و خرج میلیونها درهم و دینار می‌کنند و جشنهایی که برای آن می‌گیرند برای تولد انبیاء و حتی برای تولد پیغمبر آخرالزمان نمی‌گیرند. در حالیکه در اسلام دستوری

برای گرفتن جشن تولد و یا عزا برای بزرگان دین اصلاً نداریم حتی علی بن ابیطالب و سایر خلفاء برای روز تولد رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - جشن نگرفته و همه ساله برای وفات او عزا بر پا نکردند، بلکه روز وفات رسول خدا را تعطیل نکردند. آری، عده‌ای بدون مدرک خود را نایب الامام می‌خوانند و مالها بنام سهم امام می‌گیرند و می‌خورند چنانکه خدای تعالی در سوره توبه آیه 34 به مؤمنین هشدار داده و برای آگاهی ایشان فرموده:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْأَخْبَارِ وَالزُّهْدَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيُصَدِّقُونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ﴾.

(التوبة: 34)

«ای مؤمنین، بدون شک بسیاری از علماء و مقدسین اموال مردم را به باطل می‌خورند و از راه خدا باز می‌دارند».

البته مردم عوام که سهم امام می‌دهند ضرر دارد پس معلوم شد که موجود منتظر برای عوام نفعی ندارد. عالم فوق‌الذکر می‌گوید: این همه فتنه و فساد از شیعه می‌باشد که یک منتظری بغوت و فن ساخته و همه ساله مردم را وادار به جشنها و چراغانی می‌کنند تا به این افکار بیهوده مشغولشان سازند و جیب آنان را خالی کنند.

و در ص 7 می‌گوید: احادیثی که اهل سنت روایت کرده‌اند یا نام مهدی صریحاً در آنها ذکر نشده و یا اگر ذکر شده سند آن ضعیف است، و کتب مهمی مانند صحیح بخاری و مسلم آن احادیث را نیاورده‌اند برای ضعف آنها. و بعضی از آن احادیث می‌گوید: مهدی، عیسی بن مریم است و کس دیگری نیست (چنانکه بعضی از اخبار شیعه نیز همین را گفته در حالیکه قرآن دلالت دارد بر وفات حضرت عیسی - علیه السلام -، ولی متأسفانه مردم را از قرآن دور کرده‌اند).

و در ص 9 می‌گوید: بعضی از اخبار می‌گوید: آن مهدی، مهدی فرزند منصور دوانقی است که زمان او گذشته و ذکر چنین اخباری در کتب بیهوده است و انتظار مهدی فرزند منصور دوانقی حماقت است (معلوم می‌شود بنی‌عباس در جعل احادیث مهدی دروغین شرکت داشته‌اند، و یکی از سیاست‌های ایشان جعل و نشر چنین اخباری بوده است). و بعضی از آن احادیث می‌گوید: مردی از اولاد حسن بن علی است. و بیشتر آن احادیث چنین است. و البته بسیاری از اولاد حسن بن علی در قرنهای اولیه اسلام بهمین نام و بهانه قیام کردند، و چه بسیار مردمی که به این خیال به آنان همراهی کردند و جان و مال و اولادشان تلف شد و بغیر از فتنه چیزی نبود، با اینکه قرنهای اول اسلام مردم به کتاب خدا و سنت رسول آشنا بودند و می‌توانستند امام بحق را از امام باطل تمیز بدهند ولی باز گول خوردند. البته زمان ما که مردم بکلی از کتاب خدا بی‌خبرند (و حتی علمای شیعه اکثراً می‌گویند: قرآن قابل فهم مردم نیست) در این حال چگونه امام صادق را از کاذب تشخیص دهند.

و در همان صفحه گوید: اخبار امامیه می‌گوید: او فرزند حسن عسکری است که مورخین باتفاق گفته‌اند او را فرندی نبوده است.

و اختلاف در روایات مهدی بزرگترین دلیل است که مهدی محل اتفاق نبوده و جعلی و ساختگی است و هر دسته برای پیشرفت کار خود اخباری ساخته و پرداخته‌اند. و علمائی که اخبار مهدی را جعلی و ساختگی دانسته‌اند بسیار بوده‌اند از جمله ابوالاعلی مودودی است که این عقیده را از عقاید لازمه‌ای که در کتاب خدا باشد ندانسته و از جمله ابن خلدون فرید وجدی در دائره المعارف جزء نهم / ص 480، و از جمله رشید رضا. ولی چه باید کرد که تعصبات مردم، و جهل ایشان به کتاب خدا و سنت رسول - صلی الله علیه وسلم - ایشان را از فهم حقایق بازداشته است.

دین کامل احتیاج به مهدی که آن را تکامل دهد ندارد

و در ص 14 گوید: رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - دین کاملی بنام اسلام آورد که خدا در آیه 3 سورة مائده فرمود: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾، «امروز دینتان را برای شما کامل کردم» و در کتاب خود ذکری از مهدی نکرد و عنوانی برای او نیاورد. آیا مهدی دین بهتری می‌آورد و یا او از محمد - صلی الله علیه وسلم - بالاتر و مهم‌تر است (نعوذ بالله). و ما با داشتن کتاب خدا و سنت رسول او - صلی الله علیه وسلم - مستغنی از مهدی هستیم و احتیاج و کسری نداریم که او بیاید اضافه و یا متمیم کند.

و در ص 17 می‌گوید: هزاران نفر از علمای بزرگ آمدند و رفتند و برای ترویج دین زحمتهای کشیدند و اصول و فروع آنرا واضح کردند بدون اینکه مهدی را دیده باشند و یا از او اطلاعی داشته باشند و اصحاب رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - و تابعین همه مسلمان بودند بدون اینکه از مهدی خبری داشته باشند و یا نام او را شنیده باشند (نویسنده گوید: حتی خود ائمه شیعه و اصحابشان از این دوازده امام و امام غایب بی‌خبر بودند و اگر اخباری در میان شیعه منتشر شده در قرن سوم ساخته و پرداخته شده چنانکه ما در کتاب «بتشکن» دلائل آنرا ذکر کرده ایم).

و در ص 20 می‌گوید: اصلاً شأن رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - نبوده که مردم را به یک مرد غیر معلوم غایب وعده دهد که هر کسبه بنام او بتواند دکانی باز کند و یا قیام کند و مردم را به کشتن دهد و فتنه و فساد ایجاد نماید این کار از پیغمبر رحمت بعید است.

و در ص 21 می‌گوید: طبق اخبار شیعه اگر امام خیالی بیاید هفت سال ریاست می‌کند و بدست پیره‌زن ریش‌داری کشته می‌شود، حال آیا سزاوار است هزاران سال مردم را در انتظار کشند برای چنین کسی که فقط هفت سال ریاست می‌کند و در اثر چنین انتظار این همه فتنه و فساد بوجود آید و هر دوره بنام او مردم را به فتنه‌ها افکنند.

و در ص 22 می‌گوید: چون مدعیان مهدی زیاد بودند و لذا علماء شرق و غرب فتنه و فساد ایشان را دیدند متفق شدند که برای جلوگیری از خرابی اسلام باید با مدعیان مهدویت قتال کرد تا نتوانند به خرابی اسلام اقدام کرده و ببهانه مهدویت بدعتها نیاورند.

و در ص 24، طرفداران مهدی را از اهل بدعت شمرده و دفع و قتل با صاحبان این فکر را واجب دانسته است.

و در ص 25 نقل کرده که بسیاری از متأخرین و علماء، احادیث بدعت مهدی را رد کرده‌اند و می‌گویند: اخبار مهدوی اضافه بر تعارض دارای ضد و نقیض بوده و با اضافه روایات آن ضعیف و یا مجهول الحال می‌باشند.

از جمله کسانی که ادعای مهدویت کرده

عالم مذکور در ص 52 نام بعضی از مدعیان مهدویت را برده از جمله ابوطاهر الجنابی رئیس قرامطه که در اواخر قرن سوم ظهور کرد، و وارد حجاز گردید و در مکه چه قدر قتل و غارت کرد و سنگ حجرالأسود و درب کعبه را کند و با خود برد و چه قدر از اشیاء نفیس را غارت کرد و همراه خود برد.

و از جمله محمد بن تومرت که مرد کذابی برآمد و چه قدر قتل نفوس کرد و حریم‌های مسلمین را مباح نمود و چقدر بی‌عفتی انجام داد.

و از جمله مهدی ملحد بنام عبدالله بن میمون که جد او یهودی بود و گفت: من مهدی موعودم و مردم عوام را بدور خود جمع کرد و بر بلاد مغرب مسلط شد و جانشینان او بنام سلاطین عبیدیّه مدتها بر ممالک غرب مسلط بودند و چه قدر بدعتها آوردند و اسلام را خراب کردند.

و از جمله شیخ احمد احسائی که بنام نایب خاص مهدی آمد و در ایران مذهبی بوجود آورد بنام، شیخیه و کریم خانیه و بالاسریه و چقدر قتل نفوس و غارت اموال شد که خدا می‌داند.

و از جمله سید علی محمد باب که مذهب بابیه و بهائیه را او پی‌ریزی کرده و خود را اولا باب مهدی و بعدا خود مهدی دانست و چه قدر در ایران غوغا و جنگ و جدال برپا شد و خونها ریخت و مالها بگارت رفت و هنوز ادامه دارد.

و از جمله احمد قادیانی در هند بنام مهدویت قیام و اقدام کرد و مذهب قادیانی را ایجاد کرد و چه قدر قتل و غارت و فساد و فتنه برپا کرد که هنوز هم ادامه دارد.

و کسان دیگری بهمین نامها و یا بنام نایب بر حق مهدی قیام کردند و بجز جنگ و جدال نتیجه‌ای نشد.

نویسنده گوید: اکنون می‌پردازم به اخبار شیعه امامیه که در کتب شیعه بنام مهدی آمده و بررسی می‌کنیم، و بزرگترین کتابی که اخبار کتب شیعه را جمع کرده کتاب «بحار الأنوار» مجلسی است که در جلد 51 و 52 و 53 طبع جدید همه آنها را جمع کرده است. ما بطور اختصار تمام ابواب آنرا بررسی کرده و به نظر خواننده می‌رسانیم تا خود قضاوت کند که ارزش آنها چه قدر است، زیرا اخباری در این سه جلد آمده که نه با عقل موافق است و نه با قرآن. و تعجب است کسانی که مدعی علم و عقل بوده‌اند چگونه این اخبار را جمع کرده‌اند؟! اگر کسی اندک فکری داشته باشد به نادرستی و خرافت بافندگان پی می‌برد، ولی ما ناچاریم برای نشان دادن حقیقت، و روشن شدن خوانندگان، بعضی

از جعلیات آن را بیاوریم. می‌توان گفت: یک حدیث صحیح در میان آنها از جهت سند نیامده است. ما در این کتاب، معرفی راویان اخبار مهدی را طبق گفتار علمای رجال خود شیعه می‌آوریم. و اگر گفتیم مجهول الحال، خود علمای رجال شیعه، او را مجهول الحال و یا مجهول گفته‌اند. و مجهول کسی است که نه اسلام و نه ایمان او معلوم است و نه عدالت و انصاف او. و اگر گفتیم: مهمل، خود علمای رجال شیعه امامیه، او را اصلاً نام نبرده و او را مهمل گذاشته‌اند. و اگر گفتیم: ضعیف، علمای رجال شیعه از قبیل شیخ طوسی و ممقانی و علامه حلی و نجاشی و امثال ایشان او را ضعیف دانسته‌اند. و ضعیف کسی است که یا عقاید او فاسد بوده و یا دارای فسق و فجور بوده و یا کذاب و جعال و دشمن بوده است. و چون «بحارالانوار» از تمام کتب شیعه، این اخبار را بیشتر جمع کرده، شروع می‌کنیم به تحقیق در آن سه جلد بحار یعنی 51 و 52 و 53.

أما جلد 51 بحار

در ص 1 می‌گوید: امام ثانی عشر «نور الأنوار» است، و این، سخن باطلی است، حکما و فلاسفه و شیخیه بفکر ناقص خود خدا را فقط خالق عقل اول و یا نورالأنوار می‌دانند، ولی خدا در سورة انسان آیه 2 فرموده:

﴿إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ﴾ (الإنسان: 2).

«ما انسان را از نطفه مخلوط پدر و مادر خلق کردیم».

و هر انسانی حتی انبیاء از نطفه خلق شده‌اند نه از نور. و در ص 1 می‌گوید: «خليفة الرحمن الحجة بن الحسن»، که آن غایب را خلیفه خدا خوانده است. در صورتیکه خدایتعالی غایب نشده و نمرده و نرفته تا جانشین بخواهد و حق تعالی مکان ندارد تا کسی جای او باشد و مقام خود را به مخلوق نداده تا مخلوقی در جا و مقام او باشد، مگر به عقیده خرافاتیان، که از خودخواهی نمی‌خواهند قبول کنند که خدا خلیفه ندارد، ولی چنانکه در سورة بقره آمده چون خدا به ملائکه فرمود:

﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ (البقرة: 30)

«من در زمین خلیفه‌ای پدید آوردم».

ملائکه مخاطبین فهمیدند که خدا می‌خواهد بجای مفسدین و سفاکین که قبلاً در زمین بودند و هلاک شدند بجای آنان جانشینی خلق کند، و لذا گفتند:

﴿أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ﴾ (البقرة: 30).

«آیا کسی را بیافرینی که در آنجا فساد کند و خونریزی نماید».

وگرنه خلیفه خدا که سفاک و مفسد نمی‌شود. شما ملاحظه کنید از خطبه اول کتاب خرافات جاری است. و البته باید دانست که تمام مردم چه مفسد و چه مصلح و چه مؤمن و چه کافر، همه خلیفه هستند أما نه خلیفه خدا بلکه خلیفه سابقین، که

انسانهای هر قرن و زمانی، جانشین و وارث انسانها و نسلهای گذشته می‌باشند که قدرت و تمدن آنان را بارث می‌برند. بنابراین همه ما بدین معنا خلیفه هستیم چنانکه خداوند در سورة فاطر آیه 39 می‌فرماید:

﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ﴾

(فاطر: 39).

«اوست که شما را جانشینانی در زمین قرار داد هر کس کافر شود، کفر او به زیان خودش خواهد بود».

در حالیکه خلیفه خدا اگر انسان باشد نمی‌توان گفت که نسبت به او کافر می‌گردد؟!.

پس خدا انسان را باعتبار اینکه پشت‌اندر پشت در زمین، زندگی می‌کند او را خلیفه نامیده چنانکه بهمین اعتبار درباره شب و روز می‌فرماید:

﴿وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً﴾ (الفرقان: 62).

«و اوست آن که شب و روز را جانشین یکدیگر قرار داد».

ولی چه باید کرد که خرافات سدّ حقایق گردیده است؟.

ص 2 - باب ولادته و احوال أمّه

در اینجا در باب تولد او و احوال مادر او چندین قول ضد و نقیض آورده است:

اما سال تولد او را مجهول قرار داده، زیرا در ص 4 می‌گوید: در سال 256 و همچنین در ص 15 و در ص 2 روایت کرده که سال تولد او در سال 255 می‌باشد. و در ص 23 گوید: سال 258 متولد شده است. و در ص 25 روایت نموده در سال 257 بدنیا آمده است. و در ص 16 روایت نموده که در سال 254 تولد گردیده است. از مجموع این روایات معلوم می‌شود سال تولد او مجهول است.

و اما روز تولد: در ص 2 روایت کرده 15 شعبان، و در صفحه 23 روایت کرده که 23 رمضان، و در ص 24 روایت کرده و در روز 9 ربیع الأول، و در ص 19 روایت کرده از حکیمه عمه او که شب نیمه شهر رمضان متولد شده است. و در ص 25 روایت کرده در 3 شعبان پا به جهان گشود. و در ص 15 نقل کرده که در روز 8 شعبان و در ص 16 روایت کرده که شب جمعه ماه رمضان تولد او بوده است. و در ص 19 نقل کرده از حکیمه عمه او که چون به دنیا آمد تکلم کرد، و شهادتین گفت و چند آیه از قرآن قرائت کرد، و این مخالف قرآن است که در سورة نحل آیه 78 فرموده:

﴿وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا﴾ (النحل: 78).

«و خداوند شما را از شکمهای مادرانتان [در حالی]

بیرون آورد که چیزی نمی‌دانستید»

باضافه رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- تا چهل سال از آیات قرآن هیچ نمی‌دانست. اما این طفل که یکی از اُمت او می‌باشد

(اگر بوجود آمده باشد)، وقت ورود به دنیا قرآن می‌خواند. و باز روایت 14 را از همین حکیمه بشکل دیگری نقل کرده است، در حالیکه از همین کتاب بحار معلوم می‌شود که حکیمه اصلاً طفل را ندیده، بلکه شنیده است. و راوی روایت 14 مردی است مجهول بنام محمد بن ابراهیم الکوفی. شما نگاه کنید چه دروغها بنام اسلام ساخته و پرداخته‌اند.

و اما مادر او معلوم نیست که بوده؟!

در ص 2 از ابی‌الحسن روایت کرده که نام مادر مهدی نرجس است.

در ص 5 روایت کرده که نام مادر او صیقل و یا صقیل است که در زمان حیات حضرت عسکری فوت شده است.
در ص 7 روایت کرده که نام مادر او (یعنی مهدی) ملیکه بنت یشوعا است.

و در ص 15 حدیث آورده که نام مادر او ریحانه بوده است.
و در ص 15 نیز روایت کرده که نام مادر او سوسن بوده است.
و در ص 23 روایت کرده که نام مادر او حکیمه بوده.
و در ص 24 حدیث آورده که نام مادر او خمط است.
و در ص 28 روایت نموده که نام مادر او مریم دختر زید العلویه می‌باشد.

و اما راویان این باب و این احادیث از نظر علمای رجال شناس شیعه:

روایت اول بی‌سند و بی‌مدرک است.
روایت دوم گوید: «آخرنی بعض أصحابنا» که معلوم نکرده آن بعض نامش چه بوده؟! کجائی بوده؟! عادل بوده یا فاسق؟!، بکلی مجهول است.

روایت سوم، راوی آن حسین بن رزق الله است که مهمل می‌باشد و نامی از او در کتاب رجال نیست که بوده آیا وجود داشته یا خیر؟! آیا مسلمان بوده یا کافر؟! آیا فاسق بوده یا عادل؟! آیا راستگو بوده یا دروغگو؟! و او روایت کرده از مجهول دیگری بنام موسی بن محمد بن القاسم که او نیز طبق رجال شیعه مهمل و مجهول است. پس معلوم می‌شود مجهولی از مجهول دیگر برای ما امام و حجت آورده‌اند!! این راویان آن، و اما متن آن، حکیمه دختر حضرت جواد می‌گوید: من وقت تولد بودم و مامای او شدم، و او را دیدم، ولی در ص 364 از همین حکیمه پرسیده‌اند: آیا شما آن فرزند حسن عسکری را دیده‌ای؟ در جواب گفته: ندیده‌ام، ولی شنیده‌ام.

اما روایت 4، راوی آن حسین بن محمد بن عامر که حال او مجهول و مذهب او نامعلوم.

روایت 5 راوی آن علی بن محمد مجهول الحال و مشترک بین چندین نفر.

روایت 6 راوی آن حسین بن علی النیشابوری که اهل رجال می‌گویند: چنین کسی وجود نداشته، یعنی به دنیا نیامده است. او نقل کرده از نسیم و ماریه که هر دو مجهول می‌باشند. و این دو مجهول روایت کرده‌اند که چون طفل به دنیا آمد عطسه

کرد، و خود را حجت خدا خواند!!، کسی نبوده از این راویان مجهول بپرسد آیا خدا باید کسی را حجت بخواند یا هر طفل صغیری می‌تواند خود را حجت بخواند. قرآن که می‌فرماید: پس از پیغمبران کسی حجت نیست چه طفل باشد چه غیر آن، چه امام باشد و چه مأموم.

روایت هفتم، روایت کرده ابراهیم بن محمد مجهول مشترک بین چند نفر، او روایت کرده از نسیم خادم که معلوم نیست چه کاره بوده؟! آیا عادل بوده یا فاسق؟!.

روایت هشتم، این روایت نیز مانند روایت قبل از نسیم خادم مجهول است.

روایت نهم، روایت شده از اسحاق بن رباح که طبق علم رجال، او مهمل و مجهول الحال است.

روایت دهم، روایت شده از ماجیلویه از ابی‌علی خیزرانی که حال او و مذهب او مجهول است. و او روایت کرده از کنیزی که نه اسم آن کنیز معلوم و نه رسم او.

حال انسان تعجب می‌کند از قطارکردن این روایات مجهوله آخر چه حجتی و چه اصلی و فرعی می‌توان با این اشخاص مجهول الحال ثابت کرد؟.

روایت یازدهم، روایت کرده ابن المتوکل که نام او مجهول و او روایت کرده از ابی‌غانم الخادم که حال او مجهول و نام او غیر معلوم.

روایت دوازدهم، روایت کرده ابوالفضل که نام او مجهول و حال او غیر معلوم است. او روایت کرده از محمد بحر که هم غالی بوده و هم قائل به تفویض که موجب کفر است. و او روایت کرده از بشر بن سلیمان که در کتب رجال حال او مجهول و مهمل است. ولی مقانی خواسته به این روایت که از مادر امام زمان گفتگو کرده و او را خریداری کرده او را توثیق کند، ولی این اشتباه است، زیرا از خود این روایت نمی‌توان حال او را معلوم کرد، بلکه باید قبلا حال او معلوم و ثقه باشد تا روایت او قبول شود، وگرنه ممکن است جعل کرده باشد. تازه همین روایت در ذم اوست زیرا می‌گوید: او نحاس یعنی برده فروش بود. و برده فروش را رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- بدترین مردم خوانده است. حال بدترین مردم می‌خواهد برای ما مادر حجت را معرفی کند: «شر الناس من باع الناس».

روایت سیزدهم نیز از همان مرد مجهول برده فروش روایت شده ضعیف کالسابق.

روایت چهاردهم، روایت کرده محمد بن اسماعیل مجهول طبق علم رجال، از مجهول دیگری بنام محمد بن ابراهیم الکوفی. روایت پانزدهم، روایت کرده از حسن بن علی بن زکریا که تمام علمای رجال او را ضعیف شمرده‌اند، یعنی از جهت دین و دیانت ضعیف بوده است.

روایت 16، روایت کرده از مردی که حال او مجهول و اسم او نامعلوم. این هم شد حدیث (عن رجل).

روایت 17، روایت کرده از همان مرد مجهول محمد بن ابراهیم الکوفی که در حدیث 14 گذشت.

روایت 18، روایت کرده ماجیلویه از حسن بن علی نیشابور که حال او مجهول است بقول علمای رجال شیعه، و او روایت کرده از مجهول دیگری بنام حسن بن المنذر، و او روایت کرده از حمزه بن ابی‌الفتح که وجود او معلوم نیست. و او گوید: به من بشارت دادند که برای ابی محمد فرزندی داده شده است.

حال بشارت دهنده که بوده و برای چه به او بشارت داده مگر او چه کاره بوده است؟! الان در ایران چهل میلیون جمعیت است که هر ساله روضه‌خوانها آنان را بشارت می‌دهند به تولد مهدی، آیا این بشارتها برای حفظ دکان است و یا بشارت دهندگان مهدی را دیده‌اند و فقط **قربة إلى الله** بشارت می‌دهند!! و تازه این راوی نامعلوم می‌گوید: آن طفل مکناي به ابی‌جعفر است، در حالیکه این برخلاف روایات دیگری است که می‌گویند: کنیه او کنیه پیغمبر است. و کنیه رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- ابوجعفر نبوده است. و باضافه این خودش طفل را ندیده است. اگرچه تمام این هیجده روایتی که تابحال ذکر کردیم اکثرا بلکه کلا راویانش طفل مولود را ندیده بودند.

روایت 19، روایت کرده است از حسن بن علی بن زکریا که تمام علمای رجال او را ضعیف شمرده‌اند چنانکه در حدیث 15 گذشت. او روایت کرده از محمد بن خلیلان مجهول الحال و او از پدرش، مجهول الحال و او از جدش مجهول الحال و او از غیاث بن اسد مجهول الحال.

شما تماشا کنید صد هزار از این روایاتی که راویانش مجهول الحال می‌باشند آیا یک پول ارزش دارد؟!، این آقایان کلاغ چین کرده‌اند که چهل کلاغ به یک سنگ فرار می‌کنند.

خوب غیاث بن اسد مجهول چه فرموده، فرموده: من شنیدم که مهدی نور از بالای سرش **تتق؟؟؟؟** می‌کشد تا به بالای آسمانها، اگر او خرافاتی نبود و راستگو بود تازه سخنش مورد قبول نبود.

روایت 20، راویانش همان راویان حدیث 19 می‌باشند، ولی در این روایت یک مطلب خرافاتی دیگر وجود دارد و آن این است که می‌گوید: مادر ائمه نفاس نمی‌شوند، و خون نفاس ندارند، یعنی، مانند سایر افراد بشر نیستند، و این ضد آیات الهی است که خدا به رسول خود فرموده:

﴿فَلْإِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ﴾

(الکھف: 110).

«بگو: جز این نیست که من بشری مانند شما هستم».

عجب این است که در ص 19 حدیث کرده از حکیمه که روز سوم رفتیم دیدم بحالت نفاس است!! آیا این روایات ضد و نقیض را چگونه باید قبول کرد!!.

روایت 21، روایت شده از احمد بن حسن بن اسحاق مجهول الحال.

روایت 22، ایضا از حسن بن حسین علوی مجهول الحالی که گفته: من حضرت عسکری را تهنیت گفتم به ولادت فرزندش، خیلی خوب آیا فرزند را دیده یا ندیده تهنیت گفته، روایت ساکت است. حال صرف تهنیت او چه فائده دارد؟! البته هیچ.

حدیث 23، روایت کرده علی بن محمد بن حباب که حال او مجهول است. آیا روایات مردمان مجهول چه چیزی را می‌تواند ثابت کند! حدیث 24، روایت شده از همان حسن بن حسین علوی مجهول که در حدیث 22 ذکر شد.

حدیث 25، روایت کرده از حکیمه که ولد را دیده و مامائی کرده ولی در ص 364 گوید: من ندیده‌ام ولی شنیده‌ام، و خود او این حدیث را تکذیب نموده است.

حدیث 26، روایت کرده از علی بن سمیع بن بنان که مجهول الحال و مهمل است، و او روایت کرده از حکیمه که مادر مهدی را در حال نفاس دیدم و این ضد روایت بیستم است.

حدیث 27، روایت کرده از احمد بن علی مجهول و او از حنظله بن زکریا که او نیز در رجال شیعه مجهول الحال است. و این حدیث مانند احادیث سابقه است، ولی خرافتی دارد که آنها نداشتند و آن این است که می‌گوید: یک روز بمانند یکسال بزرگ می‌شود، یعنی، این طفل پانزده روز پس از تولد 15 ساله می‌باشد، یعنی: «بشر مثلکم» نیست بلکه «بشر غیرکم» است.

حدیث 28 نیز از همان حنظله بن زکریای مجهول الحال است که تمام علمای شیعه حدیث راوی مجهول را معتبر نمی‌دانند، حال چگونه این روایات مجاهیل را جمع کرده‌اند، آنهم در اصول دین و عقاید.

حدیث 29، ذکر راوی نشده یعنی گوید: «رُوی» یعنی، روایت شده، حال راوی آن کیست نامش چه بوده چه مذهبی داشته؟! هیچ معلوم نیست، آن راوی بی‌نام روایت کرده از بعضی از خواهران ابی‌الحسن ولی نام آن بعض را معلوم نکرده است، یک نفر بی‌نام و نشان روایت کرده از یک بی‌نام و نشان دیگر.

حدیث 30، علان بسند خود روایت کرده است، حال علان کیست و سند او چگونه بوده معلوم نیست، او چیزی نقل کرده که صدق و کذبش را باید تاریخ معین کند و در تاریخ چیزی ذکر نشده است. و آن این است که سید پس از دو سال از فوت ابی‌الحسن متولد شده است. باید پرسید: کدام سید و کدام ابوالحسن. چون وقت روایت ما نبودیم که پرسیم، علان هم که نپرسیده است، و اگر مقصود از ابی‌الحسن، حضرت عسکری باشد و آنکه فرزند او پس از دو سال از فوت او متولد شده یقیناً دروغ است، زیرا طفل دو سال در شکم مادر نمی‌ماند. حال این علمای شیعه این روایات مسلم الکذب را برای چه جمع کرده‌اند!!

حدیث 31، راوی آن شلمغانی مرد بی‌دینی است که به قول مجلسی، توقیعاتی از امام در لعن او صادر شده و او مدعی نیابت شد و با حسین بن روح خواست در گرفتن وجوهات شرکت کند و لذا مورد لعن حسین بن روح شد. و این شلمغانی از جمله دانشمندان و مؤلفی کتب شیعه بود، اما چون او را وکیل نکردند و به او ریاست ندادند کفریات او ظاهر گردید. حال این روایت و روایت 32 نقل شده از این چنین کسی، و او روایت کرده از مرد مجهولی که حضرت عسکری دو عدد گوسفند برای او فرستاده که آنها را عقیقه کن و خود بخور و به دیگران اطعام کن، حال

مقصود از ذکر این احادیث چیست و مجلسی چه چیزی را می‌خواهد با این روایات نادرست و مبهم اثبات کند معلوم نیست؟.

حدیث 33، روایت شده از خشاب که مهمل و مجهول است. و اما متن آن، از رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- نقل شده که اهل بیت من مانند ستارگانند هر ستاره‌ای غروب کند ستاره دیگری طلوع کند تا وقتی که شما به آن ستاره توجه کردید ملک الموت او را بمیراند!!، حال این، چه مربوط به مهدی است باید از نویسندگانی که فعلاً مرده‌اند پرسید؟!

حدیث 34، نقل کرده از یک نفر منجم یهودی که هر کس می‌داند یهودی دشمن اسلام است آیا روایت از یک نفر یهودی به چه دردی می‌خورد؟! و بعلاوه خود شیعه از پیغمبر -صلی الله علیه وسلم- روایت کرده‌اند که سخن منجم را تصدیق نکنید و هر کس تصدیق کند کافر است. حال آیا چنین چیزهایی را میتوان مدرک قرار داد؟!!

حدیث 35، کشف الغمه، پس از چندین قرن از زمان حضرت عسکری گذشته نقل کرده از مرد مجهولی که حجة بن الحسن در سال 258 در «سر من رأی» متولد شده است. اما روضه‌خوانهای ایران پس از چندین سال از آن نقل گذشته، همه نقل می‌کنند برخلاف آن!، آیا این نقل چه فایده دارد؟! و همچنین است روایت 36 که نقل شده از کتاب ارشاد که آن کتاب تاریخی است از شیخ مفید که دو قرن از زمان حضرت عسکری متأخر است.

حدیث 37، باز نقل شده از کتاب کشف الغمه، مانند حدیث 35. آیا نقل از چنین کتبی چیزی را حجت قرار می‌دهند؟! خیر، مگر آنکه بگوئیم: هر چه در تاریخ ذکر شده حجت دینی است. در اینجا، مجلسی از مردم کذاب می‌مانند سهل بن زیاد چیزهایی نقل کرده که مخالف عقل و قرآن است. از جمله اینکه چون امام به دنیا می‌آید ستون نوری برای او بوجود می‌آید که بواسطه آن به خلائق و اعمال مردم نظر می‌کند و کارهای مردم را می‌بیند.

نویسنده گوید: چرا این ستون نور برای رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- نصب نشد و چرا رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- از کار مردم بی‌خبر بود و حتی از همسایگان خود خبر نداشت. مگر خدا ستارالعیوب نیست که عمل مردم را به کسی نشان دهد!!! در اینجا مجلسی نقل کرده که چون حکیمه در شبی که بنا بود زایمان صورت گیرد، هیچ اثری از حاملگی در مادر طفل ندید، تعجب نمود، لذا حضرت عسکری به او گفت: تعجب نکن، ما گروه اوصیاء، حملمان در شکم مادر نیست، بلکه حمل ما در جنوب ایشان می‌باشد و از رحم خارج نمی‌شویم، بلکه از ران راست مادرهایمان خارج می‌شویم. باید گفت: آیا بنوشتن این خرافات ضد قرآنی حجتی ثابت می‌شود. پس در این باب از این اخبار که تماش ضعیف و راویانش مجهول و یا فاسد العقیده بودند چیزی بدست نمی‌آید، بپردازیم به باب دیگر:

باب أسمائه و ألقابه و کناه و عللها

حدیث 1، روایت کرده از دروغ‌گوترین مردم محمد بن جمهور العمی و او با یک واسطه نقل کرده «عن ذکره»، یعنی از کسیکه

او را ذکر کرده و نه نام او نه هویت او را بیان کرده که به حضرت باقر وحی شده که چون حسین را کشتند ملائکه ضجه زدند و گریه کردند و گفتند: خدایا، آیا غافلی که برگزیده تو را کشتند؟! حال باید پرسید که علی -علیه السلام- در نهج البلاغه میگوید: «ختم به الوحی»، یعنی، به پیغمبر اسلام -صلی الله علیه وسلم- وحی ختم شد، پس چگونه حضرت باقر خبر شد که ملائکه گریه کردند. مزخرفی از این بزرگتر می‌شود.

حدیث 2، نقل کرده از حسن بن علی الکوفی مجهول الحالی و او از مجهول دیگری و او از مجهول دیگری و او از عمرو بن شمر، شما را به خدا توجه کنید مجهولی از مجهولی و او از مجهول دیگری آیا نویسندگان این روایات فکر و کسبی نداشته‌اند. و اما متن آن می‌گوید: تمام اموال دنیا نزد مهدی جمع می‌شود و او به هرکس هر چه می‌خواهد می‌دهد. باید گفت: راویان هم هر چه می‌خواهند می‌نویسند، و این روایات را برای تطمیع مردم نوشته‌اند.

حدیث 3، اصلاً سندی ندارد. و متن او می‌گوید: به قائم، قائم می‌گویند برای اینکه پس از مردن ذکر او قیام می‌کند. حال باید پرسید: این سخن چه فایده دارد و چه چیز را ثابت می‌کند. و گوینده این سخن چه کس است معلوم نکرده است.

حدیث 4، روایت کرده از عبن عبدوس مجهول الحال، او از مجهول دیگری و آن مجهول از مجهول دیگر، و او از مجهول دیگر که حضرت رضا چون یاد مهدی کرد گریه نمود، حال مگر چه شده که او گریه کرد در این حدیث بیان نشده است.

حدیث 5، مرفوع و بدون راوی است.

حدیث 6، راوی آن عبدالله بن القاسم الحضری مجهول و یا ضعیف است و در متن آن مطلب مفیدی نیست.

حدیث 7، مانند حدیث سابق است.

حدیث 8، یک راوی مجهولی بدون تعیین راویان دیگر قبل از خود، از حضرت باقر روایت کرده که آیه «وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيٍّ سُلْطَانًا»⁽¹⁾، درباره امام حسین است، کسی نبوده از این راویان کذاب بپرسد که قتل فعل ماضی است، و آن وقتی که این آیه نازل شده، امام حسین مظلوم نبود و کشته نبوده، و آیات قانونی قرآنی مخصوص اشخاص نیست.

حدیث 9، کشف الغمه که در قرن هفتم بوده نقل کرده از مردم مجهولی که کنیه مهدی، ابوالقاسم، و دارای دو اسم است، حال به چه مدرک معلوم نیست.

این بود آنچه در این باب بود و مطلبی را که دردی دوا کند و مجهولی را معلوم کند نبود.

1- الإسراء: 33. یعنی: «و هر کس که از روی ستم کشته

شود، برای ولی [دم] او قدرتی مقرر داشته ایم».

باب التَّهْيِ عَنْ التَّمْسِيهِ (حرام است نام او را بردن)

حدیث 1، روایت شده از ابی‌خالد کابلی که از حضرت باقر سؤال کرده از اسم و رسم صاحب این امر تا اگر در بعضی از راهها او را دید دست او را بگیرد؟! او در جواب می‌گوید: سؤال کردی از امر بسیار مشکلی که اگر به کس می‌گفتم به تو می‌گفتم. باید گفت:

اولاً، راویان این روایت غالباً مردمان ساده کم سواد کم فکر مجهولی بوده‌اند، آیا اسم و رسم صاحب کدام امر معلوم نیست؟ اگر مهدی را می‌گوید که در زمان حضرت باقر مهدی وجود نداشته تا در بعضی از راهها اگر او را دید دست او را بگیرد.

ثانیاً، امام به او فرموده از امر بسیاری مشکلی سؤال کرده‌ای و نپرسیده که این امر بسیار ساده و سؤال بسیار ساده‌ای است و مشکل آن کجا است؟ مگر معادلات هندسی است؟! شما توجه کنید نه سؤال معقول و نه جواب. ولی علمای شیعه بهمین سخنان دل خود را خوش کرده، و مردم را سرگرم مهملات نموده‌اند.

حدیث 2، روایت از مرد مجهولی از ابی‌هاشم جعفری است که در روایات او ضد و نقیض بسیار است، در آفی روایت کرده از حضرت جواد که او اسم و رسم و هویت امام دوازدهم را به او معرفی کرد. ولی در اینجا پس از مدتی از حضرت هادی روایت کرده که خلف پس از خلف خود را به او معرفی نکرده، و همین قدر گفته نام بردن او حلال نیست. حال چرا حلال نیست اگر از ترس است که زمان ابی‌هاشم، نام مهدی را بردن ترس نداشته است. مجلسی در اینجا گوید: در خبر لوح تصریح به اسم او شده است. باید گفت: خبر لوح اصلاً دروغ است و ما خبر لوح را در کتاب بتشکن ذکر نموده، و 28 نشانه از نشانه‌های کذب آن را ذکر کرده‌ایم، مراجعه شود.

مختصر اینکه در این باب مجلسی 13 روایت آورده که نام مهدی برده نمی‌شود و حرام است، و کسی که نام او را برد ملعون و کافر است. حال اگر کسی از دست مروجین این احادیث احتمال هتک و اذیتی نمی‌دهد، بپرسد: برای چه نام بردن او حرام باشد؟ آیا این حرام را خدا حرام کرده مدرک آن کجا است؟! ثانیاً، حجت خدا آیا به این نارسائی است که نه اسم او را کسی بگوید و نه شخص او را ببینند مگر خدا هم زورگو است. باید گفت:

﴿مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا لِيُضِلَّ النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ﴾ (الأنعام: 144).

«پس کیست ستمکارتر از کسی که بر خداوند دروغ بندد

تا مردم را از روی نادانی گمراه کند؟».

اگر نام بردن نزد دشمنان حرام بوده از ترس، نزد دوستان چرا، و اگر حرام بوده، پس چرا امامان سابق نام او را در روایاتشان که همه مجعول است نزد ما برده‌اند. عجب این است که در خبر 13 عمر از علی سؤال کرده از نام مهدی؟ و او در جواب گفته: رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- از من پیمان گرفته که نام او را نگویم تا خدا او را مبعوث کند. در اینجا باید گفت: خوب رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- از علی پیمان گرفته از دیگران

که پیمان نگرفته برای چه بر دیگران حرام باشد؟! ثانیاً، خدا امامی را مبعوث نکرده، بعثت مختص انبیاء است. و بعلاوه دین اسلام، سری نبوده، که رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- به بعضی بگوید، به بعضی نگوید، بلکه بطور مساوی به همه اعلام نموده چنانکه خدا به پیغمبر -صلی الله علیه وسلم- میفرماید:

﴿فَعَلَّ أَذُنُكُمْ عَلَى سَوَاءٍ﴾ (الأنبياء: 109)

«پس اگر روی برگردانند بگو: من به شما به طور

یکسان آگاهی و هشدار دادم».

و نیز فرموده:

﴿وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ﴾ (النور: 54).

و اگر او را اطاعت کنید هدایت می‌یابید. و بر عهده این پیامبر جز رساندن آشکار [پیام وحی] نیست».

باب صفاته و علاماته و نسبه

خبر 1، روایت کرده محمد بن احمد بن الحسین بغدادی که مجهول الحال است، او نقل کرده از احمد بن فضل که فاسقی بوده، او روایت کرده از بکر بن احمد القصری که مجهول الحال است، این مردمان مجهول از قول یکدیگر روایت کرده که قائم، امام پسر امام است، حال کدام امام، اگر امام هدایت باشد که هزاران نفرند و اگر زمامدار باشد که هر زمامداری خود را امام می‌داند، و در لغت به زمامدار امام می‌گویند، و هر زمامداری وصی دارد. پس این خبر مانند خبر کسی است که می‌گوید ماست سفید است.

خبر 2، خبر داد، عباس بن عامر مجهولی از موسی بن هلال الضبی، یک خبر مهملی را که حضرت صادق فرموده: من صاحب شما نیستم، صاحب شما کسی است که ولادت او را مردم ندانند. نویسنده گوید: شیعه مدعی است که ولادت او را می‌داند و در باب ولادت او اخباری آورده‌اند. معلوم می‌شود تماماً دروغ است بنا به قول حضرت صادق.

خبر 2، این خبر با اینکه سوم است، مجلسی حواش پرت شده و آنرا دوم شمرده است. و آنرا احمد بن علی الرازی که از غالیان بدتر از مشرک است روایت کرده از مجهولی بنام محمد بن اسحاق المقری و او از فاسقی بنام علی بن عباس و او روایت کرده از مجهولی بنام بکار، و او روایت کرده از مجهول الحال دیگری بنام حسن بن حسین، و او روایت کرده از مجهول دیگری بنام سفیان جریری. او می‌گوید: محمد بن عبدالرحمان که ممقانی می‌گوید: ضعیف است، قسم خورده که مهدی نام هرگز بوجود نمی‌آید مگر از اولاد حضرت حسین، با اینکه مهدی فرزند منصور دوانقی هم مهدی بوده، معلوم می‌شود او قسم دروغی خورده است. آخر این هم شد حدیث. زمان ما هزاران سید و روضه‌خوان نام او مهدی است که تماماً اولاد حسین نیستند.

خبر 3، بهمان اسناد مجهولی از مجهول دیگر و او از مجهولی (بقول ممقانی) از زید بن علی که گفته: منتظر از اولاد حسین بن علی است. آری، زید بن علی بن الحسین خود را امام می‌داند، و می‌فرمود: امامی که در خانه بماند و پرده بیندازد امام

نیست، امام کسی است که قیام کند و امر به معروف کند و حتی برادر خود حضرت باقر را قبول نداشت. حال خیلی مضحک است که شیخ طوسی و مجلسی گفتار او را دلیل قرار داده‌اند برای مهدی موهوم خودشان.

خبر 4، روایت کرده اسدی غالی از برمکی غالی و او از کذاب و ملعونی و او از علی -علیه السلام- که در منبر خبری فرموده -که یقیناً راویان جعل کرده‌اند- که فرمود: مردی از اولاد من خروج می‌کند و دارای چنین و چنان وصفی است که بر هزاران نفر ممکن است تطبیق گردد. آخر این نقل چه فایده‌ای دارد و چه فرعی و یا اصلی از اصول دینی بیان شده؟! البته هیچ. در این خبر پس از آنکه اوصاف خروج کننده را که رانهای او عریض و چنین و چنان است، بیان می‌کند، می‌گوید: پس از آنکه پرچم او حرکت کند مردگان در قبر همه خوشحال می‌شوند، و در قبرهاشان به زیارت یکدیگر می‌روند. و بهم مژده می‌دهند.

خبر 5، مهم‌تر از تمام اخبار گذشته است، زیرا راویان مجهول از قول حضرت باقر روایت کرده که علم به کتاب الله و سنت رسول در دل مهدی می‌روید و هر که از شما او را ملاقات کرد، به او سلام کند و روایت شده که به او بگوئید: «السلام عليك يا بقیة الله في ارضه». حال باید از این کذابین پرسید: علم یا از وحی است و یا از تعلم، علم روئیدنی کدام است؟. ثانیاً: مگر اصحاب حضرت باقر مهدی را که به دنیا نیامده ممکن است ملاقات کنند. ثالثاً: «بقیة الله» در این خبر یعنی چه؟!، مگر خدایتعالی بقیه و غیر بقیه دارد؟! اینان هر چه دل و هوی و هوسشان خواسته بنام امام بقالب زده‌اند، و چون اکثراً بی‌سواد بوده‌اند چیز معقولی نیاورده‌اند.

خبر 6، مکرر خبر 13 که در باب سابق گذشت، آیا از تکرار این قبیل اخبار چه مقصودی است جز تضییع وقت!!.

خبر 7، مکرر خبر دوم همین بابست که گفتیم اعتباری ندارد، در این خبر حضرت باقر، پس از آنکه مانند خبر دوم می‌گوید: من صاحب شما نیستم، می‌گوید: با انگشت و بالا انداختن ابرو به یکی از ما اشاره نشود مگر اینکه یا کشته شود و یا بغیظ خود بمیرد. شما را به خدا آیا این هم شد حدیث، چگونه مجلسی این خرافات را مکرر می‌کند؟!

خبر 8، مخالف مذهب شیعه و امامیه است که «اولی الامر»، یعنی صاحبان امر را منحصر به دوازده امام می‌دانند، و هر یک از آنان را صاحب الامر می‌دانند. در اینجا راوی به حضرت رضا گوید: آیا شما صاحب الامر می‌باشید؟ فرموده: خیر، غلامی است که تولد او مخفی باشد. باضافه حضرت رضا در این روایت فرموده: هریک از ما یا مسموم می‌شود و یا در بستر می‌میرد. و این برخلاف مذهب شیعه است، زیرا اینان معتقدند که امام فرموده: «مامنا إلا مسموم أو مقتول». ولی حضرت رضا قول ایشان را در این حدیث رد کرده و فرموده: بعضی از ما بر بستر می‌میرد. حال چگونه مجلسی متوجه نشده و این تناقض را آورده است.

خبر 9، روایت کرده عبدالله بن موسی که حال و مذهب او مجهول است از مجهول دیگر بنام عبدالاعلی بن حصین الثعلبی از پدرش

که او نیز مجهول است که گفته از حضرت باقر سؤال کرد: آیا فرج کی است؟ و امام به او وقت فرج را نگفته و فقط فرموده: او مطرود تنهایی یکتای بریده شده از اهل خود که والدش کشته شده و کنیه او کنیه عم او است و صاحب پرچمها، و نام او نام پیغمبری است. حال خواننده توجه کند آیا از این خبر چیزی معلوم و مشکلی حل شده است؟ نه والله.

خبر 10، مجهولی از مجهولی و او از مجهول دیگر روایت کرده همان خبر مهمل نهم را.

خبر 11، عده‌ای که همه مجهولند از یکدیگر نقل کرده‌اند همان خبر نهم را.

خبر 12، روایت کرده‌اند که مطلوب شما از مکه خارج می‌شود، حال باید دید چه بسیار اشخاصی که از مکه خارج شده‌اند. چنین چیزی امتیازی نباشد. و مبهم گذاشته نه اسم او معلوم، و نه وصف او معلوم مثلاً محمد بن جعفر الصادق از مکه خروج کرد و کشته شد و خود مدعی امامت بود.

خبر 13، روایت کرده احمد بن هلال خبیث ملعون که «هرگاه سه نام محمد و علی و حسن پشت سر هم آید چهارمی قائم است». آیا خبر چنین کسی که مورد لعن امام بوده قبول است.

خبر 14، محمد بن احمد المدینی مجهول الحال روایت کرده از داود الرقی غالی که حضرت صادق به او گفته: اسم مهدی اسم پیغمبری است و نام پدرش نام وصی پیغمبری است. و این روایت علاوه بر اینکه حواله به مجهول داده با روایات دیگری که می‌گوید: رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- فرموده: «نام پدرش نام پدر من است مخالف می‌باشد».

خبر 15، عباد بن یعقوب مجهول الحالی روایت کرده که حضرت باقر به او معما گوئی کرده و فرموده: صاحب این امر از همه ما کوچکتر است از سال و وقت او وقتی است که: «یرفع کل ذی صیصه لواء». مجلسی می‌گوید: «ذی صیصه لواء» یعنی هر صاحب قدرتی، پرچمی بلند می‌کند و معمای حضرت را روشن کرده است. حال چرا حضرت معما گفته باید گفت: به تو چه.

خبر 16، عده‌ای از مردمان مجهول الحال روایت کرده‌اند که «چون قائم قیام می‌کند بیعتی در گردن او نیست». باید گفت: اکثر مردم چنین می‌باشند، این چه امتیازی شد و همچنین خبر بعدی یعنی 17.

خبر 18، شعیب بن ابی حمزه که مجهول است و عقیده به امامی نداشته از حضرت صادق پرسیده صاحب این امر شمائید؟ فرموده: خیر، او در زمان فترت می‌آید. حال اگر کسی جرئت دارد بپرسد هزار سال است در فترتیم پس چرا نیامد.

خبر 19، عبدالله بن موسی روایت کرده از بعضی از رجال خود که نه اسم آن معلوم و نه رسم او، و آن مرد نامعلوم روایت کرده از ابراهیم بن حسین مجهول الحال، و او روایت کرده از مجهول دیگری بنام اسماعیل بن عیاش. این شد سند. و اما متن آن: علی -علیه السلام- فرموده: از صلب حسین مردی بنام پیغمبرتان خروج می‌کند، و بعد قسم خورده که اگر خروج نکند گردن او زده شود.

حال شما توجه کنید چرا اگر خروج نکند گردن او زده شود؟ و کی گردن او را می‌زند و چرا حضرت قسم خورده اینها تمام فی‌بطن الراوي الجعال است.

خبر 20، روایت کرده مرد مجهولی بنام احمد بن هوذ که حمران نامی آمده حضرت باقر را قسم داده که صاحب و اولوالأمر توئی؟ فرموده: خیر، او کسی است که ابروی او چنین و صورت او چنان و شانه‌های او چنین است. حال باید از مجلسی و ناقلین این خبر پرسید که اولاً این خبر را که ضد عقیده خودتان است که هر امامی را اولی الامر می‌دانید چرا آورده‌اید. ثانیاً این صفات چشم و ابرو و شانه در بسیاری از مردم وجود دارد آیا تمام مردمی که چنین باشند صاحب الامرند؟!!

خبر 21 نیز مانند بیستم است که مجهولی از مجهول دیگری چیزی نقل کرده مبهم و بلافائده.

خبر 22، روایت کرده مرد مجهولی بنام حسین بن ایوب از مجهول دیگری تا برسد به ابی‌بصیر و او گفته: حضرت باقر و یا صادق و خود ندانسته کدام امام که او چیزی راجع به قائم گفته است که خود راوی نفهمیده. و عجب این است که مجلسی می‌گوید: رواة این اخبار واقفی هستند یعنی یازده امام را قبول ندارند چه برسد به قائم غایب.

خبر 23، روایت کرده محمد بن فضل بن قیس که مجهول الحال و معلوم نیست چه کار بوده و چه دینی داشته و او روایت کرده از مجهول دیگر مانند خودش بنام احمد بن حسن بن عبدالملک و مجهول دیگری بنام محمد بن حسن قطوانی تا برسد به حضرت باقر که فرموده: قائم شبیه به یوسف و مادر او کنیز سیاهی است، در حالیکه نرجس خاتون بسیار سفید و خوشگل بوده و روایات دیگر این روایت را تکذیب می‌کند. سپس حضرت باقر فرموده: «خدا به یک شب کار او را اصلاح می‌کند»، یعنی چه مگر کار او فاسد است که خدا اصلاح می‌کند شمارا به خدا ببینید عده‌ای می‌خواهند بهمین مبهمات و کلمات مجملات برای مردم درب فتنه باز کنند و هر روز کسی بنام قائم قیام کند و مردم را به جان یکدیگر بیندازد.

خبر 24، روایت کرده مجهولی بنام عبدالواحد از مجهول دیگری بنام احمد از مجهول دیگری بنام احمد بن علی از مجهول دیگری بنام حکم که او به امام باقر گفته: معنی قول امیرالمؤمنین: «بأبی ابن خیرة الإماء فاطمة» است، یعنی علی فرموده: پدرم فدای بهترین کنیزان آن بهترین کنیز فاطمه است، درحالیکه قطعاً علی چنین سخنی نمی‌گوید و هر مسلمانی می‌داند که فاطمه کنیز نیست مگر آنکه بسیار احق باشد. و بعلاوه فدای غیر خدا نباید شد، حال شما بنگرید این روایات چه دردی را دوا می‌کند.

خبر 25، روایت کرده قاسم بن محمد مجهول الحال از مجهول دیگری بنام ابی‌الصباح که گفت: وارد شدم بر امام صادق؟ فرمود: چه خبر آوردی؟ گفتم: خوشحالی از عمویت زید که خروج کرده و گمان می‌کند که پسر شش ساله و یا فرزند ششمی است و قائم این امت او است و او فرزند بهترین کنیزان است؟ حضرت صادق فرمود: او دروغ گفته، اگر خروج کند کشته شد. نویسنده

گوید: شما به ببینید این راویان چه قدر بدبین به مرد مجاهد و جلیل القدری بمانند امام زید هستند و تهمت به او زده که گفته: من شش ساله و یا فرزند ششمی هستم. آن وقت مجلسی خواسته اصلاح کند بدتر کرده و گوید: مقصود او این است که من فرزند شش معصومم. با اینکه عصمت فلان امام از مجعولات شیعه است و هیچ یک از ائمه و اولادشان خود و یا پدرانیشان را معصوم نمی‌دانستند. ثانیاً این روایت چه ربطی به مهدی فرزند امام حسن عسکری دارد. مجلسی خواسته به ذکر این روایات نامربوط کتاب خود را بزرگ کند. و عجیب این است که مجلسی که خود را اعلم اهل زمان خود می‌دانسته و شیعه او را اعلم العلماء می‌داند، در این روایات کوشش کرده سخن و روایات راویان بی‌سواد را تفسیر و تأویل و اصلاح کند یعنی تعصب مذهبی این قدر زیاد است.

خبر 26، مجهولی بنام علی بن الحسین روایت از مجهول دیگری بنام محمد و یا احمد بن الحسن و او روایت کرده از پدر خود که او نیز مجهول الحال است و او از مجهول دیگری بنام ثعلبه و او از مجهول دیگری بنام یزید. و اما متن آن بر ضرر خود امام تراشان است و موجب فتنه و فساد است. زیرا یزید مذکور می‌گوید: از کوفه خارج شدم و وارد بر امام صادق شدم و سلام کردم فرمود: آیا کسی همراه تو بود؟ گفتم: مردی از معتزله، فرمود: چه صحبت می‌کرد؟ گفتم: او گمان می‌کند محمد بن عبدالله بن الحسین، امام قائم است و دلیل بر آن این است که نام او، نام رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- و نام پدر او نام پدر رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- است، من به او گفتم: اگر مدرک تو نام است، این نام در فرزند حسین محمد بن عبدالله ابن علی است؟ اوجواب داد که مادر او کنیز است، ولی محمد بن عبدالله بن الحسن حره است؟ امام صادق فرمود: چه جواب گفתי؟ گفتم: من جوابی نداشتم که بگویم، فقال: «لو تعلمون أنه ابن سنة» (یعنی القائم). شما ملاحظه کنید این خبر مهدی هر روز موجب فتنه‌ای شده، اخباری از رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- برآست و یا دروغ نقل کرده‌اند، حتی علمای امامیه که مهدی نامش محمد و نام پدرش عبدالله است، یعنی محمد بن عبدالله. و لذا همین اخبار بهانه‌ای شد برای نفس زکیه نواده امام حسن مجتبی که نام او محمد بن عبدالله بن الحسن بن علی بن ابیطالب بود، در مدینه قیام کرد و صدها و بلکه هزارها با او بیعت کردند و حتی فرزندان حضرت صادق نیز با او بیعت کردند، و او بر ضد سلطان وقت یعنی منصور ذوانقی خروج کرد و صد نفر را به کشتن داد و خود او کشته شد، و چه قدر اموال مردم بغارت رفت و نفوس پایمال شد. آخر هم هیچ فایده‌ای نداشت، بلکه سرتاسر فتنه و فساد ایجاد شد بنام مهدی و یا قائم. حال مجلسی و سایر آخوندهای شیعه روایات محمد بن عبدالله نام را از رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- نقل می‌کنند و باز به انتظار قیام کس دیگر و فتنه و فساد دیگرند. از جمله همین خبر 26.

خبر 27، مجهولی بنام علی بن احمد از مجهول دیگری بنام عبدالله بن موسی از کذاب و او از ملعونی بنام ابی‌الجارود

روایت کرده که حضرت باقر گفته: «امر درباره کوچترین سن ما و خاموشترین ذکر ما است». حال به نویسندگان و راویان باید گفت: این مجمل گوئی چه فایده دارد و هزاران نفر موصوف به صفاتی‌اند که حضرت باقر گفته است، و از این روایات جز در فتنه باز کردن چه حاصلی است؟!.

خبر 28، روایت کرده احمد بن مابنداد مجهول از مجهول الحال دیگری بنام احمد بن هلیل او از مجهول دیگر. آیا این هم شد روایت. پس معلوم می‌شود اکثر اخبار مجلدات راجع به مهدی از راویان مجهول الحال است. و اما متن آن راست و یا دروغ، راوی از امام پرسیده اما خود راوی ندانسته از کدام امام پرسیده آیا حضرت صادق یا حضرت باقر. بهرحال سؤال کرده است آیا امر أولوا الأمری به نابالغ هم می‌رسد؟ او جواب داده: بزودی خواهد شد. حال این چه ربطی به مهدی دارد آیا این راویان توقع دارند هر نابالغی می‌تواند قیام کند بنام مهدی.

خبر 29، عده‌ای از مجهولین از یکدیگر نقل کرده از کذابی و او از ملعونی همان خبر 27 را.

خبر 30، روایت کرده مجهولی بنام احمد بن مابندار از مهملی بنام احمد بن هلیل و او از مجهولی بنام اسحاق بن صباح، او از حضرت رضا یک مطلب مزخرفی را که شأن حضرت رضا از این مطالب أجل است که فرموده باشد این امر بزودی می‌رسد به کسیکه دارای حمل باشد: «إن هذا سيفضي إلي من يكون له الحمل».

خبر 31، کشف الغمه مرفوعاً نقل کرده از حضرت رضا خلف صالح از فرزندان ابی محمد الحسن بن علی است. و این چند اشکال دارد اولاً که مرفوع است. ثانیاً خلف صالح او است، معلوم می‌شود سایر امامان خلف ناصالح اند و گرنه به یک نفر نتوان گفت خلف صالح. و ثالثاً می‌گوید: از فرزندان ابی‌محمد است بطور جمع، با اینکه ابومحمد فرزندی نداشته است. و فقط یک فرزند آنهم مهدی و مورد اختلاف است که همین یک فرزند را هم نداشته است.

خبر 32، روایت کرده از منخل مهمل مجهول که حضرت باقر فرموده: «مهدی فرزند فاطمه مردی است آدم». خواننده تعجب می‌کند مگر کسی گفته جن است که او فرموده آدم است.

خبر 33، بیشتر موجب فتنه است، زیرا فصول المهمه گفته: مهدی جوانی است چهار شانه خوشرو و موی او ریخته بر شانه‌اش و دماغ او نازک و پیشانی او بالا و در سال 276 در سرداب غایب شد.

این حدیث و صفاتی که شمرده هزاران نفر دارای این صفاتند و هرکس می‌تواند این خبر را بهانه کرده و قیام کند. ثانیاً، فصول المهمه چه حق دارد برای ملت اسلام مهدی تعیین کند. ثالثاً، این خبر ضد آن اخباری است که می‌گوید: وقت تولد غایب شد. معلوم می‌شود این مؤلفین ضد و نقیض را هم اهمیت نمی‌دهند. و روایات دیگر می‌گوید: در سال 255 و یا 260 در سرداب غایب شد، و وقت تولد غایب شد. و چون خواستند برای حضرت عسکری نماز میت بخوانند او ظاهر گردید و دو مرتبه غایب شد.

باب الآيات المأوله بقيام القائم

بدان که یک آیه در قرآن که صراحت داشته باشد و یا اشاره کرده باشد به قیام مهدی، وجود ندارد. ولی عده‌ای از اشخاص خواسته‌اند با قرآن بازی کرده و یا تفسیر و یا تأویل بی‌مناسبت کنند و دلبخواهی با هر آیه که خواسته بازی کرده‌اند. ثانیاً، ما در جای خود و کتب خود ثابت کرده‌ایم که تأویل آیات قرآن مخصوص خداست چنانکه فرموده:

﴿وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ﴾ (آل عمران: 7)

«و تأویل» آن را جز خدا [کسی] نمی‌داند».

و او در جمله:

﴿وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ...﴾ «و راسخان در علم می‌گویند: به آن ایمان

آورده‌ایم». و او استینافی است، وگرنه کفر لازم می‌آید. بهر حال آیاتی در قرآن است که صریحاً و یا اشارتاً ضد قیام امامی است که بزور شمشیر قیام کند. و ما بعضی از آن آیات را قبلاً ذکر کردیم. و در اینجا آیاتی را که مذهب‌سازان طبق رأی خود تطبیق با مهدی کرده‌اند می‌آوریم و عدم مناسبت آنها را روشن می‌سازیم تا دکان مهدی تراشان بلکه بسته شود:

آیه اول، تفسیر علی بن ابراهیم گفته آیه 8 سورة هود:

﴿وَلَيْنَ أَخْرَجْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ إِلَى أُمَّةٍ مُّعْتَدَةٍ لَيَقُولَنَّ مَا يَجْهَسُونَ أَلَا يَوْمَ يَأْتِيهِمْ لَيْسَ مَصْرُوفًا عَنْهُمْ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ﴾.

(هود / 8)

«و اگر ما عذاب را از ایشان تا وقت معینی به تأخیر افکنیم، البته می‌گویند چه چیز عذاب را مانع شده، آگاه باش روزی که عذاب برای ایشان بیاید برگشت ندارد، و فرود آید به ایشان آنچه بدان استهزاء می‌کردند».

علی بن ابراهیم گفته: مقصود این است که اگر عذاب را تا خروج قائم عقب بیندازیم و روایت کرده از علی که او فرموده: ﴿أُمَّةٍ مُّعْتَدَةٍ﴾، اصحاب قائمند. نویسنده گوید: اُمت در اینجا به معنی وقت است نه به معنای اصحاب. بهر حال می‌گوئیم: اولاً، سورة هود در مکه نازل شده و آن وقت مشرکین خود رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- را قبول نداشتند تا چه برسد به امامت، آنهم امام دوازدهم، آن هم قیام او را. اصلاً در آنوقت سخنی از این موضوعات نبوده است تا کسی انکار کند، و این مسخره است که به مشرکین وعده عذاب هزاران سال بعد در وقت قیام قائم را بدهد. ثانیاً، آیه قبل از این آیه، معلوم می‌کند که این آیه راجع به عذاب قیامت و عذاب پس از مرگ است، زیرا آیه قبل یعنی آیه 7 فرموده:

﴿وَلَيْنَ قُلْتُمْ إِنَّكُمْ مُعْتَدُونَ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ﴾.

(هود / 7)

«اگر بگوئید که شما پس از مرگ زنده خواهید شد البته کفار می‌گویند: این سخن نیست مگر سحر آشکار».

پس آیه 8 مربوط است به عذاب قیامت. و خود علی بن ابراهیم در همانجا گفته: ﴿أَمَّةٌ مَّغْدُودَةٌ﴾، به معنی وقت معین است نه اشخاص معین.

ثالثاً، علی بن ابراهیم قائل به تحریف قرآن است و چنین کسی اسلامش مشکوک است، چه برسد بقول او، و چه برسد به تأویل او. باضافه تأویل آیات برای احادی جایز نیست جز حقتعالی. خواننده محترم! تأمل کن به بین چگونه با آیات قرآن بازی کرده اند؟!.

آیه دوم، آیه 5 سورة ابراهیم:

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكِّرْهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ﴾ (ابراهیم: 5).

«و به یقین ما موسی را با آیات خودمان فرستادیم که بیرون آور قومت را از تاریکیها به سوی نور، و ایشانرا به روزهای خدائی متذکر کن».

یعنی روزیکه شما را از فرعون نجات دادیم و روزی که از غرق نجات دادیم و روزیکه بر شما من و سلوی فرستادیم و... ولی علی بن ابراهیم گفته، «مقصود از ایام الله روز قیام قائم و روز مرگ و روز قیامت است»، آیا اصحاب حضرت موسی به قیام قائم معتقد بودند؟!، بهرحال در جواب گوئیم: اولاً، این سوره مکی است و در مکه سخن از قیام مهدی نبود تا آیه نازل شود.

ثانیاً، در خود قرآن بیان شده که ایام مهم زمان موسی -علیه السلام- چه ایامی بوده، لازم نیست علی بن ابراهیم بیان کند. شما آیات پس از این آیه را در همین سوره و سورة بقره ملاحظه فرمائید که میفرماید:

﴿إِذْ أَتَاكُمْ﴾ (ابراهیم: 6).

«زمانی که شما را نجات داد».

﴿وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ﴾ (ابراهیم: 7).

«و آن گاه که پروردگارتان اعلام داشت».

و در آیه 49 سورة بقره به بعد فرموده:

﴿وَإِذْ يَخِيبُكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ﴾ (البقرة: 49).

«و [نیز] بیاد آورید] هنگامی که شما را از فرعونیان نجات دادیم».

﴿وَإِذْ فَرَقْنَا بَيْنَكُمْ الْبَحْرَ﴾ (البقرة: 50).

«و (به خاطر بیاورید) هنگامی را که دریا را برای شما شکافتیم».

﴿وَإِذْ وَعَدْنَا مُوسَىٰ﴾ (البقرة: 51).

«و آن وقت که میعاد مقرر کردیم با موسی».

﴿وَإِذْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَالْفُرْقَانَ﴾ (البقرة: 53).

«و هنگامی که به موسی کتاب (تورات) و فرقان (معجزه های جدا کننده حق از باطل) دادیم».

این قبیل آیات ایام و اوقاتی را که موسی برای قوم خود تذکر داده تماماً در قرآن موجود است. منتهی علی بن ابراهیم کم سواد بوده و متوجه نشده و بلکه بدلبخواه خود با آیات قرآن بازی کرده است. علی بن ابراهیم کسیکه قابل توجه باشد نبوده تا استدلال به سخن او شود.

آیه سوم، آیه 4 تا 8 سورة اسراء:

﴿وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَآءَ فِي الْكِتَابِ لُتُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَلِتَعْلَمُوا عَظَمَٰتِ كِبَرِآ * فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَٰئِمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَّنَا أُولَٰي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَّفْعُولًا * ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا * إِنْ أَحْسَنْتُمْ أُحْسِنْتُمْ إِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِيَسُوءُوا وُجُوهَكُمْ وَلِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَلِيُتَبِّرُوا مَا عَلَوْا تَتْبِيرًا * عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يَرْحَمَكُمْ وَإِنْ عُدتُمْ عَلَيْنَا وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيرًا﴾

(الاسراء / 4-8).

«ما قضاوت کردیم در کتاب (تورات) به سوی بنی اسرائیل که شما دو مرتبه در زمین فساد می‌کنید و برتری می‌جوئید برتری بزرگی، پس چون وعده اولی آید بندگان را که دارای نیروی شدیدی باشند بر شما مسلط می‌کنیم که میان خانه‌ها راه بگردند و تجسس کنند و این وعده شدنی است، سپس برای شما تاخت و تاز بر ایشان را برگردانیم و شما را باموال و فرزندان مدد دهیم و شما را نفرات بیشتری کنیم، اگر نیکی کردید به خود کردید و اگر بد کردید به خود کردید، پس چون وعده دیگری آید برای اینکه وجوه شما را بد کنند و برای اینکه داخل مسجد شوند چنانکه اولین مرتبه داخل شدند و تا نابود کنند آنچه را که برتری یافته، نابودی کردنی، امید است پروردگار شما رحم کند و اگر برگشتید ما برمی‌گردیم و دوزخ را زندان کافری قرار دادیم».

علی بن ابراهیم طبق دلخواه خود گفته: مخاطب: ﴿لُتُفْسِدُوا﴾ (در زمین فساد می‌کنید) مقصود امت محمد یعنی شیخین و اصحابشان است که نقض عهد می‌کنند و برتری می‌جویند یعنی مدعی خلافت می‌شوند. و مقصود از بندگان صاحبان نیروی شدید حضرت علی و روز جنگ جمل است. و مقصود از جمله ﴿وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا﴾¹، حسین و اصحاب او و اسیرای زنان آل محمد است. و مقصود از جمله ﴿وَعْدُ الْآخِرَةِ﴾ وعده دیگر»، قائم و اصحاب او است تا آخر بافته‌های او. باید گفت:

اولاً، سورة اسراء، مکی است و در مکه صحبت از خلافت شیخین و جنگ جمل نبوده و کسی از قائم خبری نداشته و منکری نبوده تا آیاتی نازل شود.

ثانیاً، مخاطب این آیات، یهود و بنی اسرائیل است، و این چه ربطی به امت محمد -صلی الله علیه وسلم- دارد مگر خدا هم نامربوط می‌گویند: نعوذ بالله اول می‌گوید: ﴿وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَآءَ﴾ یک

1- یعنی: «و شما را نفرات بیشتری کنیم».

مرتبه آن را رها می‌کند و خطاب به امت محمد -صلی الله علیه وسلم- می‌کند. ما نمی‌دانیم این شیعیان چه حرصی به تحریف و تأویل قرآن دارند که آیات را بزور سریش می‌خواهند به قیام قائم بچسبانند، آیا هیچ اُمتی با کتاب آسمانی خود اینطور بازی نموده‌اند؟! آن وقت تعجب است از مجلسی که توجیه می‌کند سخنان علی بن ابراهیم را.

آیه چهارم، آیه 113 سورة طه:

﴿كَذَلِكَ أُنْزِلَتْهُ لُقْمَانًا عَرَبِيًّا وَصَرَّفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ أَوْ يُحْدِثُ لَهُمْ ذِكْرًا﴾. (طه: 113).

«این چنین ما قرآن را عربی نازل کردیم و انواع تهدید را در آن مکرر نمودیم تا شاید ایشان بپرهیزند و یا تذکری بر ایشان بوجود آید».

علی بن ابراهیم گفته: «﴿أَوْ يُحْدِثُ لَهُمْ ذِكْرًا﴾». یا تذکر برایشان بوجود آید»، یعنی از امر قائم و امر سفیانی».

گوئیم:

اولاً، سورة طه مکی است و در مکه در همین آیات تهدیداتی از قیامت است مگر شما آیات قبل از این آیه را نخوانده‌اید که در آیه 109 به بعد می‌گوید:

﴿يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ﴾ (طه: 109)

«در آن روز شفاعت کسی سودی ندهد».

تا میرسد به آیه 113 که تماماً راجع به قیامت است، و چه ربطی به قائم و سفیانی دارد؟! شما از خدا بترسید و این طور با آیات خدا بازی نکنید.

ثانیاً، کلمه ذکر در قرآن مکرر شده و در هیچ جا مربوط به قائم و سفیانی نیست، و در سورة قمر خدا مکرر فرموده:

﴿وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ﴾ (القمر: 17).

«به تحقیق این قرآن را آسان نمودیم برای یاد گرفتن، پس آیا یاد گیرنده‌ای هست».

بنابراین آیات قرآن روشن است و احتیاج به بیان علی بن ابراهیم ندارد.

آیه پنجم، آیه 12 سورة أنبياء:

﴿فَلَمَّا أَحْسَسُوا بِأَسَاسِنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَرْكُضُونَ﴾. (الأنبياء: 12).

«چون عذاب ما را احساس کردند ناگه از آن فرار می‌کنند».

علی بن ابراهیم گفته: چون بنی‌امیه قائم را به بینند از آن فرار می‌کنند. گوئیم:

اولاً، این سوره در مکه نازل شده و آن وقت ذکری از قائم نبوده تا بنی‌امیه را بترساند، زیرا آن وقت بنی‌امیه از خود رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- نمی‌ترسیدند چه برسد به فرزند دوازدهم حضرت علی. راستی علی بن ابراهیم آیات قبل و بعد این آیه را ندیده، این آیات راجع به تمام ستمگران است و به تمام قری و بلاد مربوط است و مخصوص بنی‌امیه نیست. زیرا آیه قبل از این آیه فرموده:

﴿وَكَمْ قَصَمْنَا مِنْ قَبْرَةٍ كَانَتْ ظَالِمَةً وَأَنْشَأْنَا بَعْدَهَا قَوْمًا آخَرِينَ﴾. (الأنبياء: 11).

«چه قدر از شهرها و قري که ستمگر بودند ما خراب کردیم و پس از آنها قوم دیگر را پدید آوردیم». و کلمات: ﴿فَصْنَا﴾، ﴿كَانَتْ﴾، ﴿أَنْشَأْنَا﴾ و ﴿أَحْشَاوْا﴾ تماماً فعل ماضی است. و زمان نزول آیات مکه خراب نشده بود که راجع به بنیامیه باشد.

ثانیا، در زمان‌های ما بنیامیه وجود ندارد تا از قائم خیالی فرار کنند.

آیه ششم، سوره انبیاء: 105

﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾. (الانبیاء: 105)

«و البته ما در زبور پس از ذکر (توراة) نوشتیم که زمین را بندگان صالح ارث می‌برند».

علی بن ابراهیم گفته: بندگان صالح قائم و اصحاب او است. گوئیم:

اولاً: آیا حضرت داود و سلیمان -علیهما السلام- بندگان صالح نبودند که در زمین سلطنت پیدا کردند؟ آیا حضرت موسی -علیه السلام- بنده صالح نبود؟ آیا حضرت محمد -صلی الله علیه وسلم- و یارانش صالح نبودند که در زمین تسلط و قدرت پیدا کردند؟ آیا فقط قائم خیالی شیعه و اصحابش صالحند؟! آیا این توهین به انبیاء و سایر صالحین نیست، چگونه شیعه جرئت کرده برای مهدی فرضی خود به تمام صالحین توهین کند.

ثانیا: در آیات قبل و بعد از آیه فوق صحبت از قیامت است چنانکه در آیه قبل یعنی آیه 104 می‌فرماید:

﴿يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ﴾. (الانبیاء: 104).

«روزی که می‌پیچیم آسمان را مانند پیچیدن طومار برای نوشته‌ها چنانکه اول آفرینش را آغاز کردیم اعاده می‌دهیم».

و کلمه ﴿الصَّالِحُونَ﴾ در آیه فوق محلی به الف و لام است که شامل تمام صالحین می‌شود نه یک دسته از صالحین که در آینده بیایند، آیه می‌گوید: خداوند وعده داده که زمین را تمام صلحاء بارث می‌برند، و خدایتعالی در سوره زمر آیه 74 فرموده که چون صالحین داخل بهشت می‌شوند، می‌گویند:

﴿وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقَنَا وَعْدَهُ وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ﴾. (الزمر: 74).

«و گویند: ستایش خدائی را که وعده خود را نسبت به ما راست نمود و ما را وارث زمین کرد، جای گیریم از بهشت هر جا را که بخواهیم پس چه خوبست اجر کارگران».

یعنی زمین خدا که اکنون بصورت بهشت درآمده، در این بهشت هر جا که بخواهیم جای می‌گیریم. بنابراین، زمینی که ما اکنون در آن زندگی می‌کنیم به قسمتی از بهشت تبدیل خواهد شد چنانکه خدا در آیه 48 سوره ابراهیم می‌فرماید:

﴿يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ﴾. (ابراهیم: 48).

«روزی که زمین و آسمان به زمین و آسمان دیگری تبدیل شود».

ثالثاً، در آیه بعد از آیه مورد بحث یعنی آیه 106 سورة انبياء فرموده:

﴿إِنَّ فِي هَذَا لَبَلَاغًا لِّقَوْمٍ عَابِدِينَ﴾ (الأنبياء: 106).

«بی گمان در این [امر] برای عبادتگزاران کفایتی هست».

البته در این که ذکر شد پیام و نویدی است برای بندگانی که عبادت کننده اند. که معلوم می‌شود این آیه اختصاص به یک عده بخصوصی ندارد، بلکه شامل همه عبادت کنندگان است، و خداوند فرموده زمین را به همه ایشان می‌دهیم. و از جمله اصحاب رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- که این پیام و نوید را شنیدند شامل آنان نیز می‌گردد. و نمی‌توان گفت: آنان مشمول این نوید نیستند.

آیه هفتم، آیه 39 سورة حج:

﴿أَذِّنْ لِلَّذِينَ يُنَادُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلُمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ﴾.

(الحج: 39)

«به کسانی که با ایشان قتال می‌شود اذن جهاد داده شده بواسطه اینکه ایشان مظلوم شدند و خدا بر یاری ایشان توانا است».

علي بن ابراهيم گفته که عامه يعني اهل سنت گفته‌اند که این آیه راجع به محمد و اصحاب اوست که قریش به ایشان ظلم کردند و ایشان را از مکه بیرون نمودند و اموال و خانه‌هایشان را تصاحب کردند، ولي خير این آیه راجع به قائم است فقط، وقتی که خروج کند به طلب خون حسین، و گوید: ما اولیاء خون و طالبین خون حسین هستیم. گوئیم:

اولاً، این آیه مربوط به رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- و اصحاب او است بدلیل اینکه در آیه بعد فرموده:

﴿الَّذِينَ أَخْرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ﴾. (الحج: 40)

«آنانکه از خانه‌هایشان بدون حق اخراج شدند».

و ﴿أَخْرَجُوا﴾ فعل ماضی است، و مربوط به قائمی که در مستقبل شاید باید نیست. و باضافه می‌گوید: اهل سنت گفته‌اند که این آیه راجع به محمد و اصحاب اوست، و این دروغ روشنی است، زیرا این تفسیر طبرسی و طوسی و دیگران از علمای شیعه، همه گفته‌اند: این آیه راجع به رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- و اصحاب او است. و حضرت باقر چنانچه طبرسی نقل کرده فرموده: این آیه راجع به محمد و اصحاب او است.

ثانیاً، کسی قائم و اصحاب او را از خانه‌هایشان خارج نکرده تا بر ایشان آیه نازل شود.

ثالثاً، این آیه راجع به موجودین است نه به آنانکه در زمان نزول اصلاً وجود نداشتند.

رابعاً، چون رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- و اصحاب او در مکه بودند اذن جهاد نداشتند و بعد که در مدینه آمدند به جهاد مأذون شدند و تا قیامت آن اذن برای مسلمین باقی است، دیگر احتیاج به اینکه اذنی به قائم و اصحابش داده شود نیست. شما

ملاحظه فرمائید یک نفری که اصلاً تفکر در آیه نکرده هر چه خواسته نوشته و پس از هزار سال قول او را مدرک خود قرار داده اند برای تفرقه و ایجاد فساد.

آیه هشتم، آیه 60 سورة حج:

﴿ذَلِكَ وَمَنْ عَاقَبَ بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِ ثُمَّ بُعِيَ عَلَيْهِ لَيَنْصُرْنَهُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ نَعُتُوْهُ غَفُوْرٌ﴾. (الحج: 60).

«(این عنایت خدا نسبت به مهاجرین است) و آنکه عقاب کند بمانند آنچه عقاب شده البته خدا او را یاری کند زیرا خدا دارای عفو و غفران است».

شیخ طبرسی و سایر مفسرین عامه و خاصه نوشته اند که این آیات راجع به مهاجرینی است که بزور از خانه هاشان اخراج شده و هجرت کردند و خانه ها و اموالشان را مشرکین تصاحب کردند، و بعد ایشان تلافی کردند و برای گرفتن مقداری از مال خود سر راه مشرکین آمدند، ولی مشرکین ابتداء حمله کردند و ایشان در مقامی دفاع در آمدند و بر مشرکین غلبه کرده و مشرکین را کشتند و تلافی بمثل کردند، و چون این قضیه در ماه محرم الحرام بود مسلمین از این کار خود منفعّل بودند، آیه نازل شد که عقاب بمثل، کار بدی نیست و خدا عفو می کند. حال در اینجا که آیات قبل و بعد راجع به مهاجرین است، و هیچ مناسبتی با قائم ندارد زیرا آیه قبل صریحاً فرموده:

﴿وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾ (حج / 58)

«و کسانی که در راه خدا هجرت نمودند».

و فعل ﴿هَاجَرُوا﴾ ماضی است و هیچ مربوط به قائم آینده ندارد. ولی علی بن ابراهیم می گوید: مربوط به قائم است. معلوم می شود اینان هیچ تناسب برای کلام خدا قائل نیستند، از کجای این آیات قائم در آمده معلوم نیست.

آیه نهم، آیه 41 سورة حج:

﴿الَّذِينَ إِنْ مَكَانَهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ﴾. (الحج: 41).

«آن مهاجرین که اگر به ایشان در زمین تمکن دادیم نماز را اقامه کرده و زکات داده و امر به معروف کرده اند».

کلمه ﴿الَّذِينَ﴾ صفت است برای

﴿الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ﴾ (حج / 40)

«همانها که از خانه و شهر خود، به ناحق رانده شدند».

که در آیه قبل است، یعنی آن مهاجرین که بدون حق از خانه های خود اخراج شدند کسانی اند که اگر تمکن پیدا کردند اوامر الهی نماز و زکات و امر به معروف را اجراء نمایند. این آیه هیچ ربطی به مهدی ندارد. ولی علی بن ابراهیم می گوید: این آیه در شأن آل محمد و ائمه و مهدی نازل شده، توجه به آیات قبل نکرده و گرنه چنین سخن نامربوطی نمی گفت. واقعاً سخن او تفسیر برآی و باطل است.

آیه دهم، آیه 4 سورة شعراء:

﴿لَعَلَّكَ بَاحِعٌ نَفْسَكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ * إِنْ نَشَأْ نُنْزِلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَافُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ﴾.
(الشعراء: 3-4).

«شاید تو (ای محمد) خود را کنی (از غصه) که چرا ایمان نمی‌آورند (و می‌خواهی آنان مجبور به ایمان شوند) ما اگر بخواهیم (می‌توانیم ایشان را وادار به ایمان کنیم که) آیه و یا عذابی از آسمان نازل کنیم که گردنهای ایشان در مقابل آن خاضع شود (و به جبر ایمان آورند ولی ما با این قدرت، این کار را نکردیم زیرا ایمان اجباری نمی‌خواهیم)».
این معنی بقرینه آیات دیگر از قبیل:
﴿أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ﴾. (یونس: 99).

«آیا می‌توانی مردم را وادار کنی تا مؤمن گردند؟».
روشن است. و این آیه چنانکه قبلاً گفتیم رد می‌کند قیام قائمی را که باجبار و بزور شمشیر مردم را مسلمان کند، زیرا خدا ایمان جبری نمی‌خواهد و ایمان جبری ارزشی ندارد و ارسال انبیاء و انزال کتب دلیل است بر اینکه خدا اراده جبر نکرده است. ولی تعجب است از کسانی که مطلب به این روشنی را درک نکرده و علی بن ابراهیم می‌گوید: این آیه راجع به قیام قائم است که مردم را مجبور به ایمان می‌کند. واقعاً انسان متحیر می‌ماند آیه‌ای که رد بر ایشان است دلیل بر مطلب خود می‌آورند و از حضرت صادق روایت کرده که مقصود از این آیه به این است که بنی‌امیه برای قائم گردنشان خاضع می‌شود. اینان گویا خبر ندارند که هزار سال بیشتر است که بنی‌امیه و دولتشان از بین رفته‌اند. ورود این اخبار از ائمه برای دل خوش کردن دوستانشان که در دولت بنی‌امیه در فشار بودند، بوده است که قائم می‌آید و شما را به نوائی می‌رساند و بنی‌امیه فرار می‌کنند، و هر چند وقت یکبار اخباری جعل می‌شد که بالآخره یک نفر قائم بالسیف (قیام کننده با شمشیر) خواهد آمد و حکومت را از دشمنان می‌گیرد. اتفاقاً همه آن نویدها لغو درآمد زیرا بنی‌امیه دولتشان زایل شد بدون آنکه چنان قائمی بیاید.

آیه یازدهم، آیه 62 سورة نمل:

﴿أَمْنُ يُحِبُّ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْثِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكَ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ إِلَهًا مَعَ اللَّهِ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ﴾. (النمل: 62)

«آنکه مضطر را اجابت می‌کند هرگاه او را بخواند و بدی را برطرف می‌کند و شما را جانشینان یکدیگر می‌کند در زمین (جمعیت هر قرنی را جای قرن سابق قرار می‌دهد) آیا با این خدای کامل الذات و الصفات خدائی هست کم متذکر می‌شوید».

این آیات راجع به قدرت نمائی خدا و دعوت مشرکین است به یکتاپرستی چنانکه آیه قبل می‌فرماید:

﴿أَمْنُ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾. (النمل: 60).

﴿أَمْنُ خَلَقَ الْأَرْضَ قَرَارًا وَجَعَلَ خِلَالَهَا أَنْهَارًا﴾. (النمل: 61).

«آیا آنکه آسمان‌ها و زمین را آفریده؟ آیا آنکه زمین را آرامگاه خود قرار داده و در خلال آن نهرها و جویها جاری

ساخته شریک داد». تا می‌رسد به این آیه و آیات بعد که تماماً استفهام انکاری و اقرار به خدای یکتا است. حال تعجب است از علی بن ابراهیم که از حسن بن علی فضال که واقفی مذهب و هفت امامی است و اصلاً امام هشتم تا دوازدهم را دروغ می‌داند، از چنین کسی روایت کرده که این آیه راجع به قائم مهدی است. باید گفت: اگر این آیه دلالت بر وجود قائم دارد که دیگر حدیث نمی‌خواهد، آن هم از یک نفر واقفی منکر مهدی قائم. اینان از تعصبی که دارند اگر خجالت نکشد تمام آیات قرآن را بدون تناسب راجع به قائم خواهند دانست. تعجب این است که می‌گویند: قرآن را کسی نمی‌فهمد ولی چون راجع به قائم است آیات را فهمیده‌اند که مربوط به او است. -خدا هدایت کند ایشان را-. باضافه سوره مکی است و در مکه کسی مدعی و یا منکر مهدی نبود تا آیه نازل شود.

آیه دوازدهم 10 سورة عنكبوت:

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةً لِلنَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ وَلَئِن جَاءَ نَصْرٌ مِنْ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ أَوَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِمَا فِي صُدُورِ الْعَالَمِينَ﴾
(العنكبوت: 10)

«و بعضی از مردم کسانی‌اند که می‌گویند به خدا ایمان آوردیم و چون در راه ایمان به خدا عذاب شود فتنه مردم را مانند عذاب خدائی قرار دهد، و اگر نصرتی از پروردگارت آید البته می‌گویند ما با شما بودیم آیا خدایتعالی داناتر نیست به آنچه در سینه‌های جهانیان است».

طبرسی و سایر مفسرین گفته‌اند: این آیه راجع به منافقین است و یا راجع به عیاش بن اُبی ربیع که مسلمان شد و از ترس خانواده هجرت کرد به سوی مدینه قبل از هجرت رسول خدا، پس مادرش قسم خورد که نخورد و نیاشامد و سرش را نشوید و داخل اطاقی نشود تا پسرش برگردد، پس فرزندان او ابوجهل و حارث که برادران مادری او بودند در طلب او به مدینه آمدند و آن قدر اصرار و پیمان بستند که او را راضی کردند برگردد، و چون از مدینه او را خارج کردند کت او را بستند و هر یک صد تازیانه به او زدند تا از دین محمد -صلی الله علیه وسلم- اظهار برائت کرد. حال این آیه یا راجع به منافقین آنچنانی است که اظهار ایمان می‌کنند و چون مبتلا شوند بر می‌گردند و چون نصرت خدا را برای مؤمنین دیدار کنند، می‌گویند: ما با شما بودیم و یا راجع به عیاش بن ربیع و امثال او باشد هیچ ربطی به مهدی قائم ندارد و کسی هم احتمال نداده، ولی علی بن ابراهیم که میل دارد هر آیه در شأن قائم باشد این آیه را مربوط به قائم دانسته و عجب است از مجلسی که اقوال او را در بحار جمع کرده است. و بعلاوه در قرآن آیه بصورت:

﴿وَلَئِن جَاءَ نَصْرٌ مِنْ رَبِّكَ﴾

«واگر پیروزی از سوی پروردگارت (برای شما) بیاید».

می‌باشد، ولی ایشان آنرا بطور غلط و بصورت: «وإذا جاءهم نصر من ربك» نوشته‌اند!

آیه سیزدهم، آیه 41 سورة شوري:

﴿وَلَمَّا أَنْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ﴾ (الشورى: 41).

و این آیه مربوط است به آیات قبل از آن (آیه 37 به بعد) که می‌گوید: مؤمنین که توکلشان به خداست از گناهان کبیره اجتناب می‌کنند و چون ستمی به ایشان برسد طلب یاری می‌کنند، تا این آیه که می‌گوید: «و آنکه طلب یاور کند پس از مظلوم شدن راه ایرادی بر او نیست».

شما این آیات را ملاحظه کنید آیا هیچ مربوط به مهدی قائم است؟! ولی علی بن ابراهیم طبق نقل مجلسی می‌گوید: یعنی قائم چون قیام کند از بنی‌امیه و مکذبین و دشمنان خود یاری می‌جوید؟! آیا هیچ عاقلی از دشمن یاری جسته که مهدی این کار کند؟! آیا این مؤلفین چه مرض و غرضی داشته‌اند که این مطالب را ضبط کرده اند؟! باضافه این سوره مکی است و در مکه کسی مدعی و یا منکر مهدی نبوده تا آیه نازل شود.

آیه چهاردهم، سوره قمر آیه 1:

﴿اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ﴾.

«ساعت قیامت نزدیک شد و ماه بشکافت».

و این آیه مربوط به قیامت است و ﴿اقْتَرَبَتِ﴾ و ﴿انْشَقَّ﴾ هر دو ماضی است، زیرا مستقبل محقق الوقوع را متکلم بصورت ماضی می‌آورد مانند آیه:

﴿وَنُفِخَ فِي الصُّورِ﴾ (یس: 51)

«و دمیده شود در صور».

و ممکن است جمله ﴿انْشَقَّ﴾ ماضی حقیقی باشد که انشقاق قمر چنانکه در تفاسیر سنی و شیعه آمده در زمان رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- قبل از هجرت در مکه انجام یافته باشد. بهرحال این آیه هیچ مربوط به مهدی قائم نیست، شما تفاسیر شیعه را ملاحظه کنید. ولی علی بن ابراهیم گفته: ساعت قیامت یعنی، خروج قائم. می‌گوئیم: کلمه «ساعت»، در قرآن مکرر آمده و همه جا به معنی قیامت است و ابداء به معنی خروج کسی نیست. ثانیاً اهل مکه که قرآن و پیغمبر را قبول نداشتند آیا می‌توان گفت: خدا خلیفه دوازدهمی پیغمبر را به ایشان وعده داده مگر خدا و رسول هم بیهوده‌گو مانند علی بن ابراهیم اند؟!، و این سوره مکی است. شما آیات بعد از این آیه را ملاحظه کنید که هیچکدام ارتباطی به قائم ندارد.

آیه پانزدهم، سوره الرحمن آیه 64:

﴿مُدْعَاَتَانِ﴾ (الرحمن: 64)

«آندو بهشت سیاهند از کثرت سیزی».

و این کلمه «مدعامتان» صفت است برای «جنتان» که در آیه قبل آمده است. ولی علی بن ابراهیم می‌گوید: ما بین مکه و مدینه درخت خرما بهم متصل است. راستی ممکن است بگوئیم: علی بن ابراهیم نمی‌فهمیده است؟! یا غرضی داشته که هر چه خواسته بهم بافته است. آیا بین مکه و مدینه درخت خرما بهم متصل است، در کجای این آیه است؟! آیا بین مکه و مدینه را کسی ندیده که بیابان خشک گرم شن‌زاری است، چگونه درختهای خرما

بهم متصل است؟! هیچ عاقلی چنین سخنان پرت و پلا می‌گوید؟، باضافه این سوره مکی است اگر چنین سخنی خدا برای اهل مکه می‌گفت همه مسخره می‌کردند. حال باید پرسید: این آیه چه ارتباطی با مهدی دارد؟! آیه شانزدهم، سوره صف، آیه 8:

﴿يُذِيبُونَ لِبَطْنِ نُورٍ اللَّهُ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُنِمْ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾. (الصف: 8).

«(کفار و مشرکین) می‌خواهند نور هدایت الهی را خاموش کنند و خدا نور خود را به اتمام می‌رساند و اگر چه کافران کراهت دارند». علی بن ابراهیم گفته خدا نور هدایت را بقائم به اتمام می‌رساند.

باید گفت: آیا کافران که اصلاً نام قائم را نشنیده بودند چگونه کراهت داشتند. باضافه کلمه «بالقائم» در کجای آیه است آیا خدا تقیه کرده که بالقائم را نگفته؟! یا خدا خودش قدرت نداشته و گفته قائم به اتمام می‌رساند. باید گفت: خدا کسانی را که نور اسلام را می‌خواهند خاموش کنند، موفق نمی‌دارد چنانکه بیش از هزار سال است مهدی ساختگی آورده‌اند، ولی توفیقی بدستشان نیامده است. بلکه دنیا و آخرت خود و مردم را خراب کرده‌اند.

آیه هفدهم، سوره صف آیه 17:

﴿وَأُخْرَىٰ يُجِيبُهَا نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ﴾. (الصف: 13).

«(ای مؤمنین، آیا بشارت دهم شما را به دو چیز در اثر جهاد: یکی بهشت) و دیگری که شما آن را دوست دارید، و آن یاری خدا و فتح نزدیک (که همان فتح مکه باشد)».

ولی علی بن ابراهیم بر خلاف تمام مفسرین می‌گوید: ﴿فَتْحٌ قَرِيبٌ﴾: یعنی فتح قائم». انسان در جواب این بافته چه بگوید؟ آخر آیا این معقول است که خدا به اصحاب رسول خود بگوید: ای مؤمنین شما اگر جهاد کردید فتح قائم نصیب شما خواهد شد، آیا اصحاب نپرسیدند: قائم کیست و کجاست و چه وقت است فتح او؟ و خدا هم در جواب بگوید: این فتح قریب هزاران سال بعد از مردن شما. آیه هیجدهم، سوره جن آیه 24:

﴿حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ أَضَعُفٌ نَّاصِرًا وَأَقَلُّ عَدَدًا﴾. (الجن: 24).

در آیه قبل از این آیه فرموده: هرکس خدا و رسول او را عصیان کند برای او دوزخ همیشگی است، و در این آیه می‌گوید: «تا وقتی که آنچه وعده داده می‌شوند ببینند (یعنی دوزخ را) پس خواهند دانست چه کسی یاورش ضعیف و نفرتاش کمتر است». زیرا کفار مکه می‌گفتند: یاوران ما قوی و عدد ما بسیار است، و این سوره نیز مکی است. ولی علی بن ابراهیم برخلاف تمام اهل قرآن و برخلاف تمام مفسران می‌گوید: «چون قائم و امیرالمؤمنین را به بینند خواهند فهمید که چه کس ناصرش ضعیفتر و عددش کمتر است». آیا اهل مکه باید صبر کنند تا قائم را ببینند و بفهمند که چه کس عددش کمتر است؟! آیا هیچ عاقلی چنین سخنی گفته چه برسد به خدا و رسول و آیات او؟ اتفاقاً بیشتر

آیاتیکه این خرافاتیان برای قائم آورده اند، آیات مکی است که ممکن نیست به قائم تطبیق نمود.

آیه نوزدهم، سورة طارق آیات 15 و 16 و 17:

﴿إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا * وَأَكِيدُ كَيْدًا * فَمَهْلُ الْكَافِرِينَ أَنَّهُمْ يُؤَدُّوا﴾ (الطارق / 15-17)

«محققا این کفار را نیرنگی شدید و مرا نیرنگی است شدید، پس کافران را اندکی مهلت ده».

این سوره مکی است و خدا تهدید کرده کفار را که با رسول او نیرنگی داشتند. ولی علی بن ابراهیم گفته: «مهلت بده کفار را تا قائم قیام کند و از طواغیت قریش و بنی امیه انتقام بکشد». آیا خود خدا قدرت نداشته که انتقام بکشد، آیا کفاری مانند ابی جهل و عتبه و شیبه باید صبر کنند تا قائم مهدی بیاید و انتقام از ایشان بکشد؟! آیا هیچ دیوانه ای چنین سخنی گفته است؟! ما از مجلسی و سایر علمای شیعه که سخنان علی بن ابراهیم را برای وجود مهدی مدرک قرار داده اند، می پرسیم که این علی بن ابراهیم کم سواد قمی چه کاره است و چه حق دارد که آیات الهی را بدلخواه تأویل کند؟! آیا او حجت است، آیا پیغمبر است؟ خدا که می فرماید:

﴿وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ﴾ (آل عمران: 7).

«و «تأویل» آن را جز خدا [کسی] نمی داند».

آیا می شود گفت: «ما يعلم تأويله إلا علي بن ابراهيم القمي».

آیه بیستم، سورة لیل آیه 1 و 2:

﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى * وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى﴾ (اللیل: 1-2).

«قسم به شب هنگامیکه فرا گیرد، و قسم به روز چون جلوه کند».

علی بن ابراهیم روایت کرده از حضرت باقر که او فرموده: «لیل در اینجا خلیفه ثانی است که در دولت خود با امیرالمؤمنین علی غش کرد یعنی خیانت کرد و او را امر کرد که صبر کند تا دولت ایشان منقضی شود»، و فرمود: «نهار در این آیات یعنی روز قیام قائم ما اهل بیت هرگاه قیام کند و بر دولت باطل غلبه کند».

گوئیم: از این روایت قمی معلوم می شود او بسیار کم سواد بوده زیرا کلمه: ﴿يَغْشَى﴾، از ماده «غشي» معتل اللام است، ولی «غش» بمعنای خیانت، مضاعف است و دو حرف شین دارد، و یقیناً حضرت باقر که عرب بوده «غشي» را از «غش» تمیز می داده است. ولی راویانی مانند علی بن ابراهیم عجم بوده و این مطلب را تمیز ندادند. باضافه شب و روز دو آیه از آیات پروردگار می باشند و خدا به آندو قسم خورده و اگر می خواست به عمر خلیفه ثانی قسم بخورد اسم او را می برد لابد خدا تقیه کرده و ترسیده نام خلیفه را ببرد. بعلاوه می گوید: به علی امر کرد که صبر کند تا دولت آنان منقضی شود و علی هم کاملاً اطاعت کرد، معلوم می شود علی کاملاً مطیع خلیفه بوده است. اینجانب سیدی را سراغ دارم که از علی بن ابراهیم تقلید کرده و تفسیری بنام جامع نوشته کسی تفسیر او را دیده بود، به او گفته بود هرگاه

طبق گفته شما مقصود از «واللیل» خلیفه ثانی باشد، معلوم می‌شود عمر بسیار مهم و مقدس بوده و نزد خدا ارزشی داشته که خدا به او قسم خورده است.

آیه بیست و یکم، سوره ملک آیه 30:

﴿قُلْ أَزَايْتُمْ إِنِّ أَصْبَحُ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ﴾. (الملك: 30).

«(به کفار و مشرکین مکه) بگو: اگر صبح آب شما فرو رود چه کس برای شما آب گوارا می‌آورد».

این سوره مکی است و خدا آیات قدرت خود را به اهل مکه تذکر می‌دهد بلکه ایمان آورند، ولی علی بن ابراهیم روایت کرده از حضرت رضا که خدا در این آیه فرموده: «به اهل مکه بگو اگر امام شما غایب شود چه کس برای شما امام می‌آورد». لابد اهل مکه در جواب خواهند گفت: اصلاً ما امام نداریم و نمی‌خواهیم، و ای محمد! بخدای خود بگو این سخنان بیهوده را ترک کند. و قطعاً امام رضا چنین سخن مهملی نگفته است بلکه راوی کذاب به او بسته است.

آیه بیست و دوم، سوره توبه آیه 33:

﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾. (التوبة: 33).

«او آن خدائی است که رسول خود را با هدایت و دین حق فرستاد تا آن را بر تمام ادیان ظاهر و غالب کند و اگرچه مشرکین کراهت دارند».

علی بن ابراهیم گفته این آیه نازل شده درباره قائم که امام می‌باشد. در جواب او باید گفت:

اولاً، خدا فرموده ﴿رَسُولُهُ﴾، و نفرموده: «إمامه».

ثانیاً، شما امامیه می‌گوئید: امام قائم همه دین‌ها را از بین می‌برد و همه را مسلمان می‌کند، پس خدا باید بگوید: «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» اما، خدا فرموده ﴿يُظْهِرُهُ﴾، که باید ادیان دیگر باقی باشد تا اسلام بر آنها ظاهر و غالب گردد بالحجة و اینهم در صدر اسلام واقع شد و تمام ادیان در مقابل اسلام شکست خوردند و «یظهره»، بهمین معناست که دین اسلام بر ادیان دیگر غلبه کند و غلبه هم نمود، بنابراین در آیه ظاهر و غالب آمده چنانکه همین معنا در آیات دیگر نیز ذکر شده از آن جمله در سوره صف آیه 14 آمده:

﴿فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ﴾

(الصف: 14)

«و سرانجام بر آنان پیروز شدند!».

که کلمه ﴿ظَاهِرِينَ﴾ در این آیه، بمعنای غالبین می‌باشد. و خود قرآن خبر داده که کفر و شرک و فرقه‌های یهود و نصاری تا قیامت باقی هستند و هیچ وقت محو نخواهند شد، و اگر بگوئیم: تمام ادیان از بین می‌روند با قرآن مخالفت کرده و ضد آن گفته‌ایم. بهرحال ما از علی بن ابراهیم کم سواد توقع نداریم که آنقدر عوامانه ببافد یا نه، ولی تعجب از مجلسی و دانشمندان دیگر امامیه است که سخن علی بن ابراهیم را مدرک خود قرار می‌دهند.

آیه بیست و سوم، خدا در چند جای قرآن مکرر کرده: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ﴾ را از آن جمله سورة ابراهيم آیه 5 فرموده:

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكِّرْهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ﴾. (ابراهيم: 5).

«ما فرستادیم موسی را با آیات خودمان که قوم خود را از تاریکی‌ها به سوی نور بیرون بر و ایام الهی را بپادشان آور.»

در این آیه ایامی معین نزد قوم موسی -علیه السلام- بوده که می‌دانسته‌اند که خدا به حضرت موسی -علیه السلام- فرموده بپادشان آور. حال آن ایام بقول تمام مفسرین روزهایی بوده که خدا نعمتی به ایشان داده و یا عذابی نازل کرده و یا روز مرگ و یا قیامت است. مثلاً از جمله ایام الله روزی است که فرعونیان غرق شدند و قوم موسی -علیه السلام- نجات پیدا کرد، و روزی که گوساله‌پرستی کردند و سپس خدا توبه ایشان را قبول کرد، و روزیکه من و سلوی و یا تورات را خدا بر ایشان نازل کرد. اما علی بن ابراهیم بر خلاف تمام مفسرین گفته است: ایام الله یکی روز قیام قائم است، و یکی روز رجعت است، دیگر فکر نکرده در زمان حضرت موسی -علیه السلام- قیام قائم و یا رجعت را چه می‌دانستند که خدا فرموده باشد بپادشان آور. اما مریدان علی بن ابراهیم هر چه او گفته خیال می‌کنند وحی الهی است.

آیه بیست و چهارم، سورة غاشیه آیه 1 و 2:

﴿هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ * وَخُذْ يَوْمَئِذٍ غَاشِيَةً﴾. (الغاشیه: 1-2).

«آیا حدیث هول فراگیرنده برای تو آمده؟ چهره‌هایی در آن روز خاشع و ذلت‌بارند.»

که خدا غاشیه را تا آیه 16 شرح داده است. اینجا علی بن ابراهیم آمده تمام آن آیاتی را که خدای تعالی شرح روز غاشیه را بیان کرده، نادیده گرفته و گوید: غاشیه قائم است که همه را فرا می‌گیرد شمشیر او، آیا جایز است تمام آیاتی که در ذیل غاشیه آمده کسی رها کند و به سخن این عجمی قانع شود. خدا عقلی به مریدان علی بن ابراهیم بدهد. باضافه امامی که شمشیرش همه را فرا گیرد عذاب است و جلد، نه امام هدایت.

آیه بیست و پنجم، سورة انعام آیه 158:

﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ

نَفْسًا إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ﴾. (الأنعام: 158)

«اهل مکه و مشرکین انتظار می‌کشند و ایمان نمی‌آورند جز اینکه ملائکه نزد ایشان بیایند و یا پروردگارت بیایند و یا بعضی از آیات پروردگارت بیاید، روزی که بعضی از آیات پروردگارت بیاید ایمان کسیکه قبلاً ایمان نیاورده نفع نمی‌دهد.»

مردم مشرک همان بهانه و درخواستهای یهود را داشتند که یا فرشته بر ما نازل شود و یا خدا بیاید به بینیم و یا بعضی آیات دیگر که در سورة بقره آیه 210 گذشت و لذا ایمان نمی‌آورند.

حال خواننده خوب دقت کند این آیه چه ربطی به ائمه دارد که علی بن ابراهیم گفته: آیات در اینجا ائمه و امام قائم می‌باشد

که مورد انتظار بوده است. معلوم می‌شود امامیه آیات را منحصر به ائمه می‌دانند حتی آیات عذاب را!!
آیه بیست و ششم، سورة تکویر آیه 16:

﴿فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنُفِ * الْجَوَارِ الْكُنُفِ﴾. (التکویر / 15-16)

«قسم می‌خورم به ستارگان فرو رونده در زیر نور مخفی شونده».

این است ترجمه آیه طبق لغت و تفسیر جمیع مفسرین. اما شیخ صدوق که کاسبی بوده در قم روایت کرده از حضرت باقر که مقصود امامی است که در زمان خودش پنهان می‌شود سپس ظاهر می‌شود و به ام هانی گفته که اگر او را ببینی چشمانت روشن می‌شود. آیا ممکن است خدا برای اهل مکه که پیغمبرش را قبول نکرده و قرآن او را سحر می‌دانند قسم بخورد به جانشین دوازدهم او که هیچ کس ندیده و نشنیده و قبول ندارد. باضافه الجوار جمع است و امام غایب مفرد است مگر خدا عربیت نمی‌داند؟!؟.

آیه بیست و هفتم، همان آیه بیست و یکم است که ذکر شد حال چرا مجلسی مکرر کرده آیا می‌خواهد کتاب خود را بزرگ جلوه دهد. باضافه این آیه را از قول و روایت علی بن ابی‌حمزة بطائنی بمعنای امام غایب گرفته، در صورتیکه علی بن ابی‌حمزة بطائنی واقفی است و امام غایب را منکر است، چگونه علمای شیعه غفلت کرده اند.

آیه بیست و هشتم، سورة بقره آیه 3:

﴿هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ * الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ﴾. (البقره: 2-3).

«قرآن راهنمای متقین است (که از ضرر پرهیز دارند و گرنه کفار بی‌پروا و بی‌بندوبار که احتمال ضرر را برای خود لازم الدفع نمی‌دانند هدایت نمی‌یابند و طالب هدایت نیستند)، متقین کسانی اند که به غیب ایمان می‌آورند».

صدوق از حضرت صادق روایت کرده که متقین کسانی اند که اقرار به قیام قائم دارند. باید از ایشان پرسید: آیا پیغمبر خاتم که از متقین بود ایمان به فرزند دوازدهم خود اگر نداشت مؤمن نبود. آیا خود آن امام قائم باید از متقین باشد و لابد به خودش غایب باشد تا ایمان به غیب و ایمان به غایب داشته باشد. هیچیک از مفسرین غیب را بمعنای امام نگرفته‌اند زیرا غیب آن است که همیشه غایب باشد مانند ذات احدیت و به این معنی در آیات دیگر قرآن نیز ذکر شده است مانند:

﴿وَأَنزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيُتَمَرَّكُوا بِالنُّصُطِ وَأَنزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَنصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ﴾. (الحديد: 25).

«و نازل کردیم آهن را که در آن صلابت شدیدی است و منافی برای مردم دارد تا خدا بداند چه کس او را که غیب و نادیدنی است و نیز رسولان او را یاری می‌کند».

و یا می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا تُنَادُوا مِن آتِيعِ الذِّكْرِ وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ الْغَيْبِ فَبَشَّرَهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ﴾. (یس: 11)

«تنها کسی را می‌توانی هشدار دهی که از پند پیروی کند و از [خدای] رحمان در نهان بترسد. پس او را به آمرزشی و پاداشی ارزشمند بشارت ده».

و بعلاوه هرگاه امام غایب ظاهر شود دیگر غیب نیست و متقین که وظیفه دارند به غیب ایمان داشته باشند، در آن وقت چگونه به غیب ایمان آورند، آیا در آن وقت آیه را کلامی لغو به حساب آورند؟!!

آیه بیست و نهم، سورة یونس / آیه 20:

﴿وَيَقُولُونَ لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنتَظِرِينَ﴾. (یونس: 20)

«و (مشرکین) می‌گویند: چرا بر محمد نشانه و معجزه‌ای از پروردگارش نازل نمی‌شود (در جواب خدا می‌فرماید) بگو: جز این نیست که آمدن معجزه از طرف خدا امریست غیبی و مخصوص خدا است شما منتظر باشید من هم با شما از منتظرینم».

این آیه دلالت دارد که معجزه کار رسول نیست و امر غیبی است و رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- حتی از آمدن و وقت ایجادش خبر ندارد، حال این آیه چه ربطی به مهدی دارد آیا در جواب مشرکین مکه که معجزه می‌خواسته‌اند خدا فرموده: منتظر مهدی باشید آیا چنین گفتاری معقول است؟!، اما چه باید کرد که علی بن ابی‌حمزه بطائنی واقفی که اصلاً امام دوازدهم را قبول ندارد برای شیخ صدوق و مقلدین او روایت آورده و روایت او مدرک شده است!!!.

آیه سیام، همان آیه 21 می‌باشد که مجلسی مکرر کرده است!.

آیه سی و یکم، سورة ذاریات آیه 22:

﴿وَفِي السَّمَاءِ رِجُكُم مَّاءٌ وَمَا تُوَعَّدُونَ * فَزَيَّرَ السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ إِنَّهُ حَقٌّ مِثْلُ مَا أَنَّكُمْ تَنْطُفُونَ﴾ (الذاریات / 22-23).

«و در آسمان است روزی شما و آنچه وعده داده می‌شوید، پس قسم به پروردگار آسمان و زمین که آن حق است بمانند آنچه را که سخن می‌گوئید (یعنی همانطور که وقتی سخن می‌گوئید، نطق و سخن را حق می‌دانید یعنی به نطق و تکلم یقین دارید و شک ندارید که به تکلم مشغول می‌باشید، همانطور است قیامت و آنچه وعده داده می‌شوید که امری است یقینی و وقوع آن مسلم و قطعی است)».

ولی شیخ طوسی از یک عده مردم مجهول الحال ضعیف از ابن عباس روایت کرده که او گفته است: مقصود خروج مهدی است. باید گفت: آیا ابن عباس به وعده‌های قرآن آشنا نبوده و آیا عربی نمی‌دانسته است؟!، و یا خیر، راویان دروغ می‌گویند!!!. یقیناً چنین اخباری جعلی است.

آیه سی و دوم، سورة حدید آیه 17:

﴿اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا﴾ (الحدید / 17)

«بدانید که خدا زنده می‌کند زمین را پس از مردن آن، (یعنی زمین بائر را می‌رویاند و این از قدرت او است)».

ولی راویان مجهول الحال ضعیف از ابن عباس روایت کرده اند که گفته خدا به قائم آل محمد زمین مرده را زنده می‌کند. یعنی تا بحال زنده نکرده، پس کی زنده می‌کند معلوم نیست، این هم شد تفسیر، آیا ابن عباس گفته یا راویان جعل؟! حتماً راویان جعل.

آیه سی و سوم، شیخ طوسی باز همان قول ابن عباس را در آیه 31 (الذاریات / 22) تکرار کرده آیا از تکرار مطلب سستی محکم می‌شود؟! و الله اعلم. باضافه باز از راویان مجهول الحالی از قول ابن عباس آورده که آیه 148 سورة بقره

﴿أَيُّنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا﴾ (البقرة: 148)

«هر جا باشید خدا شما را برای حساب قیامت جمع می‌کند».

ولی ابن عباس گفته: این آیه خطاب به اصحاب قائم که خدا ایشان را در روزی جمع می‌کند. حال ما از طرفداران این روایات می‌پرسیم: آیا خطاب ﴿أَيُّنَ مَا تَكُونُوا﴾ = هر جا باشید»، و ﴿بِكُمْ﴾، به مخاطبین موجود بوده و یا به مخاطبین غیر موجود؟ آیا خطاب به معدودین معنی دارد؟! من نمی‌دانم چگونه ایشان به این روایات دل خود را خوش نموده‌اند؟! آیه سی و چهارم، روایت کرده از یک عده مردم مجهول از اسحاق بن عبدالله مجهول الحالی که همان آیه سی و یکم (آیه 22 سورة ذاریات) را تأویل نموده‌اند به قائم. آیا هر کس حق تأویل آیات الهی را دارد؟! ما جواب آن را قبلاً دادیم. باضافه آیه 55 سورة نور را آورده که می‌فرماید:

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾ (النور: 55).

«خدا وعده داده به آنانکه ایمان آورده‌اند از شما (مخاطب محمد ص و اصحاب اوست) و عمل صالح نموده‌اند که ایشان را جانشین کند در این زمین همانطور که قبلاً از ایشان را جانشین نمود، و البته ایشان را تمکن می‌دهد که دینی را که بر ایشان پسند کرده اجراء کنند و البته خوف ایشان را تبدیل به أمن می‌کند که بندگی مرا کنند و چیزی را شریک من نکنند و هر کس بعد از آن کافر شود پس آنان خود فاسقند».

در این آیه حق تعالی وعده داده به حاضرین زمان رسول خدا - صلی الله علیه وسلم -، بدلیل کلمه ﴿مِنْكُمْ﴾، که ایشان را در زمین خلافت دهد. و اینکه فرموده: ﴿كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ﴾، یعنی همانطور که مردم پیش از ایشان در قسمتی از زمین خلافت نمودند نه همه زمین، ایشان نیز همانطور در قسمتی از زمین خلافت و حکومت کنند. و خدا به این وعده وفا کرد و مسلمین زمان رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - که واقعا ایمان داشتند و کارهای شایسته را طبق فرامین خدا انجام می‌دادند، جانشین کفار و مشرکین شدند و زمین‌های مشرکین و کفار بدست ایشان افتاد و در اجرای مراسم

دینی تمکن پیدا کردند، و در نهج البلاغه خطبة 146 نیز آمده است که چون بهنگام جنگ مسلمین با ایران، عمر با علی مشورت کرد که آیا برای یاری لشکر اسلام به ایران برود، حضرت علی به همین آیه اشاره و تکیه نموده، فرمود: «وَنَحْنُ عَلٰی مَوْعُودٍ مِنَ اللَّهِ، وَاللَّهُ مُتَجَرِّ وَغَدُهُ، وَتَاصِرُ جُنْدُهُ» مرو که خدا وعده خود را انجام می‌دهد و لشکر اسلام پیروز می‌شوند، و فرمود: «فَهُمْ كَثِيرُونَ بِالْإِسْلَامِ، غَزِيرُونَ بِالْإِجْتِمَاعِ! فَكُنْ قَطْبًا، وَاسْتَدِر الرِّحَا بِالْغَزَبِ، وَأَضْلِهِمْ دُونَكَ نَارَ الْحَرْبِ...» تا آخر، که لشکر اسلام ببرکت اسلام بسیارند، و تو قطب آسیای اسلامی و همین جا بمان». اما مجلسی و شیخ طوسی بر ضد کلام خدا و بر ضد کلام علی می‌گویند ما روایتی داریم که آیه مربوط به محمد و مسلمین صدر اسلام نیست بلکه راجع به مهدی معدوم در آن زمان است.

آیه سی و پنجم، سورة قصص، آیه 5:

﴿وَرَيْدُ أَنْ تَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَهُمْ أَيْمَةً وَجَعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ﴾. (القصص: 5).

«و می‌خواستیم بر آنانکه در آن سرزمین زبون شده بودند منت گذاریم و ایشان را امامانی (برای دیگران) قرار دهیم و ایشان را وارث گردانیم».

این آیه راجع به فرعون و بنی‌اسرائیل است، زیرا در آیه جلوتر فرموده:

﴿تَلَوْ عَلَیْكَ مِنْ نَبِیِّ مُوسَى وَفِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لَعْنَةُ الْيَوْمِ يُؤْمِنُونَ * إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيعًا...﴾. (القصص: 3-4).

«بخشی از سرگذشت [مهم] موسی و فرعون را برای [عبرت گرفتن] مردمی که ایمان می‌آورند به حق و راستی بر تو می‌خوانیم. بی گمان فرعون در آن سرزمین تکبر ورزید و مردمانش را گروه گروه کرد».

تا می‌رسد به ﴿وَرَيْدُ...﴾ یعنی فرعون در سرزمین مصر علو کرد و اهل آنجا را شیعه شیعه و فرقه فرقه کرد و همه را ضعیف شمرد و ما که خدائیم اراده کردیم که منت گذاریم بر آنانکه ضعیف شمرده شدند در زمین مصر و ایشان را امامانی برای دیگران و ایشان را وارث (فرعونیان) قرار دهیم، در این آیه کلمه ﴿اسْتَضَعُوا﴾ ماضی و راجع به گذشته است نه راجع به آیندگان، و کلمه: ﴿وَرَيْدُ...﴾، مانند کلمات: ﴿وَتَمَكَّنْ﴾ و ﴿وَرَبِّي فِرْعَوْنَ...﴾ می‌باشد که در آیه بعد آمده است، و کلمه ﴿الْأَرْضِ﴾ نیز با الف و لام عهد آمده است، مانند آن آیه که راجع به رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- فرموده:

﴿وَإِنْ كَادُوا لَيَسْتَفِزُّوكَ مِنَ الْأَرْضِ لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا﴾. (الإسراء: 76).

«و نزدیک بود (با نیرنگ و توطئه) تو را از این سرزمین بلغزانند، تا از آن بیرون کنند!».

که مقصود آن نیست که رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- را از کرة زمین بیرون اندازند بلکه در اینجا نیز کلمه ارض با الف و لام عهد آمده که مقصود مکه و مدینه است. و منظور از «ائمه» نیز پیشوایان سیاسی نیست زیرا تمام بنی‌اسرائیل را می‌گوید و این، مانند آیه 74 سورة فرقان است که فرموده: یکی از دعاهاي بندگان صالح خدا آن است که می‌گویند:

(الفرقان: 74)

﴿وَجَعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا﴾

«و ما را پیشوای پرهیزگاران ساز.»

چنانکه مهاجرین و انصار، ائمه هستند.
و خدا در سوره توبه آیه 100 متابعت و پیروی از ایشان را واجب شمرده و فرموده:

(التوبه: 100)

﴿وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ﴾

«و کسانی که به نیکوکاری از آنان پیروی کردند».

بنابر آنچه ذکر شد آیه 5 سوره قصص مربوط به داستان موسی - علیه السلام - و فرعون و بنی اسرائیل است، و خدا مقصود از ﴿وَتُؤَيِّدُ﴾ را بیان نموده، و فرموده این اراده را تحقق بخشیدیم و به این شکل که:

﴿وَأَوْخِيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيْهِ فَإِذَا حَبَّتْ عَلَيْهِ فَأَلْقِيْهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَحْزَنِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ﴾ (القصص: 7).

«ما به مادر موسی الهام کردیم که: «او را شیر ده و هنگامی که بر او ترسیدی، وی را در دریا (ی نیل) بیفکن و نترس و غمگین مباش، که ما او را به تو باز می گردانیم، و او را از رسولان قرار می دهیم!»
تا آخر. و این مطلب، چیزی است که هر کس این آیات را بخواند می فهمد، ولی شیخ طوسی مجلسی بزور روایات ضد قرآنی می خواهند از این آیه که راجع به گذشته است، برای آیندگان مهدی درست کنند، و لذا گفته اند این آیه درباره مهدی نازل شده است!!!.

آیه سی و ششم، سوره حدید آیه 16:

﴿إِنَّمَا يَأْتِيَنَّ الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ﴾ (الحديد: 16)

در این آیه خدا به کسانی که ایمان آورده بودند ولی کاملاً در پیشگاه او امر إلهی خاشع نبودند، می فرماید: «آیا وقت آن نشده برای مؤمنین که دل هایشان برای یاد خدا خاضع گردد و برای نزول آیات قرآن مطیع شوند و نباشند مانند یهود و نصاری که از پیش کتاب داده شدند، پس مدت طولانی بر ایشان گذشت که دل هایشان قسی گردید و بسیاری از ایشان فاسقند».

حال شما نظر کنید این آیه هیچ ربطی مهدی قائم دارد و چگونه شیخ صدوق و مجلسی می خواسته و گفته اند، و بزور روایت حمل بر مهدی قائم کرده اند. معلوم می شود مرحوم ابن تیمیه راست گفته که علمای شیعه: «أَجْهَلُ النَّاسِ وَأَكْذَبُ النَّاسِ».

آیه سی و هفتم، همان آیه سی و دم (آیه 17 سوره حدید) است که صدوق آورده و جواب او گفته شد.

آیه سی و هشتم، سوره آل عمران، آیه 140:

﴿إِنْ يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِثْلُهُ وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ﴾ (آل عمران: 140)

این آیه راجع به مجروحین جنگ احد است که می‌فرماید: «اگر به شما زخم و جراحتی رسیده است به این قوم کفار نیز جراحتی همانند آن رسید این روزگاران را بین مردم (به نوبت) پیش می‌آوریم (تا مؤمن مخلص از غیر مخلص) متمیز شود»، یعنی، در صحنه‌های روبرو شدن حق با باطل، مطلوب خدا محقق می‌شود و مؤمنین واقعی از مؤمنین ادعایی جدا می‌شوند. ولی صدوق روایت کرده که این آیه درباره قائم نازل شده است. و روایت کرده که همیشه از ابتدای خلقت آدم، دولتی برای خدا بوده و دولتی برای شیطان، پس دولت خدا کجاست، دولت خدا همان یک قائمی است. ولی باید گفت: آیه به قرائن قبلی و بعدی آیات مخصوص مجروحین احد است. باضافه دولت خدا هرگاه منحصر به قائم و مدتش طبق روایات شیعه هفت سال باشد، لذتی ندارد و خدا چنین دولتی را نمی‌خواهد. بعلاوه طبق آیات قرآن شرک و کفر تا قیامت باقی خواهد بود.

آیه سی و نهم، سورة مائده آیه 4:

﴿الْيَوْمَ نَبِّئُكَ الْبَئِيسَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكَ فَلَا تَحْتَمِلُهُمْ وَارْحَمُونَ﴾ (المائدة: 3).

«(امروز با نزول سورة مائده که آخرین سوره قرآن است، دین شما کامل شد) و امروز کفار از دین شما مأیوسند، پس از ایشان نترسید از من که خدایم بترسید».

مقصود آنکه دیگر از دشمنان کاری ساخته نیست و آسیبی به شما نمی‌توانند برسانند.

در اینجا عیاشی که یکی از علمای خرافی بوده تفسیری دارد از عمرو بن شمر که علمای رجال او را ضعیف شمرده اند روایت کرده است که: «الیوم» در این آیه روز قیام قائم است که بنی امیه مأیوس شوند. کسی نبوده به این راویان بی‌سواد بگوید که بنی امیه هزاران سال دیگر وجود ندارد که از وجود مهدی مأیوس شوند. و باضافه در این آیه سه مرتبه: «الیوم» آمده که هیچکدام تناسبی با مهدی ندارد بلکه ضد آن است.

آیه چهارم، سورة توبه آیه 3:

﴿وَإِذْ قَالَ اللَّهُ لِمَنِ النَّاسُ يَوْمَ الْحُجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ﴾ (التوبة: 3).

«اعلامی از طرف خدا و رسول او است به سوي مردم روز حج اکبر که خدا و رسول او از مشرکین بیزارند».

و این آیه در همان سال نهم هجرت نازل شد که ابوبکر و علی مأمور شدند بروند و در ایام حج به مردم ابلاغ کنند. ولی عیاشی گویا از همه جا بی‌خبر است گوید: این آیه راجع به روز قیام مهدی است، و این سخن زور را از حضرت باقر و صادق روایت کرده است که تهمت به ایشان می‌باشد.

آیه چهل و یکم، سورة توبه، آیه 36:

﴿وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً﴾ (التوبة: 36).

«همگی با مشرکین بجنگید چنانکه مشرکین همگی با شما می‌جنگند».

باز عیاشی از حضرت صادق نقل کرده که تأویل این آیه نیامده و اگر مهدی قیام کند شرکی روی زمین نمی‌ماند. گویا اینان از

تاریخ صدر اسلام بی‌خبر و از نزول آیات بلکی بی‌اطلاعتند و یا خواستند دکانی بنام مذهب باز کنند. باید گفت: طبق صریح قرآن، شرک و ایمان و کفر و اسلام تا قیامت وجود خواهد داشت و یک زمانی مهدی بیاید و شرک بر طرف شود دروغ است. آیه چهل و دوم، همان آیه اول (آیه 8 سورة هود) است که مجلسی و عیاشی مکرر کرده است، و بطلان گفته عیاشی در آیه اول ذکر گردید.

آیه چهل و سوم، باز همان آیه اول می‌باشد. آیه چهل و چهارم، اصلاً راجع به مهدی نیست و عیاشی و مجلسی نیز برای مهدی نیاورده‌اند و همچنین است آیه چهل و پنج که همان آیه چهل و چهارم است.

آیه چهل و ششم، سورة اسراء، آیه 4 و 5 و 6 که همان آیه سوم سابق الذکر است که جواب آن گفته شد. و همچنین آیه چهل و هفتم که عیاشی آورده است، و همچنین آیه چهل و هشتم که عیاشی از حضرت علی نقل نموده است.

آیه چهل و نهم، آیه 8 سورة مدثر:

﴿فَإِذَا نَفَخَ فِي السَّافُورِ * فَذَلِكَ يَوْمَئِذٍ يَوْمٌ عَسِيرٌ﴾ (المدثر: 8-9).

«چون در شیپور دمیده شود پس آن روز روز سختی است». که تمام اهل قرآن باتفاق گفته‌اند: مقصود قیامت است. ولی نعمت نعمانی از یک مرد مجهولی بنام محمد بن حسن و از یک نفر غالی روایت کرده که از حضرت صادق از این آیه پرسیده و آن حضرت جواب داده که آن روز، روز قیامت امام مستور است. کسی نبوده به این راویان بگوید: سورة مدثر از سوره‌های اولیه است که در مکه نازل شده و اهل مکه همه مشرک بودند و منکر قیامت. حال آیا خدا آمده خواسته روز قیام مهدی را به ایشان بفهماند! خدای تعالی کمی عقل به این راویان بدهد.

آیه پنجاهم، آیه 55 سورة نور که همان آیه سی و چهارم است که مجلسی و نعمانی مکرر کرده‌اند و همچنین آیه پنجاه و یکم که همان آیه اول (آیه 8 سورة هود) است که بطلان گفته‌های متأولین ظاهر شد. و همچنین آیه پنجاه و دوم که مکرر آیه سی و سوم (آیه 148 سورة بقره) می‌باشد. و همچنین آیه پنجاه و سوم که همان آیه هفتم (آیه 39 سورة حج) است. حال تکرار این آیات برای چیست معلوم نیست.

آیه پنجاه و چهارم، آیه 41 سورة الرحمن:

﴿يَعْرِفُ الْمُخْرُومُونَ بِسِمَاهُمْ فَيُخَذُ بِالنَّوَاصِي وَالْأُقْدَامِ﴾. (الرحمن: 41).

«روز قیامت مجرمین به سیمایشان شناخته شوند و موی پیشانی و قدمهای ایشان گرفته شود و در دوزخ افکنده شوند».

و آیه بعد می‌فرماید:

﴿هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا الْمُخْرَمُونَ﴾ (الرحمن: 43)

«به ایشان گفته شود این است دوزخی که مجرمین به آن تکذیب می‌کردند».

و در آیات قبل از آنها فرموده:

﴿فَإِذَا انشَمَّتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهَانِ﴾ (الرحمن: 37)

«پس چون آسمان بشکافد، آن گاه [مانند] گل سرخی

همچون روغن گداخته شود».

و این آیات مربوط به قیامت است و هر کس می‌فهمد و مطلبی است روشن.

ولی نعمانی روایت کرده از راویان شاک در دین و یا مجهول الحال که این آیه به این روشنی را حضرت صادق حمل نموده که در مورد قائم نازل شده است. من نمی‌دانم اینان از این بیراهه رفتن چه هدفی داشته‌اند؟! آیا بازی کردن با قرآن بهتر از این می‌شود؟! آیا اینان جواب خدا را چه خواهند گفت؟.

آیه پنجاه و پنجم، آیه 21 سورة سجده:

﴿وَلَنَذِقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَذَىٰ ذُوْنَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾ (السجدة: 21)

«و البته می‌چشانیم به ایشان از عذاب کمتر قبل از

عذاب اکبر قیامت تا برگردند به راه حق».

که خدا راجع به کفار و فساق بقرینه آیه قبل:

﴿وَأَمَّا الَّذِينَ فَتَنَّا فَمَّا وَاهُمَ النَّارُ﴾ (السجدة: 20).

«و اما فاسقان، جایگاهشان آتش [جهنم] است».

ترجمة آیه طبق نظر تمام مترجمین همین بود. ولی کراجکی روایت کرده از مجهولی بنام جعفر بن عمر بن سالم و او از مجهول دیگری بنام محمد بن حسین عجلان و او از یک نفر سائل غالی که از حضرت صادق درباره این آیه سؤال نموده و آن حضرت در جواب فرموده: عذاب کمتر گرانی و عذاب اکبر مهدی با شمشیر است. باید گفت: اولاً، این آیات مکی و این سوره در مکه نازل شده آیا خدا به اهل مکه که هنوز رسول او را نمی‌شناختند چگونه حواله به شمشیر مهدی فرضی داده است؟! ثانیاً، مگر شما امام مهدی را عذاب می‌دانید آن هم عذاب اکبر. ثالثاً، خدا در قرآن مکرر عذاب اکبر را بیان فرموده چنانکه در سورة زمر آیه 26 فرموده:

﴿فَأَذَاقَهُمُ اللَّهُ الْحَزَنَ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلِعَذَابِ الْأَخِرَةِ أَكْبَرُ﴾ (الزمر: 26)

«پس خداوند خواری را در زندگی این دنیا به آنها

چشانید، و عذاب آخرت شدیدتر است».

و در سورة قلم آیه 33 فرموده:

﴿كَذَٰلِكَ الْعَذَابُ وَلِعَذَابِ الْأَخِرَةِ أَكْبَرُ﴾ (القلم: 33)

«این گونه است عذاب (خداوند در دنیا)، و عذاب آخرت

از آن هم بزرگتر است».

﴿لَا مَن تَوَلَّىٰ وَكَفَرَ * فَيُعَذِّبُهُ اللَّهُ الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ﴾ (الغاشية: 23-24)

«لیکن هر که روی بگرداند و کافر شود. خداوند او را

به عذاب بزرگ مجازات می‌کند!»

آیه پنجاه و ششم، همان آیه یازدهم (آیه 62 سورة نمل)

می‌باشد که گفتیم هیچ ارتباطی با مهدی ندارد.

آیه پنجاه و هفتم، همان آیه شانزدهم (سورة صف آیه 8)

می‌باشد که جواب آن گفته شد. بعلاوه در اینجا نقل شده از

ابی‌الجارود ملعون که حضرت باقر فقط فرموده: «اگر شما اسلام را رها کنید خدا آنرا رها نمی‌کند»، و در اینجا هیچ سخنی از مهدی نشده، حال کراچکی چرا در کتاب خود آورده و چرا مجلسی آنرا نقل کرده نمی‌دانیم. در این فصل هیچ سخنی از مهدی نیست، ولی چیز غیرمعقولی وجود دارد و آن اینکه درباره آیه 8 سورة تغابن که می‌فرماید:

﴿فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ الَّذِي أَنزَلْنَا﴾ (التغابن: 8).

«پس ایمان آورید به خدا و رسول او و به آن نوری که نازل نمودیم».

گوید: آن نوری که نازل نموده امام است خدا امام را نازل کرده، حال کسی نبوده از راوی کذاب بپرسد امام از کدام آسمان از کجا نازل شده آنزمان که امامی نبوده و ﴿أَنزَلْنَا﴾ فعل ماضی است. ثانیاً خدا در قرآن مکرر کتب آسمانی را نور توصیف فرموده و در سورة شوری آیه 52 راجع به قرآن می‌فرماید:

﴿مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا﴾ (الشوری: 52)

«(ای محمد) تو نمی‌دانستی که (این) کتاب چیست و ایمان کدام است؟ ولی ما (این کتاب) را نوری قرار دادیم که با آن هدایت می‌کنیم...».

و همچنین ایمان به قرآن را واجب شمرده چنانکه در سورة بقره در توصیف متقین فرمود:

﴿وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ﴾ (البقره: 4)

«و آنان که به آنچه بر تو نازل شده، و آنچه پیش از تو (بر پیامبران پیشین) نازل گردیده، ایمان می‌آورند».

و عجبتر اینکه در این روایت گفته هر کجا قرآن نور گفته مقصود امام است، آری چون نوبت به غلو رسید هر چه بیشتر بهتر «أَحْسَنُهَا أَكْذَبُهَا». در این روایت برای اثبات قائم آیه بیست و دوم (آیه 33 سورة توبه) را مکرر نموده که ما قبلاً جواب آنرا بیان نمودیم.

آیه پنجاه و هشتم، همان آیه بیست و دوم (آیه 33 سورة توبه) است که جواب او داده شد. ولی اینجا یک مطلب خرافی اضافه نموده و آن اینکه می‌گوید: چون مهدی بیاید در دنیا یک کافر و یا مشرک باقی نمی‌ماند تا جائیکه اگر یک کافر و یا مشرکی در زیر سنگی مخفی شوند آن سنگ به صدا درآید که آی مؤمن زیر من کافر و مشرکی است بیا او را بکش: آری، دین اجباری همین است. و دیگر اینکه می‌گوید: یک نفر یهودی و نصرانی در دنیا باقی نمی‌ماند: گویا اینان قرآن نخوانده‌اند که در سورة مائده آیه 14 فرموده:

﴿فَاَعَزَّنَا فِيهِمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾ (المائدة: 14)

«بین ایشان دشمنی و کینه‌توزی برانگیخته ایم تا روز قیامت».

و در آیه 64 فرموده:

﴿وَالْقِيَانَا فِيهِمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾ (المائدة: 64)

«و بین ایشان عداوت و کینه انداختیم تا روز قیامت».

و آیات دیگر. تمام این خرافات مال مذهب‌سازانی است که خواسته‌اند با خرافات خود اسلام و قرآن را از بین ببرند. آیه پنجاه و نهم، همان آیه قبل یعنی، ایه بیست و دوم (آیه 33 سورة توبه) است. باضافه در این روایت آورده که هنگام قیام قائم، گوسفند و گرگ، و گاو و شیر، و انسان و مار، در کنار هم زندگی نموده و از شر یکدیگر در امانند. باید گفت: خدا خرافاتیان را هدایت نماید. آیه شصتم، سورة قلم آیه 15:

﴿إِذَا تَنَازَلْنَا عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ * سَنَسِفُهُ عَلَى الْحُزْمَةِ﴾ (القلم: 15-16).

«(بر آن درشت خوي پست) چون آیات ما (آیات قرآن) تلاوت شود گوید: افسانه‌هاي پیشینیان است (مقصود از این و مورد نزول ولید بن مغیره بوده) بزودي بر دماغ او داغی می‌گذاریم (روز جنگ بدر بر دماغ او زخمی وارد شد)».

کراچکی گفته: مقصود تکذیب به قائم آل محمد است، حال کسی از او نپرسیده از کجای آیه قائم را درآوردی. و بعلاوه کلمه آیات جمع و قائم مفرد است. آری، اینان هر چه دلشان خواسته بافته‌اند.

آیه شصت و یکم، سورة مدثر، آیه 38 و 39:

﴿كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ * إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ * فِي جَنَّاتٍ يَتَسَاءَلُونَ﴾ (المدثر / 38-40)

«هر جانی گرو آن چیزی است که کسب کرده مگر اصحاب دست راست که در بهشتها می‌باشند».

معنی آیه روشن است، ولی فرات بن ابراهیم که مرد کم‌سوادی بوده و تفسیر نوشته گفته: حضرت باقر فرموده: ﴿أَصْحَابَ الْيَمِينِ﴾ ما و شیعه ما می‌باشد. و در آیه 43 که اهل جهنم گویند:

﴿لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ﴾ (المدثر / 43)

«ما نماز نمی‌خواندیم».

فرات گفته: نماز نمی‌خواندیم یعنی شیعه علی نبودیم، و در آیات 45 و 46 و 47 که کفار دوزخیان گویند:

﴿وَكُنَّا نَحْوُ فُجُورٍ * وَكُنَّا نَكُذِّبُ يَوْمَ الدِّينِ * حَتَّى أَتَانَا الْيَقِينُ﴾ (المدثر / 45-47).

«با یاوه‌گویان یاوه می‌گفتیم و به روز جزا تکذیب می‌کردیم تا مرگ ما رسید».

آیات روشن است، ولی فرات گفته: ﴿يَوْمَ الدِّينِ﴾، يوم قیام قائم

است، و ﴿أَتَانَا الْيَقِينُ﴾، یعنی ایام قائم آمد، و این معانی را از حضرت باقر نقل کرده، چون حضرت باقر عربی می‌دانسته و یقیناً چنین نگفته است، ما ناچاریم بگوئیم: شیعیان و معاصرین او از شیعیان علی بدتر بودند و هر چه توانسته‌اند به ایشان تهمت زده‌اند. خدا مقلدین آنان را بیدار کند. باضافه حضرت باقر عادت نداشته که به هر آیه خوب برسد بگوید: مقصود مائیم، مقصود مائیم، یعنی، تا این اندازه خودپسند نبوده است. و

اتفاقا در همین جا فرات گوید: حضرت صادق فرموده: ﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ﴾¹ مائیم.

آیه شمت و دوم، سورة ص آیه 86 و 87 و 88:

﴿قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ * إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ * وَلَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ﴾
(ص/ 86-88)

«خبر اینکه من بر رسالتم اجر نمی‌خواهم و قرآن برای همه جهانیان تذکری است، بعد از هنگامی خواهید دانست».

خدا این سخن را به مشرکین می‌گوید و این سوره مکی است، ولی کافی آمده طبق روایت ضعیف خود گوید: خبر آن را وقت خروج قائم خواهید دانست!! آیا فکر نکرده که مشرکینی مانند ابوجهل و ابوسفیان تا قیام قائم مگر زنده هستند که خبر آن را خواهند دانست. وقتی انسان به خرافات افتاد فکر و عقل را از دست می‌دهد. و کلینی این خبر مجعول را از مرد ضعیفی بنام علی بن عباس و او از راویانی مثل خود از حضرت باقر روایت نموده است.

آیه شمت و سوم، باز کافی روایت کرده از علی بن ابی حمزة بطائنی خبیث گمراه واقفی که بیش از هفت امام را قبول ندارد که راوی سؤال کرده از آیه 53 سورة فصلت:

﴿سُئِرِهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَبَيِّنَ لَهُمُ اللَّهُ الْحَقُّ﴾ (فصلت: 53). «آیات خود را در آفاق آسمانها و در جانهای خودشان به ایشان می‌نمایانیم تا برای ایشان روشن گردد که خدا حق است».

و حضرت صادق در جواب فرموده: ﴿فِي أَنْفُسِهِمْ﴾، یعنی مسخشان می‌کند تا آنجا که در ﴿يَبَيِّنَ لَهُمُ اللَّهُ الْحَقُّ﴾، فرمود: خروج قائم است که بر ایشان روشن شود که آن حق است از نزد خدا. خواننده باهوش ملاحظه کن چگونه در زیر نام و پرچم امام باقرآن بازی کرده‌اند، این سوره مکی است، این راویان نادان می‌گویند: خدا به رسول خود فرموده به اهل مکه (که تو را قبول ندارند و بلکه دیوانه و کذاب می‌گویند)، بگو: آیات قدرت خود را به شما نشان می‌دهیم تا بدانید خروج قائم حق است! آیا چنین سخنی هیچ مناسبتی دارد. نه والله. آیه شمت و چهارم، آیه 75 سورة مریم:

﴿حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذَابَ وَإِمَّا السَّاعَةَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَكَانًا وَأَضْعَفُ حُجْنًا﴾ (مریم: 75)

«تا زمانی که وعده الهی را با چشم خود ببینند: یا عذاب (این دنیا)، یا (عذاب) قیامت! (آن روز) خواهند دانست چه کسی جایش بدتر، و لشکرش ناتوانتر است».

1- «و پیشی گیرندگان که پیشتازند. اینان مقربان [درگاه خداوند] هستند».

این آیات مکی و این سوره مکی است، خدایتعالی در آیه 73 فرموده: چون آیات ما بر اهل مکه و مشرکین آن خوانده شود می‌گویند:

﴿أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مِّمَّا وَأَحْسَنُ نَبِيًّا﴾ (مریم: 73).

«کدامیک از ما دو فریق مشرکین و مسلمین مقامش بهتر و مجلس او نیکوتر است».

و بهمین کلمات که جمعیت ما بیشتر و قوی‌تر است به آیات قرآن بی‌اعتناء بودند و مسلمین را تحقیر می‌کردند تا می‌رسد به آیه 75 که می‌فرماید: «این استهزاء ایشان تا وقتی که وعده خدا را ببینند یا عذاب دنیوی و یا قیامت، آنوقت می‌فهمند که چه کس در مکان شر است و چه کس لشکر و افرادش ناتوانتر است»، ولی کافی از قول علی بن ابی حمزة بطائنی خبیث روایتی آورده که وعده خدا خروج قائم است، یعنی، کفار قریش آنقدر طول عمر می‌کنند تا وقت خروج قائم، آنوقت می‌فهمند و به نتیجه استهزایشان می‌رسند. آیا سخن این راویان نادان صحیح است؟! آیا خدا چنین سست و بی‌معنی سخن می‌گوید؟! این جعلانی هر چه توانسته‌اند با قرآن بازی کرده‌اند. و ابی‌حمزه از حضرت باقر روایت نموده که قول خدای عزوجل در سوره معارج آیه 26 که می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ يُضِلُّونَ يَوْمَ الدِّينِ﴾ (المعارج: 26)

«آنانکه به روز جزاء تصدیق دارند».

مقصود تصدیق به خروج قائم است.

آیه شمت و پنجم، همان آیه سی و پنجم (آیه 5 قصص) است که جواب آن داده شد.

در اینجا مجلسی باز از کتب خرافی چند آیه و مطلب آورده که همان مکرر آیات قبل است. یعنی آیات سی و یکم و سی و دوم و سی و چهارم و سی و پنجم را مکرر نموده است. و بعد شروع کرده در ابواب نصوص و روایاتی که جعلالین و کذابین و یا مجهولین و غلات و مذهب‌سازان برای خود تراشیده‌اند و متن آنها تمام مخالف یکدیگر و ضد و نقیض و غیر معقول است و باضافه نشانه‌های کذب و جعل در آنها بسیار می‌باشد، کلینی نیز چنین نموده است. اکنون به ذکر آن ابواب می‌پردازیم بحول قوه الهی.

اشکال و جواب آن

اگر کسی بگوید: این همه اخباری که وارد شده با این کثرت آیا می‌توان گفت: تماماً مجعول و ساختگی است؟ جواب گوئیم، اخبار مردمان مجهول الحال هزار خبر آن به یک درهم نمی‌ارزد. باضافه می‌گوئیم:

«رب شهرة لا أصل لها» این جمله، یعنی: «چه بسیار چیزی که

مشهور شده ولی اصل ندارد»، و این قاعده را تمام علماء قبول دارند. ما خود در زمان خود اخبار هزاران نفری را دیدیم که بدون اصل و دروغ و مجعول عوام بود، مثلاً چون مقدماتی فراهم شد که شاه رفت و بنا شد یک نفر آیت الله العظمی که به نظر عموم مجسمه عدالت و تقوی بود برای اداره مملکت وارد شود، خبری در

زبان اکثر مردم بود که هر کس می‌گفت عکس حضرت آیه الله را در صفحه ماه دیده و میلیونها نفر ناقل و بیننده و مدعی این خبر بود با آنکه معلوم شد دروغ صرف بوده و مجعول سیاستمداران بوده است. و یا اینکه مثلا بین مردم شایع کرده و مردم را بدان معتقد کرده‌اند که ما وهابی و دشمن علی بوده و از کشور عربستان پول می‌گیریم در صورتیکه هر سه دروغ است نه ما وهابی هستیم و نه دشمن علی (بلکه خود را اول دوست علی می‌دانیم) و نه تا کنون دیناری از عربستان و یا جای دیگر پولی گرفته‌ایم بلکه فقیرترین آخوند ایران هستیم.

و یا مثلا خبر و اخباری از خضر در کتب فریقین وارد شده است، و چه بسیارند کسانی که مدعی‌اند فلان کس خضر را دیده و از او سؤال نموده است، و یا حضرت امیر دعای کمیل را از خضر نقل کرده است. مرشدان صوفیه چه بسیار مدعی رؤیت خضر می‌باشند و خرقة خود را از او گرفته و منتسب به او می‌دانند و چه بسیار مقدسین و بلکه ائمة دین خضر را دیده و از او مطالبی نقل کرده‌اند. در صورتیکه تماما دروغ و مخالف قرآن است، اگر مسلمانی قرآن را قبول دارد نمی‌تواند اخبار خضر را بپذیرد، زیرا قرآن به خاتم انبیاء محمد مصطفی می‌فرماید: بشرهای قبل از تو همه مرده‌اند و کسی باقی نمانده است و کسی باقی ماندنی نیست. چنانکه در سورة انبیاء آیه 34 می‌فرماید:

﴿وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَفَإِنْ مِنْهُمْ الْمُتَالِفُونَ﴾ (الأنبياء: 34).

«(ای محمد) ما برای هیچ بشری قبل از تو بقا و ماندن در دنیا قرار ندادیم، آیا اگر تو بمیری دیگران ماندنی هستند؟!».

البته خیر. و همه می‌میریم چنانکه در آیه بعد می‌فرماید:

﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ﴾ (الأنبياء: 35)

«هر نفس چشنده مرگ است».

باضافه دیدن با چشم بهتر از شنیدن خبر می‌باشد

نویسنده: برای شما قضیه‌ای را نقل می‌کنم که پانصد نفر مرد عاقل مسلمان در یک شب و یک مجلس مدعی دیدن امام زمان مهدی قائم شدند. و آن قضیه این است که حقیق درسن 35 سالگی با قبا و عبا و عمامه ساکن قم بودم و عازم شدم به رفتن بندر بوشهر برای رفتن به هند، چون حرکت کردم، رسیدم به شهر آباده که شهری است بین اصفهان و شیراز، اول مغرب هوا در شدت سرما، هم سفران ما هجوم کردند به داخل قهوه‌خانه‌ای برای نوشیدن چای و اغذیه گرم، ولی نویسنده می‌خواستم اول نماز بخوانم، لذا از مسجد سؤال کردم گفتند: در کوچه جنب قهوه‌خانه مسجدی است بسیار زیبا و خوب. من به طرف مسجد رفتم تا اینکه داخل مسجد شدم، دیدم جمعیت بسیار (پانصد نفر بلکه بیشتر) نماز مغرب را خوانده و همه نشسته‌اند برای شنیدن موعظه و چراغهای برق مسجد را هم روشن ساخته و سماور بزرگ چائی هم می‌جوشد. من با عجله نماز را خواندم، و بعد سؤال کردم این مردم منتظر چه می‌باشند؟ در جواب گفتند: همه منتظر واعظان و متأسفانه واعظ رفته اقلید و معلوم نیست چه ساعتی به اینجا برسد. من نزد خود خیال کردم بروم منبر و چند کلمه **قربة إلى الله** از آیات

توحید إلهی برای بصیرت مردم بطور اختصار بیان کنم. بهرحال منبر رفتیم و تقریباً حدود نیم ساعت مطالب بسیار عالی و ارزشمند برای ایشان ذکر کردم و آیات چندی از قرآن بیان داشتم، ولی چون ممکن بود ماشین ما درصدد حرکت باشد با عجله از منبر فرود آمدم و روانه شدم و دیدم ماشین عازم حرکت است تا سوار شدم حرکت کرد. مردم مسجد از سخنان من بسیار لذت برده بودند، و چون از منبر پائین آمده بودم به یکدیگر گفتند: این سید بسیار خوب سخنرانی کرد و از منبریهای ما به صد درجه بهتر است، خوبست او را به مدت ده شب دعوت کنیم تا مردم را به فیض سخنان خود برساند. پس از خروج من از مسجد چند نفر میفرستند برای جستجو و دعوت من. آنان به سرعت به هر طرف می‌دوند و از هر کس می‌پرسند و همه جا بلکه آن قهوه‌خانه جنب مسجد را هم جستجو می‌کنند ولی هیچ خبری از من نمی‌یابند، پیش خود می‌گویند: معلوم نیست این آقا به آسمان رفته یا به زمین، بشرق رفته یا به غرب. بهرحال بهر طرف می‌روند مرا نمی‌یابند و پیدا نمی‌کنند، لذا به مسجد برمی‌گردند و به مردم اعلام می‌کنند که این آقا همان امام زمان بوده که ما عمری اشتیاق زیارتش را داشتیم، و پس از خروج از مسجد غایب گردیده است، و لذا ایشان و مردم بنا می‌کنند به اظهار تأسف خوردن و ناله کردن و بر سر و سینه زدن و گریه و فریاد کردن که: ای آقا، ای امام زمان، فدایت شویم، به مسجد ما آمده‌ای و ما تو را نشناختیم. و تا صبح در مسجد می‌نالند. و به شیراز و علمای آنجا تلگراف کردند و دست جمعی خبر دادند که امام زمان شب گذشته آمده مسجد و سخنرانی نموده و دوباره غایب گردیده است. این خبر در شیراز شهرت پیدا کرد و در تمام منبرها از قول پانصد نفر اهالی آباده که امام زمان را دیده‌اند، در هر منبری روضه‌خوانها با آب و تاب گفتگو کرده و به مردم مژده می‌دادند. من چون در مساجد شیراز وارد می‌شدم، این اخبار را از منبریها می‌شنیدم ولی جرئت بیان نداشتم. حال مجلسی کتاب خود را پر کند از قول یک نفر یک نفر مجهول الحالی که ما یکجا پانصد خبر آنرا دیدیم و شنیدیم. شما به ابواب: «النصوص من الله تعالی ومن آبائه» نظر کنید. یک خبری که راویانش تمام ثقه و معلوم الحال باشد در میان آنها وجود ندارد!!.

ابواب النصوص من الله تعالی ومن آبائه

باب ما ورد من أخبار الله وأخبار النبي ص بالقائم من طرق الخاصة و العامة

خبر اول، روایت کرده نعمانی از مرد مجهول مهملی بنام احمد و او از مجهول دیگری بنام اسماعیل و او از مجهول دیگری بنام احمد بن منصور، او از مجهول دیگری بنام هدیه و او از مجهول دیگری بنام سعد و او از مجهول دیگری بنام عبدالله بن زیاد و او از مجهول دیگری بنام عکرمه بن عمار، و او از مجهول دیگری بنام اسحاق، و او از انس بن مالک که علمای شیعه او را ضعیف و کذاب می‌دانند. و مجهول بودن اینان و ضعف شان بقول علمای رجال خود شیعه است. و أما متن آن این است که رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- فرموده که ما پسران عبدالمطلب سادات و بزرگ

اهل بهشت هستیم. و خود و حمزه و جعفر و علي و فاطمه و حسن و حسين و مهدي را نام برده است. حال کسی نیست به این آقایان بگوید: از این قبیل روایات صدها بشمرید، چه فایده دارد. همین روایات باعث شده که مردم بجای توجه به خدا، متوجه مخلوق شده و به شرک افتاده‌اند. آیا می‌توان این روایت با چنین راویانی را حجت دانست. وبعلوه این همه مردانی از انبیاء و زنائی مانند مریم که در قرآن آیاتی در شأن ایشان نازل شده هیچکدام بزرگ اهل بهشت نیستند، ولی حمزه و جعفر از بزرگان اهل بهشت هستند؟!.

خبر دوم، علاوه بر ضعف سند، متن آن خرافی است زیرا می‌گوید: هر کس از قائم تخلف کند به هلاکت رفته و شما خود را به او برسانید و اگرچه بر روی برف باشد و او خلیفه خداست. نویسنده گوید: ما در ص 22 بیان کردیم که خدا خلیفه ندارد.

خبر سوم، هم خرافی و هم ضد قرآن و هم راویانش از غلات اند که از مشرک بدترند. مثلاً در این روایت می‌گوید: خدا خطاب کرد به محمد که من راضی شدم تو بنده من باشی و علی حجت من باشد در حالیکه قرآن و نهج البلاغه می‌گوید: پس از پیغمبران کسی حجت نیست. باضافه مگر خدا راضی نیست که دیگران بنده او باشند، و آیا حضرت ابراهیم -علیه السلام- و سایر انبیاء بزرگ که خدا به محمد -صلی الله علیه وسلم- دستور داده که به ایشان اقتداء نمایند و در سورة انعام آیه 90 فرموده:

﴿فَتَّبِعُواهُمْ أَتَقْتَدُونَ﴾ (الأنعام: 90)

«(ای محمد) به هدایت ایشان اقتداء کن».

مگر خدا راضی نیست که ایشان بنده او باشند، در حالیکه خدا در سوره نساء آیه 125 فرموده:

﴿وَاتَّخِذِ اللَّهُ لِلنَّبِيِّينَ خَلِيفَةً﴾ (النساء: 125)

«و خداوند ابراهیم را دوست گرفت».

اصلاً جملات این حدیث عقلانی نیست این راویان چون عوام بوده‌اند نتوانسته‌اند چگونه ببافند، در این روایت آمده که بوسیله علی حزب الشیطان از حزب الله تمییز داده می‌شود!!.

حدیث چهارم، علاوه بر مجهول بودن راویانی مانند عبدالله بن محمد الصائغ و ولید بن مسلم و غیر اینها می‌رسد به کعب الأحبار یهودی. و متن آن هم معلوم نیست چه مهملی بهم بافته، می‌گوید: چون خلفای اثنی عشر منقضي شوند طبقه صالحه‌ای می‌آید که خدا عمر ایشان را زیاد می‌کند، معلوم می‌شود خلفای اثنی عشر را صالح ندانسته است.

حدیث پنجم، روایت کرده از تمیمی که مشترک است بین عده‌ای، و معلوم نیست کدام تمیمی. و اما متن آن سخنی از مهدي هزار ساله نیست، بلکه می‌گوید: شخصی از اولاد حسین عدالت را جاری خواهد ساخت در دنیا، اگرچه این سخن نیز موافق قرآن نیست.

حدیث ششم، راویانی مجهول الهویه دارد مانند محمد بن اسماعیل الصواری و حسین الاشقر و قیس بن ربیع. و اما متن آن می‌گوید: رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- در مرض وفاتش برای فاطمه قسم خورد که مهدي برای امت لابد و ناچار است و دو مرتبه قسم خورد که او از اولاد تو است. در حالیکه رسول خدا -

صلی الله علیه وسلم- خود نهی کرده از قسم خوردن به اسم خدا و قرآن می‌گوید: خدا را در معرض قسم نیاورید، آن هم برای فاطمه که بدون قسم قبول دارد. گویا اینان معتقدند فاطمه سخن رسول خدا را بدون قسم قبول نخواهد کرد.

حدیث هفتم، روایت کرده مجهول‌مانند حفار از مجهول دیگری بنام عثمان از مجهول دیگری بعنوان ابی‌قلابه تا می‌رسد به عبد الرحمن بن ابی‌للی که گوید: پدرم گفته رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- روز خیبر پرچم را بدست علی داده و خدا بدست او فتح نموده، سپس ذکر نموده روز غدیر و بعض فضايل علي را تا اینکه گوید: سپس پیغمبر گریه نمود، گفته شد برای چه گریه می‌کنی؟ فرمود: جبرئیل به من خبر داد که به او ظلم می‌کنند و او را از حقش منع می‌کنند و فرزندش را می‌کشند، ولی وقتی قائم قیام کند این ظلمها زائل گردد و کسانی که بدخواه ایشانند ذلیل گشته و مداحانشان زیاد گردند. تا آخر. مؤلف گوید: ولی زمان ما هنوز قائم نیامده مداحان زیاد و شب و روز به ثناخوانی مشغولند. اما باید دانست که دین اسلام از مداحی نهی و آن را از عمل جاهلیت نامیده است چنانکه سنت پیغمبر -صلی الله علیه وسلم- به این مطلب روشن و گویا می‌باشد.

حدیث هشتم، علاوه بر ضعف بعضی از راویان آن، متن آن مجعول است، زیرا می‌گوید: چون حسین -علیه السلام- کشته شد ملائکه ضجه زدند و گفتند: خدایا با برگزیده تو چنین شده (آیا خبر نداری)، خدا قائم را به ایشان نشان داد. و این مطلب را از حضرت صادق نقل نموده است!، باید از ایشان پرسید: مگر به حضرت صادق وحی شده که ملائکه چنین کردند، آیا اینان نمی‌دانند که پس از رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- وحی قطع گردید، و ثانیاً مگر وقتی قائم بیاید هنوز قاتلان حسین زنده‌اند که در این روایت می‌گوید: خدا بوسیله قائم از قاتلان حسین انتقام می‌گیرد؟! این راویان چون عوام بوده‌اند نتوانسته‌اند چه چیز بسازند و ببافند.

خبر نهم، روایت کرده احمد بن محمد بن بشار از مجاهد بن موسی از عباد بن عباد که همه مجهولند، آیا اخبار این مردم مجهول از یکدیگر چه چیزی را ثابت می‌کنند!.

خبر دهم، علاوه بر ضعف راویان، متن آن مهمل است، زیرا می‌گوید: پیغمبر -صلی الله علیه وسلم- به خدا قسم خورد که البته قائم، غایب گردد تا جائیکه اکثر مردم گویند: خدا را در آل محمد حاجتی نیست. باید از این راویان پرسید: مگر خدا را به آل محمد احتیاجی بوده است؟ و یا به غیر آل محمد احتیاجی دارد؟! شما ملاحظه کنید سخنی از این مزخرفتر می‌شود، ولی راویان و نویسندگان بی‌فکر خود ندانستند که چه آورده‌اند، آیا علمای شیعه این کتب و این اخبار را مطالعه نکرده‌اند؟! در این روایت می‌گوید: هرکس قائم را درک کند، دیگر شیطان به او راهی ندارد، باید از این پرسید: چگونه به او راهی ندارد، مگر او از اصحاب انبیاء بالاتر است، و مگر او از اصحاب محمد -صلی الله علیه وسلم- بالاتر است که شیطان را به ایشان راه بود؟! شیطان قسم خورده که همه را به گمراهی کشاند چنانکه در سورة ص آیه 82 می‌خوانیم:

﴿قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ﴾ (ص / 82)

«(شیطان به خداگفت:) قسم بعزّت که تمام ایشان را گمراه می‌کنم».
و حتی به وسوسه او حضرت آدم -علیه السلام- به عصیان افتاد، چنانکه در سورة طه آیه 121 آمده که:

﴿وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى﴾ (طه / 121)

«و آدم از پروردگارش نافرمانی کرد. پس گم کرد راه را».

خبر یازدهم، روایت کرده از مجهولی بنام مبارک بن فضاله، او از قصه‌خوانی بنام وهب بن منبه و او با اینکه سالها از زمان ابن عباس متأخر بوده بطور مرفوع از او روایت کرده که رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- فرمود: شب معراج خدا از من پرسید: نزاع ملائکه در چه بود؟ گفتم: خدایا نمی‌دانم تا آخر، مطالبی است که خدا کند از جعل راویان باشد وگرنه رسول خدای علیم حکیم چنین مطالبی نمی‌گوید. تعجب از مجلسی است که آنها را توجیه می‌کند! باضافه یکی از نشانه‌های قیام مهدی را قیام صاحب زنج شمرده که در سال 255 قیام کرد و بصره را خراب نمود با اینکه هزار سال بیشتر است که صاحب زنج قیام کرده و هنوز مهدی نیامده است!، معلوم می‌شود این خبر در همان سالها معجول و ساخته شده است!

خبر دوازدهم و سیزدهم، علاوه بر مجهولیت راویان مطلب متن ضد قرآن است.

خبر چهاردهم و پانزدهم، روایت شده از محمد بن جمهور و سهل بن زیاد که هر دو از کذابان معروف و بدنام و از بی‌دینان می‌باشند. و متن آن می‌گوید: هر کس قبل از آنکه قائم ظهور و قیام نماید، به او اقتداء کند، او رفیق پیامبر و از تمام امت گرمی‌تر است. باید به ایشان گفت: اولاً، قبل از ظهور او چگونه به او اقتداء کنند ثانیاً، چگونه کسیکه او را ندیده و رفتار او را ندانسته به او اقتدا کرده بهترین امت است. آیا هذیانی بالاتر از این دو خبر می‌شود؟!.

﴿إِنْ هَذَا إِلَّا إِفْكٌ مُّفْتَرَاةٌ﴾ (الفراق: 4)

«این فقط دروغی است که او ساخته».

و بعلاوه خدا فرموده: الگو و اسوة شما رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- است:

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾ (الأحزاب: 21)

«یقیناً برای شما در [روش و رفتار] پیامبر خدا الگوی نیکویی است».

خبر شانزدهم و هفدهم، علاوه بر ضعف راویان، متن آنها صحیح نیست زیرا می‌گویند: غیبت مهدی باعث گمراهی می‌شود از دین خودشان.

باید گفت: مگر مهدی از اصول و یا فروع دین است که بفقدان او دین لطمه بخورد. معلوم شد تمام این اخبار هم معجول است و هم مکرر.

خبر هیجدهم تا بیست و دوم، علاوه بر ضعف و مجهولیت راویان مطلب غیر صحیح و بلکه قول زور است، زیرا می‌گویند: هر کس در امر مهدی شک کند، کافر است، و هر کس منکر او شود، منکر رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- شده است. کسی نبوده بپرسد: چرا کافر شده مگر وجود مهدی از اصول دین و یا ارکان دین است؟ بگوئید: آیا مهدی اگر راست باشد تابع دین اسلام است یا خود دین؟ اگر تابع اسلام است باید مانند سایر اتباع اسلام باشد، اگر کسی منکر یکی از علما و یا مصلحین اسلامی باشد آیا کافر است بچه دلیل؟ خدای تعالی در سورة نساء آیه 136 فرموده:

﴿وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا﴾ (النساء: 136).

«هرکس به خدا و ملائکه او و کتب و رسولان او و به روز قیامت کافر شود او گمراه است بگمراهی دور از حق».

حق تعالی در این آیه حدود کفر را معین کرده که انکار چه چیز موجب کفر است دیگر یادی از امامی نکرده و نفرموده: «و من یکفر بالائمه». و نیز در سورة بقره آیه 177 فرموده:

﴿وَلِكُلِّ اُمَّةٍ مِنْ اَمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ﴾ (البقرة: 177).

«بلکه نیکوکار کسی است که به خدا و روز قیامت و

فرشتگان و کتاب و پیامبران ایمان آورد»

و یادی از امام ننموده است، و لذا تمام اهل سنت که ائمه شیعه را قبول ندارند مسلمانند. حال آیا این راویان عوام بی‌خبر از قرآن حق دارند حد و حدود کفر و ایمان را کم و یا زیاد کنند؟! معلوم می‌شود راویان این اخبار اعتنایی به قرآن بلکه اعتقادی به آن نداشته و هر چه توانسته‌اند از خود به دین خدا افزوده‌اند. باید گفت:

﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ﴾ (الأنعام: 21).

«و کیست ستمکارتر از کسی که بر خداوند دروغ بندد

تا مردم را از روی نادانی گمراه کند؟».

خبر بیست و سوم تا بیست و ششم، همان راویان مجهولی مانند راویان گذشته بلکه بدتر مانند محمد بن هاشم القیسی و سهل بن تمام البصري و عمران القطان و مانند اینان که اصلاً معلوم نیست وجود داشته‌اند یا خیر و این نامها همه جعلی است. و اما متن این اخبار تکرار همان اخبار گذشته است. و باضافه در این روایات می‌گوید، چون مهدی مبعوث شود ساکنین آسمان و زمین از او راضی شوند و در قلبهای بندگان، عبادت داخل شود و چون او بیاید برای او قطرات باران نازل و برای او از زمین بذر خارج شود. باید از ایشان پرسید: ساکنین آسمان چطور از او راضی می‌شوند مگر اکنون از او راضی نیستند و مگر آنها را نیز مسلمان می‌کند! و در قلب مردم عبادت داخل شود یعنی چه؟ و چرا فقط برای او قطرات باران نازل شود و اکنون که او نیامده برای چه قطرات باران نازل می‌شود؟ اینها سؤالاتی است که باید این راویان جواب آنها را بدهند.

خبر بیست و هفتم، علاوه بر ضعف و جهل راویان مانند علی بن قادم، متن آن مخالف مذهب امامیه و مخالف روایات اثنی عشریه است زیرا می‌گوید: رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- فرموده: «اسمه اسمی و اسم ابیه اسم أبي. (مهدی) نام او نام من و نام پدرش نام پدر من است». یعنی نام او محمد بن عبدالله است. یعنی محمد بن الحسن العسکری مهدی نیست. در بحار چندین خبر به این مضمون است که مهدی نامش محمد بن عبدالله است. حال آخوندهای شیعه چرا خبری که بر ضرر ایشان است جمع نموده‌اند؟! باید گفت: الغریق یتشبث بکل حشیش.

خبر بیست و هشتم و بیست و نهم و سیام، علاوه بر مجهول بودن راویان آنها مطلب صحیحی ندارد. در خبر 28 و 30 گوید: رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- فرموده: مهدی مردی است از اهل بیتم. باید گفت: هر سیدی می‌تواند باستناد این قبیل اخبار قیام کند. در خبر 29 می‌گوید: مهدی ذلت رق و بندگی را از گردن شما برمی‌دارد. و این سخن نامربوطی است، اگر بندگی خدا را می‌گوید که در آن ذلت نیست، و اگر نه، مردم بنده کسی نیستند تا او آزاد کند. این راویان فقط خواسته‌اند تعریفی بکنند و تملقی بخرج دهند.

خبر سی و یکم، راوی آن فرد مجهولی از مجهول دیگر و او از وهب بن منبه که شخصی قصه‌پرداز بوده، و او هم از ابن عباس که ابن عباس قسم خورده است که مهدی از اولاد من نیست بلکه از اولاد علی است. باید پرسید: آیا دین اسلام این اندازه مخفی و سری بوده است که با قسم ابن عباس فهمیده می‌شود. و بعلاوه ابن عباس برای وهب قسم خورده، پس سائرین و دیگران که قسم ابن عباس را نشنیده‌اند تکلیفشان چیست؟!.

خبر سی و سوم، خبر مبهمی است که هرگاه ستاره‌ای از اهل بیت رسول طلوع کند و محل نظر مردم و مورد اشاره گردد ملک الموت او را قبض روح کند، حال کسی نبوده از این راوی بافنده بپرسد این حدیث چه ربطی به مهدی دارد. آری، این خبر برای پر حجم شدن کتاب و گول خوردن عوام خوب است و نتیجه دیگری ندارد!.

خبر سی و چهارم، مطلبی دارد زشت، علاوه بر ضعف راویان، و آن مطلب این است که رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- به جعفر بن ابی‌طالب فرمود: آیا می‌خواهی تو را بشارت دهم؟ او گفت: بلی، رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- فرمود: جبرئیل نزد من بود و مرا خبر داد که آن کس که به قائم می‌دهد (چه چیز را می‌دهد معلوم نکرده) او از ذریه تو است، آیا می‌دانی کیست او، گفت: نه، فرمود: او کسی است که صورتش مانند دینار است و دندانهایش مانند اره است و شمشیرش مانند حریق نار است، داخل کوه می‌شود درحالت ذلت و از کوه بیرون رود در حال عزت، جبرئیل و میکائیل او را در پناه گرفته‌اند: نویسنده گوید: خوب است خواننده در این عبارت نظر کند که چه مزخرفی بهم بافته که خود هم نفهمیده است، فقط رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- و جبرئیل و میکائیل -علیهما السلام- را ابزار دست خود قرار داده، آیا خدا کافی نیست برای پناه دادن که جبرئیل پناه می‌دهد. آیا ایشان مگر نمی‌دانند که پس از پیغمبر -صلی الله علیه وسلم- جبرئیل بر کسی نازل نمی‌شود؟!.

خبر سي و پنجم، راوياني مجهول از حضرت باقر روايتي کرده‌اند که موجب توهين به حضرت موسي بن عمران است که مي‌گويد: حضرت موسي در سفر اول توراۀ نظر کرد و مقام قائم آل محمد را ديد و گفت: خدايا مرا قائم آل محمد قرار ده، به او گفته شد که او از نسل احمد است، سپس در سفر دوم نظر کرد و مانند آنرا ديد و باز گفت: خدايا مرا قائم آل محمد قرار ده، باز همان جواب به او داده شد سپس در سفر سوم نظر کرد و باز مانند آنرا ديد و همان تقاضا را تکرار کرد و همان جواب را شنيد. آيا اين سخن را درباره يك نفر مرد جاهل نافهمي اگر بگويند توهين نيست که سه مرتبه تقاضاي غيرمعقول کرد و با اينکه جواب شنيده باز مکرر کرد؟! من نمي‌دانم اين راويان از توهين به رسولان إلهي چه غرضي داشته‌اند باضافه اين قائم اگر راست باشد، خود او بايد به حضرت موسي ايمان آورد و گر نه کافر است.

خبر سي و ششم، مانند خبر سي و دوم است که ضد قرآن است. يعني، در اين خبر و در خبر سي و دوم (که سهوا از قلم ما افتاد و ذکر آن را فراموش کرديم) نزول عيسي و نماز خلف مهدي را خبر داده که ضد قرآن است. علاوه بر ضعف راويان.

خبر سي و هفتم، رواياتي که کشف الغمه مکرر کرده از ابينعيم اصفهاني که چهل حديث مانند همانا حاديث مکررة قبلي نقل کرده و کلوخ چين نموده است. با اينکه خود او مهدي را قبول ندارد، يعني اصلا دوازده امام انحصاري را قبول ندارد. بلکه او فقط جمع حديث نموده، چه ضعيف باشد و چه مورد قبول يا مردود.

بهرحال، ابونعيم از اهل سنت و اهل سنت نيز مانند احاديث مجعوله از راويان مجهول الحال زياد نقل کرده‌اند. تعجب است عده‌اي از علماي اهل سنت بسياري از اخبار راويان شيعه را نقل کرده‌اند و شيعه همان اخبار را از آنان گرفته و دليل بر صحت مطالب خود قرار مي‌دهند. حال در اين چهل حديث ابينعيم اخباري است که خرافي بودن مهدي خيالي را روشن و مبرهن مي‌سازد. مثلا در خبر 1 و 2 و 3 آورده که مهدي اگر عمر کند و کم رياست کند هفت، وگرنه هشت و يانه سال است. حال کسي بايد بپرسد: آيا اين همه کتب را پر کرده‌اند و اين همه بگو و نگو وعده‌هاي سرخرمن داده‌ايد که هزاران سال انتظار بکشند براي کسيکه هفت سال رياست کند، يعني در تمام مدت دنيا، جهان مملو از ظلم و جور باشد باستثناي هفت سال، آيا هيچ عاقلي دل خود را خوش مي‌کند به اين وعده؟، چه برسد به رسول خداي حکيم. و در خبر 4 و 5 و 6 گويد: مهدي از ولد فاطمه است و در خبر 5 مي‌گويد که حضرت زهرا درموقع بيماري رسول خدا -صلي الله عليه وسلم- بالاي بستر او گريه مي‌کرد، رسول خدا -صلي الله عليه وسلم- به او فرمود: چرا گريه مي‌کني؟ گفت: براي اينکه مي‌ترسم پس از تو ضايع و بي‌سرپرست بمانم. آيا زن عاقلي که توکلي بر خدا دارد و مقدرات خود را به دست خداي حکيم مي‌داند بالاي بستر پدر چنين سخنان ناقصي مي‌گويد، آيا با سخنان خود موجب ناراحتي بيشتر پدر خود مي‌گردد؟! آنهم فاطمه زني که شوهري دانشمند و

شجاع مثل حضرت علی دارد؟!، آیا فاطمه خدا را رحیم تر و مهربانتر از رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- نمی‌داند؟!.

در خبر هفتم می‌گوید: مهدی از قریه‌ای بنام کرعه قیام می‌کند، و این ضد اخباری است که می‌گوید: از مکه و در مکه قیام می‌کند. و در خبر 8 و 9 و 10 و 11 صفات جسمانی مهدی را بیان می‌کند که مثلاً بر گونه راست مهدی خالی می‌باشد و صورتش مثل ستاره و برافروخته است، رنگ او رنگ عربی و بینی او برگشته می‌باشد. که هر کس با چنین صفاتی می‌تواند بگوید: من مهدی هستم. بهر حال در اینجا به قد و قامت مهدی پرداخته و چیزهایی آورده که شأن پیامبر -صلی الله علیه وسلم- بعید است چنین فرموده باشد. و در خبر 13 گوید: دندانهای جلوی او از هم جدا و پیشانی او باز است و زمین را پر از عدل می‌کند. و در خبر دوازدهم می‌گوید: سلطان روم از آل هرقل است و مهدی امام مردم است، کسی نبوده به راوی بی‌سواد بگوید: سلاطین روم و هرقل صدها سال است از بین رفته‌اند و هنوز مهدی پیدا نشده است و مجلسی این مطالب را از حافظ ابونعیم که اهل سنت بوده نقل کرده است تا کاملاً وجود مهدی را اثبات کرده باشد، در حالیکه مطالب ضعیف از هر کس نقل شود ضعیف است. و در خبر پانزدهم آورده که چون مهدی مبعوث شود امت به نعمت می‌رسد و چهار پایان به زندگی می‌پردازند و زمین گیاه خود را خارج می‌کند. باید پرسید: آیا اکنون زمین، گیاه خود را خارج نمی‌کند؟

و در خبر 16 می‌گوید: رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- فرمود: بالای سر مهدی ابری است که در داخل آن ابر یک نفر منادی ندا می‌کند: مهدی خلیفه خداست. و مسلم است که خدا خلیفه ندارد و ما قبلاً این مطلب را ذکر کردیم زیرا خدا نه وفات کرده و نه مسافرت نموده و نه مکان دارد تا برای خود جانشین بگیرد، بلکه در قرآن مکرر، کلمه خلیفه بمعنای خلیفه السابقین آمده است نه خلیفه الله. و در خبر 17 گوید: چون مهدی بیاید در بالای سر او ملکی است که ندا می‌کند این مهدی است. و در خبر 18 می‌گوید: چون مهدی مبعوث شود ساکنان آسمان از او راضی و او مال را بطور مساوی تقسیم می‌کند. و در خبر 19 گوید: قبل از ساعت قیامت مردی از اهل بیت من پادشاهی کند و زمین را عدل و داد نماید. و در خبر بیستم گوید: رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- فرمود: کنیه مهدی ابوعبدالله است. و این ضد اخبار دیگر است که می‌گوید: کنیه او ابوالقاسم و یا غیر آن است. معلوم می‌شود اینان از گفتن ضد و نقیض هم ابا ندارند.

و در خبر بیست و یکم می‌گوید: رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- فرمود: اسم او اسم من و اسم پدر او اسم پدر من است. پس، معلوم می‌شود آن مهدی موعود محمد بن الحسن قائم شیعیان نیست. و خبرهای 22 و 23 و 24 می‌گوید: مهدی در زمین عدل و داد خواهد کرد و عطای او گوارا می‌باشد. و در خبر بیست و پنجم می‌گوید، رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- فرمود: مهدی هفت سال کار می‌کند و به شهر بیت المقدس نزول می‌نماید. اولاً برای هفت سال این همه وعده‌ها و حواله‌های الهی موهون است. و ثانیاً این خبر ضد

اخباري است که مي‌گويد: در کوفه سکونت مي‌کند. و در خبر بيست و ششم مي‌گويد: رسول خدا -صلی الله عليه وسلم- فرمود: چون پرچم‌هاي سپاه را که از طرف خراسان حرکت مي‌کندديد بيايد نزد او و اگرچه با زانو و روي برف باشيد زيرا او خليفه الله و مهدي است. معلوم ميشود اينان لشکر ابومسلم را که داراي پرچمهاي سپاه بودند آنان را لشکر مهدي و ابومسلم را مهدي دانسته‌اند. و اين خبر از مجعولات بني‌عباس است، و وجود او در کتب شيعه چه فايده دارد؟!، و در خبر بيست و هفتم و خبر سي و دوم و سي و سوم نيز همين مطلب را تکرار و ابومسلم را مهدي دانسته است. و در خبرهاي 28 و 29 و 30 و 31 نيز همان مطالب گذشته را تکرار نموده است و مي‌گويد: خدا قادر است که امر اين امت را پس از فساد، اصلاح نمايد و چون مردی از اهل بيت من سلطنت کند چنين است و در زمان او آسمان ببارد و زمين نبات خود را خارج کند و مهدي از سادات اهل بهشت است. و در خبر 34 آورده که علي از پيغمبر سؤال کرده که آيا مهدي از ما است؟ پيغمبر فرموده: آري او از ما مي‌باشد. و همچنين در اين خبر گويد: اسم او اسم من و اسم پدر او، اسم پدر من است که معلوم ميشود محمد بن حسن که اينان مي‌گويند نيست. و خبر سي و هفتم ضد مذهب شيعه است

• و در خبر چهلّم نقل کرده که رسول خدا -صلی الله عليه وسلم- فرمود: هرگز به هلاکت نرسد امتي که من در اول آن و عيسي بن مريم در آخر آن و مهدي در وسط آن است، و اين نيز ضد قرآن است که فرموده:

﴿وَإِنْ مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قُلْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾ (الإسراء: 58).

«و هيچ شهر و آبادی نيست مگر اينکه آن را پيش از روز قيامت هلاک مي‌کنيم».

حال بايد پرسيد: براي چه اين اخبار ضد قرآن را جمع کرده‌اند.

خير سي و هشتم، در اينجا باز نقل کرده از کشف الغمه که در قرن ششم تأليف شده که او نقل کرده از کتاب کفاية الطالب محمد بن يوسف شافعي گنجي که او در آن کتاب جمع کرده 25 باب، همان اخباري که سابقا ذکر شد منتهی از روايات مجهولين اهل سنت. بايد گفت: تکرار کردن اخبار مجهولين چيزي را ثابت نخواهد کرد. ولي در اخبار کفاية الطالب خرافات ديگري نيز وجود دارد که در اخبار سابق نبود. از آن جمله در باب سوم از رسول خدا -صلی الله عليه وسلم- نقل کرده که فرمود: نزد گنج شما سه نفر کشته ميشود که هر سه فرزند خليفه مي‌باشند، سپس پرچمهاي مهدي که سپاه است از طرف مشرق مي‌آيند و قتل عام مي‌کنند، سپس رسول خدا -صلی الله عليه وسلم- چيزي فرموده که من نفهميدم. کسي نبوده از راوي جعل بپرسد نزد گنج شما کدام گنج و کدام خليفه، اين مبهم بافي چه فايده دارد؟! و بابهاي 1 و 2 و 4 و 5 چيزي زيادتر از آنچه ذکر کرديم وجود ندارد و تکرار همان مطالب بيست مکرر بيان گرديد. و در باب هفتم مي‌گويد: مهدي مقامش از حضرت عيسي بالاتر است آمده براي حضرت

عیسی مقام و رتبه جعل کرده در صورتیکه اگر مهدی یا هر امامی به عیسی ایمان نیاورد کافر است و طبق صریح قرآن همه باید به او ایمان آورند. و بعلاوه آن همه آیات در قرآن در شأن عیسی نازل شده که یکی از آنها در شأن مهدی نیامده، بلکه قرآن وجود چنین مهدی را تأیید نمی‌کند و می‌گوید: کفر و شرک تا قیامت باقی است. و در باب هشتم نیز از رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- نقل کرده که مهدی هفت سال ریاست می‌کند. و همچنین در باب دهم و همچنین در باب یازدهم. و در باب نهم نیز گریه فاطمه بهنگام وفات رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- و نماز عیسی خلف مهدی را مکرر نموده است. و در باب چهاردهم از رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- نقل کرده که مهدی از قریه کرعه خروج می‌کند. پس معلوم می‌شود محل خروج او نیز معلوم نیست، زیرا در باب ششم از رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- نقل کرده که از مدینه و مکه خروج می‌کند. و در اخبار دیگر آمده که در کوفه خروج می‌کند. و در باب 12 گوید: پس از مهدی، عیسی دیگر نخواهد بود زیرا رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- فرموده که خیری در زندگانی پس از مهدی نیست. و در باب 13 نیز آورده که کنیه او ابوعبدالله است که گفتیم: این ضد اخباری است که می‌گوید: کنیه او ابوالقاسم است. و در باب 15 همان تکرار گذشته است که می‌گوید: بالای سر مهدی هنگام خروج ابری است که در آن یک نفر منادی ندا می‌کند این مهدی خلیفه الله است. و در باب 16 گوید: بالای سر او ملکی است که چنین ندائی می‌کند. حال باید پرسید: آیا سخن فرشته با انسان چه چیز است اگر وحی است که وحی پس از رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- قطع گردیده است. و در بابهای 17 و 18 و 19 همان اوصاف جسمانی مهدی مانند خال در صورت او را مکرر نموده است. و در باب 20 گوید: مردی از اهل بیتم سلطنت کند و قسطنطنیه و کوه دیلم را فتح می‌کند. و باب 21 و 22 و 23 نیز همان مطالب گذشته را تکرار نموده است و در باب 24 او را خلیفه الله خوانده و برای اثبات او آیه 67 مائده را:

﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ﴾ (المائدة: 67).

«ای پیامبر! آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده

است، کاملاً (به مردم) برسان!»

دلیل آورده در حالیکه هیچ دلالتی ندارد. و در باب بیست و پنجم دلیل آورده بر حیات مهدی و قیاس کرده به بقای عیسی و عمر خضر و الیاس در حالیکه قرآن می‌گوید: همه اینان وفات کرده‌اند. باضافه قیاس انبیاء به دیگران صحیح نیست. و باز استدلال کرده به بقای دجال و ابلیس، قیاس مؤمن به کافر. در اینجا برای بقای عیسی -علیه السلام- استدلال کرده به آیه 159

﴿وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ﴾ (النساء: 159)

در حالیکه این آیه هیچ ربطی به بقای عیسی -علیه السلام- ندارد بلکه در این آیه خدا فرموده: «هیچ اهل کتابی نیست مگر

آنکه قبل از مرگ خود به عیسی حقیقی ایمان می‌آورد» و البته هر محتضری هنگام مرگ و رفتن به عالم دیگر حقایق را آنطور که هست می‌بیند و ایمان می‌آورد، ولی این ایمان و توبه که از روی ناچاری است بی‌فایده است.

و در اینجا برای اثبات وجود مهدی دو آیه آورده که هیچ ارتباطی به مهدی ندارد و ما آن آیات را در باب الآیات المأوله بقیام القائم قبلا ذکر کردیم. تمام شد مطالب آن ابواب.

خبر سی و نهم، باز کشف الغمه همان اخبار سابقه را از محمد بن طلحه نقل کرده و مکرر نموده است که مهدی 7 سال سلطنت می‌کند و عیسی بن مریم پائین می‌آید و در اینجا گوید: رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- فرموده: اسم او اسم من و اسم پدر او اسم پدر من است یعنی، او محمد بن عبدالله نام دارد. بنابراین باید گفت: محمد بن الحسن نیست.

خبر چهلیم، از ثعلبی نقل کرده که او در تفسیر «جمعسق» روایت کرده که سین رفعت و روشنائی مهدی و ق، قوت عیسی است که از آسمان پائین آید و نصاری را بکشد. و کلیساها را خراب کند.

خبر چهل و یکم، از ابن عباس نقل کرده که رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- فرموده: «المهدي طاووس أهل الجنة»، یعنی، مهدی طاووس اهل بهشت است.

در اینجا مجلسی پس از تمام این مکررات شروع کرده به روایاتی از امیرالمؤمنین و از حسنین و از ائمه بعدی روایاتی که مقداری از آنها مبهم و مغلق و مقداری مکرر و راویان آنها همه مجهول الحال و مقداری از آنها دارای خرافات است که یقیناً ائمه نگفته‌اند و از جعل راویان است. مثلاً در خبر ششم حضرت حسین می‌گوید: مهدی کنیه عموی خود را دارد و هشت ماه شمشیر بر دوش خود می‌کشد. و در خبر هفتم گوید: حضرت حسین در مسجد رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- برخورد به حلقه‌ای از بنی‌امیه و با قسم خوردن به نام جلاله، به آنان گفت که: مهدی می‌آید و هزاران هزار نفر از شما را می‌کشد. و در خبر اول از علی بن الحسین روایت کرده که فرمود: غیبت صغری مهدی شش سال و شش ماه و شش روز خواهد بود درحالی‌که کتب شیعه می‌گوید: تقریباً هفتاد سال بود. و از امیرالمؤمنین روایت کرده که غیبت مهدی شش روز و یا شش ماه و یا شش سال است، یعنی امیرالمؤمنین شک داشته و نمی‌دانسته است. باید گفت: تمام این روایات از جعل راویان نادان است. و در خبر هفتم از حضرت عسکری روایت کرده که مهدی بالای سرش پرچمهای سفید است با اینکه اخبار دیگر می‌گفت: پرچمهای سیاه و از طرف مشرق می‌آیند. بهرحال در این اخبار چیز مهم و تازه‌ای ندارد جز إتلاف وقت.

باب نادر فیما أخبر به الکهنه

مجلسی چون از اخبار راویان مجهولین از ائمه فارغ شده، در این باب پرداخته به اخبار کاهنان و بافندگان و چهار صفحه از

کتابش را پر نموده است. با اینکه رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- طبق نقل سفینه البحار / ج 2 فرموده: «من مشى إلى ساحر أو كذاب يصدق بما يقول فقد كفر بما أنزل الله به من كتاب». یعنی، هر کس برود نزد ساحر و یا کاهن و یا کذابی که او را و سخن او را تصدیق کند، بتحقیق به آنچه خدا نازل کرده و از کتب کافر شده است. اینان برای اثبات هدف خیالی خود حاضرند قول کاهنان را که موجب کفر است قبول کنند.

باب ذکر الأدله التي ذكرها شيخ الطائفة علي اثبات الغيبة

مجلسی در این باب پرداخته به استدلال برای اثبات غیبت مهدی و دلیلهایی که سستتر است از تار عنکبوت آورده است. یکی از دلیلهای او مثلاً این است که چون باید هر وقتی برای مردم رئیس معصوم باشد، و زمان ما کسی نیست، پس ناچاریم بگوئیم یک معصومی هست و او غایب است. جواب او این است که خیر احتیاج به رئیس معصوم نداریم، اگر برای حفظ دین است که بر همه مردم حفظ دین واجب، و اجماع مردم از خطا محفوظند چنانکه رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- فرموده: «لا تجتمع أمتي على الخطأ». به اضافه کسانی که شما مدعی عصمت آنان هستید، آنان خود را خطاکار و گناهکار میدانند. به اضافه یک رئیس که میان مردم باشد و برای مردم خدمت کند و مردم را از تعدی باز دارد و بر دشمن بتازد و امور مردم را اصلاح کند و برای مردم کارخانه ایجاد کند و خیابانها را اسفالت کند و اگرچه معصوم نباشد بهتر است از آن رئیس معصوم غایبی که یک خیابان در عرض هزار سال اسفالت نکرده است. ولی چون مجلسی بیکار بوده آمده یک دلیل علیلی را چندین صفحه طول داده تکرار کرده و به خیال خود مشکلتر کرده است. معصوم مستور غایب که کاری انجام ندهد کالعدم است و وجود ناقص بهتر از عدم است. این سخن بر فرض این است که معصوم غایبی باشد در حالی که هیچ دلیلی بر وجود چنین غایبی نیست. باضافه بقول شما علی معصوم بود ولی نتوانست مفاسد را اصلاح کند و خلفای راشدین که معصوم نبودند بهتر و بیشتر کار کردند و اسلام را ترویج کردند و دشمنان چون یهود و نصاری و زنادقه را دفع کردند و بلاد کفر را فتح نمودند. و کشورهایی را مسلمان نمودند.

دلیل دیگر ایشان این است که خدا قدرت دارد یک بنده‌ای را هزاران سال نگه دارد و ممکن است برای او فردی را هزاران سال عمر دهد. جواب این است که صرف قدرت و امکان اعطای عمر، کافی نیست و دلیل نمی‌شود، بلکه دلیل بر وقوع لازم است، آری خدا قدرت داشت که پیغمبر اسلام را هزار سال عمر دهد ولی نداد. ممکن بود ابوذر پر در بیاورد و خدا به او پر بدهد اما نداد. بسیاری از چیزها برای خدا مقدور و ممکن است ولی انجام نداده است. هر مقدوری را خدا انجام نمی‌دهد و نداده. مدعی باید دلیل بر وقوع بیاورد که آن مقدور واقع شده وگرنه صرف امکان فایده ندارد.

دلیل دیگر ایشان، اخبار متواترة از امامان و رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- است بر امامت مهدی و غیبت و ظهور او. جواب

این است که این اخبار در قرن دوم و سوم جعل و منتشر شده است. و از زمان رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- تا زمان حضرت عسکری چنین اخباری، آحاد هم نبوده، چه برسد بتواتر. زیرا قرائن جعل از قبیل تناقض‌گوئی و ضد و نقیض و اختلاف در آنها و هم مجهولیت راویان آنها، و هم مخالف بودن متن بسیاری از آنها با کتاب خدا و عقل بسیار است. ثانیاً، بادعای علمای شیعه، این اخبار از قول اصحاب رسول و ائمه نقل شده که آنان از ائمه خود روایت کرده‌اند. ولی ما مشاهده می‌کنیم که تمام اصحاب ائمه که راویان این اخبارند، خودشان از این اخبار خیر نداشته‌اند. و لذا ما صد و چهل نفر از راویان ائمه چه اصحاب خاص ایشان و چه اصحاب غیرخاص ایشان را که اخبار رسیده از ایشان را دیده‌ایم، می‌بینیم که خودشان امام پس از امام وقت خودشان را نمی‌دانستند و مکرر می‌آمدند از امام وقت خود سؤال می‌کردند که اگر حادثه‌ای رخ داد، پس از شما به چه کس رجوع کنیم و یا پس از شما امام بعد از شما کیست و هر وقت یکی از ائمه فوت می‌کردند، همان اصحاب متحیر می‌ماندند که به چه کس رجوع کنند و امام بعد کیست، و هر امامی که فوت می‌شد میان اصحاب او اختلاف می‌شد، مثلاً حضرت صادق که فوت شد، پس از مریدان او هفت فرقه شدند، فرقه‌ای فطحی و به عبدالله افطح مراجعه کردند و فرقه‌ای اسماعیلی و به محمد بن اسماعیل مراجعه کردند، فرقه‌ای ناووسی و فرقه‌ای محمدی و به محمد بن جعفر برای امامت بیعت کردند و ... و ... و ... و همین دلیل است بر اینکه اخبار وارده انحصار ائمه به دوازده نفر و یا اخبار وارده در حق مهدی و اینکه او دوازدهمی است و غایب خواهد شد و چنین چنان می‌شود، تمام پس از گذشت زمان ائمه عسکرین جعل شده است. شما به احوال زراره و هشام بن حکم و هشام بن سالم رجوع کنید و تحیر آنان را ملاحظه فرمائید. و بعلاوه راویانی که غیبت مهدی را نقل کرده‌اند، کسانی منحرف بودند، و در توحید و وحی و سایر عقاید اسلامی، مطالبی مملو از کفر و شرک و بر خلاف قرآن نقل و به ائمه نسبت داده‌اند، و ما مقداری از روایات ضد قرآنی و شرک ایشان را در کتاب بت‌شکن نقل نموده‌ایم، بنابراین اخباری که چنین مردم جعلی، نقل کنند از درجه اعتبار ساقط است.

ثالثاً، بهترین خبر امامیه که تمام علمای ایشان به آن تمسک جسته‌اند خبر لوح جابر است و ما آن خبر را سندا و متناً رسیدگی کردیم، معلوم شد 28 قرینه و نشانه جعل در آن وجود دارد و آن خبر را کلینی در کافی و دیگران ذکر کرده‌اند. و ما در نقد بر کافی، و نیز در کتاب خرافات وفور، قرائن جعل آنرا ذکر کرده‌ایم، مراجعه شود. خبر لوح که بهترین خبر ایشان است وقتی چنین باشد، دیگر از اخبار دیگرشان چه توقع داری. البته پس از بررسی ثابت شد که تمام نصوصی که راجع به امامت وارد شده، همه مجعول است. شما به کتاب بررسی نصوص امامت مراجعه کنید.

رابعاً، ما در احوال رجال این اخبار بررسی کردیم اکثراً غیر از مجهولین آنان، از کذابان مشهور و جعلان و دشمنان اسلام بوده‌اند. اینان خواسته‌اند که اسلام را تضعیف کنند، دیدند

بهترین وسیله برای تضعیف، تفرقه بین مسلمین است بواسطه ساختن مذاهب، و ساختن مذهب بهترین وسیله اش جعل اخبار است برای تقویت هر مذهبی. و لذا آمدند این اخبار را جعل کردند و مسلمین را به جان یکدیگر انداخته و ایجاد عداوت و کینه بین ایشان نموده اند، و پیروان هر مذهبی مانند شیعیان مردمان خوش‌باور و ساده و از همه جا بی‌خبرند و دکانداران ایشان برای سوء استفاده و بهره بردن نه بررسی کردند که خودشان مطلع شوند و نه گذاشتند پیروانشان به تحقیق پردازند، و لذا یک دین اسلام را صدها مذهب نموده و چنان عداوتی بین ایشان ایجاد کردند که هیچ کدام حاضر نیستند به کتب مذهب دیگر مراجعه و تحقیق کند و اگر کسی خیرخواهی کند و برای بیداری ایشان چیزی بنویسد همان دکانداران مذهبی او را تکفیر و تفسیق کرده و آن قدر به او تهمت می‌زنند که کسی جرئت نکند به کتاب و نوشته او نظر کند.

خامساء، ما در کتاب عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول، دلیلهای بسیاری آوردیم که خود ائمه اهل بیت و سادات بزرگوار آل رسول از این اخبار مهدی و اخبار انحصار ائمه به دوازده نفر اطلاعی نداشتند. شما مراجعه کنید و انصاف دهید.

باب ما فیه من سنن الانبیاء

(آنچه در مهدی است از روش و اوصاف انبیاء)

مجلسی و سایرین در اینجا، بابی باز کرده اند برای آنکه مهدی دارای روش و اوصاف انبیاء است. دیگر فکر نکرده هر مسلمانی و هر کس پیرو انبیاء است چند وصفی از اوصاف انبیاء را داراست و اصلاً روش مسلمین تماماً باید روش انبیاء باشد و سنن انبیاء برای مؤمنین مورد پیروی است.

آن وقت مجلسی و مانند او روایاتی آورده اند از قول کسانی که منکر امامت مهدی و منکر امامت دوازده امام بوده اند!! آیا قول و روایات آنان حجت است؟! نه والله، و آیا هر دین‌داری باید از این جعلان و بی‌دینان پیروی کنند؟!، نه والله. مثلاً در این باب روایت دوم از محمد بن جمهور کذاب و ابن عمیر جعل است و روایت چهارم از احمد بن هلال است که مورد لعن ائمه و ریاکار بوده و از عثمان بن عیسی است که مال موسی بن جعفر را اختلاس کرد و با اینکه قیم به امور موسی بن جعفر بود خیانت کرد و تمام اموالی که نزد او بود همه را خورد و مذهب واقفی را جعل و بنا کرد. و منکر امامان پس از موسی بن جعفر گردید، و آنان را کذاب و بی‌دین خواند. حال آیا علمای شیعه روایت او را مدرک قرار داده اند برای اوصاف مهدی که همان اوصاف در بسیاری از اشخاص می‌باشد. مثلاً روایت هفتم از چند نفر غالی است که آنان روایات کرده اند از علی بن ابی‌حمزة بطائنی رئیس مذهب واقفیه و او روایت کرده که در مهدی سنتی از موسی است که ترسید و فرار کرد از فرعون، و سنتی است از عیسی که مردم درباره او چیزهایی تهمت زدند و سنتی از یوسف است که به زندان رفت، و سنتی از محمد است که قیام به شمشیر نمود و آنقدر از دشمنان خدا می‌کشد که خدا راضی شود.

باید گفت: اولاً، بسیاری از بندگان همین اوصاف و روش را دارا بوده و می‌باشند، مثلاً از سلطان و زمامداران زمان خود

می‌ترسند و از چنگ او فرار می‌کنند و بسیاری از مردم هستند که مبتلا به تهمت مردند، مثلاً خود نویسنده که چون حقایق را بیان کردم مورد هزاران تهمت دکانداران مذهبی شدم و بسیاری از بندگان خدا هستند که مانند حضرت یوسف بی‌تقصیر به زندان رفته‌اند، و بسیاری از سادات و بزرگان بوده‌اند که با شمشیر قیام کرده‌اند. و ثانیاً، بی‌جهت نمی‌توان دشمنان را کشت، زیرا در قبول دین جبر و اکراه نیست. ثالثاً، آخر این روایات را برای مهدی آوردن چه اثری دارد جز باز کردن درهای فتنه و آشوب برای مدعیان. مثلاً روایت هشتم را از چند نفر مجهول الحال آورده که مادر مهدی کنیز سیاهی است، بایدگفت: اولاً روایات شما می‌گوید: مادرش دختر سلطان روم و بسیار سفید و خوشگل بوده است. و ثانیاً، ما قبول کنیم مادرش کنیز سیاه بوده است، اما این چه فایده دارد و چه دردی دوا می‌کند و برای دین چه فایده دارد. و مثلاً روایت نهم را از قول یک عده مردم مجهول و غالی آورده است که حضرت صادق را دیده‌اند که نشسته مانند زن بچه مرده ناله و فریاد می‌کند و به خود می‌پیچد و گریه می‌کند و حال او تغییر کرده و رنگ او پریده است، گفتند: چه شده؟ گفت: برای مهدی فریاد می‌کنم، و این طور از ته دل فریاد و خوف دارم، چون در کتاب چنین و چنان دیدم. نویسنده گوید: یقیناً این روایت دروغ و از جعل راویان است، زیرا در این روایت مطالب باطله ضد قرآنی زیاد است و امام عاقل که از امام پس از خود خبر ندارد، این گونه برای مهدی داد و فریاد و کارهای ناشایسته نمی‌کند. و همچنین است روایات بعدی که راویان آنها علی بن ابی‌حمزة بطائنی حقه‌باز معروف و امثال او است. و در روایات آخر می‌گوید: مثل مهدی مانند صاحب حمار است که در آیه 268 سورة بقره ذکر شد که می‌میرد، سپس زنده می‌شود. و این روایت ضد روایات دیگر است که می‌گوید: مهدی زنده است و نمی‌میرد تا زمین را پر از عدل نماید. پس آنچه که مجلسی در این باب سیزده روایت جمع کرده است، کاری بی‌هوده و اتلاف وقت است.

باب ذکر اخبار المعمرین

مجلسی در این باب ذکر اخبار کسانی که عمر طولانی کردند، برای اثبات طول عمر و غیبت مهدی قائم آورده است، و این باب را آورده برای آنکه چون کسانی در مدت عمر دنیا عمر طولانی کردند پس امکان دارد مهدی عمر کند و مخالفین نباید آن را بعید بشمرند. جواب این است که:

اولاً، چون خدای تعالی کسانی عمر طولانی داده ممکن است به کس دیگر هم عمر طولانی بدهد، ولی صرف امکان کافی نیست، و دلیل بر وقوع لازم است. زیرا حسا می‌بینیم ممکن بود خدا به خاتم الانبیاء هزار سال عمر بدهد ولی نداد، پس صرف امکان کافی نیست بلکه دلیلی برای وقوع آن لازم است.

ثانیاً، طول عمر را با قیاس نمی‌توان اثبات کرد، چون نوح هزار سال عمر کرده، پس یوسف هم باید هزار سال عمر کند و این غلط است.

ثالثاً، در ابتدای خلقت بشر عمرهای اکثر بشر طولانی بوده، و بتدریج کم شده است، پس نمیتوان عمر کسی را که در قرون اخیر به دنیا آمده بسنجیم با کسانی که صد قرن قبل بوده اند. مثلاً معاصرین حضرت نوح، همه عمرهای طولانی مانند نوح داشته اند، و لذا او را بشری مانند خود میدانستند و بهم می گفتند:

﴿مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ﴾ (المؤمنون: 20)

«نیست این (نوح) مگر بشری مانند شما می خواهد بر شما برتری جوید».

و اگر نوح عمر هزار ساله داشت و دیگران 70 ساله، او هر ادعائی حتی اگر ادعای خدائی هم می نمود، ایشان قبول می نمودند. و بعلاوه اجساد کسانی که عمرهای طولانی می کردند، با اجساد مردم زمان ما فرق داشت چنانکه خدا درباره اجساد قوم عاد پس از هلاکتشان می فرماید:

﴿نَنفِخُ النَّاسَ كَأَنَّهُمْ أُعْجَازٌ نَّخْلٍ مُنْقَعِرٍ﴾ (القمر: 20)

«(عذاب ما) ایشان را از جا می کند گویا تنه های درخت خرما بودند از بیخ و بن کنده شده».

و در سوره حاقه آیه 7 فرموده:

﴿فَنَتَرَى الْقَوْمَ فِيهَا صَرْعَى كَأَنَّهُمْ أُعْجَازٌ نَّخْلٍ خَاوِيَةٌ﴾ (الحاقة: 7)

«می دیدی آن قوم را آن ایام از پا افتاده گویا ایشان تنه های درخت خرمای پوسیده اند».

رابعاً، اشخاصی که در تاریخ ذکر شده اند که عمر طولانی کرده اند آنان مورد مشاهده مردم بوده اند، و این چه ربطی دارد به آن کسی که او را ندیده و نخواهد دید.

آری قوم نوح و عاد و ثمود، خودشان و رسولان شان همگی عمر طولانی کردند، اما این چه ربطی به زمان ما دارد، آیا خدا مجبور است هرچه در آن زمانها بوده در زمان ما نیز انجام دهد؟! آیا خدا قادر نیست هر وقت صلاح باشد بنده ای را برای اصلاح مفساد ایجاد کند که باید یک نفر را نگه دارد. که پس از هزاران سال اصلاح مفساد کند. این قصه هایی که مجلسی و صدوق در کتب خودشان ذکر کرده اند برای پرچم کردن و زیاد کردن اوراق کتاب خوب است، ولی دردی را دوا و چیزی را اثبات نمی کند.

باضافه، کسانی که عمر طولانی می کنند از عمر طولانی خود منجزند و چنانچه از احوالشان بپرسی همواره نالان و شاکي می باشند و مرگ خود را از خدا می خواهند. و بعلاوه، طول عمر موجب سستی اعضاء و کشیدن سختیها و مصیبت ها است. خدای تعالی در سوره یس آیه 68 فرموده:

﴿وَمَنْ نَعْمَرُهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ أَفَلَا يَعْقِلُونَ﴾ (یس: 68)

«هر کس را که عمر دهیم او را در خلقت سست می کنیم آیا تعقل نمی کنید».

شاعر گوید:

چو عمر از سی گذشت و یا که از
نمی شاید دگر چون غافلان
زیست

نشاط عمر باشد تا چهل سال
چهل رفته فرو ریزد پر و

بال

پس از پنجه نباشد تن درستی بصر کندي پذيرد پای سستي
 چو شصت آمد نشست آمد پديدار چو هفتاد آيد افتد آلت از کار
 به هشتاد و نود چون در رسيدي بسا سختي که از گيتي کشيدي
 از آنجا گر به صد منزل رسانی بود مرگي بصورت زندگاني
 سگ صياد کاهوگیر گردد بگیرد آهويش چون پير گردد
 چو در موي سیه آمد سفيدي پديد آيد نشان نااميدي
 زنبه شد بنا گوشت کفن پوش هنوز اين پنبه بيرون نازي
 از گوش

آري، سنت إلهي اين است که هر کس عمر او زياد گردد سست و بیمار و بيچاره گردد. شما براي مهدي ميخواهيد عمر زياد اثبات کنيد بايد عوارض پيري را نيز براي او قبول کنيد، زيرا سنت إلهي چنين است:

﴿وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا﴾ (الأحزاب: 62)

«هرگز سنت خدايتعالي تغيير و تبديل نکند».

آري، بسياري از آيات در قرآن است که طول عمر مهدي بدون سستي و نقص او را رد ميکند و باطل مي سازد، گويا کسانیکه ميگويند: مهدي هزاران سال عمر کرده باز جوان و سالم است قرآن را قبول ندارند.

خامساء، هر کس عمر زياد کرده داراي فرزندان و نواده ها و نتيجه هاي زياد شده، اما مهدي چنين نيست، نه اولادي از او ديده شده و نه نواده اي. گويا اين شيعيان مهدي را مسلمان و تابع سنت رسول خدا -صلی الله عليه وسلم- نمي دانند، مهدي اگر زنده است آيا تزويج کرده يا خير، اگر تزويج کرده عيال و اولاد او کجايند که ديده؟ و اگر تزويج نکرده چنين مهدي برخلاف سنت اسلام و انبياء ديگر عمل کرده و نبايد پذيرفت. خدا در قرآن در سورة رعد آية 38 به پيغمبر فرموده:

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ وَجَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَذُرِّيَّةً﴾ (الرعد: 38).

«و به تحقيق پيش از تو پيغمبراني فرستاديم و براي ايشان زنان و فرزندان قرار داديم».

بنابراين داستانهاي که در اينجا مجلسي جمع کرده که فلاکس 300 سال و فلانکس 200 سال و فلانکس چقدر سال عمر کرده، دليلي براي وجود مهدي نخواهد بود.

باب مآظهر من معجراته و فیه بعض احوال سفرائه

(آنچه از معجزات مهدی ظاهر شده و مقدرای از احوال سفرای او)

باید دانست که: اولاً، هر مذهب و مسلکی اهل آن، برای بزرگان خود معجزاتی قائل شده‌اند مانند صوفیه و باطنیه و شاه نعمت‌الیه و شیخیه و امثال اینان. شما تذکره الأولیاء عطار نیشابوری و یا کتاب نفحات الأنس جامی و سایر کتب را مطالعه کنید می‌بینید هزاران معجزه برای مرشدان گمراه ذکر کرده است و همچنین است کتب یهود و نصاری. پس ذکر معجزه دلیل بر حقانیت مسلک و مذهبی نمی‌شود.

ثانیاً. در قرآن می‌گوید: معجزه، کار انبیاء نیست بلکه کار خداست برای تصدیق به حقانیت و صدق انبیاء. اگر آتش برای ابراهیم -علیه السلام- سرد شد خدا سرد کرد. اگر قرآن برای محمد -صلی الله علیه وسلم- معجزه است خدا قرآن را نازل نمود و کلام خداست نه کلام محمد -صلی الله علیه وسلم-، و اگر برای صالح -علیه السلام- پیغمبر، شتری از سنگ بیرون آمده بصریح قرآن کار حق تعالی بوده است نه عمل صالح -علیه السلام- پیغمبر، پس اینکه معجزه را نسبت به بنده‌های خدا دادن نسبت غلطی است. معجزات مهدی یعنی چه؟ طبایع اشیاء را خدا بوجود آورده و او می‌تواند تصرف و تکوین کند نه غیر او، پس معجزات منسوب به انبیاء کار خدا بوده و مجازاً نسبت به انبیاء داده‌اند.

ثالثاً، هر مذهب و مسلکی و یا بدعتی که درآمد بیشتری داشته باشند بافندگان معجزه و کرامت برای آن بیشتر است، و درآمدی که برای مسلک شعبه می‌باشد، هیچ مسلک چنین درآمدی ندارد و یا کمتر مسلکی است که چنین درآمدی داشته باشد، چون درآمد بهره آن زیاد شد، دکانداران آن نیز زیاد و برای ترویج دکانشان هر چه بتوانند از معجزه و کرامت و خوبی می‌تراشند!!، شما معجزاتی که مجلسی در این باب ذکر نموده مطالعه فرمائید اکثر آن راجع به وجوهاتی است که برای امام و یا برای نایبان او آورده‌اند که آن امام و یا نایب و سفیر او از نام آورنده و مقدار آن و چگونگی آنها و صاحبان آنها خبر داده است، اگر واقعاً راست باشد، معلوم می‌شود آن امام و یا نایب او تسخیر جن داشته و جن و شیاطین به او خبر داده به غیب می‌باشد. آری، همیشه بر سر مال دنیا دروغها گفته و خواهند گفت.

رابعاً، خدا مکرر در قرآن به رسول خود فرموده که:

﴿قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبُ﴾ (الأنعام: 50).

«بگو: من غیب نمی‌دانم مگر بوحی».

و به امام که وحی نمی‌شود چگونه دم بدم از غیب و از مقدار مال و از نام صاحبان اموال از غیب خبر می‌دهد!! چرا رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- این کارها را نمی‌کرد و چرا زکوات و وجوهاتی که برای رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- می‌آمد از مقدار و از چگونگی و از نامهای صاحبانش خبر نمی‌داد. خیلی تعجب است کسانی که یک دین اسلام را تبدیل به صد مذهب نموده‌اند، آمده‌اند بزرگان مذهب خود را از پیغمبر خدا و شارع اسلام بالاتر برده و برای آنان معجزات و کرامات بیشتری بوجود

آورده اند کسی نبوده بگوید: آیا وصی رسول و یا فرزندان او بالاتر از خود او می باشند؟!.

خامسا، ناقلین و راویان این معجزات اکثرا یا مجهول و یا کذاب و یا جعل و یا خود دکان دار برای گرفتن اموال مردم بوده اند. ما یک یک از این اخبار را بررسی می کنیم و به قضاوت خوانندگان می گذاریم. اینان برای هر مرشد و یا هر سفیر و یا هر نایب مهدی آنقدر معجزه آورده اند که صد یک آن را برای رسول خدا ذکر نکرده اند. پس این باور نکردنی است که هر یک از این دکانداران بالاتر و بزرگوارتر از رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- باشند!!.

خبر اول، شیخ طوسی روایت کرده از جماعتی که نام و وصف آنان را معلوم نکرده است!!!

خبر دوم، راوی آن مرد خبیث و بی دینی است به نام و وصف شلمغانی که مدعی نبوت شد و محرمات الهی را حلال کرد، آیا خبر این کس صحیح است.

خبر سوم، راوی معلوم نیست. ولی متن آن، یک مطلب خرافی است ضد قرآن زیرا حکیمه گفته: پس از چهل روز از ولادت صاحب الزمان گذشته وارد شدم بر ابی محمد، دیدم صاحب الزمان راه می رود در خانه و با زبان افصح سخن می گوید، ابا محمد خندید و گفت: ما ائمه در یک روز مانند یک سال نشو و نما می کنیم، یعنی مهدی چهل روزه چهل ساله شده، ولی قرآن آنرا رد می کند و می گوید: انبیاء نیز مانند سایر افراد بشرند:

﴿قَالَتْ هُمْ رَسُولُهُمْ إِنَّ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ﴾ (ابراهیم: 11).

پیامبران شان به آنان گفتند: ما جز بشری مانند شما نیستیم.

باضافه چگونه حضرت علی و حسنین و خود محمد -صلی الله علیه وسلم- یک روز بقدر یکسال بزرگ نشدند، ولی مهدی چنین شد. ثانیاً، همین حکیمه در خبر دیگر می گوید: من مهدی را ندیده ام ولی شنیده ام چنانکه در ص 346 همین جلد بحار ذکر شده است. معلوم می شود اینان یا ضد و نقیض را نمی فهمند، یا حافظه خود را از دست داده اند. آری، اینان هر چه توانسته اند بر خلاف قرآن و سنت و عقل بهم بافته اند. مثلاً رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- علم به ماکان و ما یكون نداشت، لذا وقتی که ابوبراء بزرگ طایفه بنی عامر آمد مدینه نزد رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- و برای اغفال و کشتن مسلمین حيله کرد و گفت: یا رسول الله! چند نفر از اصحاب خود را بفرست به طرف طائفه ما در نجد تا ایشان را به اسلام دعوت کند، رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- چهار نفر از اصحاب خود را فرستاد چون به نجد در بئر معونه رسیدند، نجدیان دور ایشان را گرفتند و همه را به قتل رساندند. ولی در خبر اول از این اخبار آمده است که حسین بن روح به فلان کس گفته با قافله مقدم نرو، بلکه با قافله مؤخر به حج برو، و او نیز چنین کرده و سالم مانده است ولی قافله مقدم همه به قتل رسیده اند و آری رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- علم غیب نداشت ولی اینان دارند. بی جهت نیست که بعضی گفته اند: حسین بن روح جاسوس بنی عباس بوده است. و گفته اند که

نواب أربعه جاسوسان بني عباس بوده که اموال شیعیان را می‌گرفتند و به دولت وقت می‌دادند.

خبر چهارم، راوی معلوم نیست، یعنی کتاب خرائج گفته: «روي» (روایت شده) نه راوی معلوم است، نه زمان آن و نه مکان آن. و آن راوی مجهول روایت کرده از محمد بن هارون الهمدانی که او نیز مجهول العقیده و مجهول المذهب است، و او پولی داده به محمد بن جعفر که او نیز مجهول است، ولی مقدار پول را او از غیب خبر داده است. بنابراین هر مجهولی، عالم الغیب است.

خبر پنجم، روایت کرده راوندی در خرائج خود که در قرن ششم بوده از محمد بن یوسف شاشی که هم مجهول و مهمل است و هم در قرن سوم بوده و معلوم نیست واسطه بین راوندی و شاشی چه کسان بوده‌اند. بهرحال محمد بن یوسف شاشی به محمد بن حصین گفته: مال غریم را به حاجز بدهد. حال معلوم نیست محمد بن حصین کیست و او نیز مهمل و مجهول است. آیا مقصود از جمع این احادیث مجهولین چه بوده و چه چیز را می‌توان به آنها ثابت کرد؟!.

خبر ششم، روایت کرده همین صاحب خرائج از مردی از اهل استرآباد (عن رجل من استرآباد) که معلوم نیست چه کاره بوده و چه مذهب داشته است!!، و گفته: سی اشرفی داشتم کنیزی و یا غلامی به من گفت: آنچه همراه داری بده و از غیب خبر داد که اشرفی‌ها سی عدد است در پارچه سبز بسته‌ای. پس به او دادم. شما ملاحظه کنید مردی مجهول پول خود را به کنیز یا غلامی داده است حال خواننده باید قبول کند که آن کنیز و یا غلام از غیب خبر داده زیرا بر ضد قرآن عمل کرده است. آری، رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- وقتی منافقین به عیال او تهمت زدند و سخنانی بافتراء درباره عایشه گفتند از غیب خبر نداشت و تا دو ماه نسبت به او کم لطف بود و می‌خواست او را رها کند تا اینکه آیات افک برای تطهیر تبرئة عایشه نازل شد. ولی اینان برای دیگران قائل به غیب شده‌اند گویا اینان دیگران را بالاتر از رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- می‌دانند؟!.

خبر هفتم، روایت کرده مسرور الطباخ که من به فشار افتادم و به حسن بن راشد نوشتم و او را در خانه نیافتم، چون برگشتم به میدان رسیدم مردی آمد که صورت او را ندیدم دست مرا گرفت و کیسه پولی به من داد و بر آن نوشته بود مسرور طباخ. حال با این خبر چه چیز ثابت می‌شود باید صاحب کتاب خرائج بیان کند که او هم مرده است.

خبر هشتم، روایت کرده صاحب خرائج در قرن ششم از محمد بن شاذان که در قرن سوم بوده بدون واسطه!!، پس تمام اخبار خرائج مرسل و غیر صحیح است. زیرا تمام اخبار خود را بدون واسطه نقل کرده و از راویان قرن سوم. او گوید: پولی دادم به محمد بن احمد قمی و ننوشتم چه قدرش مال من است، ولی او نوشت که چه مقدارش مال من است. یعنی بر ضد قرآن از غیب خبرداد در حالیکه محمد بن احمد القمی مرد مجهول مهملی است، ولی این مهملات را ایشان از معجزات مهدی شمرده‌اند حال چه ارتباطی به مهدی دارد و برای چه از معجزات اوست، معلوم نیست؟!.

خبر نهم، راوي آن معلوم نیست، روایت شده که مرد مجهولي گفت: ما را متولي دینور کردند بهمراهي مرد مجهول ديگري بنام جعفر بن عبدالغفار، قبل از آنکه خارج شويم، شيخ آمد و گفت: هر گاه خواستيد برويد چنان كنيد، پس چون ري رفتيم، آنچه گفته بود بجا آورديم.

نويسنده گوید: پريشان گوئي بهتر از اين مي‌شود؟!، مرد مجهولي گفته ما را متولي دینور کردند، اين مرد مجهول که بود و مقصود او چه بود و چه کس او را متولي دینور کرد معلوم نیست!، شيخي آمده گفته چون ري رفتي چنان کن، شيخ که بوده براي چه ري برود چه کار کند، هيچ معلوم نیست!!، حال اين چه ربطی به مهدي دارد. انسان متحير مي‌ماند اين آقايان چه مي‌خواهند.

خبر دهم، باز خرائج گفته، روایت شده و معلوم نکرده راوي که بوده از قول مجهولي بنام غلال، او روایت کرده از مجهول ديگر که گوید: در طلب بيرون رفتم، اما نگفته در طلب چه چيز، و به خود گفتم: اگر چيزي باشد پس از سه سال ظاهر مي‌شود، پس صدائي را شنيدم و شخصي را نديدم، صدائي را شنيدم که مي‌گويد: اي نصر بن عبد ربه! به اهل مصر بگو: آيا رسول خدا -صلى الله عليه وسلم- را ديده‌ايد که به او ايمان آورده‌ايد (نويسنده گوید: نصر بن عبدربه کيست و کدام رندي بوده، و مقصود از اين سؤال چه بوده معلوم نیست. و لازم نیست هر کس ايمان به رسول خدا -صلى الله عليه وسلم- آورد او را ديده باشد. حال اين چه ربطی به مهدي دارد، تا آخر مهمات اين خبر که اصلا مربوط به مهدي نیست).

خبر يازدهم، باز خرائج که در قرن ششم بوده نقل کرده بدون واسطه از احمد بن ابي‌روح که در قرن سوم بوده و مجهول الحال است. آيا با اين خبر مرسل مجهول الحال آيا مي‌توان معجزه‌اي ثابت کرد، خدا هدايت کند خرافاتيين را.

خبر دوازدهم، روایت کرده محمد بن ابي‌عبدالله السيارى که هم مهمل و هم مجهول الحال است، گوید: چيزهايي را براي مرزباني بردم، حال مرزباني که بوده و چه کاره بوده و براي چه بوده؟ معلوم نیست. سپس گوید: مرزباني النگوئي طلائي که در آنها بود، پس داد، و من آنها شکستم ديدم وسط آن چند مثقال آهن و مس بود. آهن و مس آن را خارج کردم و طلايش را براي او فرستادم. حال مقصود از ذکر اين خبر چيست و چه ربطی به مهدي دارد، بايد از راوي مرده پي‌رسند و او را زنده کنند تا جواب دهد.

خير سيزدهم، مجهولي از مرد مجهول ديگري روایت کرده که سالی به بغداد رفتم و خواستم بيرون روم، اجازه گرفتم، اجازه صادر نشد پس 22 روز ماندم، پس از آن اجازه صادر شد، پس بيرون رفتم و از رسيدن به قافله مأیوس بودم، پس به نهروان رسيدم و قافله را ملاقات کردم. حال بايد از راوي و نويسنده روایت پرسيد: اين پريشان‌گوئي چه فايده دارد؟ بغداد رفته چه بکند و چه کس بوده و از که اذن خروج خواسته!!، و اين موهومات چه ربطی به مهدي دارد، راستي انسان تعجب مي‌کند که اين نويسندگان بيکار بوده اند.

خبر چهاردهم، باز مرد مجهولی بنام نصر بن صباح روایت کرده از مرد مجهول دیگری بنام یوسف الشاشی که کورکی از من بیرون آمد و به اطباء نشان دادم و دوائی برای آن بکار نبردند، پس نامه‌ای نوشتم و التماس دعا کردم، جواب آمد که خدا تو را عافیت دهد، پس هفته‌ای نگذشت مگر آنکه خوب شد. خیلی خوب، هر کورکی پس از چندی خوب می‌شود و خدا شفا می‌دهد، این چه ربطی به معجزات مهدی دارد!! تازه معلوم نیست نامه به چه کس و به کجا نوشته و جواب از کجا آمده است!!!!.

خبر پانزدهم، از تمام این اخبار رسواتر است، زیرا مرد مجهولی که قطع‌نظر از این روایت معلوم نیست چه کاره بوده گفته: چون پدرم وفات کرد امر به من واگذار شد (مقامی از این جمله خواسته استفاده کند که او وکیل و سفیر امام زمان بوده در حالیکه نام محمد بن صالح و نام صالح در میان نواب و سفرا ذکر نشده است) و پدرم سفته‌هایی از مال غریم از مردم طلب داشت (شیخ مفید گفته مقصود از غریم مهدی می‌باشد) گوید: پس من نوشتم و او را اعلام کردم، به من نوشت مطالبه کن و بینهایت مطالبه کن، پس مردم سفته‌ها را پرداختند مگر یک مرد که سفته دین او چهار صد اشرفی بود، آمدم نزد او مطالبه کردم، مرا معطل کرد و پسرش مرا استهزاء نمود، من به پدرش شکایت کردم، او گفت: چه شده، من ریش او را گرفتم و پای او را کشیدم بوسط کاروانسرا، پس پسر او فریاد کرد و به اهل بغداد می‌گفت: قمی رافضی پدرم را کشت و خلق بسیاری بر سرم جمع شدند، پس سوار اسبم شدم و گفتم: ای اهل بغداد! احسن بر شما با ظالم همراهی می‌کنید علیه غریب مظلوم، من مردی از اهل همدانم از اهل سنت، و این مرا به قم نسبت می‌دهد و مرا رافضی می‌خواند تا حق مرا ببرد و مالم را بخورد، پس علیه او میل کردند و خواستند وارد حجره او بشوند تا اینکه من ایشان را ساکت کردم و صاحب سفته، سفته را خواست و به طلاق قسم خورد که در حال بپردازد و من از او تمام را گرفتم.

شما خوب این خبر را که علمای شیعه از معجزات مهدی شمرده‌اند مطالعه کنید به بینید چه دکان پر درآمدی بوده، این شخص اگر قبول کنیم از نواب مهدی بوده و به این زور و غوغا از مردم بنام سهم امام پول وصول می‌کرده، دیگر آبرویی برای مهدی باقی نمی‌ماند. از اخبار معلوم می‌شود از این قبیل نواب صدها بوده‌اند که کارشان همین بوده است!!!!.

خبر شانزدهم، روایت کرده مرد مجهولی بنام حسن بن عیسی العریضی که پس از وفات امام حسن عسکری مالی از مصر برای صاحب امر به مکه آمد، و اختلاف شد که آن مال را به که بدهند، بالاخره اصحاب و شیعیانی بنام سفارت مال را از او گرفتند. خیلی خوب این چه مربوط است به معجزات مهدی که در باب معجزات آورده است. از این مالها بسیار بوده که به سفارت و نیابت و نواب اربعه و نواب دیگر گرفته و خورده‌اند. کتاب کافی و سایر کتب شیعه مملو است از مالهایی که برای امام و یا نواب او می‌آورند.

خبر هفدهم، از مرد مجهولی روایت شده که مردی از اهل آبه چیزی آورد برای رساندن ناحیه. و شمشیری خواسته بود، بیاورد

فراموش کرده بود، به او نوشتند شمشیر چه شد؟! باید گفت: خیلی خوب، از همه جا برای ناحیه اموال می‌آمد چیز تازه‌ای نیست حال یکی از معجزات این است که به او گفته‌اند شمشیر چه شد؟!، آیا می‌توان این معجزه باشد؟!.

خبر هجدهم، روایت کرده حسن بن محمد الاشعري مجهول الحال که نامه ابی‌محمد می‌آمد که مستمري جنید را بدهید (جنید قاتل فارس بن حاتم بدعت‌گزار بوده به امر حضرت عسکري) و همچنین مستمري دو نفر دیگر را، و چون ابی‌محمد یعنی حضرت عسکري وفات کرد، نامه آمد که مستمري آن دو نفر را بدهید ولي ذکرى از جنید در نامه نبود، من محزون شدم، بعد معلوم شد جنید وفات کرده است. خیلی خوب این چه ربطی به معجزات دارد که مجلسی در باب معجزات آورده است. باضافه نامه از کجا آمده معلوم نیست، ممکن است کسی از وفات جنید مطلع بوده است.

خبر نوزدهم، خبر مرفوع است می‌رسد به احمد دینوری سراج که معلوم نیست چه کاره بوده، گوید: از اردبیل برگشتم به دینور و اراده حج کردم، پس از یکسال و دو سال از وفات امام حسن عسکري شیعه نزد ما جمع شدند و شانزده هزار اشرفی دادند که من حمل کنم با خود به سوي ناحیه. گوید: این اموالها را بنام هر یک هر یک بود حمل کردم، چون به کرمانشاه رسیدم احمد بن الحسن بن الحسن مقیم آنجا بود (و این احمد نیز مجهول الحال است)، او خوشحال شد سپس هزار اشرفی در چند کیسه و چند جعبه لباسهای خوب به من داد و گفت: این را برسان و از دست خود بیرون مده مگر با دلیل، گوید: مالها را گرفتم و وارد بغداد شدم و نزد چند نفر بنام باقطنی و دیگری بنام اسحق احمر و دیگری بنام ابی‌جعفر عمري رفتم و دلیل و حجتی ندیدم تا اینکه ابوجعفر عمري گفت: ببر به سر من رأی منزل ابن الرضا، به فلان وکیل بده، گوید، خانه ابن الرضا پر بود از جمعیت، و از وکیل جویا شدم، دربان نشان داد تا آنکه می‌گوید: ماندم تا مقداری از شب گذشت و او نوشته‌هایی آورد که نام صاحبان پولها و مقدار آن ذکر شده بود. پس اموال را تحویل دادم. در اینجا مجلسی این خبر را رسانیده تا آنجا که گوید: ابوالحسن بن ابی البغل گوید: در مقابر قریش نیمه شب بالای قبر موسی بن جعفر جوانی را دیدم، زیارت نامه می‌خواند و دعای فرج را به من یاد داد و گفت: در سجده می‌روی و صد مرتبه می‌گوئی: «یا محمد ویا علی یا علی ویا محمد اکفیانى فانکما کافیاى وانصرانى فانکما ناصراى»، یعنی بر ضد آیات قرآن که فرموده: غیر خدا را در حوائج نخوانید و مدعو غیبی حاضر جز خدا نیست، تو برضد آن عمل کن و مشرک شو و بگو ای علی و ای محمد شما دو نفر مرا کفایت کنید (یعنی، خداکه در سورة زمر آیه 36 فرموده:

﴿أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ﴾

(الزمر: 36)

«آیا خداوند برای (نجات و دفاع از) بنده اش کافی

نیست؟!»

نباید گوش داد.

و یا محمد و یا علی مرا یاری کنید. یعنی خدا که فرموده:

﴿وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ﴾ (البقرة: 107)

«شما جز خدا سرپرستی و یآوری ندارید».

نباید گوش داد، و بر ضد قرآن دعای فرج را بخوان. نویسنده گوید: مقصود از خبر نوزدهم با این طول و تفصیل همین بوده که مردم را مشرک کنند. حال مشرک شدن و امام پرستی چه بهره‌ای برای این نویسندگان دارد باید گفت: همان بهره که هزاران اشرفی بنام وجوهای دینی می‌آورند باز هم تا دنیا هست خواهند آورد. خدای تعالی در سوره غافر آیه 12 فرموده:

﴿لَكُمْ بِأَنَّهُ إِذَا دُعِيَ اللَّهُ وَخُذَهُ كَفَرْتُمْ وَإِنْ يُشْرَكْ بِهِ تُؤْمِنُوا فَالْحُكْمُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ﴾ (غافر: 12)

«این [کیفر] بسبب آن است که چون وقتی خداوند به تنهایی یاد می‌شد، انکار می‌کردید. و اگر به او شرک آورده می‌شد، ایمان می‌آوردید. پس [اینک] داوری با خداوند بلند مرتبه بزرگ است».

این آیه درباره همین مشرکین است.

خبر بیستم، در اینجا دو خبر مرفوع آمده که نواب مهدی از غیب خبر داده‌اند، پس قرآن که در سوره نمل فرموده:

﴿لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ﴾ (النمل: 65)

«در آسمانها و زمین کسی غیب نمی‌داند جز خدا».

برخلاف این اخبار است، حال یا باید قرآن را با خبر سنجید یا خبر را عرضه به قرآن و با قرآن سنجید.

خبر بیست و یکم و بیست و دوم، راوی آن مدعیان نیابت و سفارتند، و هر چه بگویند چون به نفع خودشان است نزد عقلا پذیرفته نیست. اگرچه چیزی در این دو خبر ذکر نشده است.

خبر بیست و سوم، روایت کرده احمد بن محمد العلوی که در قرن ششم بوده از محمد بن علی العلوی الحسینی مجهول الحالی که در قرن سوم بوده بدون ذکر واسطه، پس خبر مرفوع و بدون اعتبار است. بهرحال در این اخبار معجزه‌ای نیست چگونه مجلسی این اخبار را در باب «ما ظهر من معجزاته» ذکر کرده است. در این خبر راوی می‌گوید: بین خواب و بیداری مهدی را دیدم که دعائی به من آموخت که مؤثر بود، مسلم است آنکه را او بین خواب و بیداری دیده مهدی نبوده است، زیرا کسی که در بیداری مهدی را ندیده چگونه در خواب فهمیده و شناخته که او مهدی است. اینان به خواب و خیال دل خود را خوش کرده‌اند.

خبر بیست و چهارم، روایت کرده علی بن محمد از بعضی از اصحاب که نه نام او را ذکر کرده و نه عقیده او را، و این سند موجب ضعف این خبر است، و تازه چیز مهم و یا معجزه‌ای در این خبر ذکر نشده است.

خبر بیست و پنجم، راوی آن یکی از وکلا و نواب است بنام حسن بن نصر چون خبر به نفع خود او است قبول آن صحیح نیست. و در این خبر می‌گوید: آنقدر لباسها و اشرفیها برای ناحیه می‌آوردند که خانه پر می‌شد: البته ترویج امام زاده با خدام است، و بیجهت نیست که مدعیان نیابت زیاد بوده‌اند.

خبر بیست و ششم، روایت شده از فضل الخزار المدائنی که مجهول الحال و ضعیف است. و اما متن، علاوه بر اینکه چیزی را

ثابت نمی‌کند، بلکه چیزی را باطل می‌کند، زیرا می‌گوید: در مدینه عده‌ای گفتند، حضرت حسن عسکری فرزند ندارد، پس مواجب آنان قطع شد. پس معلوم می‌شود برای ترویج این دکان پولی هم در کار بوده است. و در زمان ما نیز اگر کسی حقایق اسلام را بیان کند نه تنها مواجبی نخواهد داشت بلکه هزاران تهمت به او می‌زنند.

خبر بیست و هفتم، راوی قام بن العلا می‌باشد که خود مدعی نیابت و سفارت است و به نفع خود روایتی آورده و برای صاحب مدعی علم غیب شده است، که حضرت صاحب به او گفته بچه‌ای که خدا به تو داده و به دنیا می‌آید پس از تولد نمی‌میرد. و این ضد قرآن است که خدا فرموده:

﴿وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ﴾ (لقمان: 34).

«و هیچ کس نمی‌داند فردا چه به دست می‌آورد. و هیچ کسی نمی‌داند که در کدام سرزمین می‌میرد».

و خود رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- از زندگی و مرگ اصحاب خود خبر نداشت. و در تفسیر سورة کهف آیه 22 وارد شده که مسائلی از رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- سؤال کردند وعده داده جواب دهد و چون این شاء الله نگفت تا چهل روز وحی نیامد و آن حضرت ندانست و نتوانست جواب دهد. و همچنین در تفسیر آیه 6 سورة حجرات:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا﴾ (الحجرات: 6)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر شخص فاسقی خبری برای شما بیاورد، درباره آن تحقیق کنید».

وارد شده که رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- ولید بن عتبه را برای اخذ صدقات به سوی قبیله بنی‌المصطلق فرستاد، چون در زمان جاهلیت بین ولید و ایشان خونی واقع شده بود و ایشان برای تعظیم به استقبال او آمدند، ولید خیال کرد به قصد قتل وی آمده‌اند فرار کرد، و آمد نزد رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- و گفت: بنی‌المصطلق مرتد شده و زکات ندادند، رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- در غضب شد و خالد را با جمعی بر سر ایشان فرستاد و فرمود: پس از تجسس احوال ایشان اگر ارتداد مسلم شد مقاتله نما، پس آیه فوق نازل شد. حال اگر رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- علم غیب داشت می‌دانست که ولید راست نگفته و لشکر بر سر ایشان نمی‌فرستاد. و حتی در جنگ احد وقتی سنگ به طرف او آمد و پیشانی او را شکست، آن حضرت از آمدن سنگ خبر نداشت و لذا جا خالی نداد تا اینکه سنگ پیشانی او را شکست، و برای همین نداشتن علم غیب است که خدا به او می‌فرماید:

﴿قُلْ ... وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَاسْتَكُنْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ﴾ (الأعراف: 188).

«بگو: ... اگر علم غیب داشتم خیر بسیاری می‌انداختم و بدی به من نمی‌رسید».

بنابراین، رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- علم غیب نداشت و اگر داشت از ضررها اجتناب می‌نمود و یک روز غالب و یک روز

مغلوب نمی‌شد. حال با چنین آیات واضحی عده‌ای بی‌خبر فرزندان دختر این پیغمبر را عالم به غیب می‌دانند. خبر بیست و هشتم، راوی حسن بن فضل مجهول الحال است. و اما متن آن (مسلم است که سفرا و نواب جواب کسی را می‌دادند که مرید باشد و یا پولی فرستاده باشد) در این خبر می‌گوید: فقیهی سؤال کرد جواب او را ندادند، آری ایشان جواب ارادت‌مندان و کسانی را که پول دهند، می‌دهند، اما فقیهی که ارادت ندارد، و پولی هم نفرستاده چون فقیه بوده مجذوب نمی‌شده، لذا جواب او را ندادند. راوی می‌گوید: چون قرمطي شد جواب ندادند، جواب آن است که اگر کافر هم باشد باید به او جواب دهند.

خبر بیست و نهم، راوی آن حسن بن خفیف مجهول الحال و ضعیف است. و اما متن آن، می‌گوید: خدمتکارانی را به مدینه فرستاد، اما بیان نکرده چه کس فرستاده و برای چه فرستاد، و چون به کوفه رسیدند، یکی از خادمان شراب خورد، معلوم می‌شود این خادمان اهل تقوی نبوده‌اند. حال این پریشان‌گویی برای چه مقصودی است، آیا معجزه‌ای در آن است؟! نه والله، پس برای چه در باب معجزات مهدی آورده اند معلوم نیست.

خبر سیام، در اینجا پریشان‌گویی را به انتهای رسانیده است زیرا راوی که حسین بن الحسن العلوی است مهمل می‌باشد بتمذیق علمای رجال یعنی، نام او در شمارة رجال شیعه ذکر نشده است. ثانیاً، او نقل کرده از مردی از مأمورین روز حسنی، آیا روز حسنی کیست و چه کار بوده؟ آن مرد مأمور و یا ندیم روز حسنی چه بوده و چه کاره بوده است؟! ابداً معلوم نیست. او گفته اموال جمع می‌کند و وکلانی دارد، معلوم نکرده چه کس اموال جمع می‌کند و وکلای او کیانند. خواننده ملاحظه کن راوی مجهولی از قول شخص مجهولی مطلب مجهولی گفته، و این را از معجزات مهدی شمرده‌اند. آخر این هم شد کتاب، آن شخص مجهول جاسوسی نزد محمد بن احمد فرستاده، آیا محمد بن احمد کیست آیا از نواب بوده و یا از وکلا؟ باز معلوم نیست. سابقاً ما وقتی معجزات صوفیان تذکره الاولیاء و نفحات الأنس را می‌خواندیم به ریش نویسندگان‌شان می‌خندیدیم، اما نمی‌دانستیم کتاب علمای ما بدتر از آنها است.

خبر سی و یکم و سی و دوم، شیخ طوسی در کتاب غیبت خود گوید: معجزات مهدی بیشتر از آنست که شمرده شود (یعنی آنقدر زیاد است که نمی‌توان شماره نمود آن وقت چیزهایی را شمرده که هیچ مربوط به معجزه نیست و حتی یک عدد معجزه بین آنها نیست، در صورتیکه می‌گوید: ما مقداری از آنها را ذکر می‌کنیم (یعنی اهم آنها را ذکر می‌کنیم) و یکی از آنها همین است که بطور مرفوع آورده، یعنی از محمد بن ابراهیم بن مهزیار نقل کرده بدون ذکر واسطه، و خود گوید: «رفعه». و اما متن آن، هیچ مربوط به معجزه نیست بلکه باز کردن دکان پر درآمدی است، زیرا می‌گوید: نزد پدرم مال زیادی جمع شده از مال مردم که برای امام داده‌اند، آنها را حمل کرد در کشتی و با من بیرون آمدم، و من برای بدرقه او همراه شدم، او به تب شدیدی مبتلا شد و گفت: مرا برگردان و از خدا درباره این مال بترس، و به

من وصیت کرد و وفات نمود، من پیش خود گفتم: پدرم به چیز غیر صحیحی وصیت نمی‌کند و من مال را حمل کردم به سوی عراق و لب شطخانه‌ای کرایه کردم و گفتم: احدی را خیر نمی‌کنم، اگر برایم واضح شد که مال را می‌فرستم و گرنه خود صرف می‌کنم (نویسنده گوید: این خود یکی از نواب است که نمی‌داند مطلب مهدویت اصلی دارد یا خیر) بالاخره می‌گوید: لب شطخانه‌ای کرایه کردم تا اینکه کسی آمد مالها را گرفت و بعد هم خبری آورد که تو را جای قدرت نیابت دادیم تو نایب امام شدی، یعنی، هر کس می‌خواهد اموالی بپردازد به تو بپردازد. (باید به ایشان گفت: این خبر مدرک شد برای باز کردن دکان، نه معجزه. واقعا موجب تأسف است که ایشان بین معجزه و دکانداری فرق نگذاشته‌اند).

خبر سی و سوم، راوی آن حسن بن فضل زید الیمانی مهمل است و علمای رجال نام او را در رجال شیعه نیابورده‌اند، ولی در کافی و کتاب غیبت طوسی و بحار چیزهایی از او نقل شده مانند پریشان‌گویی که صدق و کذب آن معلوم نیست. از تمام آنها استفاده می‌شود که می‌خواسته مدعی نیابت شود و دکانی باز کند. در اینجا می‌گوید: نوشتیم اما نمی‌گوید به که و به کجا و چه نوشتیم.

خبر سی و چهارم، راوی آن پدر غلام احمد بن الحسن مهمل و مجهول الحال است، و خود او گوید: من قائل به امامت نبودم، حال معلوم نیست بعد قائل به امامت شده یا خیر، و بعد می‌گوید: یزید بن عبدالملک فوت کرد و به من وصیت کرد. معلوم نیست یزید بن عبدالملک کیست و به چه مناسبت به او وصیت کرده و گفته مرکب و شمشیر و کمر بند مرا بده به مولای من، و معلوم نکرده مولای او کیست و بعد می‌گوید: از کوتکین ترسیدم که مرکب را به او ندهم، و معلوم نکرده کوتکین کیست و برای چه ترسیده و عمل به وصیت نکرده. بالاخره می‌گوید: عمل به وصیت نکردم و مرکب و شمشیر و کمر بند را به هفتصد دینار فروختم، و بعد نامه‌ای از عراق آمد که آن هفتصد دینار را بفرست، و معلوم نیست نامه از که بوده و چه کاره بوده و چرا برای او بفرستد. خواننده عزیز! ببین یک خبری که از اول تا آخر مهمل گوئی است، این را از معجزات مهدی شمرده‌اند.

خبر سی و پنجم، راوی آن عیسی بن نصر مهمل و مجهول الحال است، او روایت کرده از علی بن زیاد که او نیز قطع نظر از این خبر مجهول الحال است، ولی معنایی که رجال خود را برای تطهیر چنین کسانی نوشته، خواسته است او را بواسطه این خبر حسن الحال بشمرد در صورتیکه این کار صحیح نیست. بهرحال متن آن مخالف قرآن است، زیرا می‌گوید: خبر وفات مرا به من دادند که تو در سال هشتاد وفات می‌کنی، در حالیکه علی در نهج البلاغه می‌گوید: من از وقت وفات خودم خبر ندارم، و این مطلب در نهج البلاغه مکرر شده است و تا آن اندازه از فوت خود بی‌خبر بود که یک نفر دکتر یهودی می‌آورد که تشخیص دهد آیا او زنده می‌ماند یا فوت می‌کند و نیز در نهج البلاغه چون خبر از فوت خود نداشته می‌فرماید: «إِنْ أَبَقَ فَأَنَا وَلِيُّ دَمِي، وَإِنْ أُنْفِقَ فَأَلْفَنَاءُ مِيعَادِي». و قرآن نیز در آخر سورة لقمان می‌فرماید:

﴿وَمَا تَذَرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَذَرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ﴾ (لقمان: 34).

«کسی نمی‌داند فردا چه می‌کند و هیچ کسی نمی‌داند به کدام زمین می‌میرد (و خدا عالم الغیب است)».

آیا خبر ضد قرآن معجزه است؟!

خبر سی و ششم، روایت کرده که نهی از زیارت مقابر قریش از طرف امام بیرون آمده و همچنین نهی از زیارت حائر. و این نهی مطابق عقل و سنت رسول است. ولی شیخ طوسی و مجلسی این را از معجزات شمرده‌اند. زیرا وزیر، باقطنانی را خواسته و گفته خلیفه دستور داده است زوار قبور قریش را دستگیر کنند در حالیکه خلیفه خواسته به قرآن و سنت رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- عمل شود، ولی اینان برخلاف سنت رسول قبر پرستی را ترویج می‌کنند.

خبر سی و هفتم، روایت کرده محمد بن احمد صفوانی که مهمل و مجهول الحال است. و اما متن خبر سر تا پا تعریف و تمجید است از قاسم بن العلا که مدعی نیابت بوده است، والبتة کسانی که مدعی نیابت بوده‌اند، باید روایاتی در مدح خود و مدح امام خود داشته باشد. و إلا بی‌مایه فطیر است: و عجب این است که می‌گوید: امام خبر از وفات من داده است، رفیق او عبدالرحمن نامی به او می‌گوید: از خدا بترس تو مرد عاقل فاضلی هستی و خدای عز و جل (در سورة لقمان آیه 33) فرموده:

﴿وَمَا تَذَرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَذَرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ﴾ (لقمان: 34)

«کسی نمی‌داند فردا چه می‌کند و هیچ کسی نمی‌داند به کدام زمین می‌میرد (و خدا عالم الغیب است)».

که در (سورة جن آیه 27) فرموده:

﴿قُلْ إِنْ أَدْرِي أَقْرَبُ مَا تَعْبُدُونَ أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمَدًا * عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ﴾ (الجن: 25-27)

«(ای رسول ما)، بگو: من نمی‌دانم آیا نزدیک است آنچه وعده داده می‌شوید (یعنی قیامت) یا اینکه پروردگارم برای آن مدتی قرار می‌دهد پروردگارم عالم غیب است که بروز نمی‌دهد و مطلع نمی‌گرداند بر غیب خود احدي را، مگر آن رسولي را که او را بپسندد (یعنی اخباري را به آن رسول وحی می‌کند و آن رسول به آن اخبار غیبی می‌آورد و مؤمن به غیب است)».

بهرحال در اینجا عبدالرحمن به او می‌گوید: خدا در قرآن ﴿مِنْ رَسُولٍ﴾ فرموده است؟ ولی، او به جای اینکه سخن خدا را قبول کند، می‌خندد و می‌گوید: مولای من همان رسول مورد پسند است که خدا فرموده: ﴿مِنْ رَسُولٍ﴾. معلوم می‌شود اینان هر امامی را رسول می‌دانند و کسی که معتقد باشد امام همان رسول است، از اسلام خارج شده است. و عجب اینست که این مطالب را در کتب خود می‌نویسند، و لذا دانشمندان فرق اسلامی اینان را بی‌دین و رافضی می‌خوانند. بهرحال، این خبر در آخر مقام نیابت را برای فرزند قاسم بن العلا که نام او حسن بوده بوجود آورده است، در زمان ما هم هر کس ریاست دینی و نیابت عامه دارد، میلیاردها پول برایش

می‌آید و مداح و چاپلوس و متملق بیش از اینها در اطرافش می‌باشد.

خبر سی و هشتم، ذکر شده اموالی از قم و اطرافش برای صاحب الأمر می‌آمده و به وکیل او داده می‌شده است و وکیل نیز از غیب خبر می‌داد که چه آورده و آنچه باقی مانده و تحویل نداده اند، ولی خدا به رسول خود می‌فرماید:

﴿قُلْ... وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبُ﴾ (الأنعام: 50)

«بگو:... من غیب نمی‌دانم».

ولی باید به نایب امام گفت: «قُلْ إِنِّي أَعْلَمُ الْغَيْبُ». باید به ایشان گفت، حضرت علی که پدر امامان ایشان است، علم غیب نداشت، و لذا کسانی را به تولیت و زمامداری انتخاب و نصب نمود که اکثرشان خائن و دزد درآمدند، و حتی حضرت علی چنانکه در کتب شیعه مکرر شده، حکم آب مذی را نمی‌دانست و از طرفی خجالت می‌کشید از رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- بپرسد زیرا حضرت فاطمه زوجه او بود تا آنکه به مقداد گفت: تو از رسول خدا سؤال کن تا من حکم آن را یاد بگیرم.

خبر سی و نهم، همان خبر سی و پنجم است که مکرر شده. خبر چهل و چهل و یکم، راویان هر دو مجهول الحال اند، یکی احمد بن محمد بن عباس، دوم محمد بن زید بن مروان، و هر دو روایت کرده اند از ابن ابی سوره که او کسی را دیده و خیال کرده که او مهدی صاحب الزمان است، و از این خیالات در زمان ما برای عوام بسیار اتفاق افتاده است.

خبر چهل و دوم، راوی آن احمد بن محمد بن عیاش مختل العقل و الذین است، همان است که دعای پنجم رجبی را تراشیده که دعای قبیحی است و از آن جمله در آن دعا به خدا می‌گوید: «لا فرق بینک و بینهم إلا أنهم عبادک». خدایا تو فرقی با بندگان نداری جز اینکه آنان بندگان تو هستند»، و بعد هم مطلبی از اباجعفر محمد بن علی شلمغانی نقل کرده که مدعی کفر و الحاد شد و محرمات الهی راحلال کرد. عمده مطلبی که در این خبر هست که از معجزات شمرده اصلاح بن ابی‌غالب زراری و زوجه او می‌باشد که می‌گوید: به دعای امام بوده است. و تازه این معجزه نیست.

خبر چهل و سوم، نزاع بین شلمغانی و بین حسین بن روح می‌باشد در نیابت و سفارت، که شلمغانی گفته: من حاضر به مباحله‌ام. باید گفت: چه اصراری بوده در این نیابت؟ جواب این است که دکان پر درآمدی بوده، و لذا مدعیان بسیاری داشته که ما نامه‌ای مدعیان نیابت را ذکر خواهیم کرد. بهرحال اتفاق افتاده که شلمغانی زودتر از دنیا رفت. حال دکانداران معجزه این را معجزه‌ای دانسته‌اند. اینان اندک پیش آمدی را برای خود معجزه کرده‌اند. مثلاً در همین جا «بزوفری» جواب مسئله‌ای را گفته آنرا از معجزات امام شمرده و او را نایب امام خوانده‌اند. و یا شیخ صدوق علی بن بابویه را خدا فرزندی داده و آن را از معجزات امام دانسته‌اند. مثلاً محمد بن علی بن بابویه نسبتاً مقداری حدیث از حفظ داشته اگرچه مقداری هم از

خرافات بوده، ولی همین را از معجزة امام شمرده اند در صورتیکه اگر معجزه بود مخلوط به خرافات نباشد.

خبر چهل و چهارم، می‌گوید: محمد بن جعفر که یکی از نواب بود، از غیب خبر می‌داده است، در صورتیکه این محمد بن جعفر مجهول الحال است و مشترک، و راوی و ناقل از او محمد بن شاذان بن نعیم نیز مجهول الحال است. اگرچه ممقانی می‌گوید: چون وکیل ناحیه بوده ثقه بلکه مافوق ثقه است. ولی این اشتباه است زیرا بسیاری از وکلای ائمه فاسق و گمراه و فاسد از کار در آمدند مانند علی بن ابی حمزة بطائنی و زیاد قندی و عثمان بن عیسی که این سه از وکلا و قوام به امر حضرت موسی بن جعفر بودند و آن حضرت ایشان را به وکالت خود گماشته بود، ولی خیانت کردند و اموال حضرت را خوردند و باضافه مذهب واقفیه را ایجاد کردند و امامان پس از موسی بن جعفر را کذاب و بی دین خواندند. هرکس بخواهد به رجال شیعه مراجعه کند.

خبر چهل و پنجم، راوی آن اسحاق بن یعقوب مجهول الحال است، ولی چون راوی خرافاتی است ممقانی او را جلیل القدر خوانده است. ممقانی از او روایت کرده که امام درباره غیبت خود به او نوشته است که: وجه بهره بردن در غیبت من مانند بهره بردن از خورشید است، چون زیر ابر رود و من امانم برای اهل زمین چنانکه ستارگان امانند برای اهل آسمان. نویسنده گوید: این تشبیه امام در حال غیبت به خورشید در زیر ابر، صحیح نیست و خرافی است از جهاتی از آن جمله:

1- آفتاب وجودش در نزد همه مسلم و همه کس او را دیده، ولی امام غایب چنین نیست.

2- وجود خورشید مقدم بر همه چیز زمین است و با تابش آن نباتات و اشجار و سنگها بوجود می‌آید ولی امام غایب چنین نیست.

3- آفتاب در پشت ابر هم باشد محسوس است چنانکه تشخیص روز می‌توان داد و اگرچه ابر ضخیم باشد، ولی امام غایب چنین نیست.

4- دوام استتار خورشید اندک است و اگر صد سال مثلا در استتار باشد که هیچ کس آنرا ندیده باشد آنرا ممکن است انکار کنند، ولی استتار امام بدوام است و استحقاق انکار دارد.

5- آفتاب را اگر در یک نقطه جهان نبینند در نقطه‌های دیگر دیده می‌شود و امام غایب چنین نیست.

6- ارتفاع از خورشید از گرم کردن کرات تابعه و پرورش نباتات و اشجار و حیوانات و معادن و جزر و مد دریاها و سایر منافع بیشمار آن و نیز استفاده‌های آن برای انسان بواسطه استتار قطع نمی‌شود، اما امام غایب چنین نیست مگر با بافندگی عرفان مداران.

منافع وجود امام که مربوط به او است از احیاء معالم دین و رد بدعتها و رد خرافات و شبهات و هدایت مردم و بیان احکام و تشکیل حکومت اسلامی و ترویج دین و اقامه جهاد و اجرای حدود و اقامه جمعه و جماعات و جلوگیری از اشرار و نهی از منکرات هیچیک در حال غیبت او صورت نمی‌گیرد و محرومیت مردم تنها از

رؤیت نیست بلکه از تمام منافع است بلکه هیچ بهره و فایده‌ای در استتار او که مربوط به او باشد نیست بلکه هیچ بهره و فایده‌ای در استتار او که مربوط به او باشد نیست بخلاف خورشید، در اینجا عقل و وجدان شاهد است، پس تشبیه غیبت او به استتار شمس بی‌مناسبت است. ولی اسحاق بن یعقوب جعل چون خود وام بوده نتوانسته چه ببافد.

و بعد می‌گوید: امام فرموده: من امانم برای اهل زمین، چنانکه ستارگان امانند برای اهل آسمان.
و اینهم صحیح نیست زیرا حافظ و نگهبان اهل آسمان خدای تعالی است که فرموده:

﴿إِنَّ اللَّهَ بِمِثْلِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْ تَرَوْهَا﴾ (فاطر: 41).

«خداوند آسمانها و زمین را نگاه می‌دارد تا از نظام

خود منحرف نشوند».

و مگر خدا عاجز شده که ستارگان امان باشند برای اهل آسمان.

و همچنین برای اهل زمین، خدا به رسول خود فرموده:

﴿وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِظًا﴾ (الأنعام: 107)

«ما تو را نگهبان اهل زمین قرار ندادیم».

اما چون اسحاق بن یعقوب و کسانی مانند او به قرآن و کلمات الهی بی‌اعتناء می‌باشند و به بافته‌های خودشان دل خوشند باور کرده که امام چنین و چنانست.

و بعد گوید: امام نوشته: «أغلقوا باب السؤال عما لا يعنيكم» معلوم می‌شود امام او نیز مانند خودش بوده که پرت و پلا به او نوشته است، بعد هم نهی کرده از سؤال. حال چگونه است که مجلسی و دیگران کلمات اسحاق را از معجزات امام شمرده‌اند.

خبر چهل و ششم، روایت کرده مفید که او غلامی فرستاد نزد ابی‌عبدالله بن الجنید در حالیکه او بواسط بود که آن غلام را بفروشد. در این خبر چندین اشکال است: اولاً، معلوم نیست ضمیر او غلامی فرستاد، او کیست و ضمیر به که بر می‌گردد، اگر امام غایب است که امام غایب غلام نمی‌خواهد و غلام ندارد. ثانیاً غلام فروشی کار بدی است که رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- فرمود: «شر الناس من باع الناس». ثالثاً ابی‌عبدالله بن الجنید معلوم نیست چه کاره و چه کس بوده است. و بعد می‌گوید: ابوعبدالله بن الجنید چون پول غلام را گرفت و عیارکرد هیجده قیراط و حبه‌ای کم آمد، از خودش روی آن گذاشت، ولی او به او برگردانید، خیلی خوب او برگردانید. این چه ربطی به معجزه دارد مگر با سریشم آنرا معجزه نمایند.

خبر چهل و هفتم، روایت شده از محمد بن ابراهیم بن مهزیار که خود مدعی نیابت و از دکانداران وجوهات بوده است. ولی مطلب صحیح مفیدی در این روایت نیست جز اینکه من نیابت به گردن خود انداختم و آن امر عظیمی است، زیرا محمد بن ابراهیم گوید: وارد عسکر شدم بعنوان زیارت، پس قصد ناحیه کردم و زنی را ملاقات کردم که او از نامم پرسید و گفت: برگرد که در این وقت به مقصود نمی‌رسی (حال این زن که بوده و چه کاره بوده

معلوم نیست) و گفت: شب بیا در باز است و در خانه چراغ است، گوید: شب رفته در باز بود و بهمان خانه‌ای که زن گفته بود وارد شدم و در بین اینکه بین دو قبر ناله می‌کردم صدائی شنیدم (این خانه مال که بوده و دو قبر یعنی چه و چرا ناله می‌کرده هیچ معلوم نیست) و او می‌گفت: ای محمد! از خدا بترس و توبه کن که امر بزرگی را به گردن انداخته‌ای. تا اینجا خبر تمام شد. حال او که می‌گفت: ای محمد! از خدا بترس و از گناهان خود توبه کن مگر این نایب امام و وکیل ناحیه چه کرده بود که باید توبه کند؟! معلوم نیست شما را به خدا این هم شد حدیث. و این خبر بی‌سر و تنه چگونه معجزه است خدا می‌داند؟!.

خبر چهل و هشتم، راوی آن نصر بن الصباح است که تمام علمای رجال او را ضعیف و فاسد المذهب شمرده، و از غلامه که مورد لعن ائمه می‌باشند. بوده است، ولی مقانی چون اینجا از ناحیه صحبت کرده خواسته او را حسن الحال بشمرد، ولی این روایت همان روایت و خبر پنجم است که تکرار شده و تماماً صحبت از فرستادن اموال به ناحیه است. و همچنین خبر چهل و نهم که راوی آن همان نصر بن الصباح و همان فرستادن اموال به ناحیه است.

خبر پنجاهم، راوی آن محمد بن شاذان بن نعیم که در خبر چهل و چهارم ضعف حال او را بیان کردیم، و او خود مدعی نیابت امام و معجزه تراش بوده است و باز صحبت از فرستادن اموال است به ناحیه و بردن دزدها.

خبر پنجاه و یکم، راوی آن محمد بن صالح است که خود از وکلا و نواب امام مهدی بوده و سؤالی کرده با دعای خودش و التماس دعا نموده و جواب آمده است. حال چگونه مجلسی این سؤال و جواب را از معجزات شمرده با اینکه سؤال این بوده: می‌خواهم جاریه یعنی کنیزی بخرم و دیگر اینکه به «باد اشاله» که در حبس ابن عبد العزیز است دعا کنید خلاص شود، جواب آمد کنیز را بخر و محبوس را ان شاء الله خدا خلاص می‌کند، او کنیز را خریده و محبوس هم خلاص شده است. حال شما را به خدا کجای این معجزه است، البته بیشتر کسانی که به حبس می‌روند از حبس خلاص می‌شود، این به معجزه مربوط نیست. پس از این چند خبر غیب از امام نقل کرده که ضد قرآن است.

خبر پنجاه و دوم، راوی همان حسن بن فضل یمانی مهمل و مجهول الحال است که کافی و غیرکافی از قول او اخباری از امام غایب نقل کرده‌اند و او مدعی است که امام از غیب به او خبر داده و از فکر قلبی او با خبر بوده و این افکار همه از غلامه است و در خبر بیست و هشتم نیز نام او گذشت. و خدا فرموده:

﴿إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴾ (آل عمران: 119)

«فقط خداست که آگاه به افکار و اندیشه دلها آگاه است».

و حتی خدا به رسول خود فرموده:

﴿وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النَّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ خُلَّ تَعْلَمُهُمْ﴾ (التوبة: 101).

«بعضی از اهل مدینه بر نفاق خو کرده اند تو نمی‌دانی و ایشان را نمی‌شناسی ما که خدائیم ایشان را می‌شناسیم».

و در سوره بقره فرموده:

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا...﴾ (البقره: 204)

«و از مردم، کسانی هستند که گفتار آنان، در زندگی دنیا مایه اعجاب تو می‌شود».

و همچنین راجع به ابن ام مکتوم خدا به رسول خود فرموده:

﴿وَمَا يُذْرِيكَ لَعَلَّهٗ يَزَيِّغُ﴾ (عس: 3)

«تو چه می‌دانی شاید او پاکی و تقوا پیشه کند».

بنابراین، بنده‌شناس خداست و آنچه در فکر و قلب انسان می‌گذرد فقط او می‌داند.

خبر پنجاه و سوم، روایت کرده رسول جعفر بن ابراهیم الیمانی که مهمل است و چنین جعفری در رجال نیست. و اما متن آن، می‌گوید: نوشتم که از بغداد خارج شوم؟ جواب آمد که خارج مشو، معلوم نیست به کجا نوشته و از کجا جواب آمده است. و باضافه می‌خواهد بگوید خبر غیبی در جواب بوده است. در حالیکه خدا فرموده:

﴿قُلْ لَا يَعْلَمُ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ﴾ (النمل: 65)

«بگو: در آسمان‌ها و زمین هیچ کس جز خدا غیب نمی‌داند».

پس، این اخبار غالباً ضد قرآن است، و همچنین خبرهای دیگر این شماره.

خبر پنجاه و چهارم، روایت شده از اعلم البصري که مهمل است و نامی از او در رجال نیست، و او از ابی‌رجاء نقل کرده که او نیز مجهول است، و از او خیالاتی نقل کرده که شیخ صدوق و سایرین خیالات او را نوشته‌اند، از جمله صدائی شنید و کسی را ندیده که به او گفته‌اند: یا نصر بن عبدالله، با اینکه نام او نصر نبوده از کجا فهمیده که او مخاطب است، معلوم نیست. حال این مطالب بی‌سر و ته را برای معجزات مهدی درج کرده‌اند و بسیار تعجب است و در ذیل این خبر باز دو خبر غیبی است که ضد قرآن است و رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- از این خبرها به اصحاب خود نمی‌داد.

خبر پنجاه و پنجم، روایت کرده از محمد بن هارون که ضعیف و مجهول الحال است، و او نقل کرده که کسی آمده از قلب او خبر داده با اینکه قرآن فقط خدا را آگاه از دلها می‌داند، چگونه است این اخبار غلاة را از معجزات مهدی شمرده‌اند، معلوم می‌شود تا توانسته‌اند از جهل مردم استفاده نموده‌اند. در این خبر می‌گوید: پانصد اشرفی از مال امام نزد من بود، من قصد کردم در عوض کاروانسراهایی که به پانصد و سی اشرفی خریداری کرده بودم به امام بپردازم و کسیکه از نیت من خبر شد آمد آنها را تحویل بگیرد. باید گفت: خدا لعنت کند غلاة را که بازار خرافات را گرم کرده‌اند. بی‌جهت نیست که ائمه فرموده‌اند

جوانان خود را از غلاۃ دور نگه دارید که غلاۃ از یهود و نصاری و مجوس و مشرکین بدترند.

خبر پنجاه و ششم، راوی آن ابی القاسم بن ابی حابس است که مجهول و نامعلوم المذهب است که از غلاۃ بوده بقرینه اخباری که در اینجا آورده که اخبار غیبی برای ناحیه و دستگاه آن قائل شده است. از جمله میگوید: کسی اشرافیها به من داد که به ناحیه امام بفرستم و من بنام پدرش فرستادم نه بنام خودش، پس ناحیه قبول آن را به اسم خودش فرستاد و من هزار اشرافی در این سال برای ناحیه فرستادم.

چنین ناحیه که این همه اشرافی برای آن میآید باید خدام و وکلای آن ترویج کنند و کرامتهای بسازند و همینها است که در اینجا مذکور است.

خبر پنجاه و هفتم، روایت کرده علی بن محمد بن اسحاق که مجهول الحال است، میگوید: دامادم خانه‌ای برای مهدی وصیت کرده بود، من نوشتم به ناحیه جواب آمد، ولی راجع به کنیزم که می‌گفت: آبستن شده‌ام، جوابی نیامد. بعد از آن معلوم شد کنیز دروغ گفته است. خیلی خوب، حال چگونه این خبر معجزه باشد.

خبر پنجاه و هشتم، عده‌ای از مردم مجهول خبرهایی آورده‌اند که نه مفید فایده‌ای است و نه معلوم، و تمام مبهم و المعنی فی بطن الشاعر است. از آن جمله ابوعلی نیلی گفته: ابوجعفر مرا به خرابه‌ای برد و خبرهایی از خانه برای من قرائت کرد، اما کدام خانه؟ مال که؟ و خبر آن چه بود؟ معلوم نکرده و گوید: موی سر مادر عبدالله را می‌گیرند و او را بیرون می‌اندازند، حال «ام عبدالله» کیست؟ برای چه او را بیرون می‌اندازند؟ از کدام خانه؟ باز معلوم نشده و همچنین است تا آخر.

خبر پنجاه و نهم، علی بن محمد الصیمری کفنی خواسته، اما از کجا و از که؟ باز معلوم نیست، در جواب او سال فوت او را به او خبر داده‌اند، و این خبر ضد قرآن است که می‌فرماید:

﴿وَمَا تَذَرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَ مَا تَذَرِي نَفْسٌ بَأَىٰ أَزْوَاجٍ﴾ (لقمان: 34).

«کسی نمی‌داند فردا چه می‌کند و هیچ کسی نمی‌داند به کدام زمین می‌میرد (و خدا عالم الغیب است)».

خبر شصتم، محمد بن علی الاسود روایت کرده که زنی در سالی از سالها جامه‌ای به من داد که به ناحیه برسانم، من آنرا با جامه‌های بسیاری حمل کردم به سوی «عمری». چون به بغداد رسیدم، عمری گفت: همه را تسلیم محمد بن العباس القمی کن، من همه را تسلیم کردم جز جامه آن زن را. جواب آنکه: اولاً محمد بن علی الاسود مجهول الحال است. ثانیاً، محمد بن عباس القمی مهمل است، و معلوم نیست چه کاره بوده است. و بعد در این خبر می‌گوید: عمری از غیب خبر داده که جامه آن زن را نرساندی. معلوم می‌شود علم غیب اینان فقط راجع به رسانیدن پولها و لباسها و وجوهات بوده است آن هم بر ضد قرآن، ای کاش این مدعیان علم غیب یک دوائی کشف می‌کردند یا اختراع مفیدی برای مردم می‌آوردند.

خبر شصت و یکم، مکرر اخبار قبل است.
 خبر شصت و دوم، محمد بن علی بن متیل مجهول الحال روایت کرده که زنی بنام زینب اهل آبه سیصد اشرفی به من داد که آنرا به حسین بن روح برسانم، وقتی رساندم من بتوسط عمویم رساندم با خود آنزن، حسین بن روح با آن زن به فارسی احوال‌پرسی کرد، همین حال چگونه معجزه است اگر فارسی گفتن معجزه است، پس تمام اهل بغداد داراي معجزه می‌باشند. ولی به نظر ما سیصد اشرفی مال یک زن با هزاران دینارهای دیگران جذب به ناحیه شدن خود معجزه ای است.

خبر شصت و سوم باز راوی همان محمد بن متیل است که محمد بن عثمان عمري او را به واسط فرستاده است و مقداري جامه بتوسط او فرستاده براي کسیکه از دنیا رفته بوده کفن کنند، حال این چگونه معجزه است.

خبر شصت و چهارم، راوی آن حسن بن محمد بن یحیی العلوي است که او را از ضعفاء شمرده‌اند، و چون ضعیف است، خبر او محل اعتناء نبوده و احادیث او را منکر شمرده‌اند.

خبر شصت و پنجم، راوی آن محمد بن شاذان بن نعیم است که خود مدعی نیابت بوده. باضافه حدیث او در سابق نیز ذکر شد، و اینجا مکرر شده است.

خبر شصت و ششم، روایت شده از مردی از اهل قم که نامش معلوم نیست که جامه نفیسی برای امام به ناحیه فرستاد و چون جامه‌ای مشترک بود بین آن قمی و شریک او که مذهب مرجئه داشته نیمة آنرا امام پاره کرده و برداشته و نیمة را پس فرستاده است. لابد می‌دانسته که مشترک است، و این خبر مهمی نیست.

خبر شصت و هفتم، روایت کرده که شخصی از وطن خود خارج برای تفحص از امر مهدي، پس نامه‌ای به او رسید که تفحص مکن. این خبر نه مفهومی دارد و نه معجزه است. حال چگونه آنرا در میان معجزات شمرده‌اند.

خبر شصت و هشتم، روایت کرده و مرد مجهولي که مصاحب حضرت صاحب الزمان بوده است، ولی نام او نامعلوم و در هیچ‌جا ذکر نشده است، و او نقل کرده که مردی شمشهای بسیاری از طلا و نقره برای حسین بن روح برد و یک از آن شمشها از دست او افتاده و در سرخس میان شن مفقود شد و حسین بن روح در بغداد به او خبر داد. آری، این خبر مانند اخبار کتاب تذکرة الأولیاء و معجزات صوفیان است و کسی که باور می‌کند از اسلام و قرآن خبر ندارد. باید به ایشان گفت: پیغمبران الهی برای اطلاع از امری قاصد می‌فرستادند، و حضرت سلیمان -علیه السلام- از اخبار سیا و ملکه آن خبر نداشت و حضرت یعقوب -علیه السلام- از فرزندش یوسف -علیه السلام- که در مصر بود خبر نداشت، و سالیان دراز گریه کرد، ولی این نایبان امام از همه چیز و همه جا خبر دارند. بخصوص اخباری که مربوط به طلا و نقره باشد.

خبر شصت و نهم، این خبر نیز مانند خبر شصت و هشتم از معجزات صوفیان و مانند همان است، و در اینجا باضافه نقل کرده است که زنی نزد حسین بن روح آمد و گفت: با من چه چیز همراه است؟ حسین بن روح گفت: برو به دجله بپرداز هر چه

همراه داري. او رفت و انداخت، چون برگشت حسين بن روح به كنيز خود گفت: برو آن حقه را بياور، و او آورد، و دید همان چيزي است كه آن زن در دجله انداخته است. نويسنده گوید: مردمان ساده نادان بيخبر از اسلام و قرآن اين اخبار را قبول ميكنند و اينان را از رسول خدا -صلى الله عليه وسلم- بالاتر ميدانند و به اين كساني كه نه اصل دين و نه فرع دين بوده اند ايمان ميآورند. حضرت موسي -عليه السلام- پيغمبر اولوالعزم از گوساله پرستي قوم خود و از بي تقصيري برادر خود هارون -عليه السلام-، و از علت سوراخ كردن كشتي بوسيله مصاحب خود و نيز ساختن ديوار وسيله او، خبر نداشت، ولي اينان از همه چيز با خبر، و بر ضد قرآن كه فرموده هيچ كس حتي انبيا غيب نميدانند، ايشان غيب ميدانند. حضرت نوح -عليه السلام- ميفرمايد:

﴿وَمَا عَلَيَّ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ (الشعراء: 112).

«من علمي به آنچه اين مردم بجا آورده اند ندارم».

خير هفتادم، روايت کرده محمد بن عيسي بن احمد مجهول الحال از جواني هاشمي كه نه اسم او معلوم و نه دين او، او به كنيزي كه نام او معلوم نيست غزال بوده يا زلال، گفته: حديث سرمه داران را بگو و او گفته: ما سرمه داني از خانه امام حسن عسكري گرفتيم و چون مال مولود آن جناب بود به آن استشفاء ميكرديم. اين هم خبر مجهولي از مجهول ديگر و نام آن معجزه چون معجزات ديگر بود. حال بايد به باب احوال سفرائي كه در زمان غيبت مدعي سفارت و يا نيابت بوده اند پردازيم:

باب احوال سفرائه

احوال سفراء و نوابي كه واسطه بوده اند در زمان غيبت صغري بين امام و مردم

متأسفانه از آنچه از ابواب گذشته و اين باب استفاده ميشود اين سفراء و نواب فقط واسطه بوده اند براي گرفتن وجوهات از مردم. و چون وجوهات و اموال زيادي براي امام ميآورده اند هر كس تا توانسته مدعي نيابت شده چه نايب خاص و چه نايب عام. و ما آنچه از احاديث و اخبار كتب شيعه ديده ايم، در زمان غيبت صغري مانند زمان غيبت كبري، مدعيان نيابت و واسطه زياد بوده اند. و نوابي كه نام برده شده در اين روايات ذكر شده عبارتند از نامهاي ذيل:

- 1- ابو عمرو عثمان بن سعيد العمري.
- 2- محمد بن عثمان مكني به ابى جعفر.
- 3- حسين بن روح مكني به ابى القاسم.
- 4- ابى الحسين علي بن محمد السمرى.
- 5- باقطنى.
- 6- ابو عبدالله البزوفري.
- 7- اسحاق الاحمر.
- 8- محمد بن جعفر (كما في ص 325 ج 51).
- 9- محمد بن شاذان بن نعيم.
- 10- احمد بن الحسن المادرائى.

- 11- حاجز.
- 12- محمد بن احمد بن جعفر القطان القمي.
- 13- ابوالحسن الاسدي.
- 14- قاسم بن العلا.
- 15- احمد بن اسحاق القمي.
- 16- ابا صدام.
- 17- حسن بن نصر.
- 18- محمد بن احمد.
- 19- ابراهيم بن مهزيار.
- 20- محمد بن ابراهيم بن مهزيار.
- 21- حسن بن قاسم العلاء.
- 22- محمد بن صالح بن محمد الهمداني الدهقان.
- 23- ابن وجنا.
- 24- ابومحمد الوجداني.
- 25- ابوالقاسم الحسن بن ابي احمد.
- 26- ابومحمد حسن الشريعي (كما في ص 367).
- 27- محمد بن نصير النميري (كما في ص 367).
- 28- احمد بن هلال الكرخي الصوفي رياكار (كما في ص 368).
- 29- ابوطاهر محمد بن علي بن بلال معروف به بلالي (كما في ص 369).
- 30- حسين بن منصور حلاج.
- 31- ابن ابي العزاقر محمد بن علي الشلمغاني (كما في ص 373).
- 32- ابوبكر البغدادي پسر برادر محمد بن عثمان العمري (كما في ص 377).
- 33- ابودلف المجنون.

و غير اينان كه در جلد 51 بحار در باب «ما ظهر من معجزاته»، و باب «احوال السفراء»، نام هر يك ذكر شده است. منتها بعضي از اين مدعيان نيابت كساني بوده اند كه بواسطه مزاحمت با بعضي از سفراي ديگر مورد طعن و سب و لعن همديگر شده اند و خرافات و كفيات ايشان بواسطه سفراي ديگر ظاهر شده است. ولي اكثرشان مورد مدح شيعه و داراي مريد و مسند بوده اند و وجوهات مردم را مي برده اند. و ما نام بعضي از ايشان را كه در صفحات 51 بحار ياد شده با ذكر صفحه يادداشت نموديم. حال ما اخبار اين باب را بررسي کرده، سپس، از كتب و توارخ ديگر اشاره اي به واقعيت و سرگذشت نيابت و نواب خواهيم نمود:

در اينجا مجلسي از شيخ طوسي نقل کرده كه در اخبار وارد شده كه ائمه فرموده اند: «خدام و كساني كه متولي امور ما ميشوند، بدترين خلق خدايند». نويسنده گوید: اين مطلب حقي است زيرا آنانكه خدام و قوام و اصحاب و خواص ايشان بوده اند غالبا بنام مذهب مال مردم را ربوده و از اين راه نان ميخورند و هر چه بدعت است بنام دين به مردم تزريق ميكنند. يكي از آن بدعتها سهم امام است كه اينان اطراف هر امامي را

گرفته و برای چرچر و جلب قلوب عوام معجزه تراشی می‌کنند و برای هر امامی صدها کرامت تراشیده و برای قبول ایشان گنبد‌ها و ضریح‌های زرین و سیمین بوجود آورده و زیارتنامه‌هایی که مطالب ضد قرآنی دارد تراشیده و ائمه را همه کاره دنیا و آخرت قرار داده‌اند. اگر خواهی مطلع شوی به ابواب زیارات بحار و یا به کتاب «خرافات وفور در زیارات قبور» مراجعه نما. اصلاً بسیاری از افراد که نمی‌توانستند از دولت وقت سوء استفاده کنند، می‌آمدند خود را از خواص ائمه قرار می‌دادند و از خلفای وقت عیب‌جویی و طعن و لعن می‌کردند و خلافت اسلامی را تحقیر کرده و ایجاد اختلاف نموده و در مقابل خلفاء امامی که بالاتر از رسول باشد می‌تراشیدند و دولت اسلامی را تضعیف می‌کردند و غوغای امامت برپا می‌کردند.

در اینجا مجلسی نقل کرده از محمد بن صالح الهمدانی که مدعی نیابت امام بوده و از مردم بزور پول می‌گرفته چنانکه در همین بحار و کافی ذکر شده است. می‌گوید: نوشتم به صاحب الزمان که: خانواده من مرا آزار و اذیت می‌کنند و سرزنش نموده و به حدیثی که از پدران شما روایت شده که فرموده‌اند: «**خدائما وقوامنها شرار خلق الله**»، تمسک می‌جویند؟ امام بقول او در جواب او جوابی داده و آیه‌ای آورده که فقط برای گول زدن عوام خوب است که خدا در سورة سبا آیه 18 فرموده:

﴿وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرًى ظَاهِرَةً وَقَدَرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سَبْرًا فِيهَا ظِلَالٌ وَأَنْامًا آمِنِينَ﴾ (سبا: 18).

این آیه راجع به قوم سبا می‌باشد که در زیر سد مآرب بوده‌اند و از آنجا تا شام که زمین با برکت و دارای اشجار و انباری است قریه‌هایی بوده آباد که از زیر سد تا شام چهار هزار قریه بوده آباد که هر مسافری می‌توانسته بی‌زاد و توشه و در حال امن و امان عبور کند، و خدا در اینجا فرموده:

«بین قوم سبا و بین قرای با برکت شام ما قریه‌های آشکار قرار دادیم و برای سیر در آن اندازه گرفتیم و گفتیم در حال امن شبها و روزها در آنها سیر کنید».

حال این آیه چه ارتباطی به ائمه و اصحاب و خدام ائمه دارد؟! آری، با سیرش و تفسیر به رأی می‌توان این آیه را با خدام و قوام ائمه تطبیق کرد، در اینجا امام به او نوشته مقصود از قرای با برکت در این آیه ما هستیم و مقصود از قرای ظاهره شما هستید، و قسم خورده که مقصود از این آیه همین است. شما را به خدا ملاحظه کنید اینان چگونه با آیات قرآن بازی کرده‌اند. آری، خدام و قوام ائمه اکثراً غالی و خدانشناس بوده‌اند مانند مفضل و جابر بن یزید جعفی. شما احوال ایشان را بروید مطالعه کنید. مثلاً سه نفر از خدام و قوام موسی بن جعفر را در رجال شیعه احوال ایشان را آورده‌اند که هزارها اشرفی از مال امام دریافت کرده و بعنوان نیابت خورده و حتی برای اینکه اموال و کنیزهای شیعه را تصرف کنند و به وارث امام ندهند منکر فوت موسی بن جعفر شده و مذهب واقفیه را ایجاد کرده و هفت امامی شده و منکر ائمه پس از او شدند و

تمام اموال که نزد ایشان بود خوردند: یکی، علی بن ابی حمزة بطائنی، دوم زیاد قندی، سوم عثمان بن عیسی. خواننده عزیز! مراجعه کن به رجال ممقانی و کتب رجال تا صدق سخن ما معلوم گردد. اکثر اصحاب ائمه یا مجهول الحال و یا معیوب و فاسد بوده اند. از باب نمونه شما در رجال شیعه بنامهای ابراهیم بن اسحاق نهاوندي و ابن فضال و معلی بنحنی و ابوهارون المکفوف و ابوالبختري وهب بن وهب و ابوالخطاب محمد بن مقلص و احمد بن هلال عبرتانی و احمد بن زکریا و احمد بن محمد بن خالد برقي و اسحاق بن عمار فحطي و عبدالله بن عبدالرحمان الأصب و بکر بن صالح و بشار الشعيري و جعفر بن محمد بن مالک و جعفر بن مثنی الخطیب و حسن بن علی بن ابی حمزه و حسن بن علی بن ابی عثمان و خیبري و داود بن کثیر الرقي و زکریا بن محمد ابو عبدالله و زیاد بن مروان و سلیمان بن عمرو النخعي و سيف بن عمیره و صالح بن ابی حماد و عبدالرحمان بن کثیر و یونس بن ظبیان و هزاران نفر دیگر که روایاتشان ضد قرآن و ضد عقل بوده است مراجعه و تحقیق نمائید.

کیفیت ایجاد نواب و سفراء

در کتاب «رهنمود سنت» که ترجمه مختصر کتاب منهاج السنة ابن تیمیه می باشد در ص 113 می نویسد: نصیریه پیروان محمد بن نصیر شیعی امامی می باشد و او از کسانی است که در سامراء خانه امام حسن عسکری بود (و از جمله اصحاب او بود) در مدت نه سال. چون امام حسن عسکری در سال 260 فوت کرد و طبق اقرار بسیاری از شیعیانی که رفت و آمد داشتند فرزندی نداشت، لذا تمام اصحاب او به دنبال کار خود رفتند، و سید جعفر برادر امام حسن عسکری به امر دفن و تقسیم ترکه او قیام کرد براساس اینکه امام فرزند ندارد و برادر وارث او است، و این را فامیل و سایر علویین (و حتی تمام مورخین) می دانستند و نقیب السادات که دفتر مولودین علویین نزد او بود و رئیس علویین، نیز چنین می دانست که حسن عسکری اولادی ندارد، ولی غالیان و هواپرستان که امام تراش و به خانه امام حسن رفت و آمد داشتند، این حقیقت بر آنان ناگوار شد و دیدند خود را که واقع شده اند جلو چیزی که دیگر نمی توانند استفاده کنند و برای اسلام و مسلمین حدیثها و دروغها بنام امام و مخالف اسلام بسازند (و سیل وجوهات قطع می شود) و نشستند و بین خود اختراع فکری کردند که ایشان را از این پیش آمد نجات دهد و آن فکر این بود که امام غائبی بسازند و بگویند: فرزندی برای حسن عسکری بوده و غایب شده (و کسی او را ندیده است). سعد بن عبدالله اشعري که از بزرگان شیعه و یکی از اصحاب امام حسن عسکری است، در کتاب «المقالات و الفرق» خود ص 102 می نویسد: پس از فوت حسن عسکری، اصحاب او پانزده فرقه شدند. و چهارده فرقه گفتند: حسن عسکری اولادی ندارد، ولی یک فرقه گفت: فرزندی داشته ولی ما ندیده ایم). و این محمد بن نصیر یکی از جعلین و بوجودآورنده این فکر بود، به طمع اینکه خود را نایب آن غایب بداند، و وجوهات شیعیات را اخذ کند و لذا خود را نایب امام و سفیر او نامید که واسطه بین امام و شیعیان

او است. و برای اینکه کسی گوش به سخن برادر حسن عسکری ندهد و خبر عدم ولد را از او باور نکند، لذا برای سید جعفر برادر حضرت حسن عسکری لقب کذاب گذاشتند. ولی چون محمد بن نصیر مرد قوی با اراده و سخنور بود. رفقای او ترسیدند که او باب شود و دیگران را از وجوهات محروم سازد، لذا گفتند: باید مرد ساده ضعیفی را باب و سفیر کنیم تا بتوانیم از او استفاده کرده و بهره بریم، و لذا مردی بود که جنب خانه حضرت حسن عسکری روغن فروشی داشته و خود و فرزندش در خانه حضرت عسکری خدمت می کردند بنام عثمان بن سعید، آمدند و این دو نفر را دیدند و قرار گذاشتند که «عثمان بن سعید» باب و سفیر باشد (و هر چه وجوهات می آید بین همه تقسیم کند). بالاخره با سعی همکاران و شرکاء، محمد بن نصیر را محروم کردند، او خشمناک شد و منکر امام غایب گردید، با اینکه خود او این فکر را اختراع کرده بود از آنان کناره گرفت و عقاید و بدعت های جدیدی و فضایی بوجود آورد و پیروانی پیدا کرد و تا قرن هفتم و نهم پیروان او بنام «نصیری» در اطراف شام و سوریه وجود داشتند. کما نقل عن تلمیذ ابن تیمیه.

نویسنده گوید: چون علی بن محمد السمری که بقول شیعیان نایب چهارم بود، وفاتش رسید، نخواست این وزر و بال نیابت و گرفتن وجوهات را پس از وفات بدوش گیرد و لذا توقیعی بنام امام صادر کرد که نیابت تمام شد. و عبارت آن توقیع در تمام کتب شیعه از آن جمله در آخر کتاب «منتهی الامال» تألیف شیخ عباس قمی ذکر شده و مجلسی نیز در این باب آورده است، و آن این است: «یا علی بن محمد السمری اعظم الله اجر إخوانک فیک: فباتک میت ما بینک و بین سته ایام فاجمع أمرک ولا توص إلى أحد فیقوم مقامک بعد وفاتک، فقد وقعت الغیبة التامة». تا آنجا که

گوید: «وسایتي من شيعتي من يدعي المشاهدة ألا فمن ادعى المشاهدة قبل خروج السفیاني والصیحة

فهو كذاب مفتر». یعنی: «ای علی بن محمد السمری، خدا اجر عظیم به برادران تو بدهد درباره تو زیرا تو بهمین زودی می میری، پس امر خود را جمع کن، و به احدی که جای تو باشد و پس از وفات تو قائم مقام تو گردد، وصیت مکن که بتحقیق غیبت تام واقع شد، و بزودی کسانی از شیعیانم می آیند که مدعی مشاهده می شوند، آگاه باش هر کس مدعی مشاهده و رؤیت من شود کذاب دروغگو و افتراء زده است». حال باین توقیع که تمامی علمای شیعه قبول دارند، چگونه مدعی نیابت امامند و خود را قائم مقام علی بن محمد السمری دانسته و از مردم وجوهات و سهم امام می گیرند. معلوم می شود تمام اینها از جهل مردم استفاده کرده اند.

باید گفت: چون نواب اربعة امام وفات کردند و نیابت قطع شد، دکانداران مذهبی دیدند نشان بریده می شود. آمدند فکر دیگری کردند و آن اینکه هر کس راوی حدیث است جای امام و قائم مقام او است، و نقل کردند که امام فرموده: «وَأما الحوادث الواقعة فارجعوا إلی رواة أحادیثنا فإنهم حجتی علیکم وأنا حجة الله علیهم». و چون آن زمان مجتهد و مقلدی در کار نبوده. و این عناوین بعدا در میان مذاهب پیدا شده و آن زمان مجتهد نبوده است. و لذا بنام راوی حدیث توقیع را صادر

کردند. حال زمان ما که مجتهدین راوی حدیث نیستند چگونه خود را نایب امام می‌دانند بدون مدرک و سزاوار است که یک نفر از شیعیان که سهم امام به مجتهد خود می‌دهد، از او مطالبه مدرک کند که شما مدرک نیابت تان چه می‌باشد؟!، و اما روایت: «وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا إِلَى رِوَاةِ أَحَادِيثِنَا»، دارای نشانه‌هایی است که کذب و بطلان آن را ظاهر می‌سازد، از آن جمله:

1- راویان حدیث ائمه وقتی که این توقیع صادر شده همه مرده بودند، چگونه می‌توان به مرده رجوع کرد، و اگر بگویند به روایت راویان رجوع کنید به خود راویان، بنابراین مجتهدین اگر راوی حدیث هم باشند، نمی‌توان به خودشان رجوع کرد، بلکه باید به روایات رجوع نمود.

2- می‌گوید: راویان احادیث، و معلوم و مسلم است که راویان احادیث ائمه، همه بی‌سواد و یا کم سواد بوده و میان ایشان قطعی و واقعی و ناووسی و جبری و خرافاتی و جعال و کذاب و غالی یعنی، اهل لغو زیاد بوده‌اند، چگونه می‌توان به ایشان رجوع کرد و چگونه این افراد حجت می‌باشند.

3- حجت را باید خدا معلوم کند نه هر کس خود را حجت بداند، در این روایت، اولاً هر راوی مجهول الحالی را حجت خوانده است. و ثانیاً خود را حجت خوانده بچه دلیل اوحجت باشد، خدا که در سورة نساء آیه 165 می‌گوید پس از انبیاء و رسل کسی حجت نیست و فرموده:

﴿يَسْلَأُ مُرْسِرِينَ وَمُنْذِرِينَ لِّئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ﴾ (النساء: 165).

«پیامبران بشارت دهنده و بیم‌رسان بودند تا پس از آنان برای مردم بر خدا حجتی نباشد».

و علی -علیه السلام- در نهج البلاغه قرآن را حجت کافیّه دانسته است. و همچنین در خطبه 90 می‌فرماید: «تمت بنبینا محمد صلی الله علیه وآله حجتّه». یعنی، پس از پیغمبر ما محمد -صلی الله علیه وآله- کسی حجت نیست. پس چگونه امام می‌تواند خود را حجت بخواند و برای دیگران مانند راویان جعال، جعل حجت کند.

4- در این توقیع می‌گوید: من حجتّم بر آن راویان در حالیکه تمام راویان ائمه در اول غیبت کبری مرده بودند، آیا مردگان حجت لازم دارند و چگونه آن امام برای مردگان حجت است. اینها چیزهایی است که جواب ندارد. و البته اشکالات این روایت زیاد است که به بعضی از آنها در تابشی از قرآن نیز اشاره نموده‌ایم.

در این باب مجلسی چندین صفحه را پر کرده و روایاتی آورده است برای اثبات عدالت و امانت و نیابت و سفارت نواب اربعه از قول همان دکانداران نیابت. و این صحیح نیست زیرا حجت هر کسی را باید خدا معلوم کند نه خود آنان. و بعضی از آن روایات توقیع است از طرف امام. باید گفت: کسانی که امام غایب و خط او را ندیده‌اند از کجا بفهمند که آن توقیع خط امام و از خود امام است و ناقل راست می‌گوید یا دروغ، این همه راویان از قول امامان دروغ بافته‌اند چگونه نقل توقیع مانند سایر روایات ایشان نباشد؟! مجلسی پس از ذکر هر کدام

از نواب اربعه پرداخته به ذکر جای قبورشان و قبرپرستی را که بر ضد اسلام است رواج داده و توجه به قبور را که کار باطلی است اهمیت داده است. و بطلان قبرپرستی با توجه به قرآن و سنت روش رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- امری واضح است. و ما در کتاب زیارت قبور دلائل بطلان قبرپرستی را آورده ایم. بنابر این ما از این باب صرفنظر کرده، و به همین که گفته شد قناعت می‌کنیم.

باب ذکر المذمومین الذین ادعوا البایه والسفاره

این باب در ذکر کسانی است که مورد مذمتند و مدعی باب و سفارت شده‌اند

مجلسی در ص 367 شروع کرده به ذکر اسماء ایشان می‌گوید: یکی از ایشان ابومحمد حسن الشریعی است که از اصحاب حضرت هادی و حضرت عسکری بود، و او مدعی بابیت شد و مطالبی از کفر و الحاد از او ظاهر شد.

و دیگر، محمد بن نصیر النمیری از اصحاب حضرت عسکری بود، و ادعای بابیت و نیابت نمود و از او گفتارهای کفر و الحاد ظاهر شد و ادعا کرد که خود پیغمبر است و فرستاده شده از طرف خدائی که حضرت هادی باشد، و قائل به تناسخ شد و زنا و لواط را حلال می‌دانست. نویسنده گوید: ما قبلاً کیفیت ایجاد فکر نیابت و سفارت را بدست او و به پیشنهاد او نوشتیم.

و دیگر، احمد بن هلال کرخی، که از اصحاب حضرت حسن عسکری و خواص او بود، و بعداً که عثمان بن سعید و فرزندش ادعای نیابت امام کردند، او طاقت نیاورد و زیر بار نرفت و نیابت «محمد بن عثمان» را نپذیرفت، لذا یکی از نواب که حسین بن روح باشد او را لعن کرد. حال باید سؤال کرد که نیابت نواب امام از اصول دین است و یا از فروغ که اگر کسی نپذیرد موجب کفر و لعن می‌شود؟!

و دیگر، حسین بن منصور حلاج است که کفریات و ادعای خدایی او مشهور است.

و دیگر، ابوجعفر ابن ابی العزاقر است که نزد مردم وجاهتی داشت، و حسین بن روح او را مقام و منزلتی نزد مردم داده و چون کفریاتی از او بروز کرد، ابی القاسم حسین بن روح از او بی‌زاری جست و او را لعن کرد. حال جای سؤال است این نوابی که دارای علم غیب بودند و از هر مالی که می‌آمد خبر می‌دادند مال چه کس می‌باشد و مقدار آن را و صاحبان آن را بیان می‌کردند و حتی خود حضرت حسن عسکری و والد او که چنین نوابی داشتند، چرا اشخاصی از قبیل ابن ابی العزاقر را در دستگاه خود و به اطراف خود راه می‌دادند و از خواص می‌کردند تا بعداً کفریات از آنان ظاهر شود و مطرود گردند. امام و نایب امامی که از اموال مردم خبر می‌دهد، چگونه از اطرافیان خود خبر ندارد؟!، آیا این مطالب ضد و نقیض را چه باید کرد که همه را علمای شیعه در کتب جمع کرده‌اند؟!.

ابوجعفر محمد بن علی ابن ابی العزاقر مورد قلع و برائت گردید و توقیعی از صاحب الزمان در لعن او وارد شد، و او معروف است به شلمغانی و دارای افکار خرافاتی و کفریاتی بوده و

کتبی داشته که مورد قبول شیعه و خصوصا مورد قبول حسین بن روح نایب سوم بوده، و بعد مردود گردیده است، و این قبیل اشخاص در اطراف بسیار بوده‌اند و چگونه امامی که عالم بقول این راویان عالم به غیب بوده، از این قبیل اشخاص بی‌اطلاع بوده و به اطراف خود راه داده است.

و دیگر از مدعیان نیابت ابوبکر البغدادی برادرزاده شیخ ابی‌جعفر محمد بن عثمان است که مورد لعن و طعن گردید. حال چیزی که باید گفته شود این است که در زمان ما هزاران نفر مدعی فقاقت وجود دارند که همه خود را نایب امام می‌دانند و از مردم وجوهات و سهم امام می‌گیرند و بهر مصرفی که دل‌خواه خودشان است مصرف می‌کنند نه حسابی در کار است و نه کتابی و نه مدرکی!، آیا مردم عوام چه بکنند و از کجا بدانند که اینان مصداق آیه 34 سورة توبه نیستند که فرموده:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْأَخْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ﴾ (التوبة: 34)

«ای مؤمنین! (بدانید و هشیار گردید که) بسیاری از علماء و مقدسین اموال مردم را بباطل می‌خورند و از راه خدا مردم را باز می‌دارند».

ما این جلد 51 بحار را به اتمام رسانیدیم و چیزی که موجب هدایت باشد در آن نیافتیم. حال باید به جلد 52 و 53 بپردازیم.

والسلام علی من اتبع الهدی.

بسم الله الرحمن الرحيم

و أما جلد 52 بحار

باب ذکر من رآه

ذکر کسانی که او را دیده‌اند

مجلسی و سایر بزرگان شیعه در این باب نام برده‌اند کسانی را که مهدی را دیده‌اند. ولی باید دانست کسانی که او را دیده‌اند مانند دیدن کسانی است که در زمان ما باقرار خود عکس خمینی را در کرة ماه دیده‌اند، چون ملت ایران قیام و اقدام کرد علیه محمد رضا شاه پهلوی و او ناچار شد از ایران خارج شود، پس از آن ملت توجه کردند به یکی از علمای خود که در فرانسه بود بنام حاج سید روح الله خمینی و او را آیه الله العظمی و نایب بر حق مهدی می‌گفتند، و چون او را به ایران وارد کردند در ایام ورود، هرکس را می‌دیدیم می‌گفت: ما عکس آقا را در ماه دیده‌ایم. ولی بعداً معلوم شد دیدن ایشان خیالی و به تبلیغات دکانداران بوده است، حال چنین دیدنی چه اثری دارد. و مانند اینکه خود نویسنده در سن 35 سالگی تقریباً از شهر آباده گذر می‌کردم به طرف شیراز چنانکه قبلاً هم نوشتم در آباده وقت مغرب هوای سرد رفتم مسجد برای ادای نماز مغرب، پس از نماز چون مجلس مهیائی بود و واعظ نداشت حدود نیم ساعت سخنرانی کردم و با عجله پایین آمده و رفتم به طرف خیابان، اتوبوس منتظر ما بود فوری سوار شدم و حرکت کرد، اهل مسجد که شیفته سخن ما شده بودند تصمیم گرفتند که مرا دعوت کنند برای سخنرانی ده روز و در عقب ما به جستجوی ما حرکت می‌کنند و چون مرا ندیدند گفتند: او امام زمان بوده و سخنرانی کرده و دوباره غایب شده بناء کردند گریه زاری و تأسف و این خبر را به شیراز تلگراف کردند، چون ما وارد شیراز شدیم دیدیم در محافل آنجا سخن از سخنرانی امام زمان در شب گذشته در آباده است. حال دیدن پانصد نفر مادی خود را در مسجد آباده چه نتیجه دارد؟!، آن کسانی را که روایات شیعه نقل کرده تماماً دیدن وحس زدن به وجود مهدی است، و اگر در بعضی از روایات آن دیده شده گفته: من مهدیم شاید شوخی کرده و یا دروغ گفته و یا راوی جعل کرده است و بصرف ادعای یک نفر مرئی و سخن او چیزی ثابت نمی‌شود. حال ما روایات مجلسی را فردا فردا بررسی می‌کنیم:

خبر اول، راوی آن احمد بن علی الرازی ضعیف و اهل غلو بوده، و محل ثقه نیست. او روایت کرده از شیخی که وارد ری شده (نه نام شیخ معلوم و نه علم و عقل و مذهب او)، او روایت از شخص مجهولی بنام علی بن ابراهیم الفدکی و او روایت کرده از مجهول دیگری بنام اودی. آخر این هم شد حجت، و این هم شد دلیل. او گفته در طواف جوان خوشگل خوشبوی خوش هیئتی را دیدم که خوش کلام و خوش منطق بود، و او را نشناخته، او خود گفته: من مهدیم و ایام ظهور من ظاهر شده. در حالیکه هزار و دویست سال می‌گذرد و هنوز ظهور نکرده است. مجلسی آمده آن را اصلاح کند. گویا مجبور شده بزور رفو کند. گوید: این راست گفته بنا

بوده ظهور کند، ولی بدا حاصل شده است. شما را به خدا ملاحظه کنید چگونه مردم را مسخره کرده و کتاب خود را پر نموده است. خبر دوم، نیز از همان راویان اهل غلو و مذموم و یا مجهول الحال، و او هم نقل کرده از مرد مجهولی از مردم قم بنام محمد بن عبیدالله که سی سال گردش کرده در طلب حق و آخر هم حق را پیدا نکرده است. ولی جوان خوشگلی را در طواف دیده که احتمال داده او مهدی باشد. و گوید: خدا به دلم انداخت و او صاحب الزمان باشد. نویسنده گوید: اصلاً نوشتن این مطالب تضییع وقت است.

خبر سوم، نقل کرده مجهول و مهملی بنام محمد بن علی الشجاعی از مجهول دیگری بنام محمد بن ابراهیم از مجهول دیگری بنام یوسف بن احمد که: در برگشت از حج نماز صبح او فوت شده و چهار نفر را دیده در یک محل و تعجب کرده و یکی از آن چهار نفر گفته می‌خواهی صاحب زمان خود را به بینی و او اشاره کرده به یکی از آن چهار نفر که صاحب زمان است. او گفته دلایل و علامات او چه باشد؟ او جواب داده است: چه دوست داری آیا می‌خواهی به بینی که شتر با بارش به هوا بالا رود، و یا فقط بار آن به هوا رود، کدامیک را بیشتر دوست داری، او گفته فرق نمی‌کند، بالأخره دیده است که شتر با بار آن به هوا رفته. شما را به خدا ملاحظه کنید این هم شد مدرک، اینان می‌خواهند اصول دین خدا را با همین مهملات ثابت کنند. واقعا انسان متحیر می‌شود به دانشمندان شیعه چه بگوید؟!.

خبر چهارم، باز روایت کرده مجهولی از مجهول دیگری که روز وفات حضرت حسن عسکری، طفل ده وجبی را دیده که ردائی بر خود پیچیده و بر جنازه نماز خوانده و سپس وارد خانه‌ای شده غیر از آن خانه‌ای که از آنجا خارج شده بود. مجلسی این روایات را جمع کرده که ثابت کند مهدی دیده شده است. در حالیکه در این روایات نه نامی از مهدی است و نه نشانه‌ای. و نه حجتی. بلکه این مجهولین، حدس زده‌اند که مرئی آنان مهدی بوده است.

خبر پنجم، روایت کرده مجهولی از مجهول دیگر، از مجهولی بنام احمد الانصاری که در مستجار مکه حدود سی نفر بودیم که جوانی خوشگل را دیده‌اند و سپس آن جوان خوش هیكل دعا‌هایی را خوانده است. پس شخصی بنام ابوعلی محمودی گفته: ای قوم، آیا این شخص را می‌شناسید این شخص صاحب زمان است، آنان گفته‌اند: به چه دلیل؟ او گفته است: برای اینکه هفت سال خدا را خوانده و دعا کرده تا صاحب الزمان را ببیند. (آخر این هم شد دلیل)، سپس راوی گوید: در مزدلفه در خواب دیده که رسول خدا به او فرموده آن شخصی را که دیده‌ای اوصاحب زمان تو بوده است. شما را به خدا آیا با این خیالات می‌توان اصلی ثابت نمود؟!

خبر ششم، احمد بن علی الرازی غالی روایت کرده از مردی از اهل قزوین که نه نام او را برده و نه مذهب او را و او از مجهول دیگری که او وارد شده بر کسیکه خود مدعی نیابت و سفارت بوده یعنی، علی بن ابراهیم بن مهزیار و سؤال کرده از آل محمد و او جواب داده که از امر بزرگی سؤال کرده‌ای که خود من حیران و ناتوانم زیرا بیست سال حج کردم تا امام را طلب کنم و عیان به بینم ولی راهی پیدا نکردم. حال جای سؤال است

که این شخص چگونه نایبی است که خود از امامش خبر ندارد و سالها حج کرده تا شاید به مراد خود برسد. بالأخره معلوم نیست این نایب برای چه این خبر را جعل کرده گویا برای تحکیم دکان خود بوده است. و مجلسی این خبر و قضیه او را که هیچ مدرکیت ندارد چند جای بحار مکرر کرده و چون خوش داشته این قصه‌ها را مکرر نموده و درک عیب آنرا نکرده که شاعر گوید:

وعین الرضا عن کل عیب کلیلة ولكن عین السخط تبدي المساویا

بالأخره این مدعی نیابت با یک قصه طولانی با زرق و برق یک مرتبه امام را دیده آن هم در بیابان طائف و دور از مردم. و آن امام برخلاف سنت رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- در و درباری داشته است!! و این شخص نایب نکرده نیابت خود را از قول او نقل کند شاید نسیان کرده است!! بلکه عرض کرده شما چه وقت ظهور می‌کنید؟ او جواب مبهمی داده که نه خود شنونده فهمیده و نه خواننده. و در جواب گفته است: ظهور من وقتی است که خورشید و ماه جمع شود. در حالیکه جمع خورشید و ماه بهنگام ظهور مهدی مخالف قرآن است، بلکه جمع خورشید و ماه مربوط به قیامت است که خدا در سورة قیامت آیه 9 فرموده:

﴿وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ﴾ (القیامة: 9).

«و یکجا جمع کرده شود آفتاب و ماه».

و نیز یکی از علائم ظهور را خروج دابّه از زمین ذکر نموده است، در حالیکه این هم مربوط به قیامت است. خبر هفتم، نقل شده از یکی جلاوزه و شرطه‌های مجهول الحال و مجهول الاسم که او گفته است: من نسیم را دیدم که درب خانه را در سر من رأی شکسته و بیرون آمده، و بدست او طبرزین و گفته: چه می‌کنی در خانه من (معلوم نیست گفته و یا کسی به نسیم گفته چه می‌کنی در خانه‌ام). آیا این خبر سرار مبهم و نقل از یک نفر پاسبان چه چیز را ثابت می‌کند و آقایان از نقل آن چه مقصودی دارند.

خبر هشتم، از تمام اخبار سابقه مهم‌تر و مبهم‌تر است، زیرا نقل کرده از علی بن محمد که معلوم نیست کدام علی بن محمد، و او روایت کرده از مجهول دیگری بنام محمد بن اسماعیل که او گفته است: «او را دیدم بین دو مسجد در حالیکه طفل بود» (معلوم نیست او که را دیده و بین دو مسجد کدام دو مسجد). آیا این شد خبر یا کلام مهمل.

خبر نهم، نقل کرده از خادم ابراهیم عبده، و معلوم نیست نام خادم و حال او، که او گفته است: «من بالای صفا بودم که غلامی آمد و کتاب مناسک ابراهیم را گرفت و چیزهایی گفت». حال باید از مجلسی و امثال او پرسید: خادم که بوده و کدام غلام و چه چیز گفته آن غلام؟! آخر نقل این مبهمات چه فایده دارد؟! حال اگر مهدی هم بوده چه گفته معلوم نیست.

خبر دهم، بهمان اسناد مجاهیل نقل شده از ابراهیم بن ادریس که او گفته: «او را دیدم پس از گذشتن ابی محمد، هنگامیکه به تکلیف رسیده و دست او را بوسیدم (متأسفانه بیان نکرده کی را دیده و دست کی را بوسیده است).

خبر یازدهم، نیز از خادم عبده نقل کرده که مجهول الحالی است، او نقل کرده که ابی‌عل بن مطهر گوید: «رأيت ووصف قده»، یعنی: «او را دیدم و قد او را توصیف نموده است»، اما بیان نکرده که را دیده و قد او چگونه بود.

خبر دوازدهم روایت کرده یک نفر غالی بدتر از شرک از مرد مجهولی به نام ابی‌ذر احمد بن ابی‌سوره و او از مجهول دیگری که زیدی مذهب بوده که او در حیر جوان خوش صورتی را دیده، و با و گفتگو کرده و حواله پولی از او گرفته و خیال کرده و یا او گفت: من محمد بن الحسن هستم. حال آیا قول یک نفر زیدی برای مذهب امامی حجت است، و اگر او گفته: من محمد بن الحسنم، باید گفت: محمد بن الحسن بسیار است، از کجا معلوم که مهدی باشد؟!.

خبر سیزدهم، مرفوع است، و آن اعتباری ندارد و راوی آن زهری از اهل سنت است، او گفته این امر را آن قدر بسختی طلب کردم که مال شایسته‌ای در آن از بین رفت (معلوم نکرده کدام امر، و اگر مقصود او رسیدن به مهدی بوده که رسیدن به او نه اصل دین است و نه فرع آن و کار بیهوده‌ای کرده است)، می‌گوید: پس خدمت «عمری» رفتم و او را ملازم شدم و خدمت کردم، و پس از آن از صاحب الزمان سؤال کردم، او گفت: این کار یعنی وصول به او ممکن نیست (البته دکان داران هر چه بیشتر ناز کنند خریدار ناز زیاده‌تر است). بالأخره گوید: خضوع و التماس کردم گفت: صبح بیا (همان کس که می‌گفت ممکن نیست چون بیشتر چابلوسی کرده و ممکن شده و گفته صبح بیا)، پس صبح حاضر شدم، او به استقبال من آمد و با او جوان خوش صورتی بود از همه خوشگل‌تر و خوشبوتر بهیئت تجار، چون به او نظر کردم به عمری نزدیک، به او اشاره کرد، پس به طرف او میل کردم و از هر چه سؤال کردم جواب داد، سپس گذشت که داخل خانه شود و آن خانه از خانه‌های کرایه‌ای بود، پس «عمری» گفت: اگر خواهی سوال کن که بعداً او را نخواهی دید، پس رفتم که سؤال کنم نشنید و داخل خانه شد، و با من سخن نگفت بیشتر از آنکه چنین گفت: «ملعون ملعون من آخر العشاء إلى أن تشتبك النجوم».

نویسنده گوید، اولاً، معلوم نشد که «عمری» کیست، اگر نایب صاحب الزمان است که این سخن او دکانداری بوده که اول گفته ممکن نیست و چون او تملق گفته ممکن شده. ثانیاً، جوان خوشرو بسیار است از کجا معلوم که مهدی بوده؟! ثالثاً، ملعون من آخر العشاء غلط است بلکه آنچه از رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- رسیده این است که: «ملعون من آخر المغرب حتی تشتبك النجوم»، یعنی نماز مغرب را اول وقت باید خواند و ملعون است آنکه عقب بیندازد تا ستارگان ظاهر شوند. و در مورد نماز عشاء مستحب است که هر چه بیشتر به تأخیر یعنی، نزدیک به آخر وقت آن خوانده شود چنانکه این مطلب در کتب خود شیعه مکرر شده از آن جمله در وسائل / ج 3 / ص 146 وارد شده که رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- فرمود: «لولا أن أشق علي متي لأخرت العشاء إلى نصف الليل». و فی روایة: «إلي ثلث الليل رابعاً»، دیدن صاحب الزمان در این روایت و مانند آن همه مخالف عقاید خود

شیعه است که نقل کرده‌اند: امام زمان در توقیع خود فرمود: هر کس قبل از ظهور من ادعای رؤیت کند او کذاب و افتراء زننده است. شما را به خدا ملاحظه کند از یک طرف نقل می‌کنند هر کس ادعای رؤیت کند دروغگو است، و از طرف دیگر داستانهای کذابی در اثبات رؤیت می‌آورند، آیا این تناقض نیست؟!.

خبر چهاردهم را روایت کرده احمد بن علی الرازی که از غلاة بدتر از مشرکین است از مجهولی بنام محمد بن علی و او از مجهول دیگری بنام داود بن غسان البحرانی. و معلوم نیست این افراد مجهول راست گفته‌اند و یا بدروغ از ابی سهل نوبختی نقل کرده‌اند که او وقت تولد طفل را خبر داده و گفته: مادر او صقیل است. و تازه ابوسهل از راوی تقیه کرده و گفته وقت تولد محمد، پس این روایت نشان کذب در آن موجود است.

خبر پانزدهم، که مجلسی اشتباه کرده و می‌گوید: 14. بهر حال یک نفر غالی روایت کرده از مدعی نیابت بنام محمد بن جعفر الاسدی که خود را یکی از نواب صاحب الزمان می‌داند. حال تعجب است که او روایت کرده از مرد مجهولی بنام حسین بن محمد بن عامر و او از مجهول الحال دیگری بنام یعقوب بن یوسف که او از سفر مکه خود تعریف کرده و گفته: در مکه وارد منزلی شده و در آن منزل کسی رفت و آمد می‌کرده که خیال کرده شاید مهدی است (باید گفت: اگر محمد بن جعفر الاسدی خود از نواب است باید از حضرت مهدی بپرسد که شما در آن منزل رفت و آمد می‌کردی یا کس دیگر بوده است دیگر این همه طول و تطویل نمی‌خواهد معلوم می‌شود از ریشه دروغ است. باضافه) از آن شخص محتمل المهدی صلواتی نقل کرده که مخالف قرآن است، زیرا 13 حجت تراشیده پس از رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- با اینکه قرآن در سورة نساء آیه 165 می‌فرماید: پس از انبیاء کسی حجت نیست و بعلاوه در این دعا برای خدا خلیفه قائل شده که این نیز باطل است. و در این دعا و صلوات گوید: خدایا قائم را از دست جبارین خلاص کن (وخلصه من أیدی الجبارین)، و این نیز باطل است زیرا او در دست جبارین نیست: باضافه در آخر این صلوات آمده است که: «وصل علی ولیک وولاة عهد والأئمة من ولده وود فی أعمارهم ورد فی آجالهم»، و این غلط اندر غلط است، زیرا اگر منظور از «ولیک» مهدی باشد، پس، جمله: «الأئمة من ولده» غلط است، زیرا ائمه از اولاد او نیستند. و دیگر اینکه ائمه همه وفات کرده‌اند، بنابراین جملات: «ود فی أعمارهم، وزد فی آجالهم». «طولانی کن عمرهای ائمه را و زیاد کن در اجلهای ایشان» غلط است. معلوم می‌شود مهدی علمای شیعه زبان عرب را هم نمی‌داند و دعای غلط می‌خواند.

خبر پانزدهم بحساب مجلسی، روایت کرده است مهملی که شاید وجود خارجی نداشته بنام الفهام، گوید: حدیث کرد مرا مهمل دیگری بنام احمد بن محمد بن بطه. تعجب است در تمام این ابواب یک روایت که از هر جهت صحیح باشد وجود ندارد. در این خبر گوید: احمد بن محمد بن بطه (مرد مهمل، خرافی بوده و) داخل مشهد نمی‌شده و از پشت شبکه زیارت می‌کرده است (حال کدام

مشهد معلوم نیست و چرا داخل نمی‌شده و چرا از پشت شبکه زیارت می‌کرده؟! اصلاً زیارت قبر در شرع اسلام مذموم است. معلوم می‌شود مرد خرافی بوده) سپس آن مرد خرافی گفته: روز عاشورائی که از راه خلوت بود آمدم و دیدم مردی نزدیک در نشسته و گفت: کجا می‌روی و نام مرا گفت؟ من جواب گفتم: می‌خواهم از پشت شبکه زیارت کنم می‌آیم حق تو را قضا می‌کنم (حال چه حقی معلوم نکرده!). پس آن شخص می‌گوید: چرا داخل نمی‌شوی؟ در جواب گفته: برای آنکه خانه، مالک دارد و من بغیر اذن او داخل نمی‌شوم. بهرحال این راوی مهمل معلوم نیست چه می‌خواهد و چه می‌گوید!.

خبر شانزدهم، روایت کرده علی بن عبدالله الوراق که نام او در رجال نیست و شاید وجود نداشته، و او روایت جعل کرده از قول سعد (کدام سعد معلوم نیست)، او از احمد بن اسحاق روایت کرده که احمد بن اسحاق گفته است من مهدی را دیده‌ام که صورتش همچون ماه شب چهارده بود. (حال گفتن و دیدن او چه مدرکی می‌شود او خود مدعی نیابت است، مدعی کلامش دلیل نمی‌شود. و عجیتر از همه این است که احمد بن اسحاق را یکی از نواب صاحب الأمر شمرده‌اند، در حالیکه در ص 87 ج 52 بحار در خبر سعد بن عبدالله ذکر کرده که احمد بن اسحاق در زمان حضرت امام حسن عسکری در حلوان فوت کرده و او را دفن کرده‌اند). معلوم می‌شود این نویسندگان از دروغ و ضد و نقیض واهمه‌ای ندارند.

خبر هفدهم، روایت کرده است مظفر علوی که خود مدعی سفارت بوده، از ابن العیاشی مجهول و او از پدرش که او نیز مجهول است، و او روایت کرده از آدم بن محمد که مهمل است و نامی از او در رجال نیست، و او روایت کرده از علی بن الحسین بن هارون که او نیز مهمل است، و او روایت کرده از جعفر نام مهملی و او روایت کرده از مجهولی بنام یعقوب بن منفوس که او گوید: من مهدی را در دامن پدرش دیدم (حال باید گفت: این مظفر علوی اگر خودش سفیر امام است دیگر مهدی را خودش باید دیده باشد نه اینکه دیدن او را از چندین نفر واسطه مهمل و مجهول نقل کند. واقعا این چه بازی است!).

خبر هیجدهم، روایت کرده مرد مهمل مجهولی بنام علی بن الحسن بن فرج از مجهول دیگری بنام محمد بن حسن کرخی که او گفته: شنیدم مردی از اصحاب ما می‌گفته: من صاحب الزمان را دیده‌ام. اما نام آن مرد را بیان نکرده که معلوم شود صادق بوده یا کاذب؟ حال باید از مجلسی و امثال او پرسید: آیا مرد بی‌نام و نشان چنین و چنان گفته چه مدرکیتی دارد و چه چیزی را ثابت می‌کند؟!.

خبر نوزدهم، روایت کرده ماجیلویه مجهول از محمد عطار مجهول از معاویه بن حکیم و محمد بن ایوب بن نوح و محمد بن عثمان العمري که خود وکیل و سفیر امام بوده که اینان گفته‌اند: ما چهل نفر بودیم که حضرت حسن عسکری پسرش را در منزلش به ما نشان داد و گفت: این امام شما است و متفرق نشوید پس از من که در دین‌های خود هلاک می‌شوید، آگاه باشید که پس از امروز دیگر او را نخواهید دید. (حال جای پرسش از چند چیز است: اول اینکه گفته: این امام شما است پس از من متفرق نشوید که در دین‌های خود هلاک می‌شوید! باید گفت: مگر اینان

چند دین داشته‌اند که فرموده: «**أیادنکم**. دینهای خود». دوم، مگر مهدی اصول و یا فروع دین است که عدم معرفت به او هلاکت است، مهدی اگر راست باشد باید تابع دین باشد نه اصل آن و نه فرع آن. سوم، فرموده: پس از امروز او را نخواهید دید در صورتیکه محمد بن عثمان مدعی سفارت بوده، و در خبری گفته: من او را دیدم گردن او مانند نقره است، و نیز در جای دیگر گفته: من در طواف او را دیدم. اینکه ضد و نقیض شد. بهرحال می‌گویند: دروغو حافظه ندارد. خود همین محمد بن عثمان در خبر بعدی که خبر بیستم باشد، گوید: من او را دیده‌ام گردن او مانند گردن من است.

خبر بیستم، راوی نقل کرده از محمد بن عثمان که امام را دیده و گردن او مانند گردن خودش بوده است. حال اگر سؤال کنی این خبر ضد خبر نقل نوزدهم است جواب ندارند. خبر بیست و یکم، روایت شده از مرد فارسی که نام و نشان او معلوم نیست و کذب و صدق آن نیز معلوم نیست که گفته: کنیزی را دیدم بچه‌ای را پوشانیده است، چون پوشش او را برداشتم طفل خوشگلی را دیدم که موی نافش سبز بود (حال معلوم نکرده کدام کنیز و کدام طفل، پدرش که بوده! روایتی است بی سر و ته. راویانش محمد بن علی بن عبدالرحمان و ضوء بن علی هر دو مجهول و مهمل می‌باشند.

خبر بیست و دوم، روایت کرده مهملی بنام عبدالله بن محمد بن جعفر، و او از مهمل و مجهول دیگری بنام محمد بن جعفر فارسی، و او از مجهول دیگری بنام محمد بن اسماعیل و او از مهمل دیگری بنام مسرور و او از مهمل دیگری بنام مسلم بن الفضل و او از ابا سعید غانم بن سعید الهندی قصه دور و درازی را که اگر راست گفته باشد چیزی را ثابت نمی‌کند. زیرا گفته در عراق داخل خانه و بستانی شدم، شخصی نشسته با من به هندی سخن گفت. اما آن شخص نامش چه بوده و نشانش چه بوده معلوم نکرده. و ظاهراً خیال کرده که او مهدی است.

خبر بیست و سوم، حمیری گوید: از محمد بن عثمان عمری سؤال کردم آیا تو صاحب را دیده‌ای؟ گفت: بلی و آخرین عهد من با او در بیت‌الحرام بوده که می‌گفت: «**اللهم أنجز لی ما وعدتني**»، و این خبر ضد خبر نوزدهم است، فراجع.

نویسنده گوید: ما تا اینجا بیش از نصف اخبار این باب را بررسی کردیم، و اگر بخواهیم تمام اخبار این باب را بنویسیم و بررسی کنیم واقعاً تضییع عمر است، و بعضی از این اخبار تکراری است. مجلسی در آخر این باب نقل کرده که مهدی کسانی را شفا داده، کور را چشم داده، فلج را از فلج رها نموده و غیر اینها. و این قضایا مورد اشکال است از چند جهت:

اولاً، شبیه به این معجزات و کرامات را فرقه‌های باطله نیز از بزرگان خود نقل کرده‌اند و آنچه از مهدی نقل شده یک صدم بلکه یک هزارم اخبار دیگران نیست. اگر پذیرفتنی است باید همه پذیرفته شود. شما از باب نمونه کرامات صوفیه را در تذکرة الاولیاء و کتاب نفحات الأنس بخوانید.

ثانیاً، می‌بینیم رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- را زن یهودی زهر داد و رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- خود را شفا نداد، و

این قضایا که مجلسی از مهدی نقل کرده صد یک آن از رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- نقل نشده است. امیرالمؤمنین علی را ضربت زدند، در بستر افتاد اولاد او که امام بودند مانند حضرات حسنین و بزرگانی مانند محمد بن حنفیه و حضرت عباس دور بستر او گریه می‌کردند و نتوانستند پدر بزرگوار خود را شفا بدهند. بازافه عقیل برادر حضرت در آخر عمر کور شد، اگر علی -علیه السلام- می‌توانست شفا بدهد صله رحم واجب بود. و حتی انبیایی مانند ایوب -علیه السلام- مریض شدند و خود نتوانستند خود را شفا دهند تا اینکه خدا آنان را شفاء داد. علی بن موسی الرضا -علیه السلام- چند حبه انگور مسموم او را از پای درآورد و فوت نمود، و نتوانست خود را شفا دهد. امام زین العابدین روز عاشورا تب داشت، امام حسین او را شفا نداد.

ثالثاً، رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- در دعای جوشن و سایر دعاها می‌خواند: «لَا يَشْفِي الْمَرَضَى إِلَّا هُوَ». یعنی، جز خدا کسی شفا نمی‌دهد». آیا چه کسی در گرفتاریها به داد انسان می‌رسد، قرآن می‌گوید: فقط خدا، و می‌گوید: شما در گرفتاریها خدا را خالصانه یاد می‌کنید، و غیر او را رها می‌کنید و در این صورت خدا گرفتاریها را از شما برطرف می‌کند. و لذا قرآن درباره مشرکین فرموده است که ایشان در دریا خدا را مخلصانه می‌خوانند، یعنی اگر حال دریا را در خشکی داشته باشند و فقط خدا را برطرف کننده گرفتاری و شفا دهنده امراض بدانند، موحد خواهند بود و در غیر این صورت خیر. ما اگر بخوایم آیات قرآن را راجع به این موضوع بیاوریم بحث به درازا می‌کشد. رابعاً، آیا می‌توان گفت: امام مهدی، از خدا مهربانتر است، چطور کسی جرئت می‌کند بگوید: خدا کور و یا فلج کرده ولی مهدی شفا داده است؟

خامساً، قرآن در سورة شعراء، از قول حضرت ابراهیم -علیه السلام- می‌گوید:

﴿وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ﴾ (الشعراء: 80)

«اگر من (که ابراهیم رسول خدا هستم)، بیمار شوم فقط خدا شفا می‌دهد نه خودم». و خدا به رسول خود خاتم انبیاء فرموده:

﴿قُلْ إِنَّمَا أَدْعُو رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا * قُلْ إِنِّي لَا أُمْلِكُ لَكُمْ صَرًّا وَلَا رَشَدًا * قُلْ إِنِّي لَنْ جُبِرَ مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ وَلَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا﴾. (الجن: 20-22)

«(ای محمد!) بگو، همانا فقط پروردگارم را می‌خوانم و احدي را شریک او نمی‌کنم، بگو: محققاً من مالک ضر و نفعی برای شما نیستم، بگو: محققاً مرا هرگز پناه نمی‌دهد از قهر خدا احدي و هرگز غیر او پناهی نخواهم یافت».

و خدا در قرآن مکرر فرموده:

﴿وَإِنْ يَسْتَسْكِرَ اللَّهُ بِضَرْفٍ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ﴾ (الأنعام: 17).

«و اگر خدا به تو ضرری برساند برطرف کننده‌ای جز او نیست...».

بنابراین این کاشف ضرر و دافع آن و شافی امراض و معطي خير جز خدا نيست حتي انبياء. و حتي خود خاتم الانبياء براي خودش نمي‌تواند جلب خير و يا دفع ضرري کند مگر بقدر ساير افراد بشر. و هيچکس غير از خدا نمي‌تواند دفع ضرر و جلب خير کند و يا شفا دهد و يا حاجت روا کند و يا واسطه اين کارها شود و خدا به کسي چنين اموري را واگذار نکرده است. برمي‌گرديم به اصل مطلب: يکي از کسانیکه مجلسي نوشتند او مهدي را دیده است، سعد بن عبدالله اشعري است که در باب ذيل بيان خواهد شد:

باب خبرسعد بن عبدالله

خبر سعد بن عبدالله وديدن او قائم را و مسائلتي که از او پرسیده است

صدوق نقل کرده از احمد بن عيسي بواسطه نوفلي و احمد بن عيسي مجهول الحال است، و او نقل کرده از احمد بن طاهر القمي و او نيز مجهول و مهمل است، و او نقل کرده از محمد بن بحر که از غلاه و بدتر از مشرکين است، و او نقل کرده از احمد بن مسرور که مهمل و مجهول است. در اينجا معلوم شد که صدوق نقل کرده از سعد بن عبدالله با پنج واسطه در حالیکه اين صحيح نيست، زيرا صدوق همواره در احاديث خود، از سعد با يک واسطه نقل مي‌کند که پدرش باشد و يا محمد بن الحسن الوليد. اشکال ديگر اينکه سه نفر از اين پنج واسطه مجهول و مهمل و يکي از آنان غالي است، و اين خبر در کمال ضعف است. اشکال ديگر اينکه علماي رجال و حديث سعد بن عبدالله را از کساني که روايت از امام زمان کرده باشد نشمرده‌اند و از کسانیکه معجزه دیده باشند به حساب نياورده‌اند در صورتيکه در اين خبر مي‌خواهد معجزه براي امام بشمرند. اشکال ديگر اينکه در اين خبر نقل کرده که احمد بن اسحاق در زمان امام حسن فوت شده است. و اين ضد اخباري است که او را از نواب امام زمان شمرده‌اند. اشکال ديگر اينکه در اين خبر مي‌گويد: صاحب الأمر با آن انار طلا بازي مي‌کرد در حالیکه در خبر کافي در جلد اول ص 311 حضرت صادق مي‌فرمايد: صاحب اين امر از طفوليت اهل بازي و لهو لعب نيست. باضافه داشتن انار طلا و بودن آن در منزل امام موجب نقض امام است. اشکال ديگر آنکه در اين خبر امام زمان راجع به اموال مردم از غيب خبر داده در حالیکه جز خدا کسي غيب نمي‌داند، و بعلاوه در اين حديث گويد: احمد بن اسحاق جامه پيره زني را در کيف دستي خود جا گذاشته و فراموش کرده بود براي امام بياورد و امام آن را از او مطالبه مي‌کند و او افسرده مي‌شود تا اينکه بهنگام نماز جامه را در زير پاي حضرت عسکري مي‌يابد. شما را به خدا ملاحظه کنيد چه خرافاتي بنام اسلام ساخته و پرداخته‌اند، انسان متحير مي‌ماند چه جوابي بگويد، بايد به ايشان گفت: مگر امام شما بالاتر از رسول خدا -صلي الله عليه وسلم- است؟!، رسول خدا -صلي الله عليه وسلم- در مراجعت از غزوة بني المصطلق، در بين راه چون هودج‌ها را حرکت دادند از آن جمله هودج عايشه را در حالیکه اودر هودج نبود و رفته بود در جستجوي گردنبنند خود، چون برگشت ديد رسول

خدا -صلی الله علیه وسلم- با لشکر و اصحاب رفته‌اند. و رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- او را جا گذاشته است، از آن طرف صفوان نامی رسید و عایشه را دید و شناخت و او را به مدینه آورد و منافقین درباره عایشه سخنانی بافتراء گفتند که رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- تا دو ماه نسبت به او کم لطف بود و می‌خواست او را رها کند تا اینکه آیات افک برای تطهیر و پاکدامنی عایشه نازل شد بهرحال رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- از جا ماندن عیال جوانش در بیابان خبر نداشت، ولی امام اینان از جا ماندن فلان جامه پیره زن خبر دارد. رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- هنگام هجرت طی الأرض نداشت و با پای پیاده هجرت کرد و در بین راه مخفی شد، ولی اینان از فرسخها راه دور می‌توانند اموال مردم را نزد خود حاضر کنند؟! اشکال دیگر، در این حدیث درباره حروف «کهیمص»، که در اول سورة مریم است گوید: منظور از کاف، کربلا، و منظور از ها، هلاک عشرت، و یاء پیروان یزید. و عین عطش حسین و صاد صبر اوست. و این نیز صحیح نیست و مخالف قول مفسرین و مخالف با قول حضرت علی است، که در همین بحار از حضرت علی نقل شده که هر یک از حروف یکی از اسامی خداست. و نیز حضرت علی در دعا به خدا عرض می‌کند: «یا کاف یا ها، یا ع، یا ص اغفرلی»، یعنی ای کریم، هادی، علیم، صادق مرا بیامرزش، بنابراین می‌توان گفت: منظور از «کهیمص» همین است که خدا در اول سورة مریم به صفات خود قسم یاد نموده که آنچه در آن سوره است حقیقت است. بهرحال آنچه ذکر شد بعضی از اشکالات این خبر می‌باشد و در این خبر اشکالات بسیار دیگری می‌باشد و متن آن مخالف بسیاری از آیات قرآن است، و لذا ما صرف نظر می‌کنیم. این سعد، خود کتابی نوشته بنام «المقالات و الفرق»، و در آنجا ذکر از دیدن صاحب الامر نکرده، و اگر این خبر صحیح بود در آنجا ذکر می‌نمود.

باب علیه الغیبه وکیفیه انتفاع الناس به

علت غیبت مهدی و چگونگی بهره بدن مردم به آن

علمای شیعه در اینجا برای غیبت مهدی علل و اسبابی شمرده‌اند که هیچ یک صحیح نیست و اخباری از ائمه نقل کرده‌اند که موافق با عقل و قرآن نیست و قطعاً ائمه مخالف قرآن و سنت رسول -صلی الله علیه وسلم- سخنی نمی‌گویند و ممکن است کذابان وجع‌الان آن اخبار را جعل کرده باشند. ولی اینان تعصب مذهبی مانع تفکرشان شده است، در حالیکه خود ائمه گفته‌اند: اخبار ما را با قرآن و سنت بسنجید و اگر موافق نبود رها کنید. ما اکنون عللی که برای غیبت ذکر شده است یکی یکی ذکر می‌کنیم و با عمل و قرآن می‌سنجیم تا خود خواننده قضاوت کند. قطع نظر از اینکه راویان این اخبار اکثراً یا از غلاتند یا از مجهولین و یا از کذابین. و لذا ما متعرض سند آنها نمی‌شویم و متن آنها را محل نظر قرار می‌دهیم:

علت اول: خوف قتل

غیبت او باری خوف از کشته شدن خود است چنانکه مجلسی احادیث 1 و 2 و 5 و 10 و 16 و 18 و 20 و 231 و 22 نقل کرده است.

و این صحیح نیست و برخلاف سنت الهی و قرآن است، زیرا اگر بنا باشد کسی حجت الهی باشد و غایب شود و از ترس مردم خود را مخفی کند باید تمام انبیاء مخفی شوند، و ابداً خود را نشان ندهند، زیرا هر پیغمبری احتمال می‌دهد مخالفین او، او را به قتل برسانند، پس باید ابلاغ رسالت ننماید در حالیکه آیات قرآن می‌گوید:

﴿إِنِّي لَا يَخَافُ لَدَيْ الْمُرْسَلُونَ﴾ (النمل: 10).

«رسولان در نزد من نمی‌ترسند!»

﴿فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُوا إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ (آل عمران: 175)

«پس اگر مؤمن هستید از آنان نترسید و از من بترسید».

﴿فَلَا تَخْشَوْا النَّاسَ وَخَشَوْا﴾ (المائدة: 44)

«پس از مردم مترسید و از من بترسید».

﴿الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ﴾ (الأحزاب: 39)

«[همان] کسانی که پیامهای خداوند را می‌رسانند و از او می‌ترسند و جز خدا از کسی نمی‌ترسند».

و حجت الهی باید به همه برسد چنانکه قرآن فرموده:

﴿فَلِئَلَّا الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ﴾ (الأنعام: 149)

«گو: دلیل رسا [و محکم] از آن خداست».

و خدا به رسول خود فرموده:

﴿وَاللَّهُ يَعْصِيكَ مِنَ النَّاسِ﴾ (المائدة: 67)

«و خداوند تو را از [شر] مردم حفظ می‌کند».

ثانیاً، اگر علت غیبت خوف قتل باشد، باید تا قیامت ظاهر نشود زیرا این علت همیشه بوده و هست بلکه روز به روز خوف قتل زیاده‌تر است، پس باید تا قیامت غایب شود.

ثالثاً، زمان ما که ریاست و سلطنت مملکت شیعه با نایب بر حق امام است بقول اینان، چرا ظاهر نمی‌شود مگر او از نایب برحق خودش هم خوف دارد، پس یا نایب برحق برحق نیست و یا مهدی غایب وجود ندارد. شما ملاحظه کنید این علت و دلیل چه قدر سست و بی‌پایه می‌باشد، اگر خوف قتل دلیل باشد باید رسول خدا اصلاً قیام نکند و خلفاء از خانه خود بیرون نیایند و رسول خدا به جهاد نرود چرا برای خوف قتل، در حالیکه رسول خدا از صدها امام وجودش عزیزتر است و مع ذلک بدلیل خوف قتل خود را پنهان نکرد.

علت دوم: سنن انبیاء

علت دوم، سنن انبیاء چنانچه مجلسی در خبر 3 و 4 ذکر کرده است و حال آنکه چنین نبوده، هیچ یک از انبیاء غایب نشدند و اگر چند روزی از محل خود بجای دیگر منتقل شدند یا زمان نبوت نبوده مانند حضرت موسی -علیه السلام- که از مصر رفته به مدین نزد شعیب -علیه السلام-، و این را غیبت نمی‌گویند، و یا برای

مأموریتی بوده است مانند حضرت ابراهیم -علیه السلام- که پس از بت شکنی، مأموریت بعدی او، به طرف مکه برای تطهیر خانه خدا و تعمیر آن بود. و اما حضرت یونس -علیه السلام- که از میان امت خود بیرون رفته به لب دریا و وارد شده در شکم ماهی، پس این را غیبت نمی‌گویند بلکه کناره‌گیری از قوم و گرفتار تنبیه الهی شدن است. اگر فلان پیغمبر مورد غضب قوم شده و قوم او را در چاه انداختند و یا از او کناره کردند این غیبت نیست. آیا این نویسندگان شیعه چرا تاریخ انبیاء را در نظر نمی‌گیرند و حاضر به تفکر نیستند.

علت سوم: حکمتش کشف نشده

علت سوم، شما نمی‌فهمید و حکمتی دارد که آن حکمت کشف نشده و نباید از آن سؤال شود و سری از اسرار است چنانکه مجلسی در خبر 4 و 7 نقل کرده است. و این هم سخن باطلی می‌باشد زیرا اگر کسی نمی‌فهمد اولاً چرا در اخبار گذشته علت آنرا ذکر کرده گفته‌اند برای خوف قتل.

ثانیاً، چیزی را که مردم نمی‌فهمند خدا از مردم نمی‌خواهد و مکلف به آن نیستند، قرآن نازل شده برای آنکه بفهمند و فکر کنند و بصیرت پیدا کنند. انبیاء برای آگاهی مردم آمدند و مردم را مکلف به ایمان چیزی را که نمی‌فهمند نکرد چنانکه قرآن در سورة انعام آیه 104 می‌فرماید:

﴿فَدُخِّلْتُمْ بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ أَنْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا﴾ (الأنعام: 104)

«دلایل روشن از طرف پروردگارتان برای شما آمد کسی که (به وسیله آن، حق را) ببیند، به سود خود اوست و کسی که از دیدن آن چشم بپوشد، به زیان خودش می‌باشد».

و در سورة صافات آیه 175 فرموده:

﴿وَأَنْصِرْهُمْ فَيُصْرَفُوا﴾ (الصافات: 175)

«و وضع آنها را بنگر (چه بی‌محتواست) اما بزودی (نتیجه اعمال خود را) می‌بینند!»

و در سورة آل عمران آیه 13 فرموده:

﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ﴾ (آل عمران: 13)

«در این عبرتی است برای صاحبان بصیرت!».

و در سورة جاثیه آیه 20 می‌فرماید:

﴿هَذَا بَصَائِرُ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّقَوْمٍ يُوفُونَ﴾ (الجاثیه: 20)

«این (قرآن و شریعت آسمانی) وسایل بینایی و مایه هدایت و رحمت است برای مردمی که (به آن) یقین دارند!».

و در سورة انفال آیه 42 فرموده:

﴿لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ﴾ (الأنفال: 42)

«تا کسی که نابود شده است، از روی دلیل نابود شود و کسی که زندگی یافته است از روی دلیل زنده ماند». پس نمی‌فهمید و کشف نشده و سؤال نکنید، این جملات برای عجز راهنمایان و ناتوانی و جهل آنان است. در اینجا در بعضی از اخبار تشبیه کرده عدم کشف حکمت غیبت را به عدم کشف حکمت کارهای خضر برای حضرت موسی که مثلاً چون خضر کشتی را سوراخ کرد و غلامی را کشت و دیواری را بر پا داشت، حکمت و سبب آنرا حضرت موسی ندانست. جواب گوئیم: اولاً، در مطالب دینی نباید قیاس کرد، اگر حضرت موسی -علیه السلام- چیزی را ندانست این دلیل نمی‌شود که مردم دیگر و خصوصاً امت اسلام چیزی را درک نکنند. ثانیاً، سوراخ کردن کشتی و کشتن غلام و بر پا کردن دیوار معلوم نیست کار خضر بوده و قرآن آن عالمی که چنین کارهایی انجام داده، معلوم نکرده و آن شخص یکی از بندگان مقرب و یا یکی از فرشتگان مطیع الهی بوده است. ثالثاً، حضرت موسی -علیه السلام- آن کارها را از آن عالم پرسید و او بیان کرد و باری مکشوف شد چنانکه در سورة کهف آمده است.

رابعاً، حضرت موسی -علیه السلام- پیغمبر بود و از وحی پیروی کرد و به او وحی شد که برود مثلاً از خضر پیروی کند و یا از او تعلم کند، ولی برای مردم ما وحی نشده است و خدا به ملت ما وحی نکرده که هر چه مجلسی گوید: قبول کنید. شما به بینید یک عده راویان بی‌سواد و یا کم سواد هر چه نقل کرده‌اند این نویسندگان قول آنها را فکر نکرده و نسنجیده برای تعصب قبول می‌کنند.

خامساً، یکی از خرافاتی که ایشان معتقدند همین حیات جاوید برای خضر است که مخالف قرآن است چنانکه در سورة انبیاء آیه 34 فرموده:

﴿وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ﴾ (الأنبياء: 34).

«و ما برای هیچ بشری قبل از تو (ای محمد) ماندن در دنیا را قرار ندادیم».

و نیز رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- هنگام جنگ بدر فرمود: «خدایا اگر این یاران و اصحاب من هلاک شوند پس در زمین عبادت نشوی»، و اگر خضری زنده و به عبادت خدا اشتغال داشت، پیغمبر خاتم چنین سخنی عرض نمی‌کرد. بهرحال آیه فوق نکره در سیاق نفی و مفید عموم است و می‌فهماند که تمام انبیاء از دنیا رفته‌اند چه موسی و چه عیسی و چه خضر و چه الیاس -علیهم السلام-. بهرحال در زمان ما یک عده عوام پیدا شده‌اند و بنام خضر، می‌گویند: پیامبر و امام نمی‌میرند، و گاهی مال خود را در این راه نیز تلف می‌کنند، و دکاندارانی نیز از این فکر بهره‌برداری می‌کنند مثلاً یکی از کسانی که زمان ما خضر شد و رسوائی بوجود آورد جناب مستطاب آقای سلطان الواعظین شیرازی صاحب کتاب **شبهای پیشاور** است که یک بحث خیالی با یک نفر سنی خیالی و یا سنی بی‌سوادی را در آن کتاب آورده و هر چه این آقا فرموده آن سنی قبول نموده است. و اما خضر شدن این آقا

این است که منزل این آقا مدتی در نزدیکی خیابان آرامنه تهران بود و در آن خیابان زن بسیار خوشگلی بود متعلق به یک نفر سرهنگی، از قرار نقل این خانم نازاد بود و اولاد نداشت متوسل به دعا و ثنا و این و آن شد تا اینکه به او گفته بودند چهل صبح درب منزل خود را آب و جارو کن و متوسل به حضرت خضر باش که یک روز صبح خضر از درب خانه تو عبور خواهد کرد دامن او را بگیر، و او از او بچه بخواه، اتفاقاً در روزهای آخر بود که آقای سلطان الواعظین که شخص خوش هیכלی بود از آنجا می‌گذرد و این خانم دامن او را می‌گیرد که من بچه ندارم و از تو می‌خواهم، آقا می‌گوید: شوهر داری؟ می‌گوید: آری دارم، ولی اکنون مسافرت رفته، آقا می‌گوید: خیلی خوب برویم داخل تا من تو را بچه‌دار کنم، و او داخل خانه می‌شود و با خانم هم بستر می‌شود. این قضیه کم‌کم برای شوهر سرهنگ او کشف و بنا می‌کند داد و بیداد کردن و بد گفتن، آقای سلطان الواعظین ناچار از آن محله کوچ می‌کند و در جای دیگری منزلی خریداری می‌کند و می‌رود سکنی می‌نماید. آری، این است نتیجه زنده ماندن خضر و سایر خرافات دیگر.

علت چهارم: بیعتی در گردن او نباشد

علت چهارم، برای این غایب شده که بیعت احدی در گردن او نباشد چنانکه مجلسی در خبر 11 و 12 و 13 و 14 و 15 نقل کرده است. و این علت از همه علل‌تر و سست‌تر است و صحیح نیست، زیرا هیچ یک از خلفاء و سلاطین مردم را مجبور نکردند که بروند با او بزور بیعت کنند، آری، حجاج این کار را با اهل مدینه نمود، ولی حجاج خلیفه و سلطان نبود و کار او منحصر به مدینه بود نه شهرها و بلاد دیگر.

ثانیاً، پدران بزرگوار و ائمه سابقین بر امام حسن عسکری، هیچکدام مجبور به بیعت احدی نشدند و در گردن آنان بیعت احدی نبود. این سخن انحصار به مهدی ندارد.

ثالثاً، این همه مردم و این همه دانشمندانی که آمدند و رفتند و بیعت احدی در گردنشان نبود آیا اینان همه باید غایب شده باشند و آیا اینان همه مهدی هستند.

این چه مهملائی است که هزاران سال در کتب مانده و برای آنها تعصب بخرج می‌دهند!! اینها بود علل غیبت که علیت آنها علل است.

و اما وجه انتفاع به امام غایب

مجموع اخباری که مجلسی در این باب، یعنی: «باب علل غیبت و کیفیت انتفاع مردم به امام»، آورده 22 خبر است که کثر آنها مربوط به علل غیبت بود و جواب آنها ذکر شد. و چند خبر آنها مربوط به کیفیت انتفاع مردم است. پس در جواب می‌گوییم:

اخباری که اینان در مورد نفع امام غایب خود آورده و گفته‌اند: بهره امام غایب مانند بهره از خورشید در زیر ابر است، کلامی ناصحیح و سخنی غیر عاقلانه بوده و بکلی باطل است، زیرا:

اولا، چنانکه سابق گفتیم اگر خورشید زیر ابر برود چند ساعت و یا چند روزی است نه هزاران سال و اگر هزاران سال خورشید نمایان نشود و ابداً کسی آنرا نبیند، مردم در وجود آن شک و بلکه آنرا انکار می‌کنند.

ثانیا، اگر خورشید در بعضی از بلاد زیر ابر باشد در بلاد دیگر آشکار است و امام مهدی شیعه چنین نیست. و بعلاوه روشنی خورشید از پشت ابر نمایان است بطوریکه هر عاقلی بوجود خورشید در پشت ابر حکم می‌کند، ولی امام مهدی این چنین نمی‌باشد.

ثالثا، بهره‌هایی که از خورشید بوجود می‌آید از پیدایش فصول و نمو اشجار و نمو گیاهان و رفع حشرات و گرمی هوا و روشنی فضا و بخار دریاها و سایر امور، همواره این بهره‌ها وجود دارد و اگرچه گاهی مستور به ابر باشد. و اما منافع وجود امام و یا زمامدار غایب تماماً از بین می‌رود و بلکه رفته و وجود ندارد. زیرا منافع امام و زمامدار، امنیت بلاد و احقاق حق مظلوم و دفع ظالم و جهاد با کفار و ایجاد نماز جمعه و جماعات و دفع منکرات و تقیم بیت‌المال و امر به معروف و تشکیل دانشگاه و تعمیر طرق و اسفالت و ایجاد بیمارستان و غیر اینها است که هیچکدام حاصل نشده و نیست. و بلکه وجود یک امام و زمامدار ظالم بهتر است از وجود یک امام و زمامدار غایب و یا موهوم. پس تشبیه او به خورشید از جهات زیادی که ما بعضی از آن را ذکر کردیم، باطل و غیر صحیح است. ولی مجلسی روایاتی از قول راویان کذاب و جعل و یا مجهول الحال نقل کرده و هر کس این خرافات را قبول نکند شاید او را مسلمان ندانند در حالیکه این موهومات مربوط به اسلام نیست. معلوم می‌شود کفر و اسلام بدست اینان است و مربوط به کتاب خدا و سنت رسول الله -صلی الله علیه وسلم- نیست. آیا رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- و اصحاب او این روایات را خوانده بودند و به این چیزها معتقد و اینها را از اصول و فروع می‌دانستند؟! لا والله.

مجلسی در آخر این باب بنا کرده به بافتن و در صفحه 99 جلد 2 گوید: مهدی با پدران خود فرق دارد، پدران او مزاحم سلاطین وقت نبودند و همه منتظر مهدی بودند و قیام به شمشیر نکردند، ولی مهدی با شمشیر قیام و تمام ممالک را می‌گیرد و به هر سلطانی غلبه می‌کند و ظلم و جور را می‌میراند، تا آخر، آنچه خواسته، گفته است و اینها تمام باطل است. زیرا:

اولا، پدران او مزاحم سلاطین بودند و در کافی بابی هست که امام باقر و صادق فرموده‌اند: «کلنا قائم». آیا امام حسین مزاحم بنی‌امیه نبود؟ آیا امام علی با معاویه جنگ نکرد، آیا حضرت باقر سلاطین بنی‌امیه را غاصب نمی‌خواند؟ هارون الرشید موسی بن جعفر را به زندان نبرد؟ اگر اینان مزاحم سلاطین نبودند برای چه از سلاطین می‌ترسیدند؟! آیا کسانی که دور این امامان را گرفته و به همة خلفای اسلامی و سلاطین بدگویی و طعن و لعن می‌کردند و خلفاء و سلاطین اسلامی را تضعیف و تحقیر می‌کردند، اینها مزاحمت نبود؟! چگونه خدا چشم و گوش و فهم مجلسی‌ها را بواسطه تعصب بسته است؟ آیا این سلاطین شیعه که قیام کردند و با سلاطین اسلامی و خلفاء جنگ کردند و از نصاری

و یهود کمک می‌گرفتند اینان چه دردی دوا کردند جز ایجاد بدعتها بنام امامان شیعه و بدنام کردن آنان و جز تفرقه و نفاق بین مسلمانان و جنگ سنی و شیعه و تضعیف مسلمین و تسلط کفار. آیا دولت صفویه و قاجاریه و زنده و وو چه کردند؟ چه خدمتی به اسلام و مسلمین کردند جز ساختن گنبدهای زریق و گلدسته‌های زرین و توجه دادن عوام به قبرپرستی و بستن درب مساجد. اینها چیزهایی است که متعصبین درک نمی‌کنند.

مجلسی می‌گوید: مهدی قیام با شمشیر می‌کند و تمام ممالک را مسخر می‌کند و این سخن و خیال باطلی است، اگر مهدی بیاید و با شمشیر روزی هزار نفر را بکشد، باید در ایران فقط تا صد سال روزی هزار نفر را بکشد، تازه پس از صد سال تقریباً می‌شود سی و شش میلیون و تمام افراد ایران را نتوانسته بکشد چه برسد به ممالک دیگر، بیش از هزار سال طول می‌کشد تا امام زمان گردن آنان را بزند؟ شما را به خدا آیا اینان فکر می‌کنند، گویا اینان از آدمکشی خوششان می‌آید. با آنکه خدا فرموده:

﴿لَا إِكْرَهَ فِي الدِّينِ﴾ (البقرة: 256)

اینان می‌گویند: تمام ممالک را مسلمان می‌کند و همه را صلح می‌دهد بطوریکه دیگر عدوان و ظلمی نباشد و این برخلاف صریح قرآن است که در سورة مائده آیه 14 فرموده:

﴿وَأَعَزَّنَا فِيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾ (المائدة: 14).

«بین ایشان دشمنی و کینه‌توزی برانگیخته ایم تا روز قیامت».

و در همین سوره آیه 64 فرموده:

﴿وَالْقِيَامَةُ فِيْنَهُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾ (المائدة: 64).

«و بین ایشان عداوت و کینه انداختیم تا روز قیامت».

بنابراین، تا قیامت عداوت و بغضاء و جنگ و خونریزی بین بشر هست و هیچگاه برخلاف فرموده خود عمل نمی‌کند که امامی را بفرستد و بزور همه را صلح و صفا بدهد که گرگ و میش با هم صلح کنند و مردم خوب شوند و فقط نعمتهای خدا سرازیر و بکلی عذاب برطرف شود، قرآن می‌گوید تا قیامت کافر و مؤمن وجود خواهد داشت و اکثر مردم اهل ایمان نیستند و چنین شهر خیالی که همه صالح و پاک و مؤمن باشد وجود نخواهد آمد، و از همین جهت است که قرآن فرموده تا قیامت تمام اهل شهرها را به عذاب و گرفتاری مبتلا خواهیم نمود چنانکه در سورة اسراء آیه 58 می‌فرماید:

﴿وَإِنْ مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَابًا شَدِيدًا كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا﴾ (الإسراء: 58).

«قریه‌ای نیست مگر اینکه ما هلاک کننده آنیم پیش از روز قیامت و یا آن را عذاب خواهیم کرد عذاب سختی این در کتاب نوشته شده است».

آری اینان سخنان خرافی کسانی را نوشته‌اند که نه از قرآن خبر داشته‌اند و نه از عقل و فقط به فکر ساختن مذهب و تبدیل

اسلام به مذهب بوده‌اند. آری، قیامت است که خدا حق و باطل را از هم جدا و بین اختلافات حکم می‌کند چنانکه در قرآن در آیات زیادی این مطلب ذکر شده از آنجمله در سورة حج آیه 17 می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾
(الحج: 17).

«به راستی خداوند در میان مؤمنان و یهودیان و صابئین و مسیحیان و مجوس و مشرکان، در روز قیامت داوری خواهد کرد».

و در سورة نحل آیه 92 فرموده:

﴿يَسِّرْ لَهُمُ الَّذِي يُخْتَلَفُونَ فِيهِ وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ كَانُوا كَاذِبِينَ﴾ (النحل: 39)

«تا آنچه را که در آن اختلاف می‌ورزند، برایشان روشن سازد و تا کافران بدانند که آنان دروغگو بودند».

و نیز در سورة حج آیه 69 فرموده:

﴿اللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ﴾ (الحج: 69)

«خداوند روز قیامت بین شما در آنچه در آن اختلاف می‌ورزید، داوری می‌کند».

اینان می‌گویند: مهدی فقط هفت سال و یا پنج سال ریاست می‌کند آیا این معقول است که آن قدر مردم را بکشد که تا زیر شکم اسب او خون بالا بیاید چنانکه نوشته‌اند. چرا برای اینکه هفت سال ریاست کند به بینید اینان چه قدر بی‌فکرند گویا خدا به اینان چیزی جز تعصب نداده است آیا فکر نکرده‌اند که زمین شن است و هر قدر روی آن کشتار شود خون بالا تا زیر شکم اسب نمی‌آید شما بروید کشتارگاه‌های بلاد را به‌بینید اگر صد هزار گوسفند در منی و یا جای دیگر کشته شود یک وجب خون بالا نمی‌آید. و بعلاوه ظرف هفت سال نمی‌شود با شمشیر همه جمعیت کره زمین را گردن زد. اینان می‌گویند: امام با شمشیر می‌آید و با زور دنیا را پر از عدل می‌کند، آیا عدل زورکی هم می‌شود؟! آیا دین اسلام دین اکراه و زور است؟ آیات زیادی در قرآن برخلاف گفته اینان است، ولی چه فایده که تعصب ماندن خواندن و مانع فهمیدن است.

مجلسی در ص 99 ج 52 گوید: امامان دیگر اگر حادثه‌ای می‌شد، پس از آنان کسیکه قائم مقام آنان باشد، بود، ولی پس از مهدی کسی نیست. و این سخن برخلاف گفته‌های خودشان است که در اخباری گفته‌اند پس از این مهدی دوازده مهدی دیگر می‌آید و یا پس از این مهدی حضرت علی و ائمه دیگر رجعت می‌کنند. گویا اینان سخنان خود را فراموش کرده‌اند. کسی ایراد کرده که به مهدی وحی نمی‌شود، او از کجا خواهد فهمید که زمان ظهور او است، و زمان رفع خوف او شده که ظهور کند؟ مجلسی جواب نادرستی داده در صفحه 100 گوید: خدا او را دانا کرده بزبان رسول خود و از طریق پدرانش آگاه نموده است. جواب این است که خود شما روایاتی دارید که از قیامت و وقت ظهور او هیچ کس آگاه نیست

جز خدا، حتی ائمه گفته اند ما نمی دانیم، و حضرت صادق و سایر ائمه مکرر فرموده اند: «**کذب الوقتون**». آنانکه وقت تعیین کرده اند دروغ گفته اند». و بعلاوه از خود مهدی نقل نموده ایدکه دستور داده شیعیان او دعا بخوانند که خدا وقت ظهور او را نزدیک کند. باضافه اخباری رسیده که امامان وقتی را تعیین کردند و بدا حاصل شد و چون شیعه عصیان نموده و چنین و چنان کردند خدا آن را عقب انداخت چنانکه در باب زیر خواهد آمد.

باب التَّمَحِیص و النّهی عن التّوَقِیْت و حصول البداء

امتحان ونهی ازتعیین وقت ظهور و بدا حاصل شدن

مجلسی در این باب پنجاه روایت آورده از راویان مجهول الحال و یا از غلاة و یا کذابان و اکثر آنها ضد و نقیض یکدیگرند. ما آنها را به نظر خواننده می گذاریم تا خود قضاوت کند:

روایت اول، از امیرالمؤمنین علی روایت کرده که او فرموده: «قائم از مردم غایب شود تا نادان بگوید: خدای را در آل محمد حاجتی نیست». حال باید پرسید: مگر دانا می گوید: خدای را در آل محمد حاجت است. خدا که در قرآن فرموده:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَعَنِيَّ عَنِ الْعَالَمِينَ﴾ (العنکبوت: 6)

«بی گمان خداوند از جهانیان بی نیاز است».

و فرموده:

﴿وَإِنَّ اللَّهَ لَهُو الْعَنِيَّ الْحَمِيدُ﴾ (الحج: 64)

«و خداوند بی نیاز، و شایسته هر گونه ستایش است!».

و نیز فرموده:

﴿سُبْحَانَهُ هُوَ الْعَنِيَّ﴾ (یونس: 68)

«(از هر عیب و نقص و احتیاجی) منزّه است! او بی نیاز

است».

و فرموده:

﴿وَاسْتَعْنِ اللَّهَ وَاللَّهُ عَنِّي حَمِيدٌ﴾ (التغابن: 6)

«و خداوند (از ایمان و طاعتشان) بی نیاز بود، و

خدا غنی و شایسته ستایش است!».

چه امام غایب بشود و چه نشود خدا نه به آل محمد محتاج است نه به غیر ایشان.

روایت دوم و سوم، امام باقر و صادق فرموده اند: شیعه باید امتحان شود و غربال گردد تا گندم خالص از غیرخالص جدا شود. در جواب باید گفت: این امتحان اختصاص به شیعه ندارد خدای تعالی در سورة عنکبوت آیه 2 فرموده:

﴿أَحْسِبِ النَّاسَ أَنْ يَمُرُّوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ * وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ﴾ (العنکبوت: 2-3).

«آیا مردم گمان کردند که رها می شوند و بگفتن آمنا رها می گردند و امتحان نمی شود و به تحقیق ما مردم قبل از ایشان را امتحان کردیم».

پس امتحان مربوط به امام غایب و شیعه نیست طبق قرآن خدا تمام مردم را امتحان کرده و می‌کند. آیا اُمت موسی و عیسی - علیهما السلام - امتحان نداشتند؟ آیا اصحاب رسول -صلی الله علیه وسلم- امتحان نشدند؟ فقط امتحان مخصوص زمان غیبت است؟! شما نگاه کنید مهملاتی به دین بسته‌اند. بهرحال خدا از همه چه مؤمن و چه کافر امتحان می‌کند و در قرآن این مطلب مکرر ذکر شده، از آن جمله در سورة کهف نیز آیه 7 فرموده:

﴿إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لِّمَن يَتَّبِعُهُمُ الْخَيْرُ أُولَئِكَ أَجْمَلُونَ﴾ (الکف: 7)

«ما آنچه را روی زمین است زینت آن قرار دادیم، تا آنها را بیازماییم که کدامینشان بهتر عمل می‌کنند!».

و در سورة انبیاء آیه 35 فرموده:

﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَنَبْلُوكُم بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً﴾ (الانبیاء: 35)

«هر جاننداری چشیده مرگ است و شما را برای امتحان، به سختی و آسایش می‌آزماییم».

و در سورة انسان آیه 2 فرموده:

﴿إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ﴾ (الإنسان: 2).

«ما انسان را از نطفه‌ای آمیخته آفریدیم. او را می‌آزماییم».

روایت چهارم، از همه شیرین‌تر است، زیرا علی بن یقطين روایت کرده که موسی بن جعفر به او فرموده: دویست سال است که شیعیان به آمال و آرزوها تربیت داده شده و عادت داده شده‌اند یعنی، به آرزوی قیام ما و به دولت رسیدن ایشان. و یقطين به فرزندش علی گفته: چه شده که آنچه به ما گفته شده حاصل شد یعنی به دولت عباسیان نائل شدیم و آنچه به شما گفته شده و وعده داده شده حاصل نشد یعنی دولت علویان بوجود نیامد، علی به پدرش یقطين جواب داده که ما را به آرزوها نگاه داشته‌اند و اگر به ما می‌گفتند تا دویست سال و یا سیصد سال خبری نیست شیعه از اسلام (یعنی از مذهب ساخته خود) بر می‌گشت، ولیکن به ما گفتند بهمین زودی، بهمین زودی، تا دل‌های ما مردم را الفت دهند. و حاصل اینکه ما را بازی دادند. مجلسی آمده دیده این روایت موجب رسوائی شیعه است که در کتاب کافی (ج 1 / ص 369) نیز ذکر شده. سپس توجیه کرده به توجیهات دلبخواهی.

روایت پنجم، راویان مجهول الحال از امام باقر روایت کرده‌اند که فضیل از او سؤال کرده ظهور قائم چه وقت است؟ او جواب داده: آنانکه وقت معین کرده‌اند کذاب می‌باشند. باید گفت: پس آن روایاتی که از ائمه نقل شده که فلان وقت صیحه آسمانی و یا سال چند و ماه چند، تمام دروغ و مخالف این خبر است.

روایت ششم، نیز مانند پنجم است و همچنین روایت هفتم و هشتم و نهم.

روایت دهم، ابوبصیر به او گفته (معلوم نیست به که گفته) آیا این امر مدتی دارد که بدن‌های ما راحت شود؟! او جواب

داده است که: بلی مدتی معین داشته (این روایت با «کذب الوقتون»، یعنی روایات سابق مخالف است) ولیکن شما فاش کردید پس خدا در آن زیاد کرد (معلوم می‌شود خدا از دست شیعه عصبانی شده! و وقت ظهور که نزدیک بوده عقب انداخته و زیاد کرده است!). خواننده ملاحظه کن تمام این روایات ضد و نقیض و برخلاف عقل است.

روایت یازدهم، با تمام روایات دیگر مخالف است، زیرا ابوحمزة ثمالی گوید: به امام باقر گفتیم: علی می‌فرمود: تا هفتاد سال بلاء است و بعد آسانی و فرج است و حال آنکه هفتاد سال گذشت و ما آسانی و راحتی ندیدیم. امام فرمود که خدای تعالی این امر را موقت کرده بود در هفتاد سال (یعنی روایات: «کذب الوقتون دروغ است) پس چون حسین کشته شد غضب خدا بر اهل زمین شدت کرد و این امر را تا سال صد و چهل عقب انداخته، و ما به شما گفتیم و شما فاش کردید پس خدا آن را به تأخیر افکند، و پس از این وقتی نزد ما قرار نداد (اینجا باید پرسید: مگر به امام باقر وحی می‌شود از کجا فهمید که خدا غضب کرده و تا سال 140 عقب انداخته و چون شیعه فاش کرد خدا پشیمان و آنرا عقب انداخت. ملاحظه کنید چگونه مردم را معطل کرده اند، اگر کسی بگوید: به امام وحی نمی‌شود و علی نیز در نهج البلاغه پس از فوت پیامبر، فرموده: «انقطع بموتک الأنباء وأخبار السماء». و نیز در خطبة 131 فرموده «ختم به الوحی. به رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- وحی قطع شد»، در جواب خواهند گفت: این فضولیها به شما نمی‌رسد.

روایت دوازدهم، مردم مجهولی از امام صادق روایت کرده اند که این امر درباره من بود خدا آن را تأخیر انداخت و در ذریه من بعدا آنچه بخواهد بجا می‌آورد. باید گفت: اولاً کدام امر درباره شما بود و خدا چرا عقب انداخت مگر به شما وحی می‌شود. ثانیاً این ضد اخباری است که از پیغمبر -صلی الله علیه وسلم- آورده بودند که کسی مهدی خواهد بود که اسم او اسم من، و اسم پدر او، اسم پدر من است.

روایت سیزدهم، ابولید مخزومی که معلوم نیست چه مذهبی داشته از قول امام باقر نقل کرده حدیثی سراسر معمی که مجلسی می‌گوید: از مشکلات اخبار و اسرار است. حال جای سؤال است که امام باید راهنما باشد نه معمی‌گو، و امام در این حدیث اوقاتی را بطور معما برای فرج تعیین کرده که اولاً کسی نمی‌فهمد، و ثانیاً با «کذب الوقتون» مخالف است. و مجلسی چندین صفحه خواسته توجیه کند باز نتوانسته است.

روایت چهاردهم، که اصلاً مربوط به این باب نیست و تازه راوی آن نیز معلوم نیست که بوده است. در این روایت گوید: آینده آمدنی و حتمی است و استدلال نموده به آیه اول سورة نحل که در مورد مشرکین مکه و رسیدن عذاب به ایشان است و هیچ ارتباطی به موضوع ندارد، و امام صادق می‌فرماید: خدا هر گاه خبر دهد که چیزی انجام خواهد شد پس گویا انجام شده است». خوب این چه ارتباطی به موضوع دارد؟!.

روایت پانزدهم، عده‌ای از کذابین و شخصی که مورد لعن امام بوده روایت کرده که امام باقر فرموده: شما شیعیان همیشه

منتظرید و مانند بزی هستید که زیر دست قصاب در هول و ترس است نه شرفی دارید و نه سندی. حال باید گفت: اولاً، چه ربطی به مهدی دارد؟! ثانیاً، امام این انتظار شما را مذمت کرده است، پس آنرا رها کنید!!.

روایت شانزدهم، بزنی از امام رضا از خواب سؤال کرده؟ ولی امام جواب نداده و قدری او را موعظه کرده است. حال این چه ربطی به مهدی دارد؟.

روایت هفدهم، راوی گوید: به امام رضا گفتم: فدایت شوم اصحاب ما از ابن شهاب (که یکی از علمای مسلمین است) روایتی از جد تو امام صادق نقل کرده‌اند که فرموده است: «خدا نخواسته به احدی مانند رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- بیست و سه سال ریاست بدهد»، فرمود: اگر امام صادق فرموده راست است، گفتم: فدایت شوم شما چه می‌گویید؟ فرمود: صبر کنید تا آنکه فرمود: شما را خدا مبتلا کرده به فاش کردن سر شما قومی هستید که مدعی محبت مائید بدل، ولیکن عمل شما مخالف قول و ادعای شما است تا آخر روایت، که هیچ مربوط به مهدی و ظهور او نیست، ولیکن اینکه فرموده شما دروغ می‌گویید و شیعه نیستید حقیقتی است زیرا تمام عقاید و اعمال مدعیان شیعه بر ضد عقاید و اعمالی علی -علیه السلام- است.

روایت هیجدهم، علی بن یقطین گوید: به موسی بن جعفر گفتم: چه شده آنچه درباره شما روایت شده از پیش‌آمده مطابق واقع نشده است یعنی دروغ از آب درآمده است، ولی آنچه درباره دشمنان شما روایت شده صحیح درآمده؟ فرمود: آنچه درباره دشمنان نقل شده حق بوده است و همان شده، ولی شما معطل شدید به آرزوها، پس رای شما همان آرزوها نقل شده و روایت آمده است!! حال باید گفت: از این قبیل روایات معلوم می‌شود که آن روایات فرج و ظهور و قیام دولت امامیه تماماً آمال و آرزوهای ناقلین وقائیلین بوده و طبق واقع نیست ائمه خواسته‌اند آنان را دلخوش نگه دارند.

روایت نوزدهم، محمد بن عثمان عمری که خود را وکیل و سفیر امام زمان می‌دانسته از آن حضرت روایت کرده است که: «**أما ظهور الفرج فانه إلي الله، وكذب الوقاتون**»، یعنی، کسانی که وقت ظهور را تعیین کنند دروغ‌گویند. و این روایت ضد اخباری است که در آنها تعیین وقت آمده است و همچنین ضد خبر ششم از باب «ذکره من راه»، می‌باشد زیرا در خبر ششم آن باب: علی بن ابراهیم بن مهزیار که مدعی نیابت و سفارت حضرت مهدی بوده، گوید: از آن حضرت زمان ظهور را پرسیدم و او در جواب فرمود: «... **في سنة كذا وكذا**» یعنی «در سال فلان وفلان». شما را به خدا ملاحظه کنید چگونه مطالب ضد و نقیض را جمع کرده و مردم را سرگرم نموده‌اند.

روایت بیستم و بیست یکم، راویان مجهولی روایت کرده‌اند که امام فرموده: «این امر حاصل نمی‌شود مگر پس از یأس شما و باید شما خلاص شوید و شقی به شقاوت برسد و سعید به سعادت برسد، و صاحب این امر را غیبتی است که هر کس به آن معتقد شود مانند آن است که درخت خاری را در مشت خود گرفته و فشار داده باشد، صاحب این امر را غیبتی است ولی بنده باید از خدا

بترسد و به دین خود چنگ بزند» (نه به این خیالات غیبت و ظهور).

روایت بیست و دوم، کذابی از قول امام صادق نقل کرده که او فرموده است: «شما چگونه اید هنگامیکه بدون امامت هدایت و بدون علمی باشید که بعضی از شما از بعض دیگر بیزاری جوید پس در این هنگام تمیز داده و امتحان شوید و غربال گردید، و در این هنگام اختلاف سالها و امارت کوتاهی است اول روز امیر و آخر روز مقتول و مقطوع است». باید گفت: زمان ما با اینکه صدها نایب امام و صدها مدعیان علم است باز نفاق و گمراهی و اختلاف بسیار است، پس جواب امام این است که اگر مردم قرآن را امام خود قرار دهند، اختلاف و نفاق و گمراهی برطرف خواهد گردید، و این مربوط به مهدی و یا کس دیگر نیست.

روایت بیست و سوم و بیست و چهارم و بیست و پنجم، دارای یک مطلب است و آن اینکه این شیعیان منتظرالخدمت، منتظر دولت ائمه بودند برای اینکه به نوائی برسند و لذا سرکشی می‌کردند و بحث‌کی، کی بدست خواهد آمد راه می‌انداختند. و لذا در این سه روایت راوی گفته: ما خدمت امام گفتگو می‌کردیم از رسیدن به دولت، امام به ما توجه کرد و فرمود: در چه مطلبی هستید هیئات هیئات آنچه شما می‌خواهید و چشم به آن دوخته‌اید حاصل نمی‌شود تا شما غربال شوید و خوب و بد شما از یکدیگر جدا شوید و الله آنچه شما به آن چشم دوخته‌اید نمی‌شود تا شقی به شقاوت و سعید به سعادت برسد.

روایت بیست و ششم، موسی بن جعفر فرموده: چون پنجم از فرزندان هفتمین ائمه مفقود باشد شما از خدا بترسید و دینهای خود را حفظ کنید که احدی دین شما را نرباید که ناچار برای صاحب این امر غیبتی است تا برگردد از این امر هر که قائل به آن بوده که خداوند خلق را به آن امتحان کرده است. (حال ممکن است مقصود آن جناب این بوده است که هرگاه فرزندان پنجم فرزندان داشت، شما دین خود را حفظ کنید و به بهانه وجود و یا عدم امام از دین برنگردید یعنی امامت را دست‌آویز قرار ندهید).

روایت بیست و هفتم و بیست و هشتم و بیست و نهم، می‌گوید: فرجی نیست مگر وقتی که شما غربال و امتحان شوید و دو سوم شما مردم کنار بروند و آنکه صاف است، بماند. و این سخن واقعیتی دارد، زیرا اکثر مردم حقه‌باز و بنام دین دنیا می‌طلبند و تا این وضع باشد دنیای مسلمین اصلاح نمی‌شود و فرجی برای مردم نیست. و این ربطی به وجود و عدم مهدی ندارد.

روایت سیام و سی و یکم، می‌گوید: به آنچه به آن چشم دوخته و جویا هستید (یعنی دولت علوین) وجود پیدا نخواهد کرد مگر اینکه مردم خالص شوند و به امتحان خوب و بد از یکدیگر جدا شوند.

روایت سی و دوم، امام قسم به خدا خورده که البته خوب و بد از هم جدا و البته امتحان و غربال خواهید شد. (این سخن نیز طبق واقع است و خدا همه را چه مؤمن و چه کافر امتحان خواهد کرد، و این مطلب هیچ ربطی به مهدی و وجود و عدم او ندارد).

روایت سی و سوم، راویان مجهولی از حسن بن علی روایت کرده که می‌فرموده: آن امری که انتظار آن را دارند (یعنی اصلاح

دولت و ملت) بوجود نیاید مگر آنکه شما از یکدیگر بیزار شوید و در صورت یکدیگر تف بیندازید و یکدیگر را لعن کنید و یکدیگر را کذاب و دروغگو بخوانید (این هم نشدنی است پس اصلاحي نخواهد شد. و بعلاوه تف انداختن به یکدیگر کار خوبی نیست).

روایت سی و چهارم، راویان مجهول الحالی از علی روایت کرده‌اند که فرموده است: خیر در اختلاف شیعه است که وقت اختلاف، قائم ما قیام می‌کند و هفتاد مردی را که بر خدا و رسول او دروغ می‌بندند جلو می‌اندازد و گردن می‌زند سپس خدا به یک امر جمعشان می‌کند (این مطلب مبهم و باضافه موافق قرآن نیست).

روایت سی و پنجم و سی و ششم، راجع به فتنه و امتحان است که خدا پیش می‌آورد تا مردم مانند طلا خالص گردند:

طلا در کوره گردد آزمایش
که تا خالص ز غش گردد در
آتش

و این، ربطی به مهدی ندارد و همچنین اکثر روایات این باب مربوط به قیام قائم نیست. حال برای چه در این باب آورده اند معلوم نیست مانند: روایت سی و هفتم، که علی -علیه السلام- فرمود: مانند زنبور عسل باشید که تمام پرنده‌ها او را ضعیف می‌شمرند و اگر برکت جوف آنرا بدانند ضعیف نمی‌شمرند شما با مردم مراوده کنید با زبان وبدن، ولی با قلب و عمل از ایشان نباشید، شما مانند سورمه در چشم و نمک در طعام باشید و نیز گندمی باشید که چندین مرتبه از سبوس خالص شده باشد، و نیز همچنین فرموده امام باقر در روایت سی و هشتم که اصلا مربوط به مهدی نیست.

روایت سی و نهم، حضرت صادق فرموده: خدا مؤمنین را مبتلا می‌کند و نزد خود ایشان را ممتاز می‌گرداند مؤمنین را از بلاي دنیا ایمن نگردانیده و لیکن از کوری و شقاوت در آخرت ایشان را ایمن گردانیده است. سپس حضرت می‌فرماید: حسین بن علی شهداء را روی یکدیگر می‌گذاشت و می‌فرمود: کشته‌های ما کشته‌های انبیاء و آل انبیاء است (باید از مجلسی و امثال او پرسد این حدیث چه ربطی به مهدی دارد. شما را به خدا ملاحظه کنید اینان چون دلیلی ندارند هر چیز نامربوطی را درباره مهدی آورده اند. باید گفت: الغریق یتشبث بکل حشیش).

روایت چهلم و چهل و یکم و چهل و دوم و چهل و سوم و چهل و چهارم و چهل و پنجم و چهل و ششم و چهل و هفتم و چهل و هشتم، همه با یکدیگر ضد و نقیض است. یکجا می‌گوید: «کذب الوقاتون»، و یکجا می‌گوید: امام فرموده: وقتی دارد ولیکن شما فاش کردید و خدا آن را به تأخیر انداخت و یکجا می‌گوید: وقت در سنه 140 بود، ما به شما گفتیم و شما آن را فاش کردید، خدا آن را از آن وقت عقب انداخت و حضرت صادق به شخص فطحي که اصلا مهدی را قبول ندارد فرموده که قیام او دو مرتبه عقب افتاده است و جای دیگر می‌گوید: خدا برخورد حتم کرده که مخالفت کند با وقت وقت‌گذاران. و در خبر 45 بدتر از همه امام فرموده است که: هر گاه ما خبری دادیم پس مطابق واقع در آمد شما بگوئید: صدق الله

(یعنی ما خدائیم) و هرگاه خبری دادیم و برخلاف واقع و دروغ از آب درآمد باز شما بگوئید: صدق الله که دو اجر دارید (شما را به خدا این هم شد خبر). نویسنده گوید: این است آنچه بنام مهدی جمع آوری کرده اند که مجلسی می‌خواهد این گفتارهای باطل را بعداً ذیل مسئله بدا اصلاح کند که خواهد آمد. معلوم می‌شود خود ائمه به اخبار غیب خود اطمینان نداشته‌اند چه برسد به دیگران. در این باب مجلسی پنجاه روایت ذکر کرده که واقعا باید گفت: مطالعه آنها اتلاف وقت است. ولی ما برای بررسی چاره‌ای جز نقل آنها نداشتیم).

روایت چهل و نهم، راویان غالی روایت کرده‌اند از حضرت صادق که خدا وحی کرد به عمران که به تو پسری دهم که اکمه و ابرص را شفا دهد و مرده‌ها را زنده کند باذن خدا، و او را رسول به سوی بنی‌اسرائیل قرار دهم، عمران به عیالش حنه خبر داد و او چون حامله شد دختر زایید و حال آنکه خدا می‌دانست که او دختر می‌زاید پس چون عیسی را به مریم داد و عیسی پسری بود و همان بود که به عمران بشارت داده شده بود، پس ما ائمه نیز اگر چیزی درباره مردی گفتیم و درباره فرزندی و یا فرزند فردی او مصداق پیدا کرد شما انکار نکنید. شما را به خدا نگاه کنید چه مهلماتی آورده و در کتب خود انباشته کرده‌اند. در جواب باید گفت: اولاً، چنین وحیی به عمران که خدا به تو پسر دهد در قرآن نیست. ثانیاً: در قرآن نذر «حنه» آمده که ربطی به عمران ندارد. پس آنچه از قرآن بدست می‌آید این است که «حنه» مادر مریم و همسر عمران، زنی بسیار پاک و مقدس و پارسا بوده است و اکثراً در حال دعا و با خدا راز و نیاز می‌نموده است و هنگامیکه حامله می‌شود با خدا عهد می‌بندد و نذر می‌کند که هرگاه خدا به او پسری دهد او را وقف خدمت به دین و ترویج آن نموده در کنیسا بگذارد، و خیال می‌کرد روی این نذر، خدا هم به او پسری می‌دهد، ولی چنین نشد و خدا دختری به او داد، بنام مریم که عیسی از او متولد شد. حال این چه ربطی به اخبار ضد و نقیض ائمه شیعه و وجود مهدی دارد. شما را به خدا ملاحظه کنید اینان چون دلیل درستی ندارند هر موضوعی را می‌خواهند برای خود دستاویز قرار دهند. در اینجا مجلسی می‌گوید: مقصود این است که اگر ائمه چیزی درباره قائم گفتند و واقع نشد در آن بداء حاصل شده و در وقت دیگر و یا در شخص دیگر مصداق پیدا می‌کند، پس شما انکار نکنید. آری اینان با این بافندگی می‌خواهند به مطالب مجعول خود لباس حقیقت بپوشانند.

بداء یعنی چه؟؟!

بداء را مجلسی و دیگران چنین معنی کرده‌اند که رسولان الهی و یا ائمه خبری را بظاهر وحی از خدا گرفته و به مردم می‌رسانند ولی خدا می‌دانسته که آن خبر واقع نخواهد شد، ولی واقع را برای رسولان خود مخفی کرده و بعداً ظاهر می‌سازد. پس اگر رسولان الهی خبری را اظهار کردند و نشد از ایشان واقع امر مخفی بوده ولی خدا می‌دانسته و بعداً ظاهر ساخته است. یکی از علمای اسلامی نوشته که علمای شیعه دو مسئله را سپر خود

قرار داده اند که اگر امامشان چیزی و یا حکمی برخلاف واقع گفت و بعدا خلاف آن معلوم شد بتوانند این ضایعه را به نفع خود اصلاح کنند که آبروی امامشان حفظ شود: یکی مسئله تقیه. دوم مسئله بداء. که اگر امام ایشان حکمی برخلاف ما انزل الله گفت، بگویند: تقیه کرده (باید برای هدایت ایشان گفت در تقیه باید سکوت نمود نه آنکه حکم برخلاف ما انزل الله بیان نمود و مردم را به گمراهی کشاند. و بعلاوه امام نباید بعنوان تقیه احکام و مطالبی که میگوید: برخلاف ما انزل الله باشد و دین را فدای خود نماید بلکه هر امام و مأمومی باید خود را فدای دین کنند و عکس آن عمل نکنند). و اگر امامشان و عده ای داد و از آینده چیزی گفت و برخلاف درآمد بگویند از طرف خدا بداء حاصل شده است. شیعه چون امام خود را هم معصوم میدانند و هم عالم به ما کان و ما یكون یعنی به گذشته و آینده (اگرچه برای مدعی خود در اینجا دلیلی ندارند و اگر خبر از آینده داد و واقع نشد معلوم میشود خبر از آینده ندارد، و اگر حکمی برخلاف ما انزل الله گفت معلوم میشود معصوم از خطا نیست) و لذا مسئله تقیه و مسئله بداء را به میان آورده اند تا اخبار و احکام ضد و نقیضی که در کتب ایشان است و از ائمه نقل کرده اند رفو نمایند. مجلسی میگوید: اگر ائمه خبری دادند و واقع نشد یعنی دروغ درآمد و کذب آن واضح شد از بدی فهم ما است وگرنه ائمه دروغ نمیگویند. اینها مختصر آن چیزی است که در این باب آورده است. ولی اینها عذر بدتر از گناه و رفو کردن باطل است. مگر شما مجبورید که برخلاف قرآن ادعای عصمت نموده و امام را معصوم از خطا و عالم به ماکان و ما یكون بدانید و برخلاف آیات قرآن چیزها بگویند که بعدا محتاج به رفو و اصلاح باشد؟!.

باب فضل انتظار الفرج و مدح الشیعه

در این باب مجلسی بخیال خود 77 حدیث آورده در حالیکه اکثر آن مکررات است، چه در این باب و چه در بابهای سابق. در این باب دو چیز مطرح نظر شیعه است: یکی فضیلت انتظار فرج. دوم، مدح شیعه. در جواب ایشان، باید گفت: آری، در تمام سختیها و شدائد و گرفتاریها یکی از دل خوشیها که تمام ملتها دارند، گذشتن گرفتاریها و وقت بودن آنها و انتظار گشایش است، و این اختصاص به آمدن مهدی ندارد خصوصا مهدی خیالی که مدرکی برای وجود او نباشد. و هر ملتی به اعمال و عقاید خود دلخوش است. و اما اخباری که مجلسیها برای دلخوشی خود آورده اند، از چند جهت نمیتوان به آنها اعتماد کرد، از آن جمله:

اولا، اینکه این اخبار میگوید: در هر سختی انتظار فرج خوب میباشد. بنابراین باید گفت: این مربوط به آمدن مهدی خیالی نیست.

ثانیا، راویان اینها تماما اشخاص مجهول الحال و یا کذاب و یا مورد لعن ائمه خود بوده اند مانند ابوالجارود، و یا فطحی و یا واقفی هستند که خود اصلا اعتقادی به امام یازده و دوازده نداشته و منکر بوده اند. مانند حسن بن علی بن فضال و

یا علی بن ابی حمزة بطائنی و امثال ایشان. و هیچ عاقلی به قول منکر موضوع اثبات موضوعی را نمی‌کند. حال، ما یکی یکی از این اخبار را می‌آوریم تا کذب این روایات روشن شود. باضافه سوءاستفاده مجلسی‌ها از این روایات معلوم گردد. تعجب است که اینان برای هدف خود استشهاد به آیاتی از قرآن نموده و با قرآن بازی کرده‌اند چنانکه ذکر خواهد شد:

حدیث اول، حضرت صادق فرموده است: «دین هر امامی پارسایی و عفت و صلاح و انتظار گشایش است بواسطه صبر». نویسنده گوید: نه تنها دین اسلام بلکه هر دین صحیحی چنین است. بنابراین چنین چیزی مربوط به مهدی نیست.

حدیث دوم و سوم، رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- و علی فرموده‌اند: «افضل اعمال و احب آنها نزد خدا انتظار گشایش است». باز هم چنین چیزی مربوط به مهدی نیست.

حدیث چهارم، ابوخالد کابلی که در امامت علی بن الحسین (یعنی امام چهارم شیعه) و محمد بن الحنفیه شک داشته، نقل نموده که: «انتظار فرج مهدی منتظر و منتظرین آن افضل از تمام اهل زمانها حتی از اصحاب رسول نیز افضلند زیرا عقل آنان از همه زیادتر است». و این، اغراق و دروغی است که مخالف آیات قرآن است و هیچ عاقلی نمی‌گوید چه برسد به امام.

حدیث پنجم، راوی آن علی بن ابراهیم قائل به تحریف قرآن و کسانی مانند او است. و اما متن آن، ابتداء حضرت باقر توصیه کرده که اسرار ما را کتمان کنید (حال اسرار ایشان چه باشد، معلوم نیست اگر مطالب دینی است که کتمان آن حرام است و هر کس مطالب دینی را کتمان کند موجب لعن خدایتعالی می‌باشد چنانکه در سورة بقره آیه 159 و آیات دیگر ذکر شده است و بعلاوه مطالب دینی از اسرار نیست بلکه باید علنی و بطور مساوی به همه اعلان شود چنانکه خدا در سورة انبیاء آیه 109 به پیغمبر خود فرموده:

﴿إِنْ تَوَلَّوْا فُلْ أَدْنَتْكُمْ عَلَى سَوَاءٍ﴾ (الأنبیاء: 109)

«بگو: من این مطالب دینی را به همه شما بطور مساوی و بدون تفاوت اعلام کردم».

بنابراین رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- چیزی را مخفیانه به کسی ابلاغ نکرده است) سپس حضرت باقر فرمود: «هر حدیثی که موافق قرآن است بگیرید و هر حدیثی که مخالف قرآن است، آنرا رد کنید». (و این مطلبی صحیح است اما متأسفانه شیعیان به آن عمل نکرده و مطالب مخالف قرآن در کتب ایشان فراوان است). در اینجا پس از این سخن صحیح، مطلبی مهم و خرافی آمده و از قول امام گوید: «هر کس از شما به وصیت ما عمل کند و قبل از خروج قائم بمیرد شهید از دنیا رفته است». در جواب باید گفت: خدای تعالی در قرآن اوصاف شهید را بیان کرده و بسیاری از اصحاب رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- شهید شدند بدون اینکه از وصیت و از قائم خیالی شما اطلاعی داشته باشند. هر کس برای خدا خالص باشد و جان و مال خود را در راه خدا دهد و جهاد کند او شهید و جایگاهش بهشت است، حال چه به وصیت شما عمل کرده

باشد و چه نکرده باشد، چنانکه خدای تعالی در سورة توبه آیه 111 فرموده:

﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ﴾ (التوبة: 111)

«خداوند از مؤمنان، جانها و اموالشان را خریداری کرده، که (در برابرش) بهشت برای آنان باشد (به این گونه که:) در راه خدا جنگ می‌کنند، می‌کشند و کشته می‌شوند».

و در سورة حديد آیه 19 فرموده:

﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ لَهُمُ الصَّالِقُونَ وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ﴾ (الحديد: 19)

«و کسانی که به خداوند و رسولش ایمان آورده‌اند اینانند که نزد پروردگارشان راستگو و شهیدانند».

بنابراین، هر کس واقعا به خدا و رسولان او ایمان داشته باشد بطوریکه اعمال و عقاید او موافق قرآن باشد او اهل نجات خواهد بود و ارتباطی به مهدی ندارد. آری، حدیث فوق و مانند آن که موجب غرور است از مجعولات است. قرآن برای هر عملی چه خیر و چه شر نتیجه و اثری را بیان نموده و در سورة زلزال آیات 7 و 8 فرموده:

﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾ (الزلزلة: 7-8).

«پس هرکس هم وزن ذره ای نیکی کند، آن نیکی را ببیند. و هرکس هم وزن ذره ای بدی کند، آن بدی را ببیند».

و قانون ثواب و جزای خدا بی حساب نیست و بصرف شیعه بودن کسی به بهشت نمی‌رود بلکه بقدری دقیق است که خدا در سورة بقره آیه 214 می‌فرماید:

﴿أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخِلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسْتَهْمِلِينَ﴾ (البقرة: 214).

«ای مسلمانان) آیا تصور دارید که (به آسانی) به بهشت می‌روید، و ماجرای (عبرت‌آمیز) پیشینیان شما (که مورد امتحان شدند) هنوز به شما نرسیده است که چه سختیها و ضررها به ایشان رسید...».

پس، این سخن که هر کس شیعه باشد و قبل از قیام قائم بمیرد، به بهشت می‌رود چیزی جز خیالات باطله نیست. حدیث ششم، از عمرکی و بوفکی که هردو نفر غالی هستند، روایت شده از حسن بن علی بن فضال که خود منکر دوازده امام بوده و واقفی است. و اما متن آن بازی با قرآن است زیرا در تفسیر آیه 29 سورة رعد:

﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَى لَهُمْ وَحَسُنَ مَا أَبْرَأَهُمُ﴾ (الرعد: 29).

«آنانکه ایمان آورده و کارهای شایسته را انجام داده‌اند، زندگی پاکیزه و عاقبت نیکویی برای ایشان است».

که هیچ ربطی به مهدی ندارد، نقل کرده که حضرت صادق گفته: «طوبی در این آیه درختی است در بهشت که متعلق است به کسانی که در غیبت قائم به امر ما تمسک جویند. سپس راوی از

کیفیت درخت طوبی سؤال کرده است و امام در جواب گفته که «در بهشت ریشه آن در منزل علی بن ابیطالب و شاخه‌های آن در منزل مؤمنان و شیعیان است». شما را به خدا ملاحظه کنید چگونه با آیات قرآن بازی و آن را ملعبه دست خود قرار داده‌اند. خدا ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾¹ فرموده، ولی اینان می‌گویند: شیعیان فرموده؟! باید گفت: خدا لعنت کند جعالین و کذابین را. حدیث هفتم، علی فرموده: منتظر گشایش بوده و مأیوس نباشید و با صبر و تقوی باشید. و این صحیح است، ولی مربوط به مهدی نیست.

حدیث هشتم، راوی آن ابوالجارود است که امام فرموده او در دنیا و آخرت کور است. چنین راوی روایتی آورده ضد قرآن، و می‌گوید: رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- فرمود: خدا به من شناسانیده اسماء برادران آخرالزمان، اسماء خودشان و پدرانشان را، در صورتیکه خدا در قرآن به رسول خود در سورة احقاف آیه 9 فرموده:

﴿فَلَنْ ... وَمَا أَذْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ﴾ (الأحقاف: 9).

«بگو: ... من نمی‌دانم با من و شما چه خواهد شد». و ابن ام مکتوم کور بود و خدمت رسول خدا آمد و آن حضرت عبوس کرد، خدا به او عتاب کرد که تو چه می‌دانی و او را نمی‌شناسی شاید او طالب پاکی است. و نیز در سورة توبه آیه 101 خدا به رسول خود فرموده تو منافقین مدینه و همسایه‌های خود را نمی‌شناسی. بنابراین وظیفه رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- شناختن سعداء و یا اشقیاء نیست، بلکه خدا در سورة اعراف آیه 188 به او فرموده:

﴿فَلَنْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتَ أَعْلَمَ الْغَيْبِ لَاسْتَكْثَرْتَ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾ (الأعراف: 188).

«بگو: من مالک سود و زیان خویش نیستم، مگر آنچه را خدا بخواهد (و از غیب و اسرار نهان نیز خبر ندارم، مگر آنچه خداوند اراده کند) و اگر از غیب با خبر بودم، سود فراوانی برای خود فراهم می‌کردم، و هیچ بدی (و زیانی) به من نمی‌رسید من فقط بیم‌دهنده و بشارت‌دهنده‌ام برای گروهی که ایمان می‌آورند! (و آماده پذیرش حقند)».

حدیث نهم، روایت شده از داود بن کثیر غالی که آیه 2 و 3 سورة بقره:

﴿ذَٰلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ * الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ﴾ (البقرة: 2-3)

«آن کتاب با عظمتی است که شک در آن راه ندارد و مایه هدایت پرهیزکاران است. (پرهیزکاران) کسانی هستند که به غیب [آنچه از حس پوشیده و پنهان است] ایمان می‌آورند».

1- کسانی که ایمان آورده اند و کارهای شایسته انجام داده اند.

راجع به کسی است که به قیام قائم اقرار کند. حال باید از این راوی کذاب پرسید: خودقائم از متقین است یا خیر؟ و او به غیب ایمان دارد یا خیر؟ و غیب او خودش است یا چیز دیگر؟ آیا او از خودش غایب است. آیا اگر ظهور کرد و غیب نبود چطور مؤمنین به غیب ایمان آورند؟! شما ملاحظه کنید چه خرافاتی در ترجمه قرآن آورده اند. کسی نیست از ایشان بپرسد اگر مهدی ظهور کرد آیا این آیه معنایی دارد یا خیر، و لغو است نعوذ بالله؟! بهرحال منظور از غیب در این آیه، خداوند است که مکرر در قرآن بیان شده است.

روایت دهم، نیز مانند نهم است و راویان آن اسدی و نخعی و نوفلی هر سه فاسد و از غلاتند و این مردم فاسد روایت کرده اند از علی بن ابی حمزة واقفی که اصلاً دوازده امام را قبول ندارد. و اینان از قول امام صادق گفته اند: غیب در قرآن حجت غایب است اینان که خود حجتی را قبول ندارد، برای ما حجت تراشیده اند و آیه بیست سورة یونس:

﴿يَسْأَلُونَكَ لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ﴾ (یونس: 20)

«(کفار) میگویند: چرا آیه و معجزه ای بر محمد نازل نمی شود بگو: (ای محمد!) همانا معجزه ایجاد کردن خدا امر غیبی و به ارادة خدا و مخصوص او است، شما منتظر باشید و من که محمدم از منتظرینم».

چنانکه ملاحظه می شود اصلاً این آیه هیچ ربطی به مهدی ندارد، ولی این غلاة و این واقفی ها گفته اند: غیب در این آیه حجت قائم است. باید گفت: اینان اگر از خدا ترسی داشتند و دینی قبول داشتند اینگونه با آیات قرآن بازی نمی کردند.

حدیث یازدهم و دوازدهم راجع به همان امر حدیث 2 و 3 می باشد و ربطی به مهدی ندارد.

حدیث سیزدهم، راوی آن علی بن ابراهیم قائل به تحریف قرآن است، و او روایت کرده از مرد مجهولی بنام بسطام بن مره و او روایت کرده از عمرو بن ثابت که شیعه او را ملعون و طرفدار عثمان می داند، حال شما ملاحظه کنید چنین روایت چه ارزشی دارد، و این راویان جعل روایت کرده اند که یک نفر از شیعیان زمان غیبت بهتر است از هزار شهید بدر و احد. باید گفت: لعنة الله على الغلاة الكذابين.

حدیث چهاردهم و پانزدهم و شانزدهم، برقی که خود شاک در دین بوده این چند روایت را آورده و برای ملت بیچاره ما مذهب ایجاد کرده و در این چند روایت، از قول امام آورده است که: «هر کس در انتظار این امر بمیرد مانند آن است که با قائم در خیمه او باشد». شما را به خدا اینهم شد حدیث، انسان متحیر می ماند به این جعلان چه بگوید: جایی که رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- خاتم انبیاء، باید تابع وحی باشد و حق ندارد از خود چیزی کم و زیاد نماید و اگر کم و زیاد نماید، از او بازخواست خواهد شد چنانکه خدا به او می فرماید:

﴿فَلَمَّا كُنْتُ بِدْعَا مِنَ الرُّسُلِ وَمَا أُدْرِي مَا يَفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ إِنَّ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ وَمَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ﴾

(الأحقاف: 9).

«بگو: من از میان پیامبران [پدیده‌ای] نو ظهور نیستم و نمی‌دانم که با من و شما چگونه رفتار خواهد شد. جز از آنچه به من وحی می‌شود، پیروی نمی‌کنم و من جز هشدار دهنده‌ای آشکار نیستم».

﴿قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ﴾ (الأنعام: 15 و الزمر: 13)

«بگو: من (نیز) اگر نافرمانی پروردگارم کنم، از عذاب روزی بزرگ [روز رستاخیز] می‌ترسم».

﴿وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَاوِيلِ * لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ * ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ﴾ (الحاقة: 44-46).

«و اگر (این محمد p) بعضی از گفتگوها را به ما نسبت می‌داد او را به قدرت و شدت گرفته بودیم، سپس شاهرگش را بریده بودیم».

در این صورت وضع و عاقبت این کذابان روشن است. در جواب مهملات ایشان باید گفت: اولاً به امام وحی نمی‌شود، و امام نمی‌تواند در دین مطالبی از خود بباقد آنهم مطالبی که موافق قرآن نباشد. و ثانیاً، قرآن نجات و سعادت را در گرو ایمان و عمل صالح قرار داده است و هر کسی در گرو اعمالی است که انجام می‌دهد چنانکه فرموده:

﴿لَيْسَ بِأَمَانَتِكُمْ وَلَا أَمَانِي أَهْلَ الْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ وَلَا يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا﴾ (النساء: 123)

«[کیفر و پاداش] نه بر وفق آرزوهای [واهی] برخی از شما [مسلمانان] است، و نه بر وفق آرزوهای [پوچ] اهل کتاب. هر کس مرتکب کار زشتی شود، به آن کیفر داده می‌شود و جز خدا سرپرست و یآوری برای خود نخواهد یافت».

بنابراین، بودن در خیمه موجب نجات نیست. حدیث هفدهم و هیجدهم، همان مطلب مهمل در حدیث قبل است که از قول برقی شاک در اینجا نیز تکرار شده است. حدیث نوزدهم، نقل شده از سلمان که ابتلاءات اهل کوفه را دید و به یاد ریاست بنی‌امیه و کسان پس از ایشان افتاد، سپس سفارش کرد شما ملازم خانه‌هاتان باشید تا مرد پاکی که از نظر شما حاضر نیست به ریاست برسد. باید گفت: اولاً شاید مقصود او حضرت علی بوده است. و ثانیاً سلمان عالم به غیب نیست. و ثالثاً این روایت چه ربطی به مهدی دارد. حدیث بیستم، روایت شده از عمار ساباطی فطحي مذهب که اصلاً به دوازده امام اعتقاد نداشته. حال قول چنین کسی را برای مهدی آورده بسیار مورد تعجب است. باضافه از متن حدیث کذب و غلو او معلوم می‌شود. می‌گوید: یک نفر از ما که بمیرد بهتر است از اکثر شهدای بدر و احد. معلوم می‌شود اکثر این راویان قصدی جز تحقیر اصحاب رسول و تحقیر اسلام نداشتند. در جواب ایشان باید گفت: خداوند آیات زیادی در مدح یاران پیغمبر - صلی الله علیه وسلم - نازل نموده است و ایشان را مؤمنین حقیقی

نامیده است چنانکه در سورة انفال آیه 74 درباره ایشان می‌فرماید:

﴿أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا﴾ (الأنفال: 74)

«مؤمنان واقعی و حقیقی فقط آنانند».

و ایشان را الگو و سرمشق دیگران قرار داده و تبعیت و پیروی از ایشان را بر همه لازم دانسته چنانکه در سورة توبه آیه 100 می‌فرماید:

﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ (التوبة: 100)

«پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار، و کسانی که به نیکی از آنها پیروی کردند، خداوند از آنها خشنود گشت، و آنها (نیز) از او خشنود شدند و باغهایی از بهشت برای آنان فراهم ساخته، که نهرها از زیر درختانش جاری است جاودانه در آن خواهند ماند و این است پیروزی بزرگ!»

بهرحال در بیش از صد آیه از ایشان تمجید شده است. حدیث بیست و یکم و بیست و دوم مانند حدیث 2 و 3 می‌باشد، و هیچ ربطی به مهدی ندارد. ولی در حدیث 22 راوی جعل استشهاد کرده به آیه:

﴿فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنتَظِرِينَ﴾ (الأعراف: 71).

«پس شما منتظر باشید، من هم با شما انتظار می‌کشم!».

که در حدیث دهم بیان شد بازی با قرآن کرده‌اند. حدیث بیست و سوم، راوی آن سهل بن زیاد کذاب است که تمام علمای اهل فن او را کذاب می‌دانند و متن آن هیچ مربوط به مهدی نیست و آیه‌ای که آورده در حدیث دهم گفتیم مربوط به مهدی نیست.

حدیث بیست و چهارم، راویان آن اسدی و نخعی و نوفلی از غلاتند که از مشرکین بدتر و نباید به روایت اینان اعتناء کرد و در اینجا روایت کرده‌اند که کسی که در انتظار مهدی است و برای او انتظار بکشد همچون کسی است که برای دفاع از رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- انتظار می‌کشد. و ما جواب این مهمل را در احادیث سابق بیان کرده ایم.

حدیث بیست و پنجم، دو نفر از راویان آن بنام ایمن بن محرز و معاویه بن وهب مجهول الحالند. و باضافه در آن غلو و اغراق است که هر کس درک قائم کند اکرم خلق الله باشد و اگرچه دیگران به تمام وظایف دینی عمل کرده باشند باز او از ایشان اکرم است باید از این غلاة پرسید مگر به امام وحی می‌شود؟!.

حدیث بیست و ششم و هفتم، در متن آنها، غلو است که می‌گوید: قومی می‌آیند که یک نفرشان از تمام مجاهدین بدر و احد و حنین مقامشان بالاتر است، یعنی مثلاً یک نفر از سینه زنان ایران از تمام مهاجرین و انصار و اصحاب رسول خدا -صلی

الله علیه وسلم- بالاتر است⁽¹⁾. باضافه راوي حديث بيست و هفتم، یکی عثمان بن عیسی است که واقفي می‌باشد و اموال موسی بن جعفر را اختلاس نموده، و دیگر ابی‌الجارود است که امام فرموده: او کور دنیا و آخرت است. حال آیا می‌توان گفت: این روایات را با این راویان فاسد بغیر از گمراهی مردم برای چیز دیگر نوشته‌اند؟ البته خیر!

حديث بيست و هشتم، بیست و نهم، سی‌ام، سی و یکم، سی و دوم و سی و سوم، تماماً، مانند حديث 2 و 3 بوده و اصلاً مربوط به مهدی نیست. باضافه راویان آنها یا مجهول الحال و یا غالی بدتر از مشرک و یا شک در دین مانند برقی می‌باشند. حديث سي و چهارم، راوي آن فضل بن ابی قره ضعیف است، و متن آن خراب و ضد آیه

﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى﴾ (الأنعام: 164).

«هیچکس بار گناه دیگری را عهده‌دار نیست».

می‌باشد، زیرا می‌گوید: حضرت صادق فرموده: خدا به ابراهیم وحی کرد خدا بزودی به تو فرزندی می‌دهد، او به عیال خود ساره گفت: (در حالیکه قرآن در سورة هود فرموده ملائکه مستقیماً با ساره تکلم کردند). ساره تعجب کرد و گفت:

﴿قَالَتْ يَا وَيْلَتَى أَأَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ وَهَذَا بَعْلِي شَيْخًا﴾ (هود: 72)

1- بلي، این را خمینی با جرأت مدعی هست، طوریکه در وصیتنامه خود می‌گوید: «من با جرأت مدعی هستم که ملت ایران و توده میلیونی آن در عصر حاضر بهتر از ملت حجاز در عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و کوفه و عراق در عهد امیر المؤمنین و حسین بن علی صلوات الله وسلامه علیهما می‌باشند. آن حجاز که در عهد رسول الله صلی الله علیه و آله مسلمانان نیز اطاعت از ایشان نمی‌کردند و با بهانه هائی بجهه نمی‌رفتند که خداوند تعالی در سورهء توبه با آیاتی آنها را توبیخ فرموده و وعدهء عذاب داده است. و آنقدر بایشان دروغ بستند که بحسب نقل در منبر آنان نفرین فرمود...». (صحیفهء انقلاب، وصیتنامه سیاسی الهی رهبر کبیر... آیه الله العظمی خمینی صفحه 12، چاپ هشتم، بهار 1372، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ایران). (مصحح این کتاب).

پس چون ساره تعجب کرد خدا به ابراهیم وحی کرد که چهار صد سال اولاد ساره عذاب خواهند شد برای اینکه او چرا تعجب کرده است و اولاد او مبتلا به دست فرعونیان شدند تا زمان حضرت موسی!! حال باید گفت: خوب این چه ربطی به مهدی دارد؟!.

حدیث سی و پنجم، عیاشی که یکی از کم سوادها بوده و قرآن را طبق بی‌خبری و خرافات خود تفسیر کرده و آیه 77 سورة نساء که راجع به منافقین بین مسلمین در زمان رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- است که در دوران مکه به ایشان توصیه شده بود از قتال خودداری کنند و نماز را بپا دارند و زکات بدهند (ولی آنان برای جنگ بی‌تابی می‌کردند)، اما همینکه در دوران مدینه موقعیت جنگی و مقابله با دشمن فرا رسید از مردم ترسیدند و به بهانه‌های مختلف از جهاد خودداری کردند چنانکه می‌فرماید:

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللَّهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً وَقَالُوا رَبَّنَا لِمَ كُتِبَ عَلَيْنَا الْقِتَالُ لَوْلَا أَخَّرْتَنَا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِمَنِ اتَّقَى وَلَا تُظْلَمُونَ فَتِيلًا﴾ (النساء: 77).

«آیا نظر نکردی کسانی را که چون به ایشان گفته شد دست از دفاع نگه دارید و نماز خوانده و زکات دهید (ابتدا خود را تربیت کنید، و لی ایشان فقط به فکر جنگ با دیگران بودند) ولی چون قتال بر ایشان مقرر شد (و شرایط دفاع از دین فراهم شد) آنگاه گروهی از ایشان از مردم می‌ترسند مانند ترس از خدا و یا ترس شدیدتر، و گفتند: پروردگار چرا بر ما قتال را مقرر نمودی چرا ما را تا اجل نزدیک (مرگ) فرصت ندادی؟ بگو: متاع و بهره دنیا اندکست و آخرت برای پرهیزکار خوبست و به شما بقدر پوست هسته خرمایی ستم نمی‌شود».

حال اینکه در این کلمات: ﴿قِيلَ﴾ و ﴿كُتِبَ﴾ و ﴿قَالُوا﴾ فعل ماضی است و مربوط به مهدی نیست، عیاشی آمده ﴿كُتِبَ﴾ که فعل ماضی است راجع به آینده و امام حسین گرفته، و ﴿قَالُوا رَبَّنَا﴾، که باز فعل ماضی است راجع به تأخیر تا زمان قائم گرفته است، یعنی با قرآن بازی کرده است و اینها را به حضرت باقر بسته گویا به نظر ایشان امام هم عربی نمی‌دانسته است و همچنین در اینجا آیه 44 سورة ابراهیم را که راجع به قیامت است و ارتباطی به امام زمان ایشان ندارد مربوط به امام زمان دانسته. ما آن آیه را نیز می‌آوریم تا سخن این جلالان روشنتر شود. خداوند در سورة ابراهیم آیه 44 فرموده:

﴿وَأَنْذِرِ النَّاسَ يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا رَبَّنَا أَخَّرْنَا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ لِحُبِّ دَعْوَتِكَ وَتَبِعِ الشُّرَكَاءُ أَوَّلَ تَكُونُوا أَقْسَمْتُمْ مِنْ قَوْلٍ مَا لَكُمْ مِنْ زَوَالٍ﴾ (ابراهیم: 44)

«و مردم را بترسان از روزی که (روز قیامت) عذاب بر ایشان بیاید، پس ستمگران بگویند: پروردگار! مهلت اندکی ما را تمديد کن که دعوت را اجابت می‌کنیم و رسولان را پیروی خواهیم کرد (به ایشان جواب داده خواهد شد که) آیا شما نبودید که قبلا قسم می‌خوردید

که برایتان زوال (و انتقالی از سرای دنیا به آخرت) نیست».

این آیه مربوط به قیامت و صریح در آن است و اصلاً چنانکه ملاحظه می‌شود هیچ ارتباطی به مهدی ندارد. ولی عیاشی گوید منظور از «أَخْرَجْنَا...»، تأخیر تا ظهور مهدی است. باید از او و مانند او پرسید: مگر شما مهدی را از رسل می‌دانید که چنین آیاتی را در مورد او دانسته‌اید؟!.

حدیث سی و ششم و سی و هفتم و سی و هشتم، مانند احادیث 26 و 27 غلو است و مربوط به مهدی نیست.

حدیث سی و نهم، راوی آن یمان التمار مهمل است و ذکر از او در رجال نیست، ولی ممکن است بواسطه همین خبر می‌خواهد او را حسن الحال بشمرد در صورتیکه باید قطع از این خبر حال او معلوم باشد. و اما متن این خبر می‌گوید: حضرت صادق فرمود: «برای صاحب این امر (کدام امر معلوم نیست) غیبتی است که در آن غیبت متمسک و چنگزنده به دین، مانند کسی است که خار مغیلان را خراپی کند و بتراشد». باید از ایشان پرسید: منظور از دین چیست؟ اگر منظور از دین کتاب و سنت است که این ارتباطی به مهدی ندارد. و باید هر شخصی به کتاب و سنت چنگی زند. و البته عمل به دین توأم با تحمل سختیها و مجاهدتها نیز خواهد بود. و ربطی به مهدی ندارد.

حدیث چهلیم، راوی آن علی بن ابی‌حمزة بطائنی واقفی است که منکر 12 امام بوده. و اما متن آن معما گوئی است در حالیکه وظیفه امام هدایت، معماگوئی نیست.

حدیث چهل و یکم، راوی آن ابی‌الجارود است که کور دنیا و آخرت است بقول امام صادق. و اما متن آن، هم ضد عقل و هم ضد قرآن است زیرا می‌گوید: هرگروهی که قیام کنند بلایا آنان را نابود می‌کند مگر قومی که در بدر با رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- بودند و آن قوم ملائکه می‌باشند. خواننده! باید این روایات را مورد تأمل قرار دهد تا به خرافات مجلسی‌ها پی برد. حدیث چهل و دوم، راوی آن یکی محمد بن حسن بن محمد بن جمهور است که از کذابان و جعلان بوده، و دیگر ابی‌الجارود که مورد ذم امام است و متن آن خیالبافی است.

حدیث چهل و سوم، چهل و چهارم، چهل و پنجم، چهل و ششم، چهل و هفتم، چهل و هشتم و چهل و نهم امر به سکوت و ملازمت خانه‌هاست و مربوط به مهدی نیست. باضافه راویان آنها اکثراً از کذابین و غالین بدتر از مشرکین می‌باشند. و در خبر 48 نهي شده از قیام سادات اهل بیت، زیرا در خبر 48 حضرت باقر فرموده: «مَثَلُ مَنْ خَرَجَ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ مَثَلُ فَرَحٍ طَارَ وَوَقَعَ فِي كُوَّةِ فَتْلَاعَتِ بِهِ الصَّبِيَّانِ». یعنی، مثل کسی که از ما اهل بیت، قبل از قیام قائم خروج کند و قیام نماید مانند جوجه‌ای است که پرواز کند و در سوراخی گرفتار اطفال گردد که با او بازی کنند.

حدیث پنجاهم، پنجاه و یکم، پنجاه و دوم، پنجاه و سوم، پنجاه و چهارم، پنجاه و پنجم، پنجاه و ششم و پنجاه و هفتم، همان مکررات سابق است و راویان آنها واقفی و یا خرافاتی و یا مانند سهل بن زیاد کذاب می‌باشند. و در احادیث پنجاه و

سوم و پنجاه و هفتم با قرآن بازی کرده و استشهاد کرده اند به آیه 71 اسراء که فرموده:

﴿يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمامِهِمْ فَمَنْ أَؤْتِيَ كِتَابَهُ يَمِينُهُ فَأُولَئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا﴾ (الاسراء: 71)

«(به یاد آورید) روزی را که هر گروهی را با پیشوایشان می‌خوانیم! کسانی که نامه عملشان به دست راستشان داده شود، آن را (با شادی و سرور) می‌خوانند و بقدر رشته شکاف هسته خرمایی به آنان ستم نمی‌شود!».

در حالیکه این آیه مربوط به مهدی نیست، و دلالتی بر وجود او ندارد.

حدیثی پنجاه و هشتم، نقل از کافی کرده از حضرت صادق که هر پرچمی قبل از قیام قائم بالا رود صاحب آن طاغوت است و غیر خدای عزوجل را می‌پرستد. بنابراین باید به آقایانی که در زمان ما قیام می‌کنند و خود را نایب الامام می‌دانند، گفته شود: شما اگر کلام امام خود را قبول دارید پس طاغوتید نه یاقوت.

حدیث پنجاه و نهم، حدیث لوحی است که نسبت به جابر بن عبدالله داده اند که روح او خبر ندارد و ما در کتاب بت‌شکن و کتاب خرافات وفور 28 دلیل بر کذب آن آورده ایم مراجعه شود. از جمله دلیل کذب آن این است که می‌گوید: لوح را جابر در سال احتضار حضرت باقر آورده و برای حضرت صادق و زید بن علی خوانده است، در صورتیکه جابر در سال 74 فوت شده و احتضار حضرت باقر در سال 117 بوده است یعنی، پس از چهل سال از فوت جابر، جابر این لوح را قرائت کرده. **أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ.**

حدیث شصتم، مانند حدیث نهم راویان با قرآن بازی کرده اند. حدیث شصت و یکم، می‌گوید، رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- فرموده: «خدا اهل ضلال را به بهشت می‌برد»، و راوی گفته: مقصود رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- از اهل ضلال، آنانند که مکان امام خود را در زمان غیبت گم کرده اند. باید گفت: رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- منزّه است از اینکه اهل ضلال را بهشتی بدانند و بگذارد تا راوی پس از سیصد سال بیاید کلام او را معنی کند.

حدیث شصت و دوم، راوی آن احمد بن هلال خبیث ملعون است که صوفی ریاکاری بوده و مدعی نیابت مهدی شده و شیعه او را لعن کرده اند ولی علمای شیعه به روایت او چنگ زده اند خیلی تعجب است، و در این روایت آمده که حضرت صادق به اصحاب خود گوید: شما از اصحاب قائم افضلید. و این حدیث مخالف است با احادیث سابق که گفته بود: اصحاب مهدی حتی از اصحاب رسول افضلند. شما را به خدا ملاحظه کنید گویا اینان ضد و نقیض را تمیز نداده اند؟!.

حدیث شصت و سوم، جملاتی است از نهج البلاغه که ابداً مربوط به مهدی نیست. تازه احادیث نهج البلاغه مرسل است. بهرحال در این حدیث آمده که حضرت علی به اصحاب خود فرموده: بر بلا صبر کنید و دستها و شمشیرهای خود را حرکت ندهید و به چیزی که خدا

عجله نکرده عجله نکنید که هر کس بر فراش خود بمیرد ولی معرفت خدا و رسول و اهل بیت او را داشته باشد شهید مرده است. باید گفت: شأن علی بالاتر از این است که چنین چیزی فرموده باشد. و بعلاوه این مخالف خطبات زیادی است که از آن حضرت رسیده و اصحاب خود را ترغیب و امر به جهاد نموده است. و بعلاوه این حدیث هیچ ارتباطی به مهدی ندارد و راجع به او نیست. باید گفت: الغریق یتشیت بکل حشیش.

حدیث شمت و چهارم، راوی آن علی بن حسن بن فضال واقفی مذهب و از سگان بارانده است.

حدیث شمت و پنجم، شمت و ششم، شمت و هفتم، شمت و هشتم، شمت و نهم و هفتم، همان غلوهای سابق و مکررات سابق است. علاوه بر فاسد بودن راویان.

حدیث هفتاد و یکم، هفتاد و دوم، هفتاد و سوم، هفتاد و چهارم و هفتاد و پنجم، روایاتی است راجع به کسانی که گاهی فاقد امامند چه بکنند؟ امام جواب داده که همان عقاید و اعمالی که داشته اند عمل کنند و به یقین سابق تمسک جویند و یا دعا کنند برای حفظ عقاید خود. ولی باید گفت: کسانی که امامشان قرآن است هیچ وقت بی امام و یا فاقد امام نمی شوند.

حدیث هفتاد و ششم، علی بن ابی حمزة بطائنی واقفی که 12 امام را قبول ندارد آمده حدیثی جعل کرده از قول حضرت صادق درباره قول خدای تعالی در سورة انعام آیه 158:

﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا قُلِ انْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ﴾ (الأنعام: 158).

»(این مشرکین پس از این همه آیات و قرآن روشن، آیا باز ایمان نمی آورند) و منتظرند که فرشتگان و یا خدا خود نزد ایشان آمده (تا ایمان بیاورند) و یا بعضی آیات خدا (عذاب و قیامت) بیاید، روزیکه بعضی از آیات پرورگار (روز مرگ و یا قیامت) بیاید ایمان کسی که قبلاً ایمان نیاورده یا با ایمان خود کار خوبی کسب نکرده، به او نفع ندهد (زیرا ایمان اجباری ارزشی ندارد)، بگو: در انتظار بمانید که ما نیز منتظریم».

چنانکه ملاحظه می شود این آیه هیچ ارتباطی به مهدی ندارد ولی در اینجا راوی نقل کرده که حضرت صادق فرموده: مقصود از این آیه روز خروج قائم ما می باشد. و این تأویل برخلاف آیه می باشد. باضافه در روز خروج قائم چرا ایمان نفع ندهد. آیا مگر این مهدی شما برای دعوت به ایمان قیام نمی کند اگر برای دعوت به ایمان و عدالت قیام می کند باید ایمان نفع دهد. اینان مانند غریق به هر چیزی که رسیده چنگ زده اند و هیچ فکر نکرده اند اگر این آیه راجع به قیام قائم باشد باید دعوت او به ایمان و عدالت نفع دهد، پس باید گفت: اگر این آیه راجع به قیام قائم باشد می رساند که قیام او بیهوده است و دنیا عدل و داد نخواهد شد. بلکه هر کس به او ایمان آورد کشته خواهد گردید. و ایمانش نفعی ندهد.

حدیث هفتاد و هفتم، این آخرین حدیث در این باب است. راوی به امام نوشته که چه وقت فرج حاصل می‌شود؟ امام جواب داده هر گاه صاحب شما از خانه ستمگران غایب گردد. نویسنده گوید: این جواب صحیح نیست و واقع نشده، زیرا اگر مقصود از «صاحب شما» صاحب الزمان است که او غایب شده و باز فرج حاصل نشده است. پس نوشتن این حدیث دلیل بر نادانی راویان و کاتبان است.

بهرحال به نظر نویسنده در زمان این راویان دولت اسلامی بنی‌عباس قوی بوده و لابد به این راویان مخالف بد می‌گذشته و مانع از سودجویی ایشان بوده و لذا همواره منتظر رفع و دفع دولت وقت بوده و می‌خواستند که یک نفر با شمشیر قیام کند (قائم بالسيف)، و دولت به دست علویان افتد تا این راویان به هدف خود برسند و سوء استفاده کنند و در خرابی اسلام آزاد گردند و لذا از ائمه سؤال می‌کردند: فرج چه وقت است؟ قیام قائم شما چه وقت است؟ ائمه گاهی می‌گفتند: «كذب الوقتون» و گاهی هم وقتی را معین می‌کردند و حدسی را می‌زدند و برخلاف می‌شد، و گاهی هم علامات برای آن وقت می‌گفتند برای سرگرمی و دلخوشی ایشان، علاماتی که یا واقع شده و قیام حاصل نشده و یا علامات است نشدنی مانند طلوع آفتاب از مغرب و صیحه آسمانی و امثال اینها. ولی چیزی که خوب بود در جواب آنان گفته شود اینکه بگویند ای بیچاره‌گان ممکن است دولت علویان روی کار آید و ستمگری علویان بیش از عباسیان باشد چنانکه چندین مرتبه دولت جزئی بدست علویان افتاده و ظلم و جور ایشان بیش از عباسیان و بیش از هر دولتی بوده است مانند زید النار فرزند موسی بن جعفر که به ریاست و امامت رسید و مخالفین خود را در آتش می‌افکند که مردم گفتند: خدا پدر عباسیان را بیمارزد و یا حن بن زید که در طبرستان به ریاست و امامت رسید چقدر از سادات بنی اعمام خود را کشت و چه قدر مردم را هلاک کرد و یا صفویه که علوی بودند و صدها هزار مسلمین را در اماکن متعدده به قتل رسانیدند، شهر هرات را قتل عام کردند و مال مسلمین را غارت نمودند، و همچنین در چالدران و در بغداد و سایر امکنه. آری، راویان زمان ائمه که خود را شیعه می‌دانستند ریاست علویان را آرزو می‌کردند و خیال می‌کردند که اینان مجسمه عدالت بلکه معصومند، دیگر خبر نداشتند که هیچ بشری معصوم نیست. الان زمان ما کسیکه خود را نایب بر حق امام می‌داند به دولت رسیده و می‌گویند علوی است، آن قدر اختناق و انحصارطلبی و کشتار و غارت بوجود آمده که هیچ زمانی حتی در دولت بنی‌امیه چنین نشده، این کثرت زندانها و گرانی و قحطی اجناس و انحصار اجناس بدست متصدیان در هیچ زمانی نبوده است. و خدا نکند آن کسیکه شیعه به انتظار اوست بیاید، او انقدر می‌کشد که تا زیر شکم اسبش خون می‌رسد، تازه برای پنج سال یا هفت سال چنانکه روایات شیعه به آن ناطق است. پس آن فرج و گشایشی که شیعه به انتظار او است در حقیقت فرج و گشایش نیست بلکه بلا و گرفتاری و ضیق و فشار و اختناق است منتهی چون اکثر شیعه عوام است نمی‌توان به آنان فهمانید.

باب من ادعي الرؤيه في الغيبه الكبرى

مجلسي اين باب را نوشته در ذكر كساني كه در غيبت كبري مهدي را ديده اند. حال بايد ديد كتب شيعه مملو از ضد و نقیض است. در اول همين باب در خبر اول، مجلسي و ساير علمای شيعه نوشته اند كه توقيع به سوي ابي الحسن السمری صادر شد كه: «اي علي بن محمد السمری بشنو، خدا اجر برادرانت را درباره تو بزرگ گرداند زیرا كه تو تا شش روز ديگر مي میری، پس امر خود را جمع كن و به احدي وصيت مكن كه قائم مقام تو پس از وفات تو گردد زیرا غيبت تامه واقع شد (و ديگر نايبي ندارم) پس ظهري نيست مگر پس از اذان خدای تعالی، و اين بعد از طول مدتی است كه دلها قسي گردد و زمين پر از ستم شود، و خواهد شد كه بعضي از شيعه مدعي مشاهده گردد، آگاه باش كه هر كس قبل از خروج سفیانی و صیحه، مدعي مشاهده ما گردد، او كذاب و افتراء زده است. «ولاحول ولا قوة إلا بالله العلي العظيم».

بايد توجه كرد با اين توقيع كه همة علمای شيعه قبول دارند ديگر اين باب در ذكر كساني كه در غيبت كبري مدعي رؤيت شده اند معني ندارد. طبق اين توقيع هر كس مدعي رؤيت صاحب الزمان باشد كذاب و افتراء زده است. خود مجلسي گویا متوجه شده كه توقيع علي بن محمد السمری با ذكر كسانيكه مهدي را ديده منافات دارد و لذا در اين باب كسي را ذكر نكرده بلكه فقط اخباري را ذكر کرده كه مهدي ميان مردم مي آيد و مردم را مي بينند، ولي مردم او را نمي بينند. و در اینجا بيست و يك خبر ذكر کرده از راوياني خبيث و كذاب و جعلال و با غالي و يا واقفي. گویا يك راوي صحيح پيدا نكرده است. مثلاً خبر دوم را نقل کرده از يحيی بن المثنی كه مهمل و مجهول است. و خبر سوم را نقل کرده از ابن فضال كه واقفي و از سگان باران ديده است بقول خودشان. در خبر دوم مي گويد: مهدي در موسم حج حاضر مي شود و مردم را مي بينند ولي مردم او را نمي بينند، اینجا جاي سؤال است كه خوب خود مهدي بدنش جسميت ندارد آیا لباسهاي او هم جسميت ندارد چگونه مردم او را نمي بينند، رسول خدا -صلى الله عليه وسلم- را ميديدند تا اينكه مجبور شد در غاري خود را مخفي نمايد. در خبر سوم آمده مهدي را تشبيه کرده به خضر كه او از آب حیات آشاميد و حي لايموت شد مانند خدا و اين تشبيه نيز غلط است زیرا مدعيان ملاقات خضر چه از شيعه و چه از صوفيه و چه ديگران همه مي گويند: ما او راديديم، پس او ديده مي شود و شناخته نيز مي شود و شما مي خواهيد بگوئيد مهدي ديده نمي شود و تشبيه ديده شده به ديده نمي شود غلط است. و بعلاوه قبل از ذكر كرديم كه حیات خضر مخالف است با آيه 34 سورة انبياء، و حديث مخالف قرآن مردود است و نبايد قبول نمود.

خبر چهارم، همان خرافاتي است كه در خبر دوم ذكر شد. و اين نويسندگان غالبا اين خرافات را به امام صادق نسبت داده اند. تأسف است كه امام را هم بد معرفي نموده اند.

خبر پنجم، مي گويد: فرزندان صاحب نيز او را نمي بينند، بايد گفت: كسي كه فرزند دارد لابد زن هم دارد و آیا زن او نيز او را ندیده است، پس اگر ندیده چگونه آبستن شده و فرزند آورده

است؟!، این است آن علومی که می‌خواهند به آل محمد نسبت بدهند.

خبر ششم، می‌گوید: مهدی عزلت‌گزیده ولی سی نفر با او ملازمند که وحشت‌نکند و منزل او در مدینه است. ملاحظه فرمائید در اخبار دیگر از قول پدرش نقل کرده که امام عسکری به او فرموده: در شهرها مسکن مکن در بیابانها مسکن کن، ولی اینجا آن اخبار فراموش شده می‌گوید: منزل او مدینه است. جای سؤال است با اینکه او مردم را می‌بیند چرا از تنهائی وحشت می‌کند تا سی نفر ملازم او باشند.

خبر هفتم، ضد خبر ششم است زیرا می‌گوید: مأوی و منزل مهدی در کوهستان رضوی می‌باشد. و این هم خرافتی است از مریدان محمد حنفیه که گفته‌اند: محمد حنفیه در کوه رضوی غایب شده است. خرافت دیگر اینکه می‌گوید: کوه رضوی از جبال فارس بوده، چون ما ائمه را دوست می‌داشته، خدا او را نقل مکان داده و به سوی ما بین مکه و مدینه آورده است.

خبر هشتم، را روایت کرده از کسی که به دنیا نیامده و وجود نداشته بنام حازم بن حبیب. در این خبر می‌گوید: حضرت صادق به حازم فرموده: اگر کسی گفت دست او به خاک قبر صاحب این امر رسیده او را تصدیق مکن (باید گفت: صاحب کدام امر؟ مگر در زمان حضرت صادق صاحب امری بوده که او به حازم چنین فرموده است).

خبر نهم، روایت شده از احمد بن هلال حقه‌باز ریاکاری که مورد لعن امام شده و او روایت کرده از حضرت صادق که فرموده: مهدی دیده نمی‌شود مانند یوسف که برادرهای او را دیدند و نشناختند باید گفت: این تشبیه غلط و سخن بالی است زیرا یوسف دیده می‌شد منتهی چون سالها از طفولیت او گذشته بود و بر تخت سلطنت با لباسهای مخصوص تکیه داده بود، برادرها احتمال نمی‌دادند چنین کسی یوسف باشد، ولی او را دیدند و مکرر با او سخن گفتند و یا عزیز به او خطاب کردند و شما می‌خواهید بگوئید مهدی دیده نمی‌شود و تشبیه او به کسی که همه مردم او را می‌دیدند غلط است، به بینید این راویان کذاب می‌خواهند این اوهام خود را نسبت به امام صادق دهند و او را هم مانند خود نادان معرفی کنند.

خبر دهم تا خبر بیستم، همان مهملات اخبار سابقه می‌باشد که تکرار شده و راویان آنها یا حازم حبیب است که وجود نداشته و مهمل است و یا اسحاق بن عمار فطحی است و یا بدتر از اینان.

خبر بیست و یکم، راوی آن علی بن ابی‌حمزه بطائی واقفی است که اموال موسی بن جعفر را اختلاس کرد و مذهب واقفیه را اختراع نمود و گفت: موسی بن جعفر نمرده وغایب شده و آخرالزمان ظاهر می‌شود و دنیا را چنین و چنان می‌کند. آری، این شخص در این حدیث می‌گوید: حضرت صادق فرموده: صاحب الامر خانه‌ای دارد بنام بیت‌الحمد که در آن چراغی روشن است از آن روزی که متولد شده تا روز قیامش آن چراغ خاموش نشود. حال جای سؤال است که آیا آن چراغ نفتی است و یا روغن دیگری دارد چگونه هزاران سال روغن آن تمام نمی‌شود این چه فضیلتی است آیا این امام و خانه او مانند جای آتشپرستان است که سالها

خاموش نمی‌شود. چطور رسولان الهی چراغ شان خاموش می‌شد مگر مهدی بالاتر از انبیاء می‌شود؟! و بعلاوه در نور خورشید احتیاجی به چراغ نیست و در شب هم که او خواهد خوابید و روشن بودن چراغ بدون جهت اسراف است و خدا مسرفین را دوست ندارد. خرافات این باب تمام شد.

باب من رآه قریبا من زماننا

در ذکر کسانی که مهدی را در غیبت کبری دیده‌اند نزدیک زمان ما (یعنی زمان مجلسی)

در اینجا مجلسی پرداخته به قصه گویی، چند قصه ساختگی دروغ از قبیل قصه جزیره خضراء که در حاشیه آن نوشته‌اند که این قصه ساختگی رمان تیک چون اثر بزرگی در جذب نفوس مردم دارد، از این جهت ذکر شده است، و این قصه خیالی است. نویسنده گوید: معلوم می‌شود این قصه‌های خیالی را برای جذب نفوس عوام الناس ساخته و پرداخته‌اند. بهرحال از جمله مطالبی که در این خبر موجب گمراهی است آن است که گوید: قرآن حقیقی نزد علی فقط بوده و او آن را نگهداری نموده و اکنون آن قرآن حقیقی نزد امام زمان است و گوید: اما قرآن‌های دیگر که در دسترس مردم است، پس هیچیک قرآن حقیقی نیست و تحریف شده می‌باشد و آیات آن بهم نامربوط است و بسیاری از آیات آن بوسیله خلفای رسول چون آن آیات را به نفع خود ندیده‌اند، ساقط و حذف شده است. باید گفت: پس نعوذ بالله خدا دروغ گفته که مکرر در قرآن وعده حفظ قرآن را داده و از آن جمله در سورة حجر آیه 9 فرموده:

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ (الحجر: 9)

«بدرستی که ما خودمان این قرآن را نازل کردیم و بی‌گمان که ما البته آن را نگهداریم».

معلوم می‌شود جعالین چنین اخباری عقیده‌ای به قرآن نداشته‌اند و فقط به فکر ریاست و عوام فریبی بوده‌اند. در این خبر خرافات زیادی آمده از جمله آنکه گوید: سیصد نفر از لشکر امام زمان فعال در آن جزیره برای ظهور او آماده‌اند و فقط سیصد نفر کسری وجود دارد (حال جای سؤال است که آیا آن سیصد نفر هنوز زنده‌اند) و نیز می‌گوید: آن حضرت وقتی ظهور خواهد کرد که ذوالفقار به زبان عربی روشن با او تکلم کند و بگوید: ای ولی الله بوسیله من دشمنانت را به قتل رسان (یعنی مخالفین خود از مردم روی کره زمین را با این شمشیر گردن بزن حال چطور با یک شمشیر گردن این همه مخالفین را می‌زند چیزی است که باید از راوی پرسید) و گوید که بهنگام ظهور در قسمت بالای خورشید، بدنی ظاهر خواهد شد که ندا می‌کند: صاحب الامر مبعوث شده، از او اطاعت نمائید. دراین حدیث راوی از شمس‌الدین (که خود را نایب خاص در آن جزیره می‌دانسته و نواده امام می‌خوانده) سؤال نموده آیا این صحیح است که امام زمان فرموده هر کس ادعای رؤیت در غیبت کبری کند او کذاب است؟ سید شمس الدین در جواب گفته: امام این سخن را برای این گفته که کسی این جزیره را پیدا نکند و امام را نکشد ولی اکنون بلاد ما از

دسترس دشمنان دور است و آنان از قصد و ظلم به ما مأیوسند (یعنی، اکنون اگر کسی ادعای رؤیت کند بلاشکال است).
بهرحال چون در زمان ما تمام دنیا برای اهل سیر و گردش کشف شده و جزیره خضرائی با آن صفات که در قصه خیالی بافته‌اند، وجود ندارد، لذا ما صرف نظر می‌کنیم و عمر خود را به این مهملات ضایع نمی‌کنیم. و چند قصه دیگر به این قصه ملح کرده که صدق و کذب آن معلوم نیست. و لذا ما می‌پردازیم به باب بعد:

باب علامات ظهور

علامات ظهور و نشانه‌های وقت ظهور او از قبیل دجال و سفیانی و غیر آن و در اینجا نشانه‌هایی از قیامت ذکر شده

بدانکه مجلسی در اینجا نشانه‌هایی برای ظهور مهدی نوشته و اخبار زیادی جمع نموده است. و این روایات دردی را دوا نمی‌کند، و مجهولی را معلوم نمی‌سازد. زیرا این نشانه‌ها بر چند قسم است:

بعضی از آنها سخن از بدی زمان و خرابی امور است که همیشه بوده و خواهد بود چه مهدی وجود داشته باشد و چه وجود نداشته باشد مانند اینکه در خبر دوم رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- فرموده: زنان شما بد می‌شوند و جوانان شما فاسق می‌شوند و امر به معروف و نهی از منکر را ترک می‌کنید. عرض شد یا رسول الله این خواهد شد؟ فرمود: بلی و بدتر از این، چگونه خواهید بود هنگامیکه امر به منکر و نهی از معروف کنید عرض شد: یا رسول الله، چنین خواهد شد؟ فرمود: بلی و بدتر از این که معروف را منکر می‌بینید و منکر را معروف. و در خبر دیگر از رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- نقل کرده که فرمود: دانش برطرف شود و جهل آشکار گردد و قاریان زیاد ولی عمل به قرآن کم و کشتار زیاد و فقیهان هدایت کننده کم و فقهاء گمراه خائن زیاد و شاعران بسیار و امت تو قبرهای خود را محل عبادت و قرآن‌ها را زینت و مساجد را زینت کنند و جور و فساد بسیار باشد و منکر آشکار گردد و امت تو به آن امر کند و از معروف نهی کنند و مردان به مردان و زنان به زنان اکتفاء کنند و امرا کافر و سران و متصدیان فاجر و اعوان ایشان ستمگر و صاحبان ردی فاسق گردند که این علامات قبل از اسلام و بعد از اسلام بوده و مربوط به زمان ظهور مهدی نیست، و غالب روایات این باب از این قبیل است.

قسم دیگر، اخباری است که تمام این احادیث را رد کرده که امام علم غیب ندارد و از آینده بی‌اطلاع است، و چون این اخبار و موافق با قرآن بوده که می‌فرماید:

﴿قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ﴾ (النمل: 65)

«در آسمانها و زمین کسی غیب نمی‌داند جز خدا».

لذا در همین اخبار استشهاد به قرآن شده است مانند خبر هفتم که حضرت رضا می‌فرماید: «علی بن ابی‌حمزه بطائنی دروغ به امام جعفر جدم بسته است که از قول او نقل کرده و پدرم را قائم خوانده زیرا حضرت صادق طبق آیه قرآن، اطلاعی از آینده

ندارد چنانکه خدای تعالی در آیه 9 سورة احقاف به رسول خود فرموده:

﴿قُلْ مَا كُنْتُ بِدْعًا مِنْ الرُّسُلِ وَمَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ﴾ (الأحقاف: 9).

«بگو: من از میان پیامبران [پدیده‌ای] نو ظهور نیستم و نمی‌دانم که با من و شما چگونه رفتار خواهد شد».

و چنین خبری تمام اخبار این باب را تکذیب می‌کند و ضد تمام این اخبار است. و عجب است که علمای شیعه توجه به این ضد و نقیض نداشته و ندارند و گرنه این اخبار را جمع نمی‌کردند، مثلاً در خبر بیست و ششم همین باب راوی از علی زمان خروج دجال را سؤال نموده و آن حضرت در جواب فرموده: «ما المسؤول أعلم من السائل». یعنی من خبر از خروج دجال ندارم.

و در خبر 43 می‌گوید: قبل از قیام قائم در پنجم ماه رمضان کسوف خورشید پیش می‌آید، ولی در خبر 41 می‌گوید: خسوف ماه در پنجم و خسوف خورشید در پانزدهم است. و در خبر 48 نیز گوید: خسوف خورشید. و در بر 67 می‌گوید: کسوف خورشید در نیمه رمضان، و ماه در آخر آن و همچنین خبر 82 و 84. نویسنده گوید: در اینجا بی‌مناسبت نیست روایتی را که شیعه و سنی آن را از رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- مکرر در کتب خود نقل کرده و قبول دارند. بیاوریم. متن روایت را از وسائل الشیعه که مورد قبول شیعه است می‌آوریم: «لما مات إبراهيم بن رسول الله صلى الله عليه وسلم انكسفت الشمس فقال الناس: انكسفت الشمس لقد ابن رسول الله صلى الله عليه وسلم المنبر فحمد الله وأثنى عليه ثم قال: أيها الناس! إن الشمس والقمر آيتان من آيات الله يجريان بأمره، مطيعان له، لا ينكسفان لموت أحد ولا لحياته، فإذا انكسفتا أو واحدة منهما فصلوا، ثم نزل فصرى بالناس صلاة الكسوف». چون فرزند رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- ابراهیم، از دنیا رفت، خورشید گرفت، مردم گفتند: خورشید گرفته برای وفات فرزند رسول خدا -صلی الله علیه وسلم-، رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- منبر رفت، پس خدا را احمد و ثنا کرد، سپس فرمود: ای مردم، خورشید و ماه دو نشانه از قدرت خداوند، به امر او جاریند و فرمانبردار او می‌باشند، برای موت کسی نمی‌گیرند و این دو گرفت نماز بخوانید، سپس از منبر فرود آمد و با مردم نماز خواند نماز کسوف». و بر فرض اگر طلوع خورشید از مغرب از علائم قیامت باشد چنانکه در بعضی اخبار آمده در این صورت نیز هیچ ارتباطی به امام زمان شیعه ندارد. بلکه مخالف با آن است.

قسم دیگر، اخباری است که جعل گویی و مبهم گویی است و چیزی از آنها بدست نمی‌آید مانند اینکه در بسیاری از آنها می‌گوید: بین بنی فلان و بنی فلان حرب است و بنی فلان چه خواهند کرد و انقضای ملک بنی فلان، و هكذا. و این مجمل گویی را همه کس می‌تواند بهم ببافد. بالأخره از مجموع این اخبار دلیلی که موجب رشد و هدایت باشد نیست و برای کسی فرجی نیست. بخصوص که در بین راویان آنها جعلین و کذابین نیز وجود داشته باشند.

قسم دیگر، اخباری است که مجهولی را به مجهول دیگر موت کرده مانند آنکه می‌گوید: نشانه قیام مهدی، قیام قیامی و یا قیام حسنی و یا خسف فلان زمین و یا خروج دجال و یا صیحه آسمانی است. کسی نبوده بپرسد: خوب قیام یمانی کی؟ و یا قیام حسنی کی است؟ و هكذا که این اخبار رجما بالغیب است.

قسم دیگر، اخباری است که وقت قیام را معین کرده ولی برخلاف درآمده، اضافه بر اینکه مخالف است با روایات «کذب الوقتون»، مانند خبر هشتم که می‌گوید: حضرت باقر فرموده: اولین علامات فرج سال 195 می‌باشد و در سال 198 چنین خواهد شد و در سال 199 خدا بلا را برطرف می‌کند ان شاء الله، و ان شاء الله‌ها گذشت و خبری نشد. و در خبری از حضرت علی خبر داده که هرگاه سلاطین بنی العباس کشته شدند قائم قیام می‌کند در حالیکه هفتمد سال است سلطان بنی‌العباس کشته شده و قائم قیامت نکرده است. معلوم می‌شود این اخبار از جعل راویان است و اگر ائمه گفته باشند، چون علم غیب مخصوص خداست، خدا خواسته که مدعیان علم غیب برای ائمه رسوا گردند. و یا در خبری می‌گوید: در سال 200 خدا هر کاری بخواهد می‌کند. نویسنده گوید: در سالهای دیگر نیز هر کار خدا بخواهد می‌کند. بهر حال اگر ائمه می‌خواستند از آینده خبر دهند و علم غیب داشتند خوب بود از مکشوف شدن برق خبر دهند و کیفیت ایجاد برق را به مردم یاد دهند که مردم محتاج به فلان مخترع غیرمسلمان نباشند و یا میکروب را کشف می‌کردند که دیگر نوبت به پاستور نرسد و هكذا. اما چه فایده که تمام اصحاب ائمه و پیروان ایشان تا زمان ما مردمی کم‌سواد بوده و به همین موهومات دل خود را خوش کرده‌اند. بهرحال راویان این اخبار مردمانی بوده‌اند کم‌سواد و یا بی‌سواد و آنزمان نه دانشگاهی بوده و نه حوزه علمیه. گوینده هر چه خواسته گفته و راوی شنونده هم بدون تأمل پذیرفته است. یکی از راویان مجلسی در این باب عمر بن سعد قاتل امام حسین است که روایتی را از او نقل می‌کند در حالیکه عمر بن سعد حضرت حسین را امام نمی‌دانست، اینان احوال امام دوازدهم خود را می‌خواهند از خبر او درآورند. و در خبر دیگر از معمر بن یحیی بن سام مجهول الحال نقل کرده که امام باقر فرموده: گویا می‌بینم قومی در مشرق خروج کرده اند و حق را طالبند، به آنان حق داده نمی‌شود تا قیام کنند و حق را بگیرند و حق را ندهند مگر به صاحب شما. مجلسی می‌گوید: این کمالات اشاره است به دولت صفویه خدا آن را محکم کند و به دولت قائم وصل کند. و خیال کرده دولت صفویه با آن همه جنایات طالب حق بوده و به مهدی وصل شوند و به مهدی برسانند. مانند زمان ما که دم می‌گیرند که خدایا خدایا تا انقلاب مهدی فلانی را نگاه دار. ما می‌گوئیم: خدایتعالی در چندین آیه فرموده: کسی علم غیب ندارد جز خدا. از کجا باور کنیم که این اخبار به غیبی که ناقلان اخبار نقل کرده‌اند راست و واقع خواهد شد؟ چگونه فلان امام علم غیب دارد و دیگران ندارند؟! اگر کسی بگوید: فلان امام گفته است آمدن سفیانی و صیحه آسمانی حتمی است، ما می‌گوییم: خیر حتمی نیست و واقع نخواهد شد، شما چه دلیل بر صدق خبر سفیانی و صیحه آسمانی و کذب اخبار دیگران دارید. اگر کسی

بگوید: روزی خواهد آمد که تمام زمین اسفالت شود و به تمام خانه‌ها لوله گاز کشیده شود و برای همه نفت مجاني شود و این حتمي است، شما چه دليلی بر کذب این خبر دارید چه فرق دارد خبر غیبی فلان امام با خبر غیبی فلان دکتر و یا فلان مهندس. باید گفت: هیچکدام مدرک آسمانی ندارد و سخني رجما بالغیب گفته شده ممکن است همه دروغ درآید و ممکن است بعضي راست درآید. بعلاوه در خود بعضي اخبار که برای علم غیب نسبت به امام دليل می‌آورند تناقض است مثلاً در جلد اول کافي ص 257 از سدير روايت کرده که گفته: من و ابوبصير ويحيى البزاز و داود بن کثير در مجلس حضرت صادق بودم که: «إِذَا خَرَجَ إِلَيْنَا وَهُوَ مُغَضَّبٌ فَلَمَّا أَخَذَ مَجْلِسَهُ قَالَ: يَا عَجَبًا لِأَقْوَامٍ يَزْعُمُونَ أَنَا نَعْلَمُ الْغَيْبَ، مَا يَعْلَمُ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لَقَدْ هَمَمْتُ بِضَرْبِ جَارِيَتِي فَلَأَنَّهُ فَهَرَبَتْ مِنِّي فَمَا عَلِمْتُ فِي أَيِّ بَيْتٍ الدَّارِ». باید گفت: جائي که خدا به پیغمبر فرموده: بگو: من غیب نمی‌دانم با اینکه مورد وحی بوده، در این صورت تکلیف امام که مورد وحی نیست روشن است. بخصوص که در بین راویان این اخبار و مجهولي و یا جعالین و یا غلاة و ضعفاء بسیارند.

و بدانکه در این روایات برای علامات ظهور به آیاتی از قرآن استناد شده که نامربوط است. اگرچه پاره‌ای از این روایات که به آنها استناد شده مربوط به علائم ظهور نیست و مجلسي بی‌خود آنها را در این باب آورده است. بهرحال آیاتی که راجع به این موضوع آورده‌اند ما ذیلاً به نظر خواننده می‌رسانیم:

خداوند در سورة انعام آیه 37 فرموده:

﴿وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ قَادِرٌ عَلَى أَنْ يُنْزِلَ آيَةً وَلَكِنْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (الأنعام: 37).

«(مشرکین) گفتند: چرا بر محمد آیه و معجزه‌ای از پروردگارش نازل نشد؟ بگو: محققاً خدا قادر است بر اینکه آیه‌ای را نازل کند ولیکن اکثر ایشان نمی‌دانند».

چون مشرکین درخواستها و توقعات بیجا مانند نزول فرشته داشتند چنانکه در آیه 8 همین سوره ذکر شده است و گاهی به پیغمبر می‌گفتند: چرا معجزاتی که به سایر انبیاء داده به شما داده نمی‌شود، لذا در این آیه خدا فرموده: بگو که معجزه کار خدا و مقدور او است و باختیار پیامبران نیست، و درخواستهای بیجای مشرکین نتیجه‌ای جز گرفتاری و عذاب برای ایشان نخواهد داشت. حال درباره آیه به این روشنی ابی‌الجارود از حضرت باقر نقل کرده که منظور از ﴿آيَةً﴾ در این آیه، دابة الأرض و دجال و نزول عیسی و طلوع خورشید از مغرب است.

آیه دیگر که باز ابی‌الجارود از حضرت باقر نقل کرده و آنرا مجلسي جزء علائم ظهور آورده آیه 65 سورة انعام است که می‌فرماید:

﴿قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَى أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْضِكُمْ أَوْ يَلْسَنَكُمْ شِعَابًا وَيُضِقَّ بَعْضَكُمْ

بَأْسَ بَعْضٍ﴾ (الأنعام: 65).

«بگو: خداست که قادر است بر آنکه عذابی از بالای سر و یا از زیر پایتان بر شما بفرستد (مانند باران سیل آسا و یا ایجاد زلزله) و یا لباس تفرقه به شما

بپوشاند و شما را شیعه شیعه کند و بپوشاند به بعضی از سطوت بعض دیگر را بپوشاند».

چنانکه ملاحظه می‌شود معنای آیه روشن است ولی از قول امام آمده که: «منظور از ﴿عَذَاباً مِنْ فَوْقِكُمْ﴾ دجال و صیحه است و منظور از ﴿مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ﴾، به زمن فرو رفتن است. باید گفت: انحصار آیه به این چیزها غلط است، و آیه عام است.

آیه دیگر، آیه 24 سورة یونس:

﴿إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازْبَهَّتْ وَطَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَاهَا أَمْرًا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَحَصَلْنَاَهَا حَصِيداً كَأَنَّ مُمْ تَعْنُ بِالْأَمْسِ كَذَلِكَ نَعُصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾ (یونس: 24).

«همانا مثل زندگانی دنیا مانند آبی است که ما از آسمان نازل کرده باشیم پس به آن مخلوط گردد روئیده شده زمین از آنچه انسان و حیوان می‌خورد تا هنگامیکه زمین زینت خود را بگیرد (سبز و خرم شود) و آراسته گردد و اهل آن گمان کنند که ایشان بر آن توانایی دارد امر ما در شب و یا روز بیاید و همه را درو کند که گوید: دیروز چیزی نداشته این چنین آیات را بیان می‌کنیم برای مردمی که فکر می‌کنند».

حق تعالی در این آیه حیات دنیا را تشبیه کرده به سبزه‌هایی که آب باران بر آن ببارد و خوش و خرم شود سپس بلائی برسد و آن را نابود کند و وجه تشبیه این مثل، در رجاء و یأس است همانطوریکه صاحب بستان به آن سبزه و باران امیدوار است ولی عاقبت به یأس می‌رسد همینطور دنیا طلبان حوادث بیماری و مرگ ایشان را به یأس می‌رساند. و البته وجه تشبیه را چیزهای دیگر نیز می‌توان گفت. ولی مجلسی از حضرت باقر روایت کرده که منظور از: ﴿حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا...﴾، آل عباس است که به سلطنت برسند و صیحه‌ای ایشان را بگیرد و جمعیت شان را از بین ببرد. شما را به خدا ملاحظه کنید چگونه اینان با آیات بازی کرده‌اند.

آیه دیگر، سورة یونس آیه 50:

﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُهُ بَيَاتاً أَوْ نَهَاراً مَاذَا يَسْتَغْفِلُ مِنْهُ الْمُجْرِمُونَ﴾ (یونس: 50).

«بگو: آیا فکر کرده و با چشم دل دیده‌اید که اگر عذاب خدا شبانه و یا روز بیاید چه چیز را مجرمین از آن بشتاب می‌خواهند».

مقصود آیه جواب کفار است که عجله می‌کردند و می‌گفتند: پس چرا عذاب خدا نباید پس کی می‌آید، ولی ابی‌الجارود از حضرت باقر روایت کرده که منظور از عذاب در این آیه عذاب در آخرالزمان است، باید گفت: اولاً این چه ارتباطی به مهدی و علائم ظهور دارد و ثانیاً آیه عام است، گویا این راویان بغیر از تخریب آن، هدف دیگری نداشته‌اند. اما مجرمین عجله بقیام قیائم داشتند.

آیه دیگر، سورة بقره، آیه 155:

﴿وَلْيَبْلُغْكُمْ بَشْيٌ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالتَّمَارَاتِ وَبَشْرٍ الصَّابِرِينَ﴾ (البقرة: 155).

«و البته شما را به مقداری از ترس و گرسنگی و کاهش اموال و نفوس و محصولات امتحان می‌کنیم، و صابران (در این راه) را بشارت ده».

در این آیه خطاب «کم»، به حاضرین زمان رسول خدا و سایر مؤمنین تا قیامت است چنانکه در آیات قرآن ذکر شده خدا همه مردم را امتحان و آزمایش خواهد کرد. ولی در این باب، مجلسی از امام روایت کرده که منظور از «جوع» در این آیه، گرسنگی قبل از قیام قائم، و منظور از «خوف»، خوف پس از قیام او می‌باشد. و مجلسی در این آیه چند نوع روایت ذکر نموده است.

آیه دیگر، سورة فصلت، آیه 53 :

﴿سُئِلَ عَنْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمُ الْخُطُّ﴾ (فصلت: 53)

«بزودی نشانه‌های قدرت مان را در آفاق و در خودشان به ایشان نمایانیم تا برای ایشان روشن شود که اوحق است».

و منظور را از «او» خدا و یا قرآن است، یعنی هر چه زمان جلو رود و آیات انفس و افاق بیشتر کشف گردد حقانیت قرآن بهتر ثابت می‌گردد. ولی مجلسی در اینجا روایت کرده که امام گفته: منظور از ﴿أَنَّهُ الْخُطُّ﴾، مهدی و ظهور اوست که مردم بفهمند آن حق است حال مهدی را از کجای آیه فهمیده می‌شود معلوم نیست.

آیه دیگر سورة آل عمران، ای 179 :

﴿مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ﴾ (آل عمران: 179).

«خدا چنین نبوده که (شما) مؤمنین را بر آنچه هستید رها کند (یعنی شما را بحال خود وا نمی‌گذارد بلکه حوادثی پیش می‌آورد) تا اینکه پلید را از پاک جدا کند».

معنای آیه روشن است و می‌گوید: خدا صحنه‌ها و حوادثی را پیش خواهد آورد تا مؤمنین قلبی و دروغی و ادعایی از مؤمنین حقیقی ممتاز شناخته شوند. ولی مجلسی از حضرت صادق روایت کرده که یک نفر منادی از آسمان ندا کند ای اهل حق جدا شوید و ای اهل باطل جدا شوید. باید گفت: این معنا خلاف آیه است و بعلاوه ربطی به مهدی ندارد.

آیه دیگر، سورة نساء، آیه 47 :

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا الْكِتَابَ آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدَّهَا عَلَىٰ أَدْبَارِهَا﴾

(النساء: 47).

«ای کسانی که دارای کتابید، به آنچه نازل نمودیم در حالیکه تصدیق می‌کند آنچه را (یعنی کتابی را) که با شما است، ایمان آورید، پیش از آنکه صورتهایی را محو کنیم و به عقب برگردانیم».

از حضرت باقر روایت است که گفته: این آیه درباره جیش سفیانی نازل شده است. حال به چه دلیل، معلوم نکرده است.

آیه دیگر، سورة بقره، آیه 222 :

﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ النَّوَائِبَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ﴾ (البقره: 222)

«خداوند توبه‌کنندگان و تطهیرکنندگان را دوست می‌دارد».

حضرت صادق گفته: منظور از توابین در این آیه، لشکر یمانی و خراسان و نظائر ایشان از آل محمد می‌باشند. شما را به خدا ملاحظه کنید چگونه این راویان از قول حضرت صادق با قرآن بازی کرده‌اند.

آیه دیگر، سورة بقره، آیه 149:

﴿أَيُّنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا﴾ (البقرة: 148).

«هر جا که باشید خدا شما را جمع خواهد نمود».

این آیه اشاره به قیامت است، ولی مجلسی روایت کرده که منظور از آوردن و جمع خدا مردم را، هنگام ظهور مهدی است. باید گفت: «أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ».

آیه دیگر، سورة مریم، آیه 37:

﴿فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَّشْهَدٍ يَوْمٍ عَظِيمٍ﴾ (مریم: 37).

«پس این احزاب میان خود اختلاف نمودند پس وای بر آنانکه کافرنند از محضر روز بزرگ».

خداوند پس از آنکه سرگذشت عیسی -علیه السلام- را در آیات قبل بیان کرده که او بنده خداست و خدا فرزند ندارد، در این آیه فرموده، پس احزاب و فرقه‌ها درباره عیسی -علیه السلام- به اختلاف پرداختند و هر حزبی برای خود اعتقادی غیر از حزب دیگر درست نمود. بهرحال جمیع مفسرین این آیه را درباره حضرت عیسی -علیه السلام- دانسته‌اند. ولی مجلسی روایت کرده از حضرت باقر که این آیه درباره مردی است از اهل دمشق که او و کسانی که با او هستند قبل از ظهور مهدی کشته خواهند شد و آن مرد از طایفه بنی ذنب الحمار است. شما را به خدا ملاحظه کنید که چگونه این راویان از قول ائمه، قرآن را ملعبه و بازیچه خود نموده و هر چه خواسته گفته‌اند. بهرحال ما تا اینجا آیات مورد استناد را آوردیم. و البته چند آیه دیگر نیز برای علائم ظهور ذکر شده که نامربوط است و تناسبی ندارد، هر که خواهد رجوع کند. و آن آیات عبارت است از آیه 51 سورة سباء، و آیه 1 سورة معارج، و آیه 4 سورة شعراء.

باب یوم خروجه و مایحدث عنده و مدّه ملکه

روز خروج مهدی و حوادث وقت آن و مدت سلطنت او

در این باب مجلسی اخباری آورده که اکثر آن مخالف سنت الهی و مخالف قرآن است. و مقداری از این اخبار هم بی‌فایده و مهملات است. و اینجا 84 خبر آورده است از همان راویان خراب. ما یک یک از این اخبار را به نظر خوانندگان می‌گذاریم تا خود قضاوت کنند. متأسفانه در این باب و سایر ابواب مکررات زیاد است. یک خبر را در ده باب و بیست محل تکرار کرده‌اند.

خبر اول، از حضرت صادق روایت کرده که قائم روز جمعه خروج می‌کند و در خبر هفدهم از حضرت باقر روایت کرده که او روز شنبه خروج می‌کند. در حالیکه این دو خبر ضد و نقیض مجهولی را معلوم نکرده‌اند.

خبر دوم، خنده‌آور و خرافتی است در وصف حجرالأسود می‌گوید: از بالای رکنی که حجرالأسود است مرغی پائین می‌آید و اول کسی

است که با قائم بیعت می‌کند و قسم به خدا آن مرغ جبرئیل و حجت بر قائم است. اینجا قسم برای چه و حجت برای که هست معلوم نکرده است. باید پرسید: مگر بر غیر پیغمبران هم جبرئیل نازل می‌شود؟!.

خبر سوم، دروغی است برخلاف سنت الهی، زیرا می‌گوید: قائم وقت ظهورش در صورت جوان چهل ساله می‌باشد. در صورتیکه قرآن

سوره یس آیه 68 فرموده: ﴿وَمَنْ نُّعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ أَفَلَا يَعْلَمُونَ﴾ (یس: 68)

«هر که را عمر زیاد کنیم در خلقت او نقصان آوریم، آیا به عقل در نمی‌یابند».

(الأحزاب: 62).

﴿وَلَنْ نَجِدَ لِسِنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا﴾

«و هرگز در سنت الهی تغییر و تبدیلی نخواهی یافت».

خبر چهارم، از علی بن ابراهیم است که قائل به تحریف قرآن است و قرآن را تحریف کرده، و او از کذابان و غالیانی مانند عمرکی و محمد بن جمهور و دیگران نقل کرده یک مطلب خرافاتی را می‌گوید: امام فرموده: حم عسق شماره سال قائم است و ق کوهی است محیط به دنیا از زمرد سبز که سبزی آسمان از آن کوه است. باید گفت: زنده باد چنین دریای علم! و نیز گوید: علم هر چیزی در عسق است. نویسنده گوید: از چنان راویانی بهتر از این معلومات صادر نمی‌شود.

خبر پنجم، راوی به حضرت صادق گفته: تو صاحب مائی؟ او گفته: من صاحب شمایم و من شیخ کبیر یعنی پیرمردم، ولی صاحب شما جوان تازه‌ای است، یعنی صاحب شما برخلاف سنت الهی، پس از هزاران سال اگر راست باشد جوان است.

خبر ششم، برخلاف چندین آیه قرآن است، زیرا می‌گوید: خدا مردی را در آخرالزمان مبعوث می‌کند تا بمیل و یا کراحت و زور مردم را به دین وارد کند و کافری در زمین نمی‌ماند مگر آنکه ایمان می‌آورد و تمام درندگان با هم صلح می‌کنند. باید گفت: این برخلاف آیات زیادی از قرآن است که می‌گوید: در دین کراحت و زور نیست و آیاتیکه می‌گوید: محمد -صلی الله علیه وسلم- حق اکراه ندارد و اگر مردم دعوت او را نپذیرفتند و ایمان نیاورند وظیفه او جز ابلاغ چیزی نیست. و برخلاف دو آیه از سوره مائده است که فرموده:

﴿وَالْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾ (المائدة: 64)

«و بین ایشان عداوت و کینه انداختیم تا روز قیامت».

و برخلاف آیاتی است که می‌گوید: بشر در اختلاف است و ایمان جبری ارزشی ندارد و خدا آن را نخواست است.

خبر هفتم، رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- فرموده: مهدی و امر او را خدا در یکشب اصلاح می‌کند، حال از راویان مجهول الحال خرافاتی باید پرسید: این خبر را برای ما معنی کند آیا مگر فاسد است که اصلاح می‌کند؟!.

خبر هشتم، راویان غالی مسلک روایت کرده‌اند از مفضل بن عمر که اهل غلو و از پیروان ابوالخطاب خبیث بوده و علمای رجال شیعه مانند نجاشی و علامه حلی او را فاسد المذهب معرفی کرده

و گفته‌اند به کتب او اعتمادی نیست، متأسفانه کتب شیعه مملو است از احادیث او، بهرحال این شخص از حضرت صادق روایت کرده که قائم چون قیام می‌کند می‌گوید: چون ترسدم فرار کردم، پس خدا مرا حکم داد و از پیغمبران مرسل مرا قرار داد. باید گفت: **أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَذَّابِينَ**.

خبر نهم، ایضا همان مفضل بن عمر که در بالا حال او ذکر شد، پس از طول و تفصیلی گوید: حضرت صادق فرموده: وقت قیام او دوازده پرچم بالا می‌رود که معلوم نیست کدام پرچم از کدام کس است، راوی غالی گوید: پس من گریه کردم، امام فرمود: چرا گریه می‌کنی؟ گوید: گفتم: از سخن شما که دوازده پرچم بلند می‌شود تا آخر. باید به راوی خرافی گفت: دوازده پرچم بلند می‌شود گریه ندارد، اگر از گمراهی خودت می‌ترسی که زمان حضرت صادق امام قائمی قیام نکرده.

خبر دهم، روایت کرده یک نفر غالی یعنی اسدی از کذابی بنام سهل بن زیاد از حضرت جواد که فرموده: مقصود از آیه 149 سورة بقره که می‌فرماید:

﴿فَأَمْسِكُوا الصِّغَرَاتِ أَنْ يَأْتِ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعاً إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ (البقره: 148)

«سبقت جوئید در کارهای نیک که هر جا باشید خدا شما را گرد آورد زیرا خدا بر هر چیز توانا است».

یعنی خدای تعالی شما را برای قیامت و حساب می‌آورد و جمع می‌کند و حاضر می‌گرداند، ولی در اینجا کذاب مذکور روایت کرده که مخاطبین **﴿يَأْتِ بِكُمْ﴾** نیستند بلکه سیصد و سیزده نفری است که موجود نبودند و پس از هزاران سال بدور مهدی جمع می‌شوند، (باید گفت: راوی می‌خواهد بگوید: حضرت جواد زبان عربی نمی‌فهمد و مخاطب را از غیرمخاطب تشخیص نمی‌دهد). بهرحال می‌گوید: چون ده هزار بدور او جمع شوند آن قدر می‌کشد و همواره می‌کشد تا اینکه خدا راضی گردد، عبدالعظیم حسنی گفت: از کجا می‌فهمد که خدا راضی شده؟ امام گفت: خدا در قلب او رحمت می‌اندازد (معلوم می‌شود که دل او رحمت نداشته تا انداخته) و چون وارد مدینه شود لات و عزی را از قبر بیرون می‌آورد و آتش می‌زند. مجلسی گوید: مقصود از لات و عزی دو بت قریشند یعنی، شیخین ابابکر و عمر (رضی الله عنهما). نویسنده گوید: همین راویان منافق بوده‌اند که دور امام را می‌گرفتند برای تفرقه در بین مسلمین و این چنین روایات می‌ساختند.

خبر یازدهم، مفضل بن عمر که یکی از غلاة است، سؤالی کرده و امام جوابی داده و بدون رضایت إلهی آیه 8 سورة مدثر که راجع به قیامت است به مهدی تأویل کرده. سورة مدثر از سوره‌های اولیه است که به پیغمبر نازل شده که خدا در آیه 8 و 9 و 10 آن به رسول خود فرموده:

﴿فَإِذَا نَزَّ فِي السَّافَوِرِ * فَذَلِكَ يَوْمَئِذٍ يَوْمٌ عَسِيرٌ * عَلَى الْكَافِرِينَ غَيْرُ يَسِيرٍ﴾ (المدثر: 8-10).

«پس چون در صور دمیده شود، پس آن وقت همان روز سخت است که بر کافران آسان نیست».

ولی شیخ طوسی و مفضل گفته‌اند که راجع به مهدی است، کفاریکه خدا و رسول و قیامت را قبول ندارند آیه مهدی را بر

ایشان بخوان. حال چرا این راویان فکر خود را بکار نینداخته اند خدا می‌داند.

خبر دوازدهم و سیزدهم، یک عده راویان غالی روایت کرده اند و آیه 4 سورة شعراء را بدون تناسب با بنی‌امیه و قائم تطبیق کرده اند. خدا می‌فرماید:

﴿إِنْ نَشَأْ نُنْزِلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْيُنُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ﴾ (الشعراء: 4)

«اگر بخواهیم بر این کفار عذابی نازل گردانیم تا

ناچار خاضع شوند و ایمان آورند».

ولی راویان غالی گفته‌اند منظور آن است که بنی‌امیه را بترسان که مهدی می‌آید، آیا قرآن برای خود سران آمده که هر چه بخواهند بگویند و یا برای «لعلهم يتفكرون».

خبر چهاردهم، یک عهده غلاة از علی روایت کرده که فرج و قیام قائم در سه چیز است: در اختلاف اهل شام و پرچمهای سیاه از خراسان و فزع در ماه رمضان، سؤال شده از فزع ماه رمضان و امام بدون مناسبت آیه 4 سورة شعراء را که در خبر قبل بیان شد، برای ایشان خوانده است.

خبر پانزدهم، مانند خبر 14 می‌باشد.

خبر شانزدهم، نشانه قائم را از حضرت رضا خواسته‌اند؟ و او در جواب فرموده: پیری است جوان و با مرور ایام پیر نمی‌شود. و این برخلاف سنت الهی است و یقنا از جعل راویان خدانشناس است.

خبر هفدهم، علی بن ابی‌حمزة بطائنی که ائمه 12 گانه را قبول ندارد. از امام نقل کرده که قائم روز شنبه قیام می‌کند برخلاف خبر اول، و اینجا روایت کرده که روز عاشورا قیام می‌کند برخلاف روایات دیگری که می‌گوید: ماه شعبان و رمضان قیام می‌کند.

خبر هیجدهم، همان خبر دوم است که مکرر شده است.

خبر نوزدهم، از حضرت صادق روایت کرده‌اند که مهدی طبق قانون داود و سلیمان و کتاب تورات قضاوت می‌کند، کسی نبوده از این کذاب بپرسد: مگر مهدی یهودی است.

خبر بیستم، روایت کرده‌اند که بر شمشیر مهدی هزار کلمه نوشته شده، معلوم نیست چه فایده‌ای دارد.

خبر بیست و یکم، خرافاتی مانند خبر دهم است.

خبر بیست و دوم، از حضرت صادق روایت کرده که مهدی بقدر عمر ابراهیم خلیل عمر می‌کند یعنی 120 سال و در صورتی سی سال ظهور می‌کند. و این برخلاف حس دروغ درآمده اگر مهدی وجود داشته باشد.

خبر بیست و سوم و بیست و چهارم، مانند خبر 22 می‌باشد.

خبر بیست و پنجم، راوی آن منصور دوانقی است که ائمه را قبول نداشته چه برسد به مهدی، بهر حال در این روایت منصور به سیف بن عمیره گفته که یک نفر منادی از آسمان ندا می‌کند به اسم شخصی از اولاد ابی‌طالب، سیف در جواب گفته: آیا احدي چنین چیزی را روایت کرده؟ منصور گفته: آری من با گوش خود شنیدم، سیف راوی حدیث گفته: من که تاکنون چنین چیزی نشنیده‌ام،

منصور گفته: اگر چنین ندائی از آسمان شود من اول اجابت کننده آن خواهم بود.

خبر بیست و ششم، مکرر خبر دهم است. باضافه جمله: ﴿فَاسْتَعِظُوا الْحِزْبَاتِ﴾ (البقرة: 148) «پس به [سوی] نیکیها بشتابید». را که در همان آیه است «خیرات» را به معنای ولایت دانسته است در صورتیکه جمع است و ولایت مفرد است. معلوم میشود راوی امام را جاهل به لغت عربی میدانسته است.

خبر بیست و هفتم، راوی به حضرت صادق گفته، همانا حضرت باقر، خروج سفیانی و ندای آسمانی و طلوع خورشید و چیزهای دیگر را حتمی خوانده است. حضرت صادق فرموده: و اختلاف بنی مروان و قتل نفس زکیه و خروج قائم نیز حتمی است. راوی گفته: ندای آسمانی چگونه است؟ فرمود: اول روز ندا شود از آسمان که هر قومی آن را به زبان خود میشنوند که آگاه باشید حق در علی و شیعه او است، سپس در آخر روز شیطان ندا کند که آگاه باشید حق با عثمان و شیعه او است. نویسنده گوید: این راویان اختلافانداز می‌خواهند که اگر هزار سال دیگر کسی قیام کند باز جنگ و اختلاف علی و عثمان باقی باشد.

خبر بیست و هشتم، در این خبر ندای آسمانی را برخلاف خبر 27 بیان کرده گوید: ندائی است که دور و نزدیک میشنوند که برای مؤمنین رحمت و برای کافرین عذاب است. راوی گفت: چه ندایی است؟ فرمود: در ماه رجب سه نداء از آسمان شود: یکی: **أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ**. دوم: **أَزَفَتِ الْأَزْفَةُ يَا مَعْشَرَ الْمُؤْمِنِينَ**، سوم، بدن ظاهری در چشمه خورشید است که ندا کند این امیرالمؤمنین است که برای هلاک ظالمین برگشته است. نویسنده گوید: عقل راویان به بیش از این مطالب نرسیده است.

خبر بیست و نهم، روایت کرده محمد بن علی الکوفی کذاب از مجهول دیگر که شب 23 ندا شود به اسم قائم، و روز عاشورا قیام کند. اما معلوم نکرده بیست و سوم از چه ماه؟! نویسنده گوید: لابد عجله داشته است.

خبر سیام، حضرت باقر گفته: در کنار جبرئیل در روز شنبه قیام میکند. ولی خبر اول حضرت صادق گفته بود روز جمعه قیام میکند. یکی از راویان این روایت محمد بن سنان، از کذابان مشهور است.

خبر سی و یکم، راوی آن علی بن ابی حمزة خبیث است که مانند خبر بیست و هفتم از حضرت صادق نقل کرده ندا بنام علی و عثمان شود. یعنی جنگ عثمان و علی هنوز باقی باشد.

خبر سی و دوم، معلوم نیست از کدام امام است. و گوید: بین مشرق تا مغرب ندائی از آسمان شود که هر خفته‌ای بایستد و هر قائمی بنشیند و آن صوت جبرئیل است. اما چه می‌گوید: معلوم نکرده. باید به این جعالین گفت: زمین کروی است و بین مشرق تا مغرب معنای صحیحی ندارد. اینان جبرئیل را هم که امین وحی بوده بازیچه خود کرده‌اند.

خبر سی و سوم، رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- فرموده: بین رکن و مقام ابراهیم با قائم بیعت شود و قائم سه اسم دارد: احمد و عبدالله و مهدی، نویسنده گوید: این خبر رد میکند آن

مهدی را که نامش محمد بن الحسن باشد که در اخبار دیگر ذکر شده است. و بعلاوه در این روایت مهدی را از اسماء او خوانده است. باضافه این روایت مخالف است با روایاتی که در باب نهی از تسمیه ذکر شد که حرام است نام او را ببرند عجب است که این ضد و نقضها را مجلسی در اینجا توجیه نکرده است.

خبر سی و چهارم، ضد بسیاری از آیات قرآن است، زیرا می‌گوید: مهدی آنقدر مردم را می‌کشد که دیگر کافری باقی نماند و همه به دین محمدند. و نیز در این خبر می‌گوید: مهدی به قانون سلیمان و داود و سیره ایشان یعنی سیره یهود عمل می‌کند. باید گفت: این جعلان می‌خواهند انبیای بزرگ الهی را هم آدمکش معرفی کنند. با اینکه تمام انبیاء در مقابل کفر و عناد مردم، وظیفه‌ای جز ابلاغ پیامهای الهی نداشتند، و آدمکشی برخلاف سیره تمام انبیاء بوده است. معلوم نیست این راویان برای چه این همه علاقه به آدمکشی داشته‌اند؟!.

خبر سی و پنجم و سی و ششم، می‌گوید: مهدی هفت سال ریاست می‌کند ولی در سال وتر یعنی طاق قیام می‌کند. باید از ایشان پرسید: آیا مهدی برای هفت سال ریاست این همه آدم می‌کشد؟!

خبر سی و هفتم، همان خبر دهم و بازي با قرآن است که در اینجا مکرر شده.

خبر سی و هشتم، حضرت صادق طبق نقل غالیانی مانند محمد بن فضیل، فرمود: اگر قیام کند مردم گویند: این کجا بود که در این مدت طویل استخوانهایش پوسیده بود.

خبر سی و نهم، مکرر خبر هشتم است. خبر چهل، راویان مجهولی روایت کرده‌اند که مردی به حضرت صادق گفت: عموم مردم ما را سرزنش می‌کنند و می‌گویند شما چنین گمان می‌کنید که منادی از آسمان بنام صاحب الامر ندا می‌کند. امام که تکیه کرده بود نشست و غضب کرد و گفت: از قول من نگوئید بلکه از قول پدرم بگوئید که در سورة شعراء آیه 4 فرموده:

﴿إِنْ نَشَأْ نُنْزِلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً﴾ (الشعراء: 4)

«اگر بخواهیم از آسمان آیه‌ای بر ایشان نازل می‌کنیم».

که در خبر 13 بطلان این خبر آشکار گردید و قبلا نیز گفتیم که این آیه بر رد مهدی می‌باشد.

خبر چهل و یکم، مانند خبر قبل است. خبر چهل و دوم، علی بن ابی‌حمزة بطائنی واقفی منکر قائم روایت کرده از حضرت صادق که فرمود: هرگاه عباسی به منبر مروان برود، ملک بنی‌العباس از بین می‌رود. و پدرم حضرت باقر به من گفت که ناچار آذربایجان مال ما است، هرگاه چنین شد، پلاس خانه‌هایتان باشید و در بیداء که بیابانی است خسفی شود. پس هرگاه متحرکی حرکت کرد به سوی او بشتابید و اگرچه با زانو و سینه‌خیز باشد، و قسم به خدا گویا من او را می‌بینم بین رکن و مقام که مردم با او بیعت کنند بر کتاب جدید، بر عرب شدید است و فرمود: وای بر عرب از شری که نزدیک شد. نویسنده گوید: این پریشان‌گویی را باید راوی باید معنی کند.

ملک بنی‌العباس هفتصد سال است برچیده شده است، ولی روایات طمع داران هنوز در کتابها باقی مانده است. آنچه ناگوار است آنکه این مهملات را به اسم دین نگهداری می‌کنند.

خبر چهل و سوم، می‌گوید، ندا شود به اسم قائم و او پشت مقام است، پس جبرئیل بیاید و با اکراه با او بیعت کند.

خبر چهل و چهارم، حضرت صادق طبق نقل کذابین فرموده: از چیزهای حتمی قبل از قیام قائم، خروج سفیانی و خسف بیداء و قتل نفس زکیه و منادی از آسمان است. نویسنده گوید: نفس زکیه محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن المجتبی تقریباً هزار و سیصد سال قبل در مدینه قیام کرد و کشته شد، ولی اینان هنوز منتظرند.

خبر چهل و پنجم و چهل و ششم، مکرر همان خبر تفرقه‌انداز 27 می‌باشد.

خبر چهل و هفتم، باز سخن مکرر ندای آسمانی است، ولی یک خرافتی در اینجا زیاد شده که ندای آسمانی را مانند ندای کفار برای رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- دانسته‌اند در روز عقبه که مردم مدینه با او بیعت کردند. یعنی ندای آسمانی با ندای کفار فرقی ندارد. نعوذ بالله من أهل الخرافات. و هم چنین است خبرهای چهل و هشتم و چهل و نهم که تکرار همان ندای آسمانی است و ذکر گردید.

خبر پنجاهم، عبدالرحمن بن مسلمه که مرد مجهولی است گوید: به امام صادق گفتم: مردم ما را سرزنش می‌کنند و می‌گویند: شما محق را از مبطل تشخیص نمی‌دهید؟ امام فرمود: چه جوابی دادید؟ او گفت: جوابی نداریم، امام جوابی داده که هیچ مناسبتی ندارد فرموده: به ایشان بگو: هر کس مؤمن است به او ایمان دارد پیش از وجودش و آیه:

﴿أَقَمْتُ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَهْلُ أَنْ يُنْبِئَ﴾ (یونس: 35)

«پس آیا کسی که به حق هدایت می‌کند سزاوارتر است که

پیروی شود».

را خواند که مربوط به سؤال و جواب نیست. اینان گویا می‌گویند: امام نامربوطگو است.

خبر پنجاه و یکم و پنجاه و دوم، مکرر همان ندای آسمانی است که ذکر شد و چیزی اضافه ندارد.

خبر پنجاه و سوم، حضرت صادق فرموده: آنقدر موت و قتل مردم را فرا گیرد تا مردم به حرمت پناه برند. پس منادی راستگویی از شدت قتال ندا کند در چه چیز است این قتل و قتال صاحب شما فلان است؟! نویسنده گوید: اکثراً اخبار مانند این خبر مجمل و یا مهمل‌گوئی است.

خبر پنجاه و چهارم، یونس بن ظبیان که علمای رجال او را غالی و جعال و از کذابین مشهور خوانده، و حضرت رضا او را هزار مرتبه لعن کرده است، از حضرت صادق نقل کرده یک خبر مزخرفی را که چون شب جمعه شود خدایتعالی ملکی را به آسمان دنیا فرستد و برای محمد و علی و حسن و حسین منبرهایی از نور نزد بیت المعمور نصب کنند، و این چهار نفر بر آنها بالا روند و ملائکه و پیغمبران و مؤمنین جمع شوند و درهای آسمان باز شود و رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- گوید: پروردگارا وعده‌گاهی

که در کتابت در آیه 55 سورة نور وعده فرمودي مي‌باشد، و ملائکه و پيامبران نيز چنين گويند و محمد و علي و حسين به سجده افتند و سپس گويند: پروردگارا غضب کن که حريم تو هتک شد و اصفياء تو کشته شدند و بندگان صالحت ذليل شدند، آن وقت خدا آنچه بخواهد بجا آورد. اين راويان مي‌خواهند بگويند همانطور که طفلي را با هاي و هوي و غوغا گول مي‌زنند، اين انبيا و ملائکه نيز غوغا مي‌کنند تا خدا را وادار کنند به کاري. حال آه کار چه باشد باز معلوم نيست و در خبر ذکر نشده. شما در اين خبر دقت نمائيد که خدا و ملائکه و قرآن و پيامبران همه را به مسخره گرفته است. يکي از راويان ديگر اين روايت محمد بن سنان است که او نيز از غلاة و از کذابان مشهور بوده است. بايد در جواب اين غاليان گفت: از رسول خدا -صلى الله عليه وسلم- نقل شده که فرمود: «**صنفان من امتي لا نصيب لهما في**

الإسلام: الغلاة والقدرية». يعني، دو دسته از امتم در اسلام بهره‌اي بر ايشان نيست: غاليان و قدريان. و از حضرت صادق نيز نقل شده که فرمود: «**أدنى ما يخرج به الرجل عن الإيمان أن يجلس إلى غال فيستمع إلى حديثه ويصدقه على قوله**». يعني، کم‌ترين چيزي که مرد را از ايمان خارج مي‌کند اين است که بنشيند نزد کسي که غلو مي‌کند و به گفتار او گوش فرا دهد و او را بر گفتارش تصديق کند.

خبر پنجاه و پنجم و پنجاه و ششم، راويان مجهول گفته‌اند که امام صادق گفته: به اسم قائم ندا شود: «يا فلان بن فلان»، و قيام روز عاشوراء است. بايد گفت: با اين مکررات باز هم معما حل نشد.

خبر پنجاه و هفتم، راويان مجهول از حضرت باقر نقل کرده‌اند که فرمود: قائم ظاهر نمي‌شود مگر وقتيکه شام را فتنه شامل شود که از فتنه نتوانند خارج شوند و کشتار بين کوفه و حيره بوجود آيد که کشته‌ها وسط راه بمانند و منادي از آسمان ندا کند.

خبر پنجاه و هشتم، باز حضرت باقر گفته: منتظر صوت ناگهاني باشيد از طرف دمشق که در آن فرج بزرگي است. اين خبر برخلاف اخباري است که ندا را از آسمان مژده مي‌داد. اگرچه تمامش رمي بالغيب و منتظر گذاشتن ساده‌دلان است.

خبر پنجاه و نهم و شصتم و شصت و دوم، راويان ساده دل از حضرت صادق روايت کرده‌اند که قائم نوزده سال و چند ماهي رياست مي‌کند اگرچه اخبار ديگر مي‌گويد: پنج و يا هفت سال از قول همان امام.

خبر شصت و يکم، راويان از همان امام روايت کرده‌اند که فرموده: پس از موت قائم، مردی از اهل بيت سيصد و نه سال رياست مي‌کند. حال کسي نبوده بپرسد: شما که فرموديد؟ پس از موت قائم خيري نيست. خواننده، ملاحظه کن تمام اين اخبار ضد و نقیض است.

خبر شصت و سوم، همان خرافتي است که در خبر دوم آمده است. خبر شصت و چهارم، همان مطلبي است که در خبر پنجاه مي‌باشد، مکرر پس از مکرر.

خبر شصت و پنجم، مکرر خبر بیست و پنجم می‌باشد.
 خبر شصت و ششم، حضرت صادق فرموده: هرگاه فرزندان عباس اختلاف کنند و سلطنت ایشان سست گردد و کسی که طمع نمی‌کرد در ایشان طمع کند و او آن وقت است که صاحب این امر ظاهر شود. نویسنده گوید: تمام این اخبار غیبی باطل شده زیرا بنی‌عباس ملکشان رفت و کسی ظاهر نشد.

خبر شصت و هفتم، راویان از قول حضرت صادق قدري موعظه نقل کرده، سپس تهمت زده‌اند به زید بن علی بن الحسین که او قیام کرد، ولی دعوت به خود نکرد بلکه دعوت به سوی رضای آل محمد نمود، و ما آل محمد راضی نبودیم و او ما را معصیت کرد تا آخر. در حالیکه زید بن علی از بزرگان آل محمد بود و او قیام کرد و مدعی امامت خود شد و می‌فرمود: کسیکه در خانه بنشیند و پرده بیندازد و محکوم به حکم دیگران باشد و حوزه اسلامی را سرپرستی نکند امام نیست. ولی این راویان متملق او را رها کردند و آمده‌اند از قول برادرزاده او را محکوم می‌کنند.

خبر شصت و هشتم، روایت شده از علی بن الحسین که قبل از قیام قائل هر کس از ما قیام کند، مثل او مثل جوجه‌ای است که از لانه خود قبل از آنکه پرهایش محکم شود پرواز کند پس اطفال او را بگیرند و با او بازی کنند. بنابراین آقایان زمان ما برخلاف فرمایش امام سجاد عمل کرده‌اند!!.

خبر شصت و نهم، امام فرموده: خانه‌نشین باشید مانند پلاس خانه باشید تا سغیان خروج کند آن وقت به سوی ما بیایید، کسی نبوده بپرسد آن وقت شما کجائید که به سوی شما بیاییم. راویان به این اخبار سر مردم را گرم کرده‌اند.

خبر هفتاد و یکم، مکررات اخبار قبل می‌باشد.
 خبر هفتاد و دوم، روایتی است مجعول از قول رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- که فرموده: وقت خروج قائم، شمشیر او را ندا کند: «قم یا ولی الله فاقتل أعداء الله»، ای ولی خدا بایست و قیام کن و دشمنان خدا را بکش». معلوم می‌شود شمشیر قائم، زودتر از قائم می‌فهمد که وقت خروج است، و مانند اسب حضرت حسین -علیه السلام- که به قول ایشان وقتی به کربلا رسید اول او فهمید آنجا کربلا است و حرکت نکرد و بعد حضرت حسین با سؤال از این و آن، فهمید آنجا کربلا است.

خبر هفتاد و سوم، راویان خرافاتی از قول رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- جعل کرده‌اند که فرمود: وقت خروج قائم منادی از آسمان ندا کند ای مردم قطع شد مدت ستمگران (چگونه برای بعثت رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- این منادیان آسمانی ندا نکردند که برای فرزند دوازدهم دختری او این ندا را می‌کنند) و ولی امر بهترین امت است، به مکه ملحق شوید پس نجباء مصر از مصر و ابدال از شام و گروه‌های عراق که راهبان شب و شیران روزند که دل‌های ایشان مانند پاره‌های آهن است با او بین رکن و مقام بیعت کنند. نویسنده گوید: تمام اینها رجما بالغیب و از جعلیات است زیرا ابدال و نجباء از خرافات صوفیه است و در اسلام نبوده است.

خبر هفتاد و چهارم، مانند خبر 12 می‌باشد مکرر است.

خبر هفتاد و پنجم، مکرر خبر 27 می‌باشد.

خبر هفتاد و ششم، مانند بعضی اخبار دیگر مرفوعه و بی‌اعتبار است. از امام پرسیده: از کجا بدانیم که قائم خروج کرده؟ امام جواب داده: صبح که می‌شود زیر سر هر یک از شما صحیفه‌ای است که بر آن نوشته شده است: «طاعة معروفة». معلوم می‌شود زیر سر و یا متکای هر یکی از شیعیان خدا نامه‌ای می‌فرستد.

خبر هفتاد و هفتم، روایت شده که در پرچم مهدی آمده است که: «اسمعوا و اطيعوا» یعنی، بشنوید و اطاعت کنید.

خبر هفتاد و هشتم، حضرت باقر طبق خبر مرفوع و بی‌اعتبار فرموده که چون لشکر سفیانی به زمین فرو رود قائم به کعبه پناهنده شده و خود را تعریف می‌کند بقدر یک صفحه که من چنین و چنانم و قسم می‌دهد که شاهد به غایب برساند. تا اینکه خدا 313 نفر را بدون وعده‌گاه مانند ابرهای پائیزی برای او جمع کند. سپس حضرت باقر آیه 148 سورة بقره را خوانده که هیچ مناسبتی با قیام قائم ندارد و صریح است در قیامت.

خبر هفتاد و نهم، برخلاف اخباری است که گفتند: بین رکن و مقام قیام می‌کند، این خبر می‌گوید: زیر درخت سمره می‌نشیند و جبرئیل در صورت مردی می‌آید و می‌گوید: ای بنده! چه چیز باعث نشستن تو در اینجا شده است؟ او جواب می‌دهد: منتظرم عشاء شود و بعد به مکه روم و خوش ندارم در این گرما خارج شوم. جبرئیل می‌خندد، پس چون بخندد، قائم او را می‌شناسد، پس جبرئیل دست او را می‌گیرد و با او مصافحه می‌کند و بر او سلام می‌کند و می‌گوید: برخیز و اسبی بنام براق برای او می‌آورد و او سوار می‌شود و به کوره رضوی می‌رود، پس محمد و علی می‌آیند و برای او عهدنامه و منشوری می‌نویسند که بر مردم قرائن کند تا آخر بافته‌های او.

خبر هشتادم و هشتاد و یکم، مرفوعه است و باضافه راوی واقعی است. در این اخبار پس از آنکه گفته 313 نفر در رکاب قائم هستند می‌گوید: جبرئیل و میکائیل اول کسانی هستند که با او بیعت می‌کنند و با این دو، پیغمبر و علی نیز خواهند بود که به او کتاب آمده عمل کن، پس سیصد نفر و قلیلی از اهل مکه با او بیعت می‌کنند تا آخر، (من نمی‌دانم این راویان چرا از جعلیات خود سیر نمی‌شوند و مدعیان علم چرا این چیزها را جمع کرده‌اند).

خبر هشتاد و دوم، مرفوعه و بی‌اعتبار است، ولی در آن خرافاتی است که موجب بدنامی قائم است می‌گوید: قائم گنجی در طالقان دارد و آن طلا و نقره نیست و پرچمی دارد. که از وقتی پیچیده شده باز نشده است و مردانی دارد که دلهاشان مانند آهن است، به هیچ شهری قصد ننمایند مگر آنکه آنرا خراب و ویران کنند بر سر زمین‌هایشان مانند عقابند و به زین امام دست می‌مالند و برکت می‌طلبند تا اینکه می‌گوید: شعار ایشان «یا لثارات الحسین»، است. (معلوم می‌شود تمامشان اهل خرافاتند و خون امام حسین را از مردم آخرالزمان می‌طلبند).

خبر هشتاد و سوم و هشتاد و چهارم، مکررات اخبار سابقه می‌باشد، ولی چیزی که در اینجا اضافه آمده آن است که می‌گوید:

حضرت صادق فرموده: روز نوروز روزی است که قائم قیام می‌کند و بر دجال ظفر پیدا می‌کند و او را بر کناسه کوفه به دار می‌زند و ما در هر نوروزی منتظر فرج هستیم زیرا آنروز از ایام ما است که عجم آنرا حفظ کرده و شما ضایع کردید (یعنی شما هم باید مانند ایرانیان هفت سین و چهارشنبه سوری برپا کنید). و همچنین در اینجا آمده که قائم، قریش را می‌کشد بطوریکه هیچ کس از ایشان باقی نمی‌ماند مگر باندازه غذای یک قوچ. تمام شد آنچه در این باب از خرافات آمده، اکنون می‌پردازیم به خرافات باب دیگر:

باب سیره و اخلاقه و عدد اصحابه

سیره و روش و اخلاق او و عدد اصحاب او و خصوصیات زمان او
باید دانست که در اسلام فقط کتاب خدا یعنی قرآن و سنت رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- یعنی روش او واجب الاتباع است یعنی ما در اسلام روشی و سنتی بنام سنت الامام نداریم. واضح‌تر اینکه خدای تعالی در سورة احزاب آیه 21 فرموده:

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ﴾ (الاحزاب: 21).

«به تحقیق برای شما مسلمین در حق رسول خدا تأسی نیکو است برای کسیکه امید به خدا و روز قیامت دارد».

و علی -علیه السلام- در نهج البلاغه می‌فرماید: «وَصِيَّتِي: قَالَ لَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا، وَ مُحَمَّدًا فَلَا تُضَيِّعُوا سُنَّتَهُ. وصیت من این است که شرک به خدا نیاورید و سنت محمد -صلی الله علیه وسلم- را ضایع ننمائید». و آن حضرت در بحار جلد 2 ص 266- فرموده: «السنة ما سن رسول الله والبدعة ما أحدث بعده. سنت چیزی است که رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- قرار داده و بدعت چیزی است که بعد از او پیدا شده است». و نیز در نهج البلاغه در خطبة 203 آن حضرت می‌فرماید: «نَظَرْتُ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَمَا وَضَعَ لَنَا، وَأَمَرْنَا بِالْحُكْمِ بِهِ فَاتَّبَعْتُهُ، وَمَا اسْتَسَنَّ النَّبِيُّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فَاقْتَدَيْتُهُ. نگاه کردم به کتاب خدا و دستورات و اوامری که در آن برای ما وضع کرده و ما را به حکم کردن به آن امر فرموده، پس از آن پیروی و متابعت نمودم و به آنچه که رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- سنت قرار داده اقتداء کردم». و همچنین رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- در جلد 2 بحار، ص 225 فرموده: «قد كثرت علي الكذابة وستكثر فمن كذب علي متعمداً فليتبوأ مقعده من النار فإذا أتاكم الحديث فاعرضوه علي كتاب الله وسنتي فما وافق كتاب الله وسنتي فخذوا به وما خلاف كتاب الله وسنتي فلا تأخذوا به. دروغگویان بر من و از قول من، بسیار شده‌اند و بسیار هم خواهند شد، پس آن کسی که عمداً بر من دروغ ببندد جایگاه او در آتش خواهد بود، پس هر حدیثی برای شما آمد آن را بر کتاب خدا و سنت من عرضه کنید، پس آنچه موافق کتاب خدا و سنت من بود آن را بگیرید و آنچه مخالف کتاب خدا و سنت من بود آنرا نپذیرید». و نیز در اصول کافی، ج 2 / صفحه 606 از رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- نقل کرده که فرمود: «يا معاشر القراء! اتقوا الله فيما حملكم من كتابه فإني مسؤول وإنكم مسؤولون إني مسؤول عن تبليغ الرسالة وأما أنتم فتسنلون عما حملتم من كتاب الله وسنتي». ای گروه

قاریان قرآن، از خدا بترسید درباره آنچه از کتابش برعهده شما گذاشته، زیرا من مسؤولم و شما مسؤولید، که حقیقتاً من از رسانیدن رسالت مسؤولم و اما شما از آنچه بر عهده گرفته‌اید از کتاب خدا و سنت من مسؤولید». و نیز در بحار، ج 2، ص 301 نقل کرده که رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- فرمود: «إِنَّ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابُ اللَّهِ، وَخَيْرُ الْهَدْيِ هَدْيُ مُحَمَّدٍ، وَشَرُّ الْأُمُورِ مُحَدَّثَاتُهَا، وَكُلُّ مُحَدَّثَةٍ بَدْعَةٌ وَكُلُّ بَدْعَةٍ ضَلَالَةٌ». نیکوترین حدیث کتاب خداست، و بهترین هدایت هدایت محمد است، و بدترین امور تازه حادث شده‌های آنهاست. و هر امر حادث شده در دین بدعت است و هر بدعتی گمراهی است». و نیز وسائل ج 11، ص 511 از رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- نقل کرده که فرمود: «كُلُّ بَدْعَةٍ ضَلَالَةٌ وَكُلُّ ضَلَالَةٍ سَبِيلٌ إِلَى النَّارِ». هر بدعتی گمراهی و هر گمراهی راهش به سوی آتش است». و نیز در کتاب مستدرک از رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- نقل کرده که فرمود: «مَنْ أَحْدَثَ فِي الْأِسْلَامِ أَوْ أَوْى مُحَدَّثًا فَعَلِيهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ». هر کس در اسلام تازه‌ای بی‌آورد یا بدعت‌گذاری را مأوی و جای دهد پس بر اوست لعنت خدا و ملائکه و تمام مردم». و نیز بحار، ج 1، ص 143 فرموده: «مَنْ أَحْدَثَ حَدَّثًا أَوْ أَوْى مُحَدَّثًا لَمْ يَقْبَلِ اللَّهُ مِنْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ صِرَافًا وَعَدْلًا». هر کس بدعتی ایجاد کند و یا بدعت‌گذاری را مأوی دهد، روز قیامت خدا از او قبول نکند توبه‌ای و نه فدا و عوضی را». و نیز سفینه البحار، ج 1، ص 63 از رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- نقل کرده که فرمود: «مَنْ تَبَسَّمَ فِي وَجْهِهِ مُبْتَدِعٌ فَقَدْ أَغَانَ عَلَى هَدْمِ دِينِهِ». هر کس در مقابل اهل بدعت تبسم کند (روی خوش نشان دهد) محققاً بر خرابی دین خود یاری کرده است». و نیز در بحار، ج 2، ص 296 آمده است که رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- فرمود: «أَبِي اللَّهِ لَصَاحِبُ الْبَدْعَةِ بِالتَّوْبَةِ». خدا بر خود حتم نموده که توبه صاحب بدعت را نپذیرد». و نیز در همان جلد، ص 117 نقل کرده که رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- فرمود: «مَنْ قَالَ عَلِيٌّ مَا لَمْ أَقُلْ فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ». کسی که بر من نسبت دهد چیزی را که من نگفته‌ام، پس باید جای خود را در آتش آماده سازد». و نیز در همان جلد، ص 171 منقول است که رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا اللَّهَ، مَا مِنْ شَيْءٍ يَقْرِبُكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ وَيُبَاعِدُكُمْ مِنَ النَّارِ إِلَّا وَقَدْ نَهَيْتُكُمْ عَنْهُ وَأَمَرْتُكُمْ بِهِ». ای مردم! از خدا بترسید، چیزی که شما را به بهشت نزدیک و از آتش جهنم دور کند نبوده مگر آنکه امر و نهی آنرا بیان کردم». بنابراین دین، همان است که خدا و رسول گفتند و بدعت چیزهایی است که پس از رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- پیدا شده است. ما در اسلام سنت امام و یا خط امام که واجب الاتباع باشد نداریم، هر امام و مأموری باید تابع کتاب خدا و سنت رسول باشد. چنانکه خدا فرموده:

﴿مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ﴾ (النساء: 80).

«هر کس از رسول خدا اطاعت کند از خدا اطاعت نموده است».

و در سورة احزاب آیه 66 فرموده:

﴿يَوْمَ تُغْلَبُ وَجُوهُهُمْ فِي النَّارِ يَقُولُونَ يَا لَيْتَنَا أَطَعْنَا اللَّهَ وَأَطَعْنَا الرَّسُولَ * وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكِبَرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلَ﴾ (الأحزاب: 66-67).

«روزیکه صورتهاشان به آتش کشیده شود می‌گویند: ای کاش ما خدا و رسول خدا را اطاعت کرده بودیم، و گویند: پروردگارا ما آقایان خود و بزرگان خودمان را اطاعت کردیم ایشان ما را گمراه کردند».

و نیز خدا در سورة محمد آیه 33 فرموده:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَلَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ﴾ (محمد: 33)

«ای مؤمنان، خدا و رسول را اطاعت کنید و اعمال خودتان را باطل ننمائید».

و در آیه 59 سورة نساء می‌فرماید:

﴿وَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾ (النساء: 59)

«هرگاه در موردی (از امور دین) اختلاف نظر و کشمکش داشتید اگر به خدا و روز آخرت ایمان دارید آن را به خدا و پیغمبر برگردانید».

علي -عليه السلام- در مورد این آیه در نامه 53 نهج البلاغه، به مالک اشتر می‌نویسد: «فَالرُّدُّ إِلَى اللَّهِ: الْأَخْذُ بِمُحْكَمِ كِتَابِهِ، وَالرُّدُّ إِلَى الرَّسُولِ: الْأَخْذُ بِسُنَّتِهِ الْخَامِعَةِ غَيْرِ الْمُفْرَقَةِ». منظور از رد کردن به خدا، گرفتن حکم از محکم کتاب او است و رد کردن به پیغمبر، گرفتن حکم از سنت متحد کننده پیغمبر است که تفرقه انداز نیست». همچنین در خطبه 128 در بیان: «وَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ» می‌فرماید: «فَرُدُّهُ إِلَى اللَّهِ أَنْ نَحْكُمَ بِكِتَابِهِ، وَرُدُّهُ إِلَى الرَّسُولِ أَنْ نَأْخُذَ بِسُنَّتِهِ». رد کردن آن به خدا این است که مطابق کتاب خدا (قرآن) حکم کنیم و بگیریم». ما اگر بخواهیم آثاری که در این مورد آمده در اینجا بیاوریم، به درازا می‌کشد و در این مختصر نمی‌گنجد. و از خود ائمه شیعه نیز احادیث زیادی واقع شده که هر چه از ما به شما می‌رسد باید موافق کتاب خدا باشد و مخالف کتاب خدا و سنت رسول نباشد. بنابراین فقط سنت و سیره رسول واجب الاتباع است اما سنت و سیره قائمی که نیامده و اخلاق او که معلوم نیست طبق کتاب خدا باشد یا خیر، برای کسی واجب الاتباع نیست. زیرا سیره ائمه هر کدام با دیگری اختلاف دارد، یکی تقیه نکرده و جنگ نموده است، دیگری تقیه کرده و خانه نشین بوده و دیگری صلح کرده است نمی‌توان به سیره آنها اقتدا کرد و خدا هم امر نفرموده ما به سنت و سیره ایشان عمل کنیم.

حال پس از این تذکر، ما می‌گوئیم، در این باب رفتار و اخلاق ضد و نقیضی برای مهدی نقل کرده‌اند، آیا دانستن و پیروی کردن آنها لازم است، آیا برای حجیت افعال او و یا رفتار او مدرکی از کتاب خدا وارد شده؟ البته خیر. و فقط سنت رسول است که در کتاب خدا مدرک دارد. مثلاً در همین باب خبر دوم می‌گوید: حضرت صادق و حضرت موسی بن جعفر هر دو فرموده‌اند: اگر قائم قیام کند به سه چیز حکم می‌کند که احادی از ائمه و پیغمبران حکم نکرده‌اند: شیخ زانی را می‌کشد، و مانع الزکاة را می‌کشد و ارث برادر به برادر دینی که، در عالم اشباح برادر بوده‌اند، می‌رسد. در صورتیکه خدا فرموده:

﴿وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾ (المائدة: 44).

«هر کس مطابق ما آنزل الله (آنچه خدا نازل نموده) حکم نکند کافر است».

بنابراین بر ما لازم نیست تمام این باب را هو به هو ترجمه عباراتش را نقل کنیم، ولی بطور اختصار خرافات و موهومات آن را ذکر می‌کنیم، تا خواننده بیدار گردد:

خبر اول، راوی آن سهل بن زیاد کذاب است، روایت کرده از حضرت باقر که فرموده: چون قائم ما قیام کند زمینهای واگذار شده به اشخاص باطل می‌شود. حال روی چه میزانی و به چه قانونی معلوم نیست.

خبر دوم، امام فرموده: اگر قائم قیام کند حکم به سه چیز می‌کند که احادی قبل از او به آنها حکم نکرده است. خبر چهارم، که کذب آن ثابت و روشن است. رجوع شود به کتاب بررسی از نصوص امامت.

خبر پنجم، سه نفر مجهول مهمل از یکدیگر نقل کرده‌اند بنام محمد بن احمد الهمدانی و عباس بن عبدالله و محمد بن قاسم بن ابراهیم که در معراج خدایتعالی پس از رسول خود دوازده نفر حجت برای مردم معین کرد، برخلاف فرموده خود در قرآن در سورة نساء آیه 165 که فرموده: پس از رسولان کسی حجت نیست. و در آخر حدیث گوید که چون دوازدهمی به خلافت برسد. زمین را از وجود دشمنان خدا پاک کند و تا روز قیامت مردم همه موحد و از اولیاء خدا خواهند گردید، و این نیز بر رد آیات قرآن است که فرموده: تا قیامت کفر و شرک و یهود و نصاری باقی خواهند بود.

خبر ششم، حضرت رضا فرموده: قائم که بیاید اول کارش این است که دستهای بنی‌شیه را (که هزار و سیصد سال قبل کلیددار کعبه بوده‌اند و زمان ما همه خاک شده‌اند) قطع می‌کند. و دیگر اینکه ذراری قتله حسین را می‌کشد در حالیکه ذراری آنها از بین رفته‌اند.

خبر هفتم، حضرت صادق فرموده: سیره قائم جفر احمر است. جفر احمر یعنی کشت و کشتار. یعنی، سیرت او برخلاف سیره تمام انبیاء که رحمت بوده، می‌باشد.

خبر هشتم، آیه 18 سورة سبا که راجع به قوم سبا نازل شده امام صادق فرموده: راجع به امام قائم است، حال لابد این راویان می‌خواهند بگویند: یا خدا بدون ربط آن آیه را راجع به قوم سبا نازل نموده و نعوذ بالله جاهل بوده!! و یا اینکه امام صادق از قرآن مطلع نبوده است. و همچنین در این حدیث با آیه 97 سورة آل عمران نیز بازی و آن را استهزاء نموده، زیرا در این آیه درباره خانه خدا در مکه می‌فرماید:

﴿وَمَنْ دَخَلَ كَأَنَ آمِنًا﴾ (آل عمران: 97)

«هر کس در این خانه وارد شود ایمن است».

یعنی خانه‌ای که در آن جنگ و خونریزی و قتل حرام است، حتی اگر قاتلی هم به آنجا پناه برد باید متعرض او نشد و فقط غذا به او ندهند تا خارج شود و قصاص گردد. و ضمیر در کلمه «دخله» بر می‌گردد به «أول بیت» که در صدر آیه ذکر شده است،

و این مطلبی است روشن. ولی حضرت صادق گوید: چنین نیست و اگر خانه خدا امن بود پس چرا حجاج منجنیق بست، بلکه منظور از ﴿وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا﴾ قائم اهل بیت است که هر کس داخل بر او شود با او بیعت کند و به دست او مسح کند از جمله اصحاب او قرار گیرد ایمن خواهد بود. شما را به خدا ملاحظه کنید این جعّالین از قول امام، چه بر سر اسلام آورده اند. باید گفت: **أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَذِبِينَ.**

خبر نهم، از تمام اخبار این باب خرابتر است، زیرا به حضرت باقر تهمت زده و گوید: حضرت باقر فرموده: چون قائم ما قیام کند، عایشه ام المؤمنین را (که خدا در سورة نور شانزده آیه در پاکدامنی او نازل نموده) از خاک بیرون می آورد و بر او حد جاری می کند تا برای دختر محمد، فاطمه، انتقام بکشد، (نویسنده گوید: سیره قائم این راویان اجرای حد است بر مردگان، آن هم برای انتقام خیالی که خود محمد و دخترش راضی نیست خدا ان شاء الله امت ما را بیدار کند و از این کتب و از این روایات نجاتشان دهد) راوی پرسید: چرا او را تازیانه و حد می زند؟ امام فرمود: برای تهمتی که به ام ابراهیم زده (تهمت به ام ابراهیم اگر راست باشد به فاطمه مربوط نیست و چرا انتقام برای فاطمه می گیرد مگر خدا نفرموده: ﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى﴾ (الأنعام: 164؟)¹ راوی گوید: گفتم: چرا خدا این حد را تأخیر انداخت برای قائم؟ امام فرمود: برای اینکه محمد رحمت بود ولی قائم نقامت و عذاب است (وبعث القائم نقمة).

خواننده عزیز! شما را به خدا از چنین قائمی که عذاب است چه انتظاری می باشد؟! کسی نیست از این جعّالان که قائل به رجعت می باشد بپرسد: مگر امام شما اهل کینه و انتقام است. و بعلاوه اگر تلافی در دنیا باشد پس وعده ای الهی و حساب و کتاب و عقاب قیامت زائد است، و باید خدا، کتاب خود را پس بگیرد. و باضافه باید به ایشان گفت: رجعت و برگشت به دنیا قبل از قیام قائم مخالف بسیاری از آیات قرآن است. از آن جمله خدا در سورة مؤمنون آیه 15 می فرماید:

﴿ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَمَيُوتُونَ * ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبْعَثُونَ﴾ (المؤمنون: 15-16).

«سپس شما پس از این محققاً می میرید، سپس محققاً شما روز قیامت مبعوث می شوید».

و نیز در همان سوره آیه 99 می فرماید:

﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ * لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾ (المؤمنون: 99-100)

«تا وقتی که یکی از ایشان را مرگ بیاید گوید: پروردگارا مرا برگردانید شاید من عمل شایسته کنم

1- یعنی: «هیچکس بار گناه دیگری را عهده دار نیست».

در آنچه واگذاردم، نه چنین است این کلمه، کلمه ایست که او گوینده آن است و از حول ایشان برزخی است تا روزی که برانگیخته شوند».

و همچنین در سورة صافات از قول اهل بهشت آورده که ایشان از اینکه یکبار در دنیا مرده و دیگر در بهشت نخواهند مرد اظهار تعجب و خوشحالی می‌کنند. حال اگر دو بار مرگ و رجعتی در کار بود، ایشان یکبار مرگ نمی‌گفتند چنانکه در آیه 58 و 59 و 60 از قول اهل بهشت فرموده:

﴿أَمَّا نَحْنُ بِحَيٍّ * إِلَّا مَوْتَنَا الْأَوَّلَى وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ * إِنَّ هَذَا هُوَ الْمَوْتُ الْعَظِيمُ﴾ (الصافات: 58-60)

«پس آیا ما نمی‌میریم مگر همان یکبار مردنمان و آیا ما عذاب نمی‌شویم، حقا که این خود بهره بزرگی است».

و همچنین در سورة دخان خدا در مورد اهل بهشت می‌فرماید:

﴿لَا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأَوَّلَى وَوَقَاهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ﴾ (الدخان: 56)

«هرگز مرگی جز همان مرگ اول (که در دنیا چشیده‌اند) نخواهند چشید، و خداوند آنها را از عذاب دوزخ حفظ می‌کند».

و نیز در سورة زمر آیه 30 و 31، خدا خطاب به پیغمبر می‌فرماید:

﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ * ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عِنْدَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ﴾ (الزمر: 30-31).

«محققا تو می‌میری و محققا ایشان می‌میرند، سپس محققا شما روز قیامت نزد پروردگارتان نزاع می‌کنید».

و همچنین آیات زیاد دیگری که رجعت را رد می‌کند. بنابراین رجعت از بیخ و بن دروغ و ساخته جعالین و کذابین است.

خبر دهم، امام باقر، پس از آنکه کلام طولانی برای قائم بیان کرده قسم خورده که والله او مضطر در کتاب خداست که در سورة نمل آیه 62 آمده:

﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْثِفُ السُّوءَ﴾ (النمل: 62).

«آیا آنکه بیچاره درمانده را وقتی که او را بخواند جواب می‌دهد و محنت و بدی را برطرف می‌کند چه کسی است؟».

و این ربطی به قیامی مهدی ندارد. ولی اینان می‌گویند: خدا برای کفار مکه نازل فرموده و گفته: آیا آن کسیکه امام قائم را وقت دعا اجابت می‌کند و بدی را برطرف می‌کند (ای مشرکین مکه چه کسی می‌باشد؟! حال مشرکین مکه که خود محمد را قبول نداشتند چگونه خدا چنین سؤالی از ایشان نموده؟، حل این معما با روایان کذاب است. و در این خبر چندین آیه را بدون مناسب راجع به قائم و اصحاب او تفسیر کرده‌اند، در حالیکه هیچ ارتباطی به قائم خیالی ایشان ندارد. آیا خدا از بازی کردن با آیات قرآن راضی است؟!.

خبر یازدهم، حضرت علی از خود مداحی نموده با اینکه در نهج البلاغه مکرر فرموده: «از من مداحی نکنید»، بعدا فرموده: اگر قائم ما قیام کند عداوت و کینه از دل بندگان خواهد رفت،

و درندگان با چرندگان صلح خواهند نمود (یعنی گرگ دیگر به گوسفند کاری ندارد بلکه روزه می‌گیرد). باید گفت: این اولاد برخلاف سنت الهی و ثانیاً بر خلافت قرآن است که مکرر فرموده تا قیامت بین بشر عداوت و کینه وجود خواهد داشت چنانکه فرموده:

﴿وَالْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾ (المائدة: 64)

«و بین ایشان عداوت و کینه انداختیم تا روز قیامت».

چگونه علی مطالبی شرک‌آمیز در مدح خود آورده و سپس مطلب دیگری نیز بر ضد قرآن فرموده: مگر شما علی را دشمن قرآن معرفی کرده اید؟!.

خبر دوازدهم، علی بن الحسین وعده سرخرمن داده و فرموده: چون قائم بیاید شیعیان ما بیماری ندارند و هر یک قوه چهل مرد پیدا می‌کند و همه حکام و فرمانداران زمین می‌شوند. باید گفت: شیعیان منتظر باشید!

خبر سیزدهم، محمد بن جمهور که علمای رجال او را فاسد المذهب معرفی کرده و گفته‌اند: او محرمات خدا را حلال و بازار کفر و فسق را در اشعار خود ترویج نموده، حال چنین کسی از حضرت صادق روایت کرده که قائم در مسجد سهله با اهل و عیال خود فرود آید و انتقام ما را از ایشان بکشد. باید پرسید: مگر مردم، زمانیکه قائم ایشان قیام کند به ائمه ایشان ظلمی کرده اند که او انتقام بکشد؟!.

خبر چهاردهم، همان خبر ششم و خرافاتی است که در آنجا آمده و اینجا آن را مکرر نموده است. رجوع شود.

خبر پانزدهم، راوی عمرو بن شمر از غلاة است، و در خبر اغراق است که هر کس دشمن ما را بکشد اجر بیست شهید دارد. در حالیکه آنچه از کتاب خدا استفاده می‌شود آن است که باید مردم را به اسلام دعوت کرد و اگر پشت کردند و قبول نکردند باید رهاشان ساخت. وحتی اگر کسی کافری را بی جهت کشته باید دیه دهد. آری، اگر کفار در مقابل مسلمین اسلحه کشیدند و بی‌جهت خواستند به قتل مسلمین اقدام کنند، در این صورت وظیفه مسلمین است که از خود دفاع کنند آنهم تا وقتی که کفار از جنگ دست بکشند و حاضر به تسلیم و یا صلح شوند. بنابراین، وظیفه مسلمین کشتن گمراهان نیست بلکه وظیفه ایشان راهنمایی است چه قبول بکنند و یا نکنند.

﴿إِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ﴾ (النحل: 82).

«پس اگر روی گردان شوند، [بدانند که] بر [عهده] تو

فقط رساندن آشکار است».

خبر شانزدهم، حضرت باقر، علم به کتاب خدا و سنت رسول را برای قائم مانند گیاه روئیدنی دانسته است. باید پرسید: آیا مگر علم روئیدنی است؟ نویسنده گوید: برای بی‌خبران از کتاب خدا و سنت رسول آری.

خبر هفدهم، مجهولی از مجهول دیگری نقل کرده که حضرت باقر فرموده: حدیث ما سخت و مشکل است آنرا نمی‌پذیرد مگر ملک مقرب و یا پیغمبر مرسل و یا مؤمن آزمایش شده و یا شهر حصار دار. و چون مهدی بیاید شیعیان ما از شیر جری‌تر و از نیزه

گذراترند، دشمن ما را لگدمال کرده و دو دستی بر سر او می‌زنند. نویسنده گوید: هوس بازی و خودخواهی راویان بهتر از این نمی‌شود؟ آیا علوم آل محمد همین روایات است؟ باید گفت: آن مهدي که بر غیر سیره رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- عمل کند بهتر از این نمی‌شود. خدا به رسول خود فرموده:

﴿خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ﴾ (الأعراف: 199).

«گذشت پیشه کن و به [کار] شایسته فرمان ده».

و در احوال رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- نوشته‌اند: «كان ألين الناس وأكرم الناس». نرمخوترین و کریمترین مردم بود». و چون در جنگ احد دندانه‌ای آن حضرت را شکستند و پیشانی او را مجروح نمودند، اصحاب او گفتند: ایشان را نفرین کن. پیامبر -صلی الله علیه وسلم- در جواب ایشان فرمود: «إني لم أبعث لعناً ولكني بعثت داعياً ورحمة، اللهم اهد قومي فإتهم لا يعلمون». من برای لعن و نفرین مبعوث نشده‌ام بلکه برای دعوت به سوی خدا و رحمت مبعوث شده‌ام خدایا قوم مرا هدایت کن که ایشان نمی‌دانند». آری، سیره رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- این چنین است ولی سیره قائم ایشان تو سري زدن به مردم است. سیره رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- هدایت بوده که خدا به او فرموده:

﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَخَادِعُهُم بِالْيِ هِيَ أَحْسَنُ﴾ (النحل: 125)

«مردم را به سوی راه خدا با حکمت و اندرز نیکو دعوت نما. و به بهترین وجه با ایشان گفتگو نما».

ولی سیره قائم ایشان بجای هدایت کشتن است.

خبر هجدهم، رفید مولى ابی هبیره که مرد مجهولی است، گوید: حضرت صادق فرمود: اصحاب قائم در مسجد کوفه خیمه زنند، بر عرب سخت است، رفید گفت: فدایت شوم چه سختی است؟ فرمود: ذبح و سربریدن، گفتم: مگر به سیره علی بن ابیطالب درباره اهل عراق رفتار نمی‌کند؟ فرمود: نه یا رفید، علی به آنچه در جفرای بیض بود عمل می‌کرد (نه به قرآن) و آن خودداری بود چون می‌دانست شیعیان پس از خودش مغلوب خواهد شد، ولی قائم طبق جفرای احمر که سر بریدن است عمل می‌کند (نه به قرآن)، زیرا او می‌داند که شیعیان پس از او مغلوب نمی‌شوند (نویسنده گوید: پس این کشتن و بستن زمامداران زمان ما هم تابع مهدي شیعیانند). خبر نوزدهم، تاریخ عصای موسی -علیه السلام- است که امام فرموده: اکنون نزد ما است و مانند زمانی که از درخت کنده شده، سبز می‌باشد، و این عصا نطق می‌کند، و برای قائم آماده شده است و در دست او دو لب خود را باز می‌کند و می‌بلعد، دو لب او یکی به زمین و دیگری به سقف است و فاصله دو لب از هم چهل ذراع است و با زبان می‌بلعد. (اینها علومیه است که از دانشگاه آل محمد خارج شده است؟!).

خبر بیستم، حضرت صادق فرموده: پدرم زره رسول خدا را پوشید ولی به زمین کشیده می‌شد، و من پوشیدم باز به زمین کشیده شد و آن برای قامت قائم خوب و اندازه است همانطور که برای رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- بود، و صاحب الامر از چهل سال تجاوز نمی‌کند. (باید گفت: خدا به رسول خود فرموده: ﴿قُلْ ... وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبُ﴾

(الأنعام: 50). «بگو: ... من غیب نمی‌دانم». جاییکه رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- غیبت نداند دیگران بطریق اولی). خبر بیست و یکم، بیست و دوم، بیست و سوم، بیست و چهارم، بیست و پنجم، مطلبی است که پنج مرتبه مکرر شده و متواتر در این پنج خبر آمده، و آن این است که حضرت صادق و حضرت عسکری فرموده‌اند: چون قائم بیاید طبق احکام داود و آل او عمل می‌کند (نه قرآن، گویا امام قائم نسخ می‌کند قرآن را و تابع آن نیست) و مانند داود قضاوت می‌کند و از مردم دلیل و بینه نمی‌خواهد.

خبر بیست و ششم، بازی با قرآن است، زیرا خدایتعالی در سورة رحمن آیه 41 فرموده:

﴿يَعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ سِيْمَاهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَالْأُقْدَامِ * فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ * هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ﴾.

(الرحمن / 41-43)

«مجرمین و گنهکاران به سیماهاشان شناخته می‌شوند و موهایی پیشانی و قدمهای آنان گرفته شود و به دوزخ پرتاب شود. پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را تکذیب می‌کنید (شما ای گروه جن و انس)؟! (و گفته شود): این است دوزخی که این مجرمین به آن تکذیب می‌کردند».

ولی حضرت صادق در اینجا فرموده: خدای جبار محتاج به شناختن مجرمین نیست بلکه منظور از این آیات، امام قائم است که پیشانی و قدم کفار را می‌گیرد و با شمشیر گردن ایشان را می‌زند (نویسنده گوید: راوی خیال کرده حضرت صادق قرآن نخوانده و کلمه ﴿هَذِهِ جَهَنَّمُ﴾ را در آیات ندیده است، و خدا هم آیه را برای مسلمین زمان محمد -صلی الله علیه وسلم- نازل نکرده، بلکه برای زمان قائم نازل نموده است. این است معارف طرفداران مهدی).

خبر بیست و هفتم و بیست و هشتم، فرق بین ذوالقرنین و مهدی است که حضرت صادق و باقر فرموده‌اند: او ابرهای رام را انتخاب کرد ولی مهدی ابرهای سخت را که دارای رعد و برق است که خدا برای او مسخر کرده است. (پس دل شیعیان خوش که مهدی همه چیزش سختی است).

خبر بیست و نهم، علی بن موسی الرضا آیه ﴿إِنْ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاهُمْ﴾ (الحجرات: 13) «گرامی‌ترین شما نزد خداوند با تقواترین شماست» را که

همة اهل زبان عرب معنی کرده‌اند که گرامی‌ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شمايند، ولی آن امام گویا زبان عرب را نمی‌دانسته، فرموده: معنی آیه این است که: گرامی‌ترین شما نزد خدا آن کسی است که بهتر به تقیه عمل کند قبل از خروج قائم ما. راوی گفته: قائم شما کیست؟ فرموده: آنکه چنین و چنان است و سایه ندارد و از آسمان برای او ندا شود این است حجة الله فاتبعوه و برای ندای آسمانی استدلال کرده به آیه چهارم سورة شعراء که فرموده:

﴿إِنْ نَشَأْ نُزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ﴾ (الشعراء: 4).

«اگر بخواهیم از آسمان آیه‌ای بر ایشان نازل می‌کنیم که گردنهایشان برای آن خاضع شود».

در حالیکه این آیه هیچ ارتباطی به ندای آسمانی برای قائم ندارد. اصلاً این آیه نه تنها ربطی به قائم خیالی ایشان ندارد بلکه آن را رد می‌کند. شما را به خدا ملاحظه کنید چه بر سر اسلام آورده‌اند. اینان هر چه خواسته و توانسته‌اند قرآن را بمیل خود تأویل و با آیات بازی کرده‌اند. باید از این راویان پرسید: آیا علوم آل محمد همین‌ها است؟!.

خبر سیام و سی و یکم، راویانش علی بن ابراهیم است که قرآن را تحریف کرده و دیگر عمرو بن شمر ضعیف و دیگر جابر جعفی غالی است. روایت این قبیل اشخاص قابل توجه نیست. در این روایات می‌گویند: قائم خیلی قوی است بطوریکه وقتی به بزرگترین درخت روی زمین دست بزند آن را از ریشه می‌کند و چون در بین کوهها فریاد زند، تخته سنگهای آن کوبیده و خورد شود، و عصای موسی و خاتم سلیمان باقی است و در خبر سی و یک گویند: از ذوالقرنین هم قویتر است، و به شرق زمین و غرب آن برسد (در حالیکه قبلاً گفتیم زمین کروی است و محدود به یک مشرق و مغرب نیست) و هیچ موضعی که ذوالقرنین پا گذاشته نباشد مگر آنکه مهدی هم به آنجا پا گذارد. ما نمی‌دانیم مگر این راویان کار و کاسبی نداشته که چنین مهملاتی بهم بافته‌اند.

خبر سی و دوم، بر ضد شیعیان است، زیرا در این خبر حضرت عسکری فرموده: چون قائم قیام کند امر می‌کند گلدسته‌ها و هم محرابهای مساجد را خراب کنند زیرا که بدعت بوده و هیچ پیغمبر و حجتی چنین چیزها و این بناها را نساخته و عمل نکرده است. (حال باید گفت: اگر شیعیان این خبر را قبول دارد چرا هر روز برخلاف آن عمل می‌کند و روز بروز بر تعداد گلدسته‌ها می‌افزاید).

خبر سی و سوم و سی و چهارم، راجع به اصحاب قائم است که از فراش خود مفقود می‌شوند و در مکه حاضر می‌شوند، ولی یک مطلب خراب و بازی با قرآن در این اخبار است و آن تطبیق آیه 148 سورة بقره که راجع به قیامت است با اصحاب قائم که هیچ مناسبتی ندارد. آیه آن است که خدا به رسول خود و اصحاب او و سایر مردم تا قیامت فرموده:

﴿فَاسْتَبِقُوا الْحِثْرَاتِ أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعاً إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ (البقرة: 148)

«پس سبقت جوئید و بشتابید به کارهای نیک که آخر الامر هر جا که باشید خدا شما را گرد آورد که او به همه چیز تواناست».

حال راویان جعال چه مرضی داشته‌اند که آیه مربوط به قیامت را راجع به مهدی آورده‌اند، خدا می‌داند.

خبر سی و پنجم، مرد مجهولی بنام بکار از مجهول دیگری از امام صادق نقل کرده که به او گفته شد: از کجا بدانیم که آن مدعی قائم است؟ امام فرمود: به این نشانه که چون صبح می‌کنید زیرا سر شما صحیفه‌ای باشد که در آن نوشته: «طاعة معروفة». (یعنی

خدا براي همه شما نامه مي‌فرستد و اين قطعا دروغ و بر ضد قرآن است).

خبر سي و ششم، مي‌گويد: چون قائم قيام کند کافري به خدا و مشرکي به امام باقي نماند حتي اگر در دل سنگ کافر يا مشرک وجود داشته باشد آن سنگ بگويد: در دل من کافر است پس مرا خورد کن و او را بکش. بايد گفت: اين خبر مخالف آياتي است که در قرآن فرموده: کفر و شرک تا قيامت باقي است. چنانکه قبل از ذکر شد.

خبر سي و هفتم، خبري است از مشتري مردمان کذاب و مورد لعن ائمه، مانند: عثمان بن عيسي و حسن بن محمد بن جمهور و ابن ابي الخطاب و ابي الجارود. (در حالیکه شما مي‌گوئيد: خير دهنده بايد مؤمن و عادل باشد، در اين صورت چگونه اخبار اين جعالين که واجد شرائط نيستند جمع کرده ايد). بهرحال اين کذابين از حضرت باقر روايت کرده اند که فرمود: چون قائم قيام کند، منادي ندا کند: هيچکس با خود طعام و شرابي حمل نکند، و با قائم سنگ موسي بن عمران که به سنگيني شتر باشد حمل شود، پس به هيچ مکاني منزل نکنند مگر اينکه از آن سنگ چشمه هائي شکافته شود، پس هر کس گرسنه باشد سير گردد و هر کس تشنه باشد سيراب شود، و چهارپايان نيز سيراب شوند تا اينکه از پشت کوفه وارد نجف شوند. کسي نبوده از ايشان بپرسد: فايده اين مهمل بافي چيست. گويا اينان بيکار بوده اند و هر چه دلشان خواسته گفته و نوشته اند.

خبر سي و هشتم، مي‌گويد: آيات 75 و 76 سورة حجر که راجع به قوم لوط است راجع به اهل زمان قيام قائم است، و اين بازي کردن با قرآن و از بي‌ايماني راويان است.

خبر سي و نهم، مانند خبر بيست و يکم و ضد قرآن است. خبر چهارم، مي‌گويد: چهار هزار ملک فرود آمدند براي ياري کردن حسين ولي به آنان اذن داده نشد، پس آنان غبار آلوده و ژولیده تا قيامت نزد قبر امام حسين گريانند. مي‌گوئيم: شما اين مطلب را از قول امام صادق جعل نموده ايد زيرا به امام صادق وحی نمي‌شود از کجا مطلع گرديده که چنين فرشتگاني مهمل و بيکار وجود دارد؟! و باضافه گريه کردن تا قيامت کار لغوي است، و رسول خدا -صلي الله عليه وسلم- مکرر فرموده: براي ميت اين کارها را نکنيد. و بعلاوه حسين به سعادت و بهشت و راحتي رسيده چنين گريه کردن برخلاف رضي او خواهد بود.

خبر چهل و يکم، از تمامي اخبار خرافي‌تر است، زيرا به امام تهمت زده و گويد: حضرت باقر فرموده: پرچم قائم چوبش ستون عرش الهي است به هر طرفي و به هر کسي متمايل شود خدا او را هلاک مي‌گرداند (بايد گفت: پس اين قائم قيام کرده براي کشتن و هلاک بندگان خدا. خواننده عزيز! ملاحظه کن چطور خدا را مسخره و گويد: چوب بيرق مهدي از عرش خداست). سپس گويد: آن بيرق را جبرئيل براي او مي‌آورد.

خبر چهل و دوم، چهل و سوم، چهل و چهارم، در خبر 42 چيز عجيبی است، مي‌گويد: اصحاب قائم 313 نفرند که همه صاحبان پرچم و زير و آستاندار مي‌شوند و امام به آنان چيزي مي‌گويد که به آن کافر مي‌شوند. اين پريشان گوئي اگر از ائمه باشد در حق

آنان چه باید گفت. و در خبر 43 می‌گوید: تمام موجودات زمین حتی درندگان مطیع اصحاب قائم و طالب رضای ایشان می‌باشند، حتی اینکه زمین به خود فخر می‌کند و می‌نازد و می‌گوید: امروز فلان مرد از اصحاب قائم شده و هم چنین است خبر پنجاه و سوم). خبر پنجاه و چهارم، گوید: در نزد حضرت صادق از مسجد سهله یاد شد، فرمود: آنجا منزل صاحب ما خواهد بود هر گاه به اهل آن وارد شود.

خبر پنجاه و پنجم، حضرت باقر به اصحاب خود فرموده: هر کس از شما قائم را دید بگوید: السلام علیک یا اهل بیت النبوة و معدن العلم و موضع الرسالة. (گویا اینان جز مهمل بافی چیز دیگری بلد نبوده‌اند).

خبر پنجاه و ششم، حضرت صادق را بی‌اطلاع از قرآن معرفی کرده زیرا گوید: حضرت صادق فرمود: خداوند اصحاب موسی را چنانکه در قرآن (سورة بقره، آیه 249) فرموده:

﴿إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِیْکُمْ بَنَیْ﴾

به نهر آبی آزمایش و امتحان نمود، و همچنین اصحاب قائم نیز به نهر آبی امتحان خواهند شد. (باید گفت: آیه فوق مربوط به اصحاب موسی -علیه السلام- نیست بلکه، پس از زمان حضرت موسی -علیه السلام- در زمان اشموئیل نبی چنین واقعه‌ای پیش آمد، یعنی اصحاب شموئیل بودند که چنین آزمایشی شدند نه اصحاب موسی -علیه السلام-. اگرچه بنی اسرائیل در زمان حضرت موسی -علیه السلام- مورد امتحانها قرار گرفتند، ولی واقعه فوق مربوط به زمان حضرت موسی -علیه السلام- نبوده است).

خبر پنجاه و هفتم، مانند خبر ششم است. حال این راویان چه دشمنی با بنی‌شبهه داشته‌اند، علتش معلوم نیست.

خبر پنجاه و هشتم، علی بن حکم خرافاتی از مجهولی و او از حضرت باقر روایت کرده که فرمود: دولت ما آخرین دولت است و خانواده‌ای باقی نماند مگر آنکه بر ایشان قبل از ما دولتی باشد تا چنانچه هرگاه روش ما را دیدند نگویند هرگاه ما مالک دولت شده بودیم مانند روش ایشان عمل می‌کردیم، و این قول خداست که فرموده: ﴿وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِیْنَ﴾. «و سرانجام (نیک) برای

پرهیزکاران است!» نویسنده گوید: این سخنان دلیل برخورد

پسندی است و خدا در سورة نجم آیه 32 فرموده:

﴿فَلَا تَزُواْ اَنْفُسَکُمْ﴾ (النجم: 32) «پس خودستایی نکنید».

و قطعاً امام چنین سخنی نمی‌گوید. و اتفاقاً زمان ما عده‌ای سرکار آمده‌اند که همه خودخواه و خودپسند و خود را از متقین می‌دانند و ظلم و جور و اختناق که آورده‌اند سابقه ندارد. نویسنده: کتابی نوشتم منطقی و مستدل، خواستم چاپ کنم و اجازه چاپ دریافت کنم و چون کتاب روشن کننده و بیدار کننده بود، مدتی ما را سرگردان و معطل و بالأخره اجازه ندادند و در جواب ما گفتند: دیدی دولت به دست ما رسیده، ﴿وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِیْنَ﴾. در حالیکه گوینده می‌ترسید از اداره بدون مستحفظ خارج شود، من به او عرض کردم خداوند فرموده:

﴿إِنَّ الْمُتَّقِیْنَ فِیْ مَقَامٍ اَمِیْنٍ﴾ (الدخان: 51).

«به راستی پرهیزگاران در جایگاهی امن خواهند بود».

پس چرا شما می‌ترسید و همیشه در حال دلهره هستید؟
خبر پنجاه و نهم، از حضرت صادق روایت کرده که قائم امری می‌آورد غیر آنچه بود (اگر مقصود آن است که دینی غیر از این اسلام می‌آورد که بال است و گرنه این مجمل گوئی چه فائده‌ای دارد؟!).

خبر شصتم، علی بن حکم خرافاتی روایت کرده که حضرت علی به مسجد کوفه رسید و فرمود: وای بر کسیکه تو را ویران کند و وای بر کسی که تو را به طبخ بنا کند و قبله نوح را تغییر دهد، خوشا بحال کسیکه با قائم اهل بیت من شاهد بر خرابی تو باشد آنان بهترین امت هستند. (باید گفت: فایده این کلمات چیست؟ امام که به او وحی نمی‌شود و علم غیب ندارد).

خبر شصت و یکم، راوی علی بن ابی‌حمزة بطائنی واقفی است که اموال موسی بن جعفر را اختلاس کرد و معلوم نیست از کدام امام روایت کرده همین قدر در آخر خبر داده که هنگام ظهور قائم جنگ عثمان و علی هنوز باقی است.

خبر شصت و دوم، شصت و سوم، شصت و چهارم، شصت و پنجم، شصت و ششم، شصت و هفت، شصت و هشتم، شصت و نهم، هفتادم، هفتاد و یکم و هفتاد و دوم، مکررات همان اخبار سابق است.

خبر هفتاد و سوم، می‌گوید: حضرت باقر فرموده: علم 27 حرف است و جمیع آنچه پیامبران خدا آورده‌اند دو حرف آن بوده و مردم تا امروز غیر این دو حرف را نشناخته‌اند، و چون قائم ما قیام کند تمام آن 27 حرف را بیاورد و در بین مردم منتشر سازد (نویسنده گوید: راوی مهمی بهم بافته، ولی مقصود باطلی که داشته ظاهراً این بوده است که تمام انبیاء را تحقیر کند و قائم را از همه برتر و بالاتر ببرد).

خبر هفتاد و چهارم، مکرر سابق است و دیگر اینکه قائم مقلد آل داود و سلیمان است و طبق حکم آنان حکم می‌کند و بینه نمی‌خواهد. معلوم می‌شود این راویان از اسلام و احکام آن منزجر بوده‌اند.

خبر هفتاد و پنجم و هفتاد و ششم، گوید: گویا قائم بر نجف و کوفه باشد و از مکه با پنج هزار ملائکه حرکت کند: جبرئیل از طرف راست او میکائیل از طرف چپ او، و مؤمنین در جلوی او باشند و او لشکر خود را در شهرها متفرق سازد. و در پشت کوفه مسجدی برای او بنا شود که درای هزار درب باشد و خانه‌های کوفه به نهر کربلا متصل شود.

خبر هفتاد و هفتم، می‌گوید: قائم که آمد مردم محتاج به نور خورشید نیستند و ظلمت و تاریکی از بین می‌رود، و در زمان او هر مردی آن قدر عمر کند که هزار پسر داشته باشد که در بینشان دختر نباشد. و زمین گنجهای خود را ظاهر کند و هیچ کس محتاج نباشد. (باید گفت: معلومات راوی بیش از اینها نبوده است. و این خبر موافق با آیات قرآن نیست و نبودن ظلمت و تاریکی، عذاب است چنانکه خدا در سورة قصص آیه 72 فرموده:

﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ النَّهَارَ سَبْعًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِاللَّيْلِ تَسْكُونُونَ فِيهِ أَفَلَا تُبْصِرُونَ * وَمَنْ رَحِمَهُ جَعَلَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾ (القصص: 72-73).

«بگو: مرا خبر دهید اگر خدا روز را برایتان تا روز قیامت دائم کند کدام خدا جز الله برای شما شبی آورد که در آن آرام گیرید؟ آیا نمی‌بینید و از رحمت خود شب و روز را برای شما قرار داد تا در شب آرام گیرید و در روز از فضل او بجوئید و شاید سپاس گزارید».

پس اینکه زمان قائم قائم، زمین به نور خدا روشن و ظلمت محو شده و احتیاجی به خورشید نخواهد بود، جز دروغ چیزی نیست. و اما در مورد عمر مردم، باید گفت: رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- فرموده: «أعمار أمتي ما بين الستين إلى السبعين وأقلهم من يجوز ذلك». و نیز روایت شده که: «أن النبي أرى أعمار الناس قبله أو ما شاء الله من ذلك فكله تقاصر أعمار أمته ألا يبلغوا من العمل ما بلغ غيرهم في طول العمر فأعطاه الله ليلة القدر خير من ألف شهر». و بعلاوه در جواب این جعلان بایدگفت: به امام وحی نمی‌شود و علم غیب ندارد. و باضافه باید از ایشان پرسید: مگر دختر عیب است که خدا هزار پسر دهد و یک دختر ندهد حال این پسران بدون دختر ازدواجشان چگونه است مگر ازدواج سنت پیغمبر نیست؟! شما را به خدا ملاحظه کنید چگونه هر مهملی را بنام دین بافته‌اند. باید به ایشان گفت: خدای تعالی در قرآن، در سورة شوری آیه 49 درمورد اعطای فرزند، دختران را بر پسران مقدم داشته و آنان را مورد عنایت بیشتر قرار داده و فرموده: ﴿يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنَاثًا وَيَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ الذَّكَورَ﴾ (الشوری: 49).

«به هر کس که بخواهد دختر می‌بخشد و به هر کس که بخواهد پسر می‌بخشد».

خبر هفتاد و هشتم، بیعت جبرائیل با قائم و تکرار همان مطالب قبل است.

خبر هفتاد و نهم، می‌گوید: قائم که قیام کند پانصد تا پانصد تا گردن مردم قریش را می‌زند (آری، به جفر احمر عمل می‌کند نه به قرآن و مانند این است خبر هشتاد و یکم که می‌گوید: علاوه بر کشتار خانه‌ها را نیز خراب می‌کند. آری، معنای عدل همین است. کسی نبوده از ایشان بپرسد: چگونه قائم با شمشیر گردن می‌زند مردمیکه با توپ و تانک و بمب مجهزند چگونه با شمشیر قائم از بین می‌روند؟!، حضرت علی با معاویه جنگید معذک پیروز نشد و شکست خورد با اینکه سلاح هر دوی ایشان یکی بود و با اینکه آن حضرت نهایت جدیت خود را در دفع معاویه و شکست او بکار برد آری، آن حضرت قدرت فوق العاده نداشت، و دارای علم غیب هم که از شکست خود اطلاعی داشته باشد نیز نبود، لذا جنگید و آن همه مصائب دید. حال چگونه اولاد او قدرت فوق العاده و علم غیب دارند، باید از راویان جعّال پرسید.

خبر هشتادم، تکرار خبر ششم و پنجاه و هفتم است.

خبر هشتاد و دوم، می‌گوید: قائم چون قیام کند امر جدیدی می‌آورد چنانکه رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- در آغاز اسلام به امر جدید دعوت نمود.

خبر هشتاد و سوم، باز می‌گوید: قائم بین مردم به حکم داود حکم می‌کند.

خبر هشتاد و چهارم، گوید: قائم که آمد خدا امر می‌کند آسمان و زمین و فلک بکندی سیر کند که یکسال مانند ده سال باشد بچه دلیل گوید، بدلیل اینکه قیامت یک روز آن بقدر هزار سال است (و این قیاس صحیح نیست).

خبر هشتاد و پنجم، گوید: قائم چون قیام کند خیمه‌ها می‌زند برای کسیکه قرآن را بهمان نحو که خدا نازل نموده، به مردم تعلیم نماید (ظاهراً این خبر می‌خواهد بگوید قرآنی که فعلاً در دسترس مسلمین است تحریف شده است، اگر چنین است باید گفت وای بر شیعه با چنین عقایدی).

خبر هشتاد و ششم، هشتاد و هفتم، هشتاد و هشتم، هشتاد و نهم، مکررات سابق است.

خبر نودم، گوید: امام فرموده: تمام کفار را قائم گردن می‌زند در تمام مشرقها و مغربها کافری نمی‌ماند و این برخلاف قرآن است که می‌فرماید: یهود و نصاری تا قیامت باقی هستند. عجب این است که در اینجا درباره آیه 83 آل عمران که خدای تعالی درباره عظمت خود فرموده:

﴿وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعاً وَكَرْهاً وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ﴾ (آل عمران: 83).

«کسانی که در آسمانها و زمین اند خواه ناخواه تسلیم خدایند و فقط به سوي او برگردانیده می‌شوند».

عیاشی غالی نقل کرده از موسی بن جعفر که این آیه درباره قائم نازل شده و گوید: «أنزلت في القائم»، یعنی قائم خدای آسمانها و زمین است. من نمی‌دانم این غالیان چه هدفی دارند از خدا شدن امام.

خبر نود و یکم، تکرار مطالب گذشته است و با آیات قرآن بازی نموده که آن آیات قبلاً ذکر گردید و ما بیان نمودیم که آن آیات ارتباطی به قائم ندارد.

خبر نود و دوم، می‌گوید: حضرت صادق فرموده: هر گاه قائم قیام کند از پشت کعبه بیست و هفت مرد را خارج می‌کند (حال چگونه خارج می‌کند آیا زنده می‌کند که قائم یحیی الموتی می‌شود؟!)) بیست و پنج مرد از قوم موسی آنانکه قاضی به حق بودند و هفت نفر اصحاب کهف و یوشع وصی موسی و مؤمن آل فرعون و سلمان فارسی و ابادجانه انصاری و مالک اشتر را. (نویسنده گوید: این راویان عوام بیست و هفت را از سی و هفت تشخیص نداده‌اند زیرا آنچه شمرده سی و هفت می‌شود نه بیست و هفت. و اما برای چه آنها را زنده می‌کند معلوم نیست باید علت آن را از جعالان پرسید).

خبر نود و سوم و نود و چهارم، باز مکرر کرده که قائم چون قیام می‌کند یک کافر و مشرک روی زمین نمی‌ماند.

خبر نود و پنجم، مردی در حضور حضرت صادق گفت: خدا خانه‌های عباسیین را خراب و بدست ما خراب کند، حضرت صادق به او

فرمود: چنین مگو، که آنها مساکن قائم و اصحاب اوست. و این خبر دروغ درآمد.

خبر نود و هشتم، نود و هفتم و نود و هشتم، تکرار اخبار سابق در این باب و بابهای دیگر است.

خبر نود و نهم، راوی آن علی بن ابی حمزة بطائنی واقفی از سگان باران دیده، از حضرت باقر نقل کرده که فرمود: قائم شأن او نیست جز کشتن، و اول کسی که متابعت او کند محمد است، و دوم علی، و توبه از کسی قبول نمی‌کند. باید گفت: **لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ**. آیا پیغمبر تابع یک نفر امت خود می‌شود آنهم کسیکه شأن او کشتن و بستن است. قطعاً امام باقر چنین چیزی نفرموده است. خبر صدم، می‌گوید: امام حسین فرموده: قائم پانصد نفر، پانصد نفر می‌کشد.

خبر صد و یکم، صد و دوم، صد و سوم، صد و چهارم، صد و پنجم، صد و ششم و صد و هفتم، مکررات اخبار سابق است.

خبر صد و هشتم، از حضرت صادق سؤال شده از سیره مهدی؟ فرموده: مانند رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- عمل می‌کند و آنچه قبل از او بوده خراب می‌کند چنانکه رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- امر جاهلیت را ویران نمود، و اسلام را از نو از سر می‌گیرد. (مؤلف گوید: البته وظیفه هر مسلمانی عمل به اسلام و از بین بردن بدعتهاست. و مسلمین اگر از انحطاط گریزانند، باید همواره چنین باشند، نه فقط کشتن و بستن).

خبر صد و نهم، مخالف است با خبر قبل و می‌گوید: حضرت باقر فرموده: سیره قائم سیره رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- نیست. راوی سؤال می‌کند: چرا و برای چه؟ حضرت در جواب فرماید: رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- در میان امت خود بنرمی رفتار کرد و با مردم الفت می‌گرفت، ولی سیره قائم کشتن و به کشتن مأمور است، در کتابی که همراه او و با اوست به او امر شده که سیره او قتل باشد و توبه از کسی نپذیرد (نویسنده گوید: این است معنای عدالتی که منتظرین قائم مدعی‌اند!) و در خبر صد و دهم و صد و یازدهم نیز می‌گوید: سیره او کشتن و بستن است برخلاف سیره جدش علی، زیرا علی می‌دانست که دشمن بر شیعة او مسلط می‌شود و تلافی می‌کند ولی قائم می‌داند که کسی پس از او بر شیعیانش غالب نمی‌شود. خبرهای صد و سیزدهم، صد و چهاردهم، صد و پانزدهم، صد و شانزدهم تماماً دلالت دارند که حضرت صادق و باقر فرموده: سیره قائم قتل و قتال است و آنقدر کشتار می‌کند که مردم می‌گویند: اگر این از اولاد محمد بود رحم در دلش بود و از کسی توبه هم قبول نمی‌کند (باید گفت: مهدی موعود غالیان بهتر از این نمی‌شود). و البته این تهمتها به ائمه بوده است. خبر صد و هفدهم، از امام روایت کرده که آن کسی که بالای سر قائم به امر و نهی او عمل می‌کند، یک مرتبه قائم فرمان می‌دهد او را بگیرد و گردن بزنید که در تمام دنیا کسی بدون خوف از قائم باقی نمی‌ماند.

خبر صد و هیجدهم، حضرت صادق را دکاندار و خرافی معرفی کرده است. زیرا یعقوب بن شعیب گوید: آن امام گفت: می‌خواهی پیراهن قائم را به تو نشان دهم؟ گوید: گفتم: آری، پس صندوقچه‌ای را خاست و پیراهن کرباسی بیرون آورد و آن را باز

کرد که دیدم در آستین چپش خون بود، پس فرمود: این پیراهن رسول خدا است که در روز احد دندانهای حضرت او را شکستند و در این پیراهن قائم قیام میکند (ببین چگونه امام را معرفی کرده که پیراهن رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- را ابزار دست کرده و در صندوقچه در خانه نگه داشته برای نشان دادن به مردم، کسی نبوده به او بگوید: پیراهن رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- با پیراهن دیگران چه فرقی دارد؟! اگر مهدی حقیقتی دارد خود او شرافتش از پیراهن کرباس بالاتر است.

خبر صد و نوزدهم، عبدالرحمن بن کثیر که علمای رجال او را ضعیف و فاسد العقیده شمرده اند به امام صادق تهمت زده که او آیه اول سورة نحل را که ﴿أَتَى أَمْرُ اللَّهِ﴾ باشد فرموده: امر خدا که آمده قائم است. میگویند: دزد ناشی به کاه انبار میزند او ملاحظه نکرده که ﴿أَتَى﴾ ماضی است و ربطی به قائم که چند هزار سال بعد خواهد آمد ندارد. باضافه این سوره و این آیه مکی است، خدا به مکیان فرموده عجله نکنید قائم آمد یعنی پس از هزار سال از موت شما گذشته خواهد آمد، مکیان منکر رسول خدا هستند، میگویند: محمد پرت و پلا میگوید و این دلیل بر عدم نبوت او است.

خبر صد و بیستم، مهمل است، و خبر صد و بیست و یکم میگوید: شمشیرهای قائم و اصحاب او از آسمان نازل می شود و بر هر شمشیری نام مردی و پدر او نوشته شده است. باید گفت: بارک الله به این هوش که راوی آقای بطائنی واقفی حقه باز جعال توانسته چیزهایی این چنین جعل کند.

خبر صد و بیست و دوم، عده ای از مجهولین و ضعیفاء و دروغگویان از قول یکدیگر نقل کرده و تهمت به امام زده اند که فرموده: قائم ما یمانند قصاب، مردمان مرجئه را ذبح میکند تا آنکه عرق و خون آنان را ما مسح می کنیم. کسی باید به راویان بگوید: مرجئه رفتند و مردند و هنوز قصاب شما نیامده است.

خبر صد و بیست و سوم، صد و بیست و چهارم، صد و بیست و پنجم و صد و بیست و ششم، همان سخن خبر قبل و مانند خبر قبل است.

خبر صد و بیست و هفتم، مفضل که یکی از غلاة است، گوید: حضرت صادق در طواف به من نظر کرد و گفت: چرا افسرده ای؟ گفتم: برای ریاست بنی عباس و جبروت آنان که اگر ریاست با شما بود ما هم با شما به ریاست می رسیدیم (معلوم می شود اینان ائمه را می خواستند برای لغت ولیس؟ امام فرمود: اگر ریاست با ما شود خوشی در آن نیست و الان در نعمت و خوشی هستیم زیرا در حال ریاست باید مانند امیرالمؤمنین غذای خشک و لباس خشن در بر کنیم و شب و روز زحمت بکشیم.

خبر صد و هشتم که راوی آن عمرو بن شمر ضعیف است نیز مطلبی مانند خبر قبل است. معلوم می شود اطراف امامان همه برای نان و نوائی جمع می شدند.

خبر صد و بیست و نهم، دروغی است از جعل راویان گوید: امام فرموده: پرچم رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- در روز جنگ بدر پارچه نبود بلکه ورق درخت بهشت بود و چون قائم آن را نشر

کند تمام اهل شرق و غرب آن علم را لعن می‌کنند. نویسنده: گوید این دروغهای مسخره جز استخفاف به دین چه نتیجه و فایده‌ای دارد؟! و می‌گوید: قائم غضب خدا بر خلق است، بنی شیهه را (که هزار سال قبل مرده‌اند) دستهایشان را قطع می‌کند و تمام قریش را می‌کشد تا آخر مهملات.

خبر صد و سیام، دروغهای مکرر قبلی است که چوب پرچم رسول خدا عمود عرش است.

خبر صد و سی و یکم، صد و سی و دوم و صد و سی و سوم، می‌گوید: قائم چون بیاید مردم با او قتال و قرآن را تأویل می‌کنند.

خبر صد و سی چهارم و صد و سی و پنجم، همان لعن اهل شرق و غرب است پرچم رسول خدا را که در سابق این خرافه مکرر شده است.

خبر صد و سی و ششم، عده‌ای از راویان بی‌سواد بی‌اطلاع از دنیا گفته‌اند که امام فرموده: سیزده شهر و طایفه با قائم محاربه می‌کنند: اهل مکه و مدینه و شام و بنی‌امیه و البصره و دمیسان و اکراد و اعراب و طایفه ضبه و غنی و باهله و از دل اهل ری. راوی خیال کرده دنیا همین و کفار دنیا همین سیزده مکان است. حال مدعیان علم چرا این موهومات را جمع کرده‌اند.

خبر صد و سی و هفتم، راوی بن‌نام و نشانی گفته: حضرت صادق فرموده: چون قائم خروج کند هر کس به او معتقد بوده از او برمی‌گردد و خورشید و ماه را می‌پرستد. ان شاء الله مبارک است!

خبر صد و سی و هشتم، راوی علی بن ابی حمزه بطائنی واقفی است که کذب گفتار اوروشن است در اینجا گوید: چون قائم قیام کند گرفتاری مؤمنین بر طرف و قوتشان برگردد.

خبر صد و سی و نهم، راوی دروغی به علی بسته که فرموده: قائم مسجد کوفه را خراب و قبله او را مساوی و راست می‌کند. حال کسی از راوی نپرسیده اگر قبله کج بود چرا خود علی به طرف آن نماز می‌خوانده و چرا خراب نکرده است؟!

خبر صد و چهلم، راوی مهمی بهم بافته و معلوم نیست چه می‌گوید.

خبر صد و چهل و یکم، می‌گوید: علی فرموده: می‌بینم عم را که در مسجد کوفه قرآن به مردم تعلیم می‌کنند همانطوریکه نازل شده است؟ راوی گوید: به آن حضرت گفتم: مگر این قرآن چنانکه نازل شده نیست؟ علی فرمود: «نه»، هفتاد نفر از قریش نامشان و نام پدران‌شان بوده محو شده و فقط نام ابولهب را گذاشته‌اند برای اذیت بر رسول خدا که عموی او بوده است. (نویسنده گوید: لعنت بر این کذابین. اولاً اگر این قرآن همان قرآن منزل نیست چرا علی در ده‌های خطبه نهج البلاغه همین قرآن را حجت و حبل الله المتین خوانده و فرموده: همین قرآنی که جلو چشم شماست حجت و حبل الله است؟ نظر کنید به خطبه‌های 1، 2، 18، 83، 86، 110، 127، 133، 138، 156، 158، 176، 183، 198 و 145 و غیر اینها. ثانیاً اگر قرآن دست خورده چرا علی در زمان خلافتش آن را اصلاح نکرد؟ و ثالثاً ابولهب را خدا در قرآن ذکر کرده اگر اذیت پیغمبر است باید خدا نام او را نبرد مردم چه تقصیر دارند؟ رابعاً خدا ستارالعیوب است، برای چه نام هفتاد نفر منافقین

را در قرآن بیاورد؟! خامسا خدا در قرآن مکرر فرموده: این قرآن را حفظ می‌کند. باید گفت: هدف این راویان این بوده که بوسیله نقل قول دروغ و افتراء به ائمه قرآن و اسلام را خراب کنند و امام را برای همین می‌خواستند).

خبر صد و چهل و دوم، گوید: حضرت باقر فرموده: چگونه خواهد بود حال شما هر گاه اصحاب قائم در مسجد کوفان خیمه‌هاشان را بزنند و او امر جدیدی که بر عرب نخست است بر ایشان خارج کند.

خبر صد و چهل و سوم، عثمان بن عیسی واقفی که اموال موسی بن جعفر را اختلاس کرد و مطلبی گفته که ارتباطی به قائم ندارد.

خبر صد و چهل و چهارم، می‌گوید: امام قائم به مأمورین خود می‌گوید: تکالیف و عهد تو در کف دست ضبط است هر چه نمی‌دانید به کف دست خودتان نگاه کنید و مأمورین چیزی بر کف پای خودشان می‌نویسند که روی آب راه می‌روند، پس چون رومیان به ایشان نظر می‌کنند و می‌بینند که ایشان روی آب راه می‌روند، می‌گویند: اصحاب او که چنین باشد پس خود او چگونه خواهد بود پس در این هنگام درهای شهر را برای ایشان باز کنند و ایشان داخل شوند و به هر چه اراده کنند در آنجا حکم و حکومت کنند (حال معلوم می‌شود اصحاب او طبق سنت الهی و نیز طبق کتاب خدا عمل نمی‌کنند).

خبر صد و چهل و پنجم، محمد بن سنان کذاب و ابن ابی‌الخطاب جمال از حریز خرافی نقل کرده‌اند از قول امام که دنیا از بین نمی‌رود تا اینکه از آسمان ندا شود: ای اهل حق جمع شوید، پس در یک مکان جمع می‌شوند سپس مرتبه دیگر ندا شود ای اهل باطل در یک مکان جمع شوید، جمع می‌شوند. (نویسنده گوید: باید از راوی پرسید: برای چه جمع شوند؟ هدف از این جمع شدن چیست راوی بافنده بیان نکرده).

خبر صد و چهل و ششم، بطائنی واقفی جمال روایت کرده که یکی از شما باید مهیا شود برای خروج قائم و لو تیری مهیا کند امیدوارم که عمرش طولانی شود تا قائمرا درک کند و از او انصار او باشد. باید به راوی گفت: قائم انصار واقفی نمی‌خواهد.

خبر صد و چهل هفتم و صد و چهل و هشتم، عده‌ای از کذابین و غیرکذابین نقل کرده‌اند که حضرت رسول و امام صادق فرموده‌اند: اسلام در ابتدا غریب بود و بزودی بحال غربت برمی‌گردد. باید گفت: این حدیث را سنی و شیعه از رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- نقل کرده‌اند و مربوط به مهدی نیست. و همچنین است خبر صد و پنجاهم.

خبر صد و پنجاه و یکم، می‌گوید: اهل بصره چون علی پرچم رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- را باز کرد قدمشان لرزید و حال آنکه برخلاف تاریخ است.

خبر صد و پنجاه و دوم، پنجاه و سوم، پنجاه و چهارم، پنجاه و پنجم، پنجاه و ششم، پنجاه و هفتم و پنجاه و هشتم، مکررات اخبار سابق است که می‌گوید: حضرت صادق فرمود: قائم از مکه بیرون نمی‌رود تا حلقه کامل گردد، گفتم: حلقه چقدر است؟

فرمود: ده هزار، جبرئیل از راست او و میکائیل از چپ او، سپس پرچم به حرکت درآمد، پس احدی در مشرق و مغرب نماند مگر آنکه آن پرچم را لعن کند. و از ابن ابی الخطاب و محمد بن سنان کذابان روایت کرده که حضرت باقر فرموده: قومی از رختخواب مفقود شود و صبح کنند در مکه و این همان قول خدای عزوجل است که (در آیه 148 سورة بقره) فرموده:

﴿أَيُّنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا﴾ (البقره: 148)

«هر کجا که باشید، خداوند همه شما را [در میان]

خواهد آورد».

در حالیکه ایشان اصحاب قائمند.

(نویسنده گوید: آیه 148 سورة بقره راجع به قیامت است چنانکه مکرر گذشت).

خبر صد و پنجاه و نهم، میگوید: در بین آنکه جوانان شیعه بر پشت بامهای خود خوابیده ناگهان بدون وعده و توجه خود را در مکه میبینند. راوی کیست؟ بطائنی که اصلاً امام قائم را قبول ندارد.

خبر صد و شصتم، روایت کرده یک نفر واقفی از حضرت صادق که دو آیه را آن حضرت راجع به اصحاب قائم دانسته که ابداً هیچ ربطی ندارد مگر با سریشم. یکی آیه 89 انعام است که میفرماید:

﴿إِن يَكْفُرْ بِهَا هَؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا لَّيْسُوا بِكَاذِبِينَ﴾ (الأنعام: 89)

«پس اگر ایشان به آن کفر ورزند پس به تحقیق به آن قومی را گماردیم که به آن کافر نشوند».

و این آیه ربطی به مهدی ندارد و کلمه: ﴿وَكَلَّنَا﴾ ماضی است. و مقصود آیه ابتدای بعثت است که بسیاری از قریش کافر گشتند ولی انصار و دیگران و سپس مردم ایران و سایر کشورهای شرق ایمان آوردند. شما ملاحظه کنید این جعلان چگونه با آیات قرآن بازی کرده اند. دوم، آیه 54 سورة مائده است که در اواخر عمر شریف حضرت رسول نازل شده است و مربوط به قائم نیست بلکه میفرماید: خداوند نیازمند هیچ مؤمنی نبوده و هرگاه مؤمنین قدر ایمان را ندانسته و به طرف باطل و گمراهی روند، خداوند بندگان خوب و لایق نیز خواهد داشت که ایشان را تقویت می کند و جایگزین مردم ناهل می کند چنانکه فرموده:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ حُبُّهُمْ وَبُحْبُونُهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى

الْكَافِرِينَ﴾ (المائدة: 54).

«ای مؤمنین، هر کس از شما از دین خود برگردد پس بزودی خدا قومی را بیاورد که ایشان را دوست می دارد و ایشان او را دوست می دارند نسبت به مؤمنین نرم دل و بر کافریں سختند».

مفسرین این آیه را راجع به ابوبکر و اصحاب او دانسته اند که با شورشیان بر حکومت و مرتدین پس از رسول خدا -صلی الله علیه وسلم-، جنگ کردند و دولت اسلامی را پس از پیغمبر -صلی الله علیه وسلم- پابرجا و مستقر نمودند. و ابداً این آیه مربوط

به اصحاب قائم نیست. اصلاً ممکن نیست خدا بگوید: ای مردم، اگر مرتد شدید خدایتعالی هزار سال دیگر اصحاب قائم را می‌آورد و با شما جنگ می‌کنند!.

خبر صد و شصت و دوم، حضرت صادق فرموده: چون قائم ما بیاید حکم بدون بینه می‌کند. معلوم می‌شود او از جدش عالم‌تر و به قانون جدش بی‌اعتناء است. آری رسول خدا -صلی الله علیه وسلم-، با بینه حکم می‌کند ولی قائم بدون بینه.

خبر صد و شصت و سوم، حضرت جواد فرموده که امام صادق گفته: در بین طواف ما، مردی رو بسته طواف مارا قطع کرد و ما را به خانه‌ای جنب کوه برد و در آن خانه با ما خلوت کرد و گفت: بارک الله ای امین خدا پس از پدرانش و گفت: اگر می‌خواهی تو خیر بده و اگر خواهی من تو را خبر دهم و اگر خواهی تو سؤال کن و اگر خواهی از تو سؤال کنم، و اگر خواهی مرا تصدیق کن و اگر خواهی من تو را تصدیق کنم، اختیار با تو است، تا آنجا که گفت: دوست داشتم دو چشمم با مهدی این امت بود در حالیکه ملائکه با شمشیرهای آل داود بین آسمان و زمین ارواح کفار اموات را عذاب می‌کنند و به ایشان ملحق می‌کنند اشباه آنان از کفار احیا را، سپس شمشیری بیرون آورد و گفت: این شمشیر از همان شمشیرها است، پس روی خود را باز کرد و گفت: من الیاس می‌باشم از تو سؤال نکردم برای جهالت جز اینکه دوست داشتم این گفتگو قوتی برای اصحابت باشد. (نویسنده گوید: به بین چه مقدار در اینجا خرافات آورده: 1- امام را امین خدا خوانده. 2- طواف او را قطع کرده. 3- با او خلوت کرده و در حال خلوت برای قوت اصحابش با او گفتگو کرده در حالیکه اگر راست می‌گفت باید در حضور اصحابش گفتگو کند که آنان بفهمند. 4- ملائکه با شمشیرهای آل داودند؟! 5- شمشیری بیرون آورده که از آنها است مگر الیاس از آل داود است. 6- گفته من الیاسم در حالیکه زنده بودن الیاس تا زمان حضرت صادق یکی از خرافات ضد قرآن است. این راویان از این جعلیات جز تخریب اسلام قصدی نداشته‌اند. ولی تعجب است که مجلسی‌ها متوجه نشده‌اند).

خبر صد و شصت و چهارم، حضرت صادق فرموده: چون مهدی بیاید، دوستان ما شیر صفت شده و دشمن ما را لگدکوب و با دو دست می‌کشند. (معلوم می‌شود کینه تا زمان مهدی باقی است).

خبر صد و شصت و پنجم، عمران بن داهر که معلوم نیست چه جای نوری بوده که به خدا و کتاب او ایمان نداشته، روایت کرده که مرد بی‌نام و نشانی به جعفر بن محمد گفت: آیا به قائم بعنوان امیرالمؤمنین سلام کنیم؟ جعفر بن محمد فرمود: نه، این امیرالمؤمنین اسمی است که خدا به امیرالمؤمنین داده، احادی قبل از او پس از او به این اسم نامیده نشود مگر کافر. او گفت: پس چگونه بر او سلام کنیم؟ فرمود: می‌گویی: «السلام علیک یا بقیة الله»، سپس جعفر بن محمد قرائت کرد آیه 85 سورة هود را که فرموده:

﴿يَبْتَئِثُ اللَّهُ خَيْرَ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾.

«آنچه خداوند برای شما باقی گذارده (از سرمایه های
حلال)، برایتان بهتر است اگر ایمان داشته باشید!».
ای خواننده زیرک به بین چگونه اسلام را خراب و با قرآن
بازی کرده اند:

1- می گوید: چگونه به قائم یعنی به مهدی سلام کنیم، آیا
زمان جعفر بن محمد، مهدی وجود داشته که به او سلام کند؟! .
2- گوید: او را بنام امیرالمؤمنین یعنی به این اسم سلام
کنیم در حالیکه امیرالمؤمنین اسم نیست بلکه لقب کسی است که
بر مؤمنین امارت داشته باشد چه علی باشد چه زید بن حارثه
باشد چه کس دیگر.

3- جعفر بن محمد گفته: به این اسم نامیده نشده مگر کافر
یعنی جعفر بن محمد متوجه نشده که امیرالمؤمنین اسم نیست.

4- به هر کس غیر از علی، امیرالمؤمنین گویند، او کافر است
حال به چه دلیل مگر امارت بر مؤمنین کفر است. این راوی
حقه باز مقصودش این بوده که چون به عمر، امیرالمؤمنین
گفته اند، پس او کافر است. این راوی ندانسته که کافر کسی است
که یکی از اصول و فروع مسلمة ضروری اسلام را منکر شود. و به
هر کس نمی توان کافر گفت.

5- در سلام به قائم بگو: «یا بقیة الله»، آیا خدا از میان
رفته و بقیة او مهدی مانده است؟! .

6- آیه ای از سورة هود را که هیچ تناسب به قائم ندارد
قرائت کرده. حال ما آن آیه را ذکر می کنیم تا این جعلین
رسوا شوند. آیه سورة هود این است که حضرت شعیب به قوم خود
فرموده:

﴿وَيَا قَوْمِ أَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ * بَيِّنْتُ لَكُمُ خَيْرَ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ (هود: 85-86).

«ای قوم من، کیل و میزان را تمام بدهید بعدالت و
چیزهای مردم را کم می دهید و در زمین خرابکاری و
فساد مکنید که آنچه خدا برای شما باقی بگذارد (از
سرمایه های حلال) برای شما بهتر است اگر ایمان
دارید».

مقصود شعیب نهی از کم فروشی بوده و به قوم خود فرموده بقیة
کاسبی و بهره ای که از کسب حلال برای شما باقی می ماند به
تقدیر إلهی برای شما بهتر از کم فروشی است و به آن اکتفاء
کنید و حرص نزنید. حال این آیه چه ربطی به مهدی دارد زمان
شعیب امام و مأمومی نبوده جز انبیاء و پیروانشان، و آیات
قبل و بعدش همه صحبت از شعیب است چنانکه در آیه پس از این
آمده: ﴿قَالُوا يَا شُعَيْبُ﴾. باید از راویان کذاب پرسید: آیا جعفر بن محمد
که این آیه را قرائت کرده نمی فهمیده؟ نعوذ بالله! یعنی حضرت
امام عربی هم نمی دانسته است؟ آیا علمای مذهبی از ذکر این
روایات چه هدفی دارند؟! .

خبر صد و شصت و ششم، روایت کرده مرد مجهولی از راویان
بنی نام و نشان از حضرت زید بن علی که قیام کرد علیه بنی امیه

و شهید گردید و او خود را قائم و مهدی آل محمد می‌دانست و گفت: ما مصداق آیه 41 سورة حج می‌باشیم که فرموده:

﴿الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ﴾ (الحج: 41).

«کسانی که اگر در زمین به آنان قدرت و تمکن دهیم نماز بر پای دارند و زکات پردازند و به کار پسندیده فرمان دهند و از کار ناپسند باز دارند».

نویسنده گوید: این چه ربطی به مهدی اثنی عشریه دارد. و باز در خبر صد و شصت و هفتم روایت کرده مرد مجهولی از راویان بنی‌نام و نشان که آیات 63 به بعد سورة فرقان (که خدا از عباد الرحمن تمجید کرده و اوصاف ایشان را بیان کرده) مقصود خدا اوصیا هستند (و این انحصارطلبی است و دین اسلام انحصاری نیست) و چون قائم قیام کرد هر کس اقرار به ولایت نکند گردن او زده می‌شود و یا اقرار کند به جزیه (نویسنده گوید: آیا ولایت از اصول دین است که هر کس منکر شد گردن او زده می‌شود. تازه منکر اصول دین را هم نمی‌توان گردن زد زیرا خدای تعالی در سورة ممتحنه آیه 8 فرموده:

﴿لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ﴾ (الممتحنة: 8).

«خدای تعالی شما را از نیکویی و انصاف و عدالت نسبت به آن کفاریکه با شما جنگ نکردند و شما را از خانه‌هایتان بیرون ننموده‌اند، نهی و منع نمی‌کند زیرا خدا انصاف‌گران را دوست می‌دارد».

خبر صد و شصت و هشتم، باز سخن از قطع دستهای بنی شیشه و گرداندن ایشان بین مردم و جازدن اینکه ایشان سارقند، می‌باشد. با اینکه هزار سال است بنی‌شیشه رفته و خاک شده‌اند. خبر صد و شصت و نهم، صد و هفتادم، صد و هفتاد و یکم، صد و هفتاد و دوم و صد و هفتاد و سوم، باز سخن از چگونگی مسجد و طواف بیت الله است. مکررات است. و در خبر 172 از قول حضرت امیر در تعریف مسجد کوفه آورده که در وسط آن مسجد چشمه‌ای از روغن و چشمه‌ای از شیر، و چشمه‌ای از آب است که مؤمنین می‌آشامند. حال این چشمه‌ها چگونه در مسجد کوفه است و کسی نمی‌بیند باید از راویان پرسید. و در خبر 173 گوید: در حیره مسجدی بنا شود که دارای پانصد درب باشد که قائم و 12 امام عادل در آن نماز بخوانند. باید گفت: تاکنون که چنین مسجدی بنا شده است. و جز خدا کسی علم غیب ندارد.

خبر صد و هفتاد و چهارم، حضرت صادق به ابن ابی‌جعفر گفته: شما بواسطه اینکه قائم برای شما حدیثی گوید که شما نتوانید آنرا تحمل کنید و لذا بر او خروج می‌کنید و قتال می‌کنید و او شما را می‌کشد. حال کسی نیست به این مجلسی و امثال او بگوید: مگر وقتی مهدی بیاید ابن ابی‌جعفر هنوز زنده است.

خبر صد و هفتاد و پنجم، خرافاتی دارد مانند خبر 167.

خبر صد و هفتاد و ششم، می‌گوید: خدا قائم را برای نعمت و عذاب مبعوث می‌کند. بنابراین شیعیان نباید منتظر نعمت و عذاب خدا باشند.

نکته: کسی نمی‌تواند بگوید که مهدی نعمت و عذاب است، اما برای کافرین. زیرا در این حدیث و نیز مانند این حدیث که قبلاً ذکر شد، مهدی را در مقابل محمد رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- انداخته و گوید: محمد رحمت خدا بود و برای رحمت مبعوث شد ولی قائم نعمت خداست. البته محمد -صلی الله علیه وسلم- برای کفار نعمت بود ولی در این حدیث می‌گوید: مهدی مانند محمد نیست، یعنی برای همه نعمت است.

خبر صد و هفتاد و هفتم، می‌گوید: نعوذ بالله امام فرموده: قائم همیشه در مسجد سهله است. باید گفت: پس این قصه‌هایی که خودشان نوشته‌اند که قائم را در غیر مسجد سهله دیده‌اند همه دروغ است که منزل او را علی بن مهزیار و امثال او در بیابان دیده‌اند!!.

خبر صد و هفتاد و هشتم، از مرد مجهولی بنام احمد بن محمد الایادی نقل کرده آنهم مرفوعه که در کمال ضعف است که آیه 38 حجر که خدا به شیطان گفته:

﴿إِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ * إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ﴾ (الحجر / 37-38)

«تو از مهلت داده‌شدگانی تا روز وقت معلوم».

﴿يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ﴾ قیامت نیست بلکه روز قیام قائم است که قائم او را می‌گیرد و گردنش را می‌زند و گوید: ﴿يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ﴾ منتهای اجل. شیطان است که روز قیام قائم باشد. شما را به خدا ملاحظه کنید چگونه ایشان با آیات قرآن بازی کرده‌اند.

خبر صد و هفتاد و نهم، راوی ابن ظبیان خبیث است که حضرت رضا هزار مرتبه این راوی را لعن نموده بهرحال در اینجا روایت کرده که قائم می‌آید در میدان کوفه و با دست و پا اشاره به محلی می‌کند و گوید: بکنید، پس می‌کنند و دوازده هزار زره و دوازده هزار شمشیر و دوازده هزار کلاه خود در می‌آورند و به دوستان مهدی می‌پوشانند. این جعال خیال کرده زمان مهدی زره و کلاه خود به درد می‌خورد. عقل او بهتر از این کار نکرده است.

خبر صد و هشتادم، ابن فضال واقفی از بدر بن خلیل مجهول روایت کرده که آیات 11 تا 15 سورة انبیاء (که مربوط به نزول عذاب خدا بر گذشتگان و عبرت آیندگان است و هیچ ارتباطی به قائم ندارد) مربوط به قائم می‌باشد. گویا خواسته امام را بی‌خبر از قرآن معرفی کند. و آن آیات اینست:

﴿وَكَمْ قَصَمْنَا مِنْ قَوْمٍ كَانَتْ ظُلُمَةً وَأَنْشَأْنَا بَعْدَهُمْ قَوْمًا آخَرِينَ * فَلَمَّا أَحْسَسُوا بِأَسَاسِنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَرْكُضُونَ * لَا تَرْكُضُوا وَارْجِعُوا إِلَى مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَمَسَاكِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَسْأَلُونَ * قَالُوا يَٰوَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ * فَمَا زَالَتْ تِلْكَ دَعْوَاهُمْ حَتَّى جَعَلْنَاهُمْ حَصِيدًا خَامِدِينَ﴾

(الأنبياء / 11-15)

«و چه بسیار قریه‌ای را که درهم شکستیم که اهل آن ستمگر بود و پس از آن قوم دیگر را پدید آوردیم، پس چون عذاب خدا ما را احساس کردند ناگهان از دیارشان می‌گریختند، مگریزید و برگردید به سوی آنچه در آن به شما فراخی داده شده بود و به سوی مسکنهای خود

تا بازرسی شوید، گفتند: ای وای بر ما که ما ستمگر بودیم پس همواره این ندایشان بود تا ایشان را درو شده و خاموش نمودیم».

و گوید: حضرت باقر فرموده: این آیات راجع به بنیامیه است که به سوی روم فرار می‌کنند، و رومیان گویند: شما را راه نمی‌دهیم تا نصرانی شوید و صلیب به گردن آویزان کنید و آنان چنین می‌کنند ولی اصحاب قائم آنان را از رومیان پس می‌گیرند و بعد از آنکه گنجهای آنان را صاحب می‌شوند، آنان را با شمشیر می‌کشند. این راویان خبر ندارند که بنیامیه و دولتشان هزار سال قبل متلاشی شد و فعلاً آنان گنجی ندارند تا ایشان آن را بگیرند.

خبر صد و هشتاد و یکم و صد و هشتاد و دوم، راجع به مهدی نیست.

خبر صد و هشتاد و سوم، راوی کذاب روایت کرده که در حدیث لوح خبر محد آمده که در آخرالزمان خارج می‌شود تا آخر. و می‌گوئیم: خبر لوح جابر دروغ است و حدود 30 نشانه کذب در آن است مراجعه شود به کتاب خرافات وفور و کتاب بت‌شکن.

خبر صد و هشتاد و چهارم، صد و هشتاد و پنجم، صد و هشتاد و ششم، صد و هشتاد و هفتم، صد و هشتاد و هشتم و صد و هشتاد و نهم، خبر رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- است برای دوازده امام که خود ائمه نمی‌دانستند و اصحاب خاص ائمه خبر نداشتند و از مجعولات قرن سوم است. برای تفصیل مراجعه شود به کتاب عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول.

خبر صد و نودم، در معنی اسلام است و مربوط به مهدی نبوده است.

خبر صد و نود و یکم، همان مکررات خبر 177 است.

خبر صد و نود و دوم، می‌گوید: حضرت باقر فرموده: قائم اگر قیام کند به سیره رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- عمل می‌کند. باید گفت: پس آن اخباری که می‌گوید: قائم به حکم آل داود عمل می‌کند، باطل بوده است.

خبر صد و نود و سوم، راجع به حضرت عیسی بوده و موافق قرآن نیست.

خبر صد و نود و چهارم، می‌گوید: در آخرالزمان حیوانات موذی و درندگان با هم صلح می‌کنند و سموم حیوانات گزنده گزندگی ندارد و این برخلاف سنت الهی و افسانه است. ومجلسی در اینجا یک خبر از قلم انداخته، و پس از شماره 194، شماره 196 را آورده است.

خبر صد و نود و ششم، می‌گوید: قائم هر گاه خارج شود پس از هزاران سال جوان است، و این برخلاف آیه 68 سورة یس است که می‌فرماید:

﴿وَمَنْ نَعْتَرُ نُنْكَشْهُ فِي الْخَلْقِ أَفَلَا يَعْقِلُونَ﴾ (یس: 68).

«هر کسی را که به او عمر دراز دهیم، در آفرینش برمی‌گردانیمش (یعنی در او نقص و ضعف و پژمردگی پدید آوریم)، آیا به عقل در نمی‌یابند».

و همه افراد بشر چنین‌اند و حضرت علی در نامه 31 نهج البلاغه در وصیت خود می‌نویسد: «بَادَرْتُ بِوَصِيَّتِي إِلَيْكَ، وَأَوْرَدْتُ خِصَالاً مِنْهَا قَبْلَ أَنْ يَعْجَلَ بِي أَجَلِي دُونَ أَنْ أَفْضِيَ إِلَيْكَ بِمَا فِي نَفْسِي، أَوْ أَنْ أَنْقُصَ فِي رَأْيِي كَمَا نَقُصْتُ فِي جِسْمِي». یعنی، من به نوشتن این وصیت عجله نمودم قبل از آنکه مرگم فرا رسد یا در اندیشه و ردیم نقصانی پیدا شود چنانکه در جسمم نقصان راه یافته است.

خبر صد و نود و هفتم، می‌گوید: چون قائم داخل کوفه شود تمام مؤمنین در کوفه می‌باشند. یعنی در تمام دنیا دیگر مؤمن نیست. و این از جعلیات راویان است. و همچنین است خبر صد و نود و هشتم صد و نود و نهم.

خبر دویستم، گوید: اول کاری که قائم می‌کند شیخین را از قبر بیرون می‌آورد و آتش می‌زند در حالیکه در اسلام نبش حرام است. و هم چنین است خبر دویست و یکم. معلوم می‌شود این راویان با شوکت اسلام وعظمت خلفاء مخالف بوده‌اند. باید از ایشان پرسید: مگر عقیده شما این است که بدن شیخین هنوز در قبرشان تر و تازه است؟.

خبر دویست و دوم، مقداری تعریف و تمجید یعنی مداحی کرده از اصحاب قائم و بعد گوید آیه 75 حجر، در وصف ایشان نازل شده که فرموده:

﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَكِّلِينَ﴾ (الحجر: 75).

» همانا در این موضوع هرآینه نشانه‌هایی برای اهل فراست است«.

در حالیکه این آیه هیچ ارتباطی به قائم و اصحاب او ندارد. زیرا اولاً، این آیه و آیات قبل و بعد آن راجع به هلاکت قوم لوط است که می‌فرماید: در این زیر و رو شدن سرزمین قوم لوط، نشانه‌های قدرت خداست برای زیرکان چنانکه فرموده:

﴿فَتَأْخُذُهُمُ الصَّيْحَةُ مَشْرِقِينَ * فَجَعَلْنَا عَلَیْهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَیْهِمْ حِجَابًا مِّنْ سَحَابٍ * إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَكِّلِينَ﴾. (الحجر / 73-75).

»پس آن صیحه ایشان را فرا گرفت در حالیکه داخل روز می‌شدند، پس بالای آن را زیر آن قرار دادیم و بر ایشان سنگ‌هایی از سنگ گل بارانیدیم، همانا در این موضوع هر آینه نشانه‌هایی برای اهل فراست است«.

ثانیاً این معقول نیست خدا قومی را هلاک کند و آن را فقط عبرت قرار دهد برای کسانی که وجود ندارند و شاید هزاران سال بعد بوجود آیند. اصلاً آیات قرآن انحصاری نیست.

خبر دویست و سوم، گوید: آن قدر مهدی می‌کشد که خون به ساق پا می‌رسد، مردی از خویشان مهدی به او ایراد می‌کند که چرا این قدر مردم را می‌کشی، یکی از دوستان برمی‌خیزد و می‌گوید: ساکت باش و گرنه گردنت را می‌زنم. در این هنگام مهدی قائم ورقه عهدي از رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- بیرون می‌آورد که رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- دستور داده من این قدر کشتار کنم. گوئیم: پس آیات قرآن که از قتل ناحق نهی فرموده چه باشد. و نیز خدا در سورة اسراء آیه 33 فرموده است که:

﴿فَلَا يُشْرَفُ فِي الْقَتْلِ﴾ (الإسراء: 33)

«پس (وارث مقتول) نباید در کشتن اسراف و زیاده روی کند».

که اسراف در قتل جایز نیست. و دیگر محمد حق اکراه ندارد. حال چگونه به مهدی عهد کرده و دستور داده برخلاف کتاب خدا عمل کند. مگر شما مهدی را تابع قرآن نمی‌دانید؟!.

خبر دویست و چهارم، می‌گوید: آن قدر از اهل مدینه می‌کشد که چند فرسخ به خارج شهر می‌رسد. معلوم می‌شود این راویان از کشتار مردم خوششان می‌آید و به آن عشق و علاقه دارند که آن را مدح امام می‌دانند.

خبر دویست و پنجم، می‌گوید: مهدی، سفیانی و لشکر او را در کوفه بواسطه قتال همه را می‌کشد و همچنین است خبر دویست و ششم، و قبلاً نیز خبری مانند اینها ذکر شده است. باید گفت: پس آن اخباری که بتواتر نقل کرده‌اند که سفیانی و لشکرش در بیداء به زمین فرو می‌روند و در همین بحار ذکر شده، همه دروغ است؟

خبر دویست و هفتم، می‌گوید: حضرت باقر فرموده: مهدی به قضایائی حکم می‌کند که بعضی از اصحاب خودش به او ایراد کرده و قبول نمی‌کنند و او گردن همه آنان را می‌زند و تا چهار مرتبه هر قوم که بر او انکار و ایراد می‌کند همه را می‌کشد. حال آیا این سیره پیامبران است یا سیره متکبران و جباران. خبر دویست و هشتم، حضرت صادق فرموده: قائم هر کس در حضورش آید می‌شناسد که او صالح است یا طالح! گوئیم: ولی رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- مأمور شد که در سورة احقاف بگوید:

﴿فَلْ ... وَمَا أَذْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ﴾ (الأحاف: 9).

«بگو: ... من نمی‌دانم با من و شما چه خواهد شد».

و نیز آیات دیگر که همه برخلاف روایات اینجا است. خبر دویست و نهم، می‌گوید: ابی‌الجارود ضعیف خبیث که مورد لعن امام بوده گفته: و روایت کرده که به قائم وحی می‌شود. باید گفت: پس بنابراین شما علی را (که در نهج البلاغه فرموده: ختم به الوحی. یعنی، به رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- وحی ختم شد و فرموده: برفتن او اخبار آسمانی قطع شد)، قبول ندارید.

خبر دویست و دهم، می‌گوید: چون قائم خروج کرد با مردم عرب و فارس، غیر از شمشیر و کشتن معامله‌ای ندارد. باید گفت: با مردم انگلیسی و فرانسه زبان چطور؟! و در این صورت مملکت ایران که فارس است نباید منتظر او باشد.

خبر دویست و یازدهم، می‌گوید: هر کس زمینی را احیا کند، خراج آنرا بدهد. ولی قائم که آمد تمام زمینهای آنان را بزور شمشیر می‌گیرد. این راوی می‌خواهد بگوید که امام تابع مقررات اسلامی نیست.

خبر دویست و دوازدهم، بر ضدخبر 200 می‌گوید: اول کاری که قائم می‌کند آن است که از غار انطاکیه تورات را بیرون می‌آورد

که در آن عصای موسی و خاتم سلیمان است. و دیگر اینکه می‌فرستد به سوی مردی که تقصیر و گناهی برای او شناخته نشده و او را می‌کشد، حتی اینکه کسی جرئت نمی‌کند در خانه خود سخنی بگوید مبادا دیوار علیه او خبر دهد (راوی خواسته بگوید: مهدی بسیار مستبد است). و بعد می‌گوید: دینی نمی‌ماند جز دین محمد و این برخلاف آیات 14 و 64 سوره مائده است که فرموده کفر و شرک و کفار تا روز قیامت باقی خواهند بود. معلوم می‌شود این راویان از قرآن بی‌اطلاع و یا با قرآن عناد داشته‌اند.

خبر دویست و سیزدهم، می‌گوید: در زمان قائم مؤمنین یکدیگر را از مشرق و مغرب می‌بینند (این راویان خبر نداشته که هنوز مهدی نیامده مردم صدای یکدیگر را و صورت یکدیگر را از شرق و غرب می‌بینند و حتی کفار نیز یکدیگر را می‌بینند و این امر اختصاص به مؤمنین ندارد. بنابراین این موضوع ربطی به مهدی ندارد بلکه ببرکت پیشرفت علوم کفار است).

خبر دویست و چهاردهم، مکرر اخبار سابقه و مشتمل بر چند دعا است. خدا ما را از شر اهل خرافات و ملت ما را از کتب خرافاتی نجات دهد. و السلام. تمام شد جلد 52 بحار، و خبری صحیح که مطابق عقل و یا قرآن باشد در آن یافت نشد. مذهب‌سازان بهتر از این نمی‌توانند و توفیق پیدا نکرده‌اند.

و أمّا جلد 53 بحار

باب ما یکون عند ظهوره بروایت المفضل بن عمر

آنچه نزد ظهور مهدی می‌شود بروایت مفضل بن عمر

مجلسی خواسته حجم کتاب خود را زیاد کند لذا آمده بعنوان خبر مفضل، این باب را زیاد کرده که تمام این باب عبارت است از یک خبر طولانی از مفضل که اولاً مطالب آن، جمله جمله غالباً در بابهای دیگر آمده است. ثانیاً، مفضل لیاقت اینکه خبری از او ذکر شود ندارد زیرا علمای رجال شیعه او را غالی و فاسد المذهب خوانده‌اند. نجاشی گوید: او کوفی فاسد المذهب مضطرب الروایه می‌باشد و گفته شده که او به مذهب خطابی بود که امام را خدا و تمام محرمات را حلال می‌دانستند و بر او اعتمادی نیست. علامه حلی و ممقانی و دیگران همه ذکر کرده‌اند که او مزخرفگو و خطابی است. او را برای مردم حجت قرار داده، شیعیان چه حقی دارند او را حجت بدانند و یا حجت بخوانند؟!، آیا قرار دادن حجت از طرف خدا و به جعل او می‌باشد و یا خیر بدست شیعیان است؟! . خدای تعالی که در سورة نساء آیه 165 می‌فرماید: برای مردم حجتی پس از انبیاء نیست. و علی - علیه السلام - که ایشان خود را پیرو او می‌دانند در خطبة 90 نهج البلاغه موافق این آیه می‌فرماید: «تَمَّتْ بَنبِیْنَا مُحَمَّدٌ حَجَّتُهُ». یعنی، بواسطه پیغمبری محمد - صلی الله علیه وسلم - و یا به آمدن او حجت خدا تمام گردید و دیگر کسی پس از رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - حجت نیست.

مجلسی پس از این باب پرداخته است به باب رجعت، و چون باب رجعت را دیگران از جمله مرحوم عالم ربانی آقای فرید تنکابنی شاگرد مرحوم شریعت سنگلجی بطور کافی نوشته و جواب داده است، دیگر ما خودداری می‌کنیم و آن را مکرر نمی‌کنیم. جای بسی تأسف است که چرا ملتها همواره گول خورده و بدنبال فکر و تعقل نرفته و عقل خود را بکار نینداخته‌اند. مثلاً خدائی که ایشان را غرق نعمت نموده و همه جا حاضر و ناظر و به همه چیز قادر است و خود فرموده: مرا بخوانید که من از رگ گردن به شما نزدیکترم، و فرموده: از من حاجت بخواهید که من از هر کس به شما مهربانتر و به حال شما آگاهترم. چنین خدایی را گذاشته و از بنده فرضی او حاجت و یا مدد می‌طلبند و گویا او را از خدا آگاه‌تر و مهربانتر و نزدیکتر می‌دانند؟! و لذا «یا مهدی ادرکنی» می‌گویند. گویا شرک به خدا را که آن همه انبیاء با آن مبارزه کردند چیز بدی نمی‌دانند. و از طرف دیگر متصدیان امور و زمامدارانی که از دسترنج آنان نان می‌خورند و باید خیرخواه آنان باشند بعکس همواره آنان را گول زده‌اند، و در عوض خیرخواهی، ایشان را در جهل و خرافات نگاه داشته‌اند چنانکه پهلوی نیز برای گول زدن ملت خود همواره می‌گفت: امام زمان مهدی کمر مرا بسته و چون از اسب به زمین افتادم مهدی مرا گرفته و حفظ نموده است!! . و عده‌ای دیگر برای گول زدن دو صفحه 250 و 248 در اصل کتاب که نزد ماست موجود نیست